

سید حمید جزائری

دانش صرف

۳۴۶۵۳



..... فهرست مطالب

مباحث مقدماتی

۲۷	مدخل
۲۷	۱. تعریف علم صرف
۲۸	۲. فایده علم صرف
۲۹	۳. موضوع علم صرف
۲۹	تعریف کلمه
۲۹	اقسام کلمه
۳۰	۴. ساختار علم صرف
۳۳	۵. تاریخچه علم صرف
۳۴	۶. برخی از منابع علم صرف
۳۷	بناء و ساختمان کلمه
۳۷	۱. حروف اصلی و زائد
۳۹	۲. بناء
۳۹	بناء اسم
۴۰	بناء فعل
۴۳	وزن
۴۳	۱. قواعد وزن
۴۴	۲. کاربردهای وزن

.....	اصول و تقسیمات فعل	۵۱
.....	۱. اصل فعل	۵۱
.....	۲. معیار تقسیمات فعل	۵۲
.....	۳. صیغه‌های فعل	۵۴
.....	۴. متصرف و غیر متصرف	۵۵
.....	۵. معرب و مبنی	۵۶
.....	ماضی	۵۸
.....	۱. تعریف	۵۸
.....	۲. شیوه ساخت صیغه‌ها	۵۸
.....	۳. تعریف و اقسام ضمیر	۶۰
.....	مضارع	۶۶
.....	۱. تعریف و زمان	۶۶
.....	۲. شیوه ساخت صیغه‌ها	۶۷
.....	۳. ضمایر مرفوعی	۷۰
.....	۴. مضارع مرفوع، منصوب و مجزوم	۷۰
.....	ابواب ثلاثی مجرد	۷۳
.....	۱. حرکت عین الفعل مضارع	۷۳
.....	۲. باب‌های ثلاثی مجرد	۷۴
.....	۳. نمونه ابواب	۷۵
.....	امر	۷۹
.....	۱. تعریف	۷۹
.....	۲. روش ساخت فعل امر	۷۹
.....	امر به لام	۸۰
.....	امر به صیغه (امر حاضر)	۸۰
.....	فعل موکد	۸۷
.....	۱. نون تأکید	۸۷
.....	۲. اقسام نون تأکید	۸۸
.....	۳. تغییرات لفظی فعل مؤکد سالم	۸۸
.....	لازم و متعدی	۹۱

۹۲ ۱. تعریف لازم و متعدی.

۹۲ ۲. متعدی به حرف جر.

۹۳ تعدیه عام و خاص.

۹۴ ۳. افعال دووجهی.

۹۴ ۴. تشخیص لازم و متعدی.

۹۷ **فعل مجهول**

۹۷ ۱. تعریف.

۹۸ ۲. شیوه ساختن فعل مجهول از متعدی بنفسه.

۹۸ ماضی مجهول.

۹۹ مضارع مجهول.

۹۹ امر مجهول.

۱۰۲ ۳. شیوه ساخت فعل مجهول از متعدی به حرف جر.

۱۰۳ ۴. ترجمه افعال مجهول عربی به فارسی.

۱۰۴ ۵. مقایسه فعل لازم و فعل مجهول.

تغییرات لفظی

۱۱۳ **مضاعف**

۱۱۳ ۱. تعریف.

۱۱۴ ۲. ابواب مضاعف.

۱۱۵ ۳. تغییرات مضاعف.

۱۱۵ ابدال.

۱۱۵ حذف.

۱۱۶ ادغام.

۱۱۶ ۴. تقسیمات ادغام.

۱۱۸ ۵. قواعد وزن حرف مشدّد.

۱۲۰ **قواعد ادغام**

۱۲۰ ۱. ادغام واجب.

۱۲۰ متماتلان.

۱۲۱ متقاربان.

۱۲۲	۲. ادغام جایز
۱۲۲	متماثلان
۱۲۳	متقاربان
۱۲۳	۳. ادغام ممتنع
۱۲۳	متماثلان
۱۲۴	متقاربان
۱۲۴	۴. جمع‌بندی احکام ادغام در افعال مضاعف
۱۲۴	۵. مضاعف مؤکد
۱۲۹	تخفیف همزه
۱۲۹	۱. تعریف مهموز
۱۳۰	۲. ابواب مهموز
۱۳۰	۳. قواعد تخفیف همزه
۱۳۱	تخفیف قلبی
۱۳۲	تخفیف حذقی
۱۳۵	۴. مضاعف مؤکد
۱۳۷	اعلال
۱۳۷	۱. تعریف
۱۳۸	۲. اقسام معتل
۱۳۹	۳. تقسیمات اعلال
۱۴۰	۴. وزن افعال معتل
۱۴۲	قواعد مشترک اعلال
۱۴۵	مثال
۱۴۵	۱. ابواب
۱۴۶	مثال واوی
۱۴۶	مثال یائی
۱۴۶	۲. قواعد اعلال در مثال
۱۴۶	مشترک
۱۴۷	اختصاصی
۱۴۹	۳. مثال مؤکد

۱۵۳	اجوف
۱۵۳	۱. ابواب
۱۵۳	اجوف واوی
۱۵۴	اجوف یائی
۱۵۴	۲. قواعد اعلال
۱۵۴	قواعد مشترک
۱۵۵	قواعد اختصاصی
۱۵۸	۳. اجوف مؤکد
۱۶۴	ناقص
۱۶۴	۱. ابواب
۱۶۵	ناقص واوی
۱۶۵	ناقص یائی
۱۶۵	۲. قواعد اعلال
۱۶۵	قواعد مشترک
۱۶۶	قواعد اختصاصی
۱۷۱	۳. ناقص مؤکد
۱۷۵	لفیف
۱۷۵	۱. لفیف مقرون
۱۷۶	۲. لفیف مفروق
۱۷۹	انواع اعلال
۱۷۹	۱. اعلال حذفی
۱۸۰	۲. اعلال سکونی (اسکانی)
۱۸۰	۳. اعلال قلبی
۱۸۲	۴. قاعده تغییر حرکت
۱۸۳	هدف شناسی قواعد اعلال
۱۸۴	۱. مهم ترین عوامل ثقالت در کلمه معتل
۱۸۵	۲. راهکارهای کاهش یا حذف عوامل ثقالت در معتل
۱۸۹	بابهای مشهور ثلاثی مزید
۱۸۹	۱. تعریف

۱۹۱	۲. ابواب مشهور ثلاثی مزید
۱۹۲	۳. ابواب غیر مشهور ثلاثی مزید
۱۹۴	باب افعال
۱۹۵	۱. ویژگیهای لفظی
۱۹۵	۲. صرف صیغه‌ها
۲۰۲	معانی باب افعال
۲۰۹	باب تفعیل
۲۰۹	۱. ویژگیهای لفظی
۲۱۰	۲. صرف صیغه‌ها
۲۱۲	۳. معانی باب تفعیل
۲۱۸	باب مفاعلة
۲۱۸	۱. ویژگیهای لفظی
۲۲۰	۲. صرف صیغه‌ها
۲۲۲	۳. معانی باب مفاعلة
۲۲۷	باب تفاعل
۲۲۷	۱. ویژگیهای لفظی
۲۲۹	۲. صرف صیغه‌ها
۲۳۱	۳. معانی باب تفاعل
۲۳۵	باب تفعّل
۲۳۵	۱. ویژگیهای لفظی
۲۳۶	۲. صرف صیغه‌ها
۲۳۸	۳. معانی باب تفعّل
۲۴۳	باب افتعال (۱)
۲۴۳	۱. ویژگیهای لفظی
۲۴۷	۲. وزن
۲۵۰	باب افتعال (۲)
۲۵۲	۲. معانی باب افتعال
۲۵۶	باب انفعال
۲۵۷	۱. ویژگیهای لفظی

۲۵۷	۲. صرف صیغه‌ها
۲۵۸	۳. معنای باب انفعال
۲۶۱	باب استفعال
۲۶۱	۱. ویژگیهای لفظی
۲۶۲	۲. صرف صیغه‌ها
۲۶۴	۳. معنای باب استفعال
۲۶۸	باب افعال و افعیال
۲۶۸	۱. ویژگیهای لفظی
۲۶۹	۲. صرف صیغه‌ها
۲۶۹	باب افعال
۲۶۹	باب افعیال
۲۶۹	۳. معنای بابهای افعال و افعیال
۲۷۲	رباعی
۲۷۲	۱. رباعی مجرد
۲۷۳	۲. رباعی مزید
۲۷۳	باب تَفَعَّلُ
۲۷۴	معنای باب تَفَعَّلُ
۲۷۴	باب اُفْعِلَال
۲۷۵	معنای باب اُفْعِلَال
۲۷۵	باب اَفْعِلَال
۲۷۶	معنای باب اَفْعِلَال
۲۷۶	۳. ملحق به رباعی

مبحث اسم

۲۸۳	تقسیمات اسم
۲۸۳	۱. تقسیمات اسم
۲۸۴	۲. ساختارهای اسم
۲۸۹	اسم به لحاظ نوع حروف

۲۸۹ ۱. سالم و غیر سالم
۲۹۱ ۲. اسمهای منقوص، مقصور، ممدود، صحیح و شبه صحیح
۲۹۴ مصدر اصلی
۲۹۴ ۱. مصدر
۲۹۵ ۲. مصدر اصلی
۲۹۵ ۳. انواع مصدر اصلی
۲۹۷ ۴. مصدر معلوم و مجهول
۲۹۸ ۵. اسم مصدر
۳۰۱ سایر انواع مصدر
۳۰۱ ۱. مصدر میمی
۳۰۳ ۲. مصدر مزه
۳۰۴ ۳. مصدر نوع (هیئة)
۳۰۵ ۴. مصدر صناعی (جعلی)
۳۰۸ مذکر و مؤنث
۳۰۸ ۱. تعریف و اقسام
۳۰۹ ۲. علائم تأیث
۳۱۰ ۳. مؤنث معنوی
۳۱۱ ۴. موارد جواز تذکیر و تأیث
۳۱۴ مثنی
۳۱۴ ۱. تعریف
۳۱۵ ۲. ملحق به مثنی
۳۱۶ ۳. شیوه ساخت مثنی
۳۲۰ جمع سالم
۳۲۰ ۱. تعریف جمع
۳۲۰ ۲. اقسام جمع سالم
۳۲۱ ۳. جمع سالم مذکر
۳۲۱ شرایط ساخت جمع سالم مذکر
۳۲۲ ملحق به جمع سالم مذکر
۳۲۳ کیفیت ساخت جمع سالم مذکر

.....	٣٢٤	٤. جمع سالم مؤنث
.....	٣٢٤	ملحق به جمع سالم مؤنث
.....	٣٢٤	موارد ساخت جمع سالم مؤنث
.....	٣٢٥	شیوه ساخت جمع سالم مؤنث
.....	٣٢٩	جمع مکسر
.....	٣٢٩	١. جمع مکسر
.....	٣٣٢	٢. جمع قلّه و کثره
.....	٣٣٤	٣. جمع الجمع
.....	٣٣٤	٤. صیغه منتهی الجموع
.....	٣٣٥	٥. اسم جمع
.....	٣٣٥	٦. اسم جمعی جنس
.....	٣٣٨	نسبت
.....	٣٣٨	١. تعریف منسوب
.....	٣٣٨	٢. قواعد نسبت
.....	٣٤١	٣. منسوبات شاذ
.....	٣٤١	٤. تصریف منسوب
.....	٣٤٥	تصغیر
.....	٣٤٥	١. تعریف
.....	٣٤٥	٢. مهمترین قواعد تصغیر
.....	٣٤٧	٣. اعلال مصغر
.....	٣٤٨	٤. تصغیر ترخیم
.....	٣٤٨	٥. اهداف تصغیر
.....	٣٥١	مشتقات (١): اسم فاعل
.....	٣٥١	١. جامد و مشتق
.....	٣٥٢	٢. تعریف اسم فاعل
.....	٣٥٢	٣. شیوه ساخت
.....	٣٥٣	٤. تصریف اسم فاعل و ضمائر آن
.....	٣٥٤	٥. اعلال اسم فاعل
.....	٣٥٧	مشتقات (٢): اسم مفعول

۱. تعریف ۳۵۷
۲. شیوه ساخت ۳۵۷
۳. تصریف اسم مفعول و ضمائر آن ۳۵۹
۴. اعلال اسم مفعول ۳۵۹
- مشتقات (۳): صفت مشبیه و اسم مبالغه** ۳۶۲
۱. صفت مشبیه ۳۶۲
- تعریف ۳۶۲
- اوزان ۳۶۳
- تصریف ۳۶۳
- اعلال ۳۶۴
۲. اسم مبالغه ۳۶۴
- تعریف ۳۶۴
- اوزان ۳۶۴
- تصریف صیغه‌ها ۳۶۵
- اعلال ۳۶۵
- مشتقات (۴): اسم تفضیل** ۳۶۷
۱. تعریف ۳۶۷
۲. اوزان و تصریف ۳۶۷
۳. شرایط ساخت ۳۶۸
۴. اعلال ۳۶۹
۵. کاربرد اسم تفضیل ۳۶۹
- مشتقات (۵): اسم زمان و اسم مکان** ۳۷۵
۱. تعریف ۳۷۵
۲. شیوه ساخت اسم زمان و اسم مکان ۳۷۵
۳. اعلال ۳۷۸
- مشتقات (۶): اسم آلت؛ موصوف و صفت صرفی** ۳۸۲
۱. اسم آلت ۳۸۲
- تعریف ۳۸۲
- اوزان ۳۸۳

۳۸۴	اعلال
۳۸۴	۲. موصوف و صفت صرفی
۳۸۴	تعریف
۳۸۵	اقسام
۳۸۸	معرفه و نکره (۱)
۳۸۸	۱. معرفه و نکره
۳۸۸	تعریف
۳۸۹	اقسام معارف
۳۸۹	۲. عَلم
۳۹۰	اقسام عَلم
۳۹۰	۳. ضمیر
۳۹۰	اقسام ضمیر
۳۹۶	معرفه و نکره (۲)
۳۹۶	۱. اسم اشاره
۳۹۶	تعریف
۳۹۷	صیغ اسم اشاره
۳۹۸	۲. اسم موصول
۳۹۸	تعریف
۳۹۹	انواع موصول

خاتمه

۴۰۹	التقاء ساکنین
۴۰۹	۱. التقاء ساکنین در یک کلمه
۴۱۱	۲. التقاء ساکنین در دو کلمه
۴۱۱	الف. التقاء ساکنین جایز
۴۱۱	ب. رفع التقاء ساکنین با حذف ساکن اول
۴۱۲	ج. رفع التقاء ساکنین با حرکت دادن به ساکن
۴۱۵	کتابت «الف»

۴۱۵	۱. الف میانی
۴۱۶	۲. الف پایانی
۴۱۶	موارد «الف پایانی در اسماء»
۴۱۷	موارد «الف پایانی در افعال»
۴۱۹	کتابت همزه
۴۲۳	آشنایی با برخی منابع صرفی
۴۲۳	۱. آشنایی با برخی کتب صرفی مشهور
۴۲۵	۲. آشنایی با برخی معاجم و فهرست‌های صرفی

دانش‌پژوهان متون درسی حوزه های علمیه

نگویید که لغت عربی از ما نیست؛ لغت عربی از ماست؛
لغت عربی لغت اسلام است؛ اسلام از همه است.

امام خمینی علیه السلام، صحیفه نور، ج ۱۱ ص ۲۲۷.

مقدمه

حوزه‌های علمی شیعی که به حق میراث‌داران رسالت انبیای عظام هستند، در طول حیات خود همواره نگاهبان تراث جاوید معارف اهل بیت علیهم السلام و پاسداران حریم و کیان شریعت حقه اسلامی بوده‌اند. بدیهی است که استمرار این رسالت عظیم الهی به صورت کارآمد و متناسب با مقتضیات دنیای امروز مستلزم برنامه‌ریزی صحیح و تحول در نظام آموزشی و برنامه درسی حوزه‌ها و متوازن ساختن اهداف عالی این نهاد مقدس، با نیازها و چالش‌های جدید و نیز توجه به گسترش علوم دینی و تنوع رشته‌های آنهاست.

از طرفی اصلی‌ترین ابزار انتقال علوم و معارف و تجارب پیشینیان، فضای تدریس و رابطه استاد و شاگرد است و در این میان کتاب درسی به عنوان محور ارتباط بین استاد و شاگرد، از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است؛ چندان که در حوزه‌های علمیه یکی از مهم‌ترین محورهای تحول نظام

آموزشی و بارزترین نمود آن، تغییر متون آموزشی و تولید کتاب‌های درسی جدید در حوزه علوم اسلامی بر اساس نیازهای نوظهور است.

منزلت و جایگاه متون درسی در حوزه‌ها و لزوم بهره‌مندی از تراش گران‌سنگ و ذخایر ارزشمند متون قویم علمای گذشته ایجاب می‌کند که در بازسازی، اصلاح و تدوین متون درسی، اهتمام، دقت و تأمل شایسته مبذول گردد. همچنین دگرگونی و تحول در گرایش‌ها، نیازها، انتظارات، شیوه‌ها و الگوهای تعلیم و تربیت، مسولیت متولیان امر آموزش و پژوهش و برنامه‌ریزی درسی را در حوزه افزون می‌سازد تا به صورت مستمر به ارزیابی و ارتقای متون آموزشی همت گمارند.

دفتر تدوین متون درسی با عنایت به نکات فوق، تولید محتوای درسی، کمک درسی و راهنمای تدریس در حوزه علوم اسلامی، و همچنین بازبینی و اصلاح متون درسی تدوین شده بر اساس ارزیابی‌های انجام شده را به عنوان مهم‌ترین رسالت، نصب‌العین خویش قرار داده است و از بدو تأسیس تاکنون گام‌هایی را برای اصلاح و به روز رسانی و متوازن ساختن متون آموزشی به لحاظ استانداردها و متناسب با مقتضیات آموزشی طلاب برداشته است. بدیهی است که رسیدن به آرمان فوق با بهره‌گیری از همه ظرفیت‌ها و نیروهای انسانی موجود در قالب‌های مختلف (مشاوران، گروه‌های علمی و منتقدان)، نظارت و ارزیابی مستمر و دریافت بازخورد از برنامه‌های انجام شده، و فرهنگ‌سازی در جهت ایجاد تلقی صحیح از فرایند تدوین متون آموزشی امکان‌پذیر خواهد بود.

کتاب حاضر متناسب با مرحله شناخت تدوین شده است. و این دفتر بر خود لازم می‌داند تا از تلاش‌های ارزشمند مؤلف اثر استاد گرامی جناب حجة الاسلام و المسلمین دکتر سید حمید جزایری که سالیان متمادی است مشغول تحقیق و تدریس در علوم ادبی می‌باشند، و جناب آقای غلامحسین جواد پور ویراستار کتاب و جناب حجة الاسلام فرامرزی علیزاده که در تدوین مراحل اولیه کتاب نقش اساسی داشته‌اند، گروه ادبیات عربی، ارزیابان و تمام عزیزانی که در امر آماده سازی و چاپ کتاب همکاری نموده‌اند صمیمانه قدردانی نماید.

امید است این قبیل تلاش‌ها مسیر رشد و بالندگی طلاب و حوزه‌های علمیه را روشن‌تر نموده و مورد رضایت حضرت صاحب‌الامر علیه‌السلام قرار گیرد.

دفتر تدوین متون درسی حوزه‌های علمیه

دفتر تدوین متون درسی حوزه‌های علمیه

پیشگفتار

قرآن کریم - معجزه ابدی پیامبر اکرم - و روایات معصومین (علیهم السلام) و ادعیه مأثوره از آن ذوات مقدس به زبان عربی است. آشنایی دقیق با این گنجینه‌های ارزشمند و بهره‌برداری مناسب از آنها علاوه بر طهارت نفس، منوط به علومی از جمله علم صرف می‌باشد؛ علمی که تکوین و رشد آن مرهون بزرگانی از عالمان شیعی است.

از دیر باز در حوزه‌های علمیه فراگیری ادبیات عربی و به طور خاص «صرف، نحو و بلاغت» مورد اهتمام ویژه بوده و آثار متعدد ارزشمندی به رشته تحریر درآمده است. ولی با توجه به لزوم حرکت روبه‌رشد و پس از بازنگری در نظام آموزشی و تدوین سرفصل‌ها در کمیته‌های علمی و با حضور اساتید و صاحب نظران، ضرورت تدوین کتابی جدید روشن گردید. که تحت عنوان (دانش صرف) تقدیم به دانش‌پژوهان می‌شود.

قبل از شروع مباحث علمی کتاب؛ توجه اساتید معزز را به نکات ذیل جلب می‌نماید.

۱. این کتاب یک دوره کامل صرف در مرحله **شناخت** می‌باشد. دروس کتاب، مجموعه منسجم و هدفمندی است که باید در مقام تدریس و امتحان، تمام اجزاء آن مورد توجه باشد. و در ادامه این کتاب مباحث تکمیلی در **صرف کاربردی** بیان خواهد شد.
۲. در آغاز هر قسمت ضمن بیان **هدف آموزشی** از درس، احیاناً ارتباط با درس قبل بیان شده است.

درخواست می‌شود، اساتید گرامی در تدریس، با بیان شیوای خود **ساختار منطقی علم صرف** را به دانش‌پژوهان بیان نموده و ارتباط هر درس با درس قبل و بعد را به خوبی برای فراگیر تبیین نمایند.

۳. **متن اصلی درس؛** با تیتروهای داخلی تقطیع شده و مواردی از آن به صورت رنگی آمده است تا مورد توجه بیشتر دانش‌پژوه قرار گیرد.

۴. **پاورقی‌ها؛** جزئی از درس است. در هنگام تدریس عنایت کافی به آن بشود. پاورقی‌ها خود متضمن چند مطلب است.

الف) **لغت نامه؛** یکی از موارد ضروری توجه دادن طلاب به معنای واژگان و توانا نمودن آنها بر استفاده از معاجم لغوی است. که در آغاز ترجمه لغات جدید به زبان فارسی و از مبحث اسم به زبان عربی در پاورقی بیان شده است.

ب) برای حفظ ارتباط با تراث، آشنایی دانش‌پژوه با سایر کتب و منابع صرفی و نیز توانمندی طلاب بر استفاده از متون عربی، قطعاتی از برخی **متون** کهن و جدید به تناسب انتخاب شده است، که در عمده موارد اصل مطلب در متن آمده است و در مواردی برخی نکات الحاقی در آنها مورد توجه بوده است. بر قرائت و ترجمه آن در کلاس تاکید می‌شود.

ج) در مواردی برای حفظ نظم متن اصلی برخی **نکات توضیحی یا تکمیلی** در پاورقی ذکر شده است. این نکات دارای اهمیت بوده و انتقال آنها به پاورقی عمدتاً برای روان‌تر شدن متن اصلی بوده است.

۵. در هر درس، پرسشی تحقیقی به نام «**هم اندیشی**» آمده است که انتظار می‌رود با هدایت اساتید محترم و تحقیق دانش‌پژوهان، پاسخ داده شود. این مطلب می‌تواند موجب پرورش روحیه تحقیق و پژوهش و آشنایی بیشتر طلاب با منابع اصیل و معتبر شود. امری که از سنتهای ارزشمند دیرین و ویژگیهای مثبت حوزه‌های علمیه بوده است. و در مواردی این قسمت دارای نکات ظریف و دقیقی است که چه بسا به صورت مستقیم در متن درس نبوده است.

۶. در انتهای هر درس، سؤالاتی تحت عنوان «**پرسش و تمرین**» ذکر شده است. ارزشیابی مستمر یکی از فعالیتهای ضروری در فرایند آموزش است. طلاب موظفند خارج از

کلاس پاسخ کلیه این سؤالات را به دست آورند و طبیعی است اساتید محترم به نحو شایسته‌ای بر حل صحیح این تمارین نظارت خواهند فرمود.

۷. در پایان برخی درس‌ها، مباحثی تحت عنوان «**مطالعه و تحقیق**» آمده است. تدریس این قسمت بر اساس صلاحدید اساتید محترم و با لحاظ شرایط و نیاز دانش‌پژوهان می‌باشد.

۸. روش است تقطیع مباحث عمدتاً با لحاظ محتوا بوده است و تعبیر درس به معنای یک جلسه آموزشی نمی‌باشد. درموردی ممکن است یک عنوان نیازمند به دو یا چند ساعت تدریس باشد که اساتید محترم با لحاظ شرایط مخاطبان، مدیریت لازم را در این زمینه انجام خواهند داد.

۹. ایجاد مهارت در بکارگیری قواعد صرفی منوط به عوامل متعددی از جمله تکرار و تمرین می‌باشد؛ ضمن آنکه سنت حسنه **مباحثه** در نظام آموزشی حوزه تأثیر بسزائی در تحقق این مهم دارد امید است اساتید محترم به طور خاص به نظارت بر مباحثه دانش‌پژوهان اهتمام خاص بورزند.

۱۰. هدف اصلی آموزش صرف و نحو، **آشنایی با زبان دین** می‌باشد. ادبیات ابزار و روزه‌ای است برای فهم قرآن و روایات؛ از این رو در جای‌جای کتاب و به ویژه در تمارین تلاش شده است تا نمونه‌هایی از آیات مبارکه قرآن و کلام معصومین علیهم‌السلام ذکر گردد.

شایسته است اساتید محترم ضمن تطبیق مطالب صرفی بر آن، به تناسب برخی نکات معارفی و تربیتی این عبارات نورانی را به فراگیران انتقال دهند.

۱۱. مؤلفان این اثر، به لطف الهی توفیق سالها تحقیق و تدریس در زمینه علوم اسلامی و به ویژه ادبیات عربی و علم صرف را داشته‌اند، و در تدوین این اثر علاوه بر بهره‌مندی از منابع کهن و دست اول صرفی، از برخی نرم‌افزارهای علوم اسلامی و کتب آموزشی یا پژوهشی تدوین شده در زمینه صرف در سالهای اخیر درحوزه علمیه و برخی مراکز علمی دیگر، نیز استفاده نموده‌اند. مؤلفان این اثر صمیمانه از پدید آورندگان آن آثار تشکر می‌نمایند.

۱۲. سالهای متمادی است که کتاب وزین «**صرف ساده**» یکی از منابع درسی علم صرف در حوزه‌های علمیه بوده است. خدمت پدیدآورندگان آن اثر گران سنگ به علم و طلاب علوم دینی قابل انکار نیست. مؤلفان کتاب حاضر ضمن تقدیر از تلاش ارزشمند مؤلف محترم صرف ساده، تلاش نموده‌اند تا از نظر ساختار، محتوا و تکنولوژی آموزشی گامی به جلو بردارند.

۱۳. کتاب حاضر سعی نموده است در آموزش مباحث مهم علم صرف از جمله «وزن، تخفیف همزه، قواعد ادغام، اعلال، تصغیر، جمع و ...» طرحی نو را ارائه نماید.

۱۴. این اثر در مراحل مختلف مورد نقد و ارزیابی دقیق جمعی از صاحب نظران و اساتید محترم علم صرف قرار گرفته - که مؤلفان خود را وامدار آنها می‌دانند - ولی به طور طبیعی محصول بشری خالی از نقص و کاستی نمی‌باشد. در جهت ارتقاء سطح کتاب مشتاقانه از نظرات اصلاحی و تکمیلی اساتید معزز، صاحب نظران ارجمند و دانش‌پژوهان گرامی استقبال می‌نماییم. خواهشمند است نظرات خویش را از طریق www.tmd.ir ارسال فرمایید.

این کمترین اثر را تقدیم به فلسفه خلقت فاطمة زهرا عليها السلام نموده و امیدوار هستیم این اثر مورد رضایت حضرت ولی عصر عليه السلام قرار گیرد و در رشد علمی و اخلاقی دانش‌پژوهان عزیز مفید باشد.

تابستان ۱۳۹۵ هـ. ش

۱۱ ذی القعدة ۱۴۳۷

روز میلاد مسعود امام علی بن موسی الرضا عليه السلام

مباحث مقدماتی

پیش از ورود به مباحث اصلی علم صرف، یادگیری برخی نکات مقدماتی، ضروری است؛ مباحثی مانند:

- تعریف، موضوع، فایده و ساختار علم صرف
- بناء و ساختمان کلمه
- قواعد و کاربرد وزن

مدخل

پیش از فراگیری مسائل اصلی دانش صرف - همچون فراگیری هر دانشی - آشنایی با برخی از مباحث مقدماتی ضروری است؛ از جمله تعریف، فایده، موضوع، ساختار، پیشینه و منابع علم صرف. در این درس به تفصیل این پیش نیازها پرداخته می شود.

۱. تعریف علم صرف^۱

در زبان عربی، ساختار بسیاری از کلمات، از صورتی به صورت دیگر «تغییر»^۲ می یابد که هدف از آن، گاهی تغییر معنا و گاه، تنها سهولت در گفتار است. برای نمونه، تغییر لفظی در واژه های زیر که از ماده «ض ر ب» برگرفته شده اند، برای تنوع در معانی است:

﴿ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا﴾^۳: «خداوند مثالی زد».

۱. صرف در لغت به معنای: «گرداندن شیء از حالتی به حالت دیگر یا از مکانی به مکان دیگر» است.

۲. این تغییر از طریق دگرگونی در حروف یا حرکات رخ می دهد.

۳. ابراهیم: ۲۴.

﴿ ضَرِبَ مَثَلٌ ﴾^۱: « مثالی زده شد».

﴿ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴾^۲: « خداوند مثال‌ها را برای مردم می‌زند، باشد که متذکر شوند».

﴿ وَأَضْرِبَ لَهُمْ مَثَلًا ... ﴾^۳: « برای آنها مثال بزن...»

در مقابل، قواعدی مانند: «اعلال»، «ادغام»، «ابدال» و «تخفیف همزه»، از نوع تغییرات لفظی و تنها برای «سهولت» در گفتار هستند و هیچ نوع تغییر معنایی ایجاد نمی‌کنند. توضیح آنکه، از بین حروف الفبا، سه حرف «واو»، «یاء» و «الف» (حروف عله)، حرف همزه و همچنین در کنار هم قرار گرفتن دو حرف مثل هم، موجب ثقالت کلمه می‌شود. برای «کاستن» یا «زدودن» این ثقالت، «تغییراتی» در کلمه رخ می‌دهد که بررسی آنها، حجم قابل توجهی از مباحث علم صرف را دربر می‌گیرد.

«علم صرف» مجموعه قواعدی است که از طریق آنها، ساختار کلمات و تغییرات گوناگون آنها و به عبارت دیگر، حالت‌های غیراعرابی کلمات شناخته می‌شود.^۴

۲. فایده علم صرف

فراگیری علم صرف، دو فایده مهم دارد:

۱. آشنایی با ساختار و تغییرات لفظی و معنوی کلمات؛

۱. حج: ۷۳.

۲. ابراهیم: ۲۵.

۳. کهف: ۳۲.

۴. «الصرف علم يُبحث فيه عن قواعد أبنية الكلمة العربية و أحوالها و أحكامها غير الإعرابية». (عبدالهادی

الفضلی، مختصر الصرف، ص ۱۱)

۲. توانایی ساختن کلمات مورد نظر.

البته این فوائد، با ممارست بر اجرای قواعد این علم به دست می‌آید. قواعد علم صرف، مانند تشخیص حروف اصلی و زائد، شناخت ابواب و تعیین مجرد یا مزید، تأثیر فراوانی در فهم درست از معنای کلمات متون عربی، به‌ویژه قرآن و روایات دارد که نمونه‌هایی از آن در درس‌های بعدی، به‌تناسب بازگو خواهد شد.

۳. موضوع علم صرف

محتوای هر علمی، مجموعه‌ای از گزاره‌هایی است که بر یک محور خاص گرد آمده‌اند. آن محور را «موضوع» آن علم می‌نامند. موضوع علم صرف، «کلمه» از جهت ساختار و تغییرات مرتبط با آن است.

تعریف کلمه

«کلمه» لفظاً مفردی^۱ است که بر معنایی دلالت کند؛ مانند: رَجُلٌ، دَهَبٌ، مِین.

اقسام کلمه

کلمه دارای سه قسم است: **فعل، اسم، حرف**.

۱. در زبان عربی، به هر صدایی «صوت» می‌گویند؛ مانند: صدای انسان و پرنده. حال اگر آن صدا از دهان خارج شود و متکی بر یکی از مخارج حروف باشد، «لفظ» نامیده می‌شود. لفظ دارای دو قسم است: الف) «مُسْتَعْمَل»: لفظی که دارای معنا باشد، که به آن «کلمه» گفته می‌شود؛ ب) «مُهْمَل»: لفظی که بدون معنا باشد؛ مانند: لَتَقَّ (مقلوب قَتَل).

۲. مراد از «مفرد» در اینجا لفظی است که جزء آن، بر جزء معنا دلالت نکند؛ بلکه تمام اجزای آن با هم، بر معنایی دلالت کنند؛ مانند: «رجل». بنابراین لفظی مانند: «الرجل» که دارای «ال» (حرف تعریف) است، یا مانند دَهَبٌ رَجُلٌ، مرکب از دو کلمه می‌باشد.

«فعل»: کلمه‌ای است که بر معنای مستقلی دلالت کند و آن معنا، با یکی از زمان‌های سه‌گانه (گذشته، حال، آینده) همراه باشد؛ مانند: **صَرَبَ، يَصْرِبُ، اِصْرِبُ**.

«اسم»: کلمه‌ای است که بر معنای مستقلی دلالت کند و آن معنا، با یکی از زمان‌های سه‌گانه یاد شده همراه نباشد؛ مانند: **اللَّهِ، حَمْدٌ، بَيْتٌ**.

«حرف»: ^۱ کلمه‌ای است که بر معنای غیرمستقلی دلالت کند؛ به گونه‌ای که تا وقتی به کلمه یا کلمات دیگری ضمیمه نشود، تصور درست و کاملی از آن در ذهن حاصل نشود؛ مانند

«مِنْ» در آیه شریفه: ﴿قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهِوِ وَمِنَ النَّجْرَةِ﴾^۲

از این تعاریف برمی‌آید که «فعل» کلمه‌ای است که هم بر کار یا حالت و هم بر زمان آن دلالت کند و به دیگر سخن، زمان «جزئی» از معنای فعل است؛ در نتیجه اگر کلمه‌ای، تنها بر وقوع کار یا حالتی دلالت کند - مانند: **خُرُوجٌ** و **حُسْنٌ** - یا تنها معنای زمان داشته باشد - مانند: **أَمْسٍ** و **عَدًّا** - آن کلمه اسم است.

۴. ساختار علم صرف

مباحث علم صرف درباره تغییرات کلمه است؛ اما از آنجا که «حروف» تغییر نمی‌کنند،^۳ در گستره مباحث علم صرف نمی‌گنجد.^۱ در نتیجه مطالب اصلی این علم، در دو بخش **فعل** و

۱. حروفی مانند: «من»، «الی» و «فی»، که از اقسام کلمه‌اند، «حروف معانی» نامیده می‌شوند و در مقابل، حروف الفبا که اجزای تشکیل‌دهنده کلمه هستند، «حروف مبانی» نام دارند.

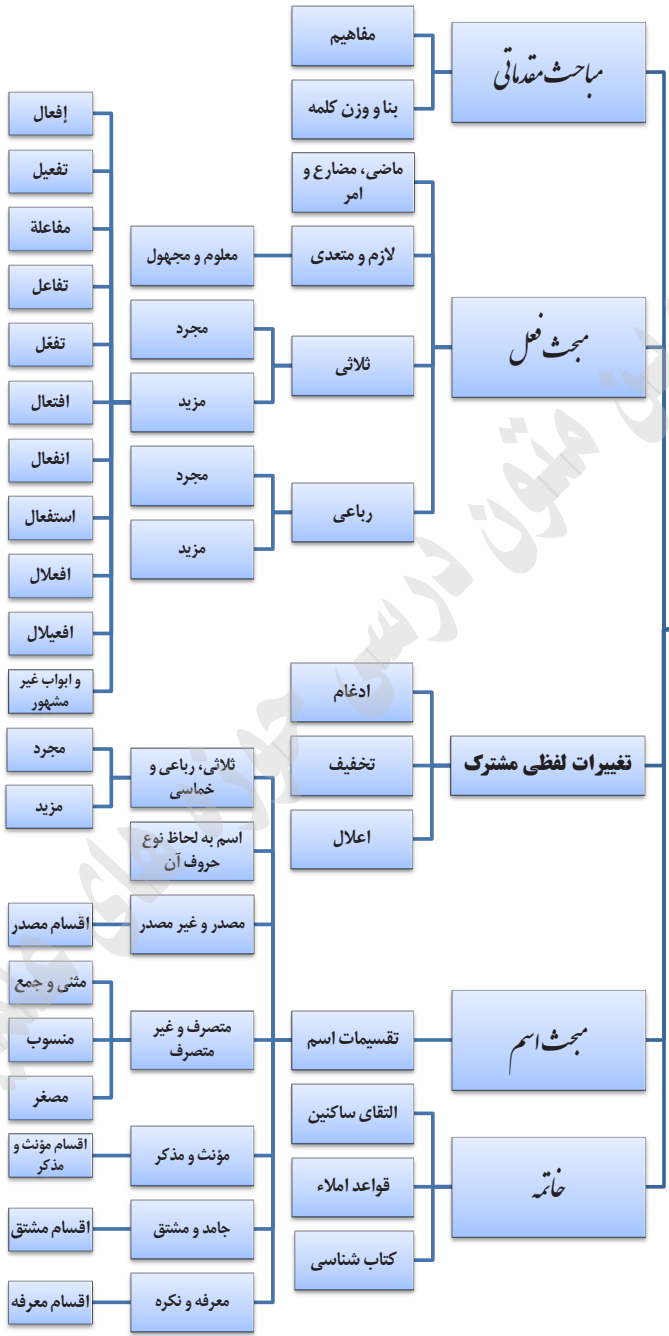
۲. جمعه: ۱۱.

۳. در موارد محدودی، برای سهولت در تلفظ، در حروف نیز تغییر ایجاد می‌شود؛ مانند: تبدیل الف به یاء ساکن در «إلیه»، و یا از اثر لفظی یا معنوی برخی حروف بحث می‌شود؛ مانند: تاء تانیث اما این تغییرات در حدی نیست که بحث صرفی را به خود اختصاص دهد.

اسم سازماندهی می‌شود. البته برخی مطالب **مقدماتی**، همچون: بناء و وزن، میان اسم و فعل مشترک است که در «**مقدمه**» به آنها پرداخته خواهد شد همچنین مطالبی در پایان، ذیل عنوان «**خاتمه**» مطرح خواهد شد.

۱. «الصرف یجری علی الاسم و الفعل لا غیر، لأنهما یقبلان التحویل إلى صور مختلفة، و لا یجری علی الحرف، لأنه یلازم صورةً واحدةً». (رشید شرتونی، **مبادئ العربية**، ج ۴ ص ۸)

ساختار کتاب دانش صرف



۵. تاریخچه علم صرف

در پی بروز خطاهایی در زبان عربی که اغلب به دلیل اختلاط اقوام غیر عرب زبان با عرب زبانان بود، امیرالمؤمنین علیه السلام برای حفظ زبان عرب از خطا، با تعریف اقسام سه گانه کلمه، علوم ادبی را پایه‌گذاری نمود.^۱

تا آنکه معاذ بن مسلم بن ابی‌ساره معروف به **هزء کوفی** (م. ۱۸۷ ق) - که از شیعیان و ارادتمندان مکتب اهل بیت علیهم السلام و شاگرد امام صادق علیه السلام بود- با تدوین کتابی در زمینه صرف، این دانش را رسماً تدوین نمود؛ هرچند به گفته سیوطی، ادبای معاصر او به ابتکارش توجهی نکردند.^۲

ابن خلکان در کتاب «**وفیات الأعیان**»، ضمن شرح حالش، او را از نحویان معروف، شیعه و از نزدیکان کمیت بن زید اسدی، شاعر شهیر اهل بیت علیهم السلام برشمرده است. بحرالعلوم نیز در شرح حال آل ابی‌ساره (خاندان معاذ) آنها را ثقه دانسته و گفته است: «هم أهل بیت فضل و أدب».^۳

پس از معاذ، «**مازنی**»^۴ (م. ۲۴۸ ق) کتاب مستقلی به نام «**التصريف**» در زمینه علم صرف نوشت که شرح‌های مختلفی، از جمله «**المنصف**» اثر ابوالفتح عثمان بن جنی^۵ (م. ۳۷۰ ق) بر آن نگاشته شد. ابن جنی کتاب‌های «**التصريف الملوكی**» و «**سز الصناعة**» را نیز تألیف

۱. ر.ک: سید مرتضی علم‌الهدی، **الفصول المختارة**، ص ۹۱.

۲. جلال‌الدین سیوطی، **بغیة الوعاة فی طبقات اللغویین و النحاة**، ج ۲، ص ۲۹۰.

۳. سید محمد مهدی بحر العلوم، **الفوائد الرجالية**، ص ۲۷۶.

۴. برخی گفته‌اند: «علی بن حمزه کسائی» (م. ۱۹۷ ق) کتابی به نام «الأفعال» در زمینه صرف نوشته و از این رو مقدم بر مازنی است.

۵. ابن جنی و مازنی، هر دو از بزرگان شیعه‌اند. (سید محسن امین، **اعیان الشیعة**، ج ۳، ص ۵۹۴-۵۹۸؛ ج ۸، ص ۱۳۸-۱۳۹)

نمود و الگوی بسیاری از آثار بعد از خود شد. با وجود این، تا مدت‌ها دانش صرف، با علم نحو آمیخته بود و کتاب‌های نحوی پرشماری، مانند «الکتاب» سیبویه (م. ۱۸۱ ق)، «الجمل» زجاجی (م. ۳۳۷ ق)، «أسرار العربية» ابن الأنباری (م. ۶۲۶ ق) و «الفیه» ابن مالک (م. ۶۷۲ ق)، مباحث تصریف را نیز دربر داشت؛ تا آنکه **سکاکي** (م. ۶۲۶ ق) در کتاب «مفتاح العلوم»، با تفکیک صرف از نحو، برای هر یک از آنها کتابی جداگانه تحریر کرد که این اقدام، نقش اساسی در تفکیک این دو علم از یکدیگر داشت.

۶. برخی از منابع علم صرف

۱. شرح شافیه ابن الحاجب؛ یکی از آثار مهم صرفی، الشافیه نگاشته ابن الحاجب (م. ۶۴۶ ق) است. بر این کتاب، چندین شرح نوشته شده که مهم‌ترین آنها، نگاشته عالم شیعی، رضی الدین استرآبادی (م. ۶۸۶) مشهور به شیخ رضی و نجم‌الائمه به نام شرح شافیه ابن‌الحاجب است. این شرح، از معتبرترین کتب صرفی است و علمای ادبیات در آثار خود، مطالب ارزنده‌ای را از این کتاب و تألیف دیگر او در نحو (شرح الکافیة) بازتاب داده‌اند.
۲. شرح النظام علی الشافیه؛ این کتاب تألیف نظام‌الدین ادیب نیشابوری (م. ۷۲۸ ق) و شرح مزجی (تلفیق متن و شرح) و خلاصه‌تر از شرح مرحوم رضی است که در عین حال، مطالب مفید و معتبری را دربر دارد. در حوزه‌ها، این کتاب، در دوره عالی صرف مورد اقبال بوده است.
۳. شرح التصریف؛ کتاب التصریف نوشته عبدالوهاب زنجانی در قرن هفتم است. بر این کتاب نیز شروخی نگاشته شده که مشهورترین آن، تألیف سعدالدین تفتازانی (م. ۷۹۳ ق) در قالب شرح مزجی است. این اثر که نخستین تألیف او آن‌هم در عنفوان جوانی بوده است، به همراه متن کتاب التصریف در ضمن مجموعه جامع‌المقدمات منتشر شده، مورد اقبال دانش‌پژوهان قرار گرفته است.

۷. نسبت علم صرف با سایر علوم ادبی

علم صرف با برخی علوم ادبی،^۱ از جمله لغت و نحو، ارتباط نزدیکی دارد؛ علومی که هر یک، از دریچه خاصی به «کلمه» پرداخته‌اند که توجه به تفاوت آنها ضروری است:

«لغت»: دانشی است که در آن، کلمات از نظر معنا شناسایی می‌شود. در این علم، درباره لازم یا متعدی بودن، ریشه کلمه، حرکت عین الفعل ماضی و مضارع و... نیز بحث می‌شود. «العین» تألیف دانشور شیعی، خلیل بن احمد فراهیدی (م. ۱۷۵ ق)، نخستین کتاب در این فن است.

«نحو»: دانشی است که با تعیین اعراب یا بناء کلمه، نقش اعرابی آن را در جمله بررسی می‌کند. به عبارت دیگر، ارزیابی «حالت‌های اعرابی» کلمه که در صورت چینش کلمات در کنار یکدیگر و ایجاد ارتباط بین آنها ایجاد می‌شود، رسالت علم «نحو» است.

در مقابل این دو، علم «صرف» ناظر به تغییرات ساختاری کلمه، با قطع نظر از موقعیت اعرابی آن در جمله است.^۲

-
۱. مهم‌ترین علوم ادبی عبارتند از: لغت، اشتقاق، صرف، نحو، خط، انشاء، قرض الشعر، تاریخ ادبیات، معانی، بیان، بدیع، عروض و قافیه.
 ۲. علم صرف با اشتقاق نیز ارتباط دارد. «اشتقاق» دانشی است که در آن، از کیفیت استخراج ماده‌ای از ماده دیگر و تعیین اصل و فرع آنها، به اعتبار اصل کلمه - نه هیأت آن - بحث می‌شود و موضوع آن، «کلمات مفرد از نظر استخراج» است؛ در مقابل، بحث درباره استخراج به اعتبار هیأت کلمه - نه اصل یا ماده آن - رسالت علم صرف است. کتاب «الاشتقاق» میرزا (م. ۲۸۵ ق) از جمله کتب نگاشته شده در این فن است.

هم‌اندیشی

۱. وجه تسمیه (دلیل نام‌گذاری) علم صرف چیست؟
۲. منظور از «استقلال» در معنای اسم، فعل و حرف چیست؟

پرسش و تمرین

۱. تعریف، موضوع و فایده علم صرف را بیان کنید.
 ۲. تفاوت دو علم صرف و نحو را ذکر کنید.
 ۳. اسماء، افعال و حروف در روایت زیر را در جدول بنویسید:
- عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : مَنْ سَلَكَ طَرِيقًا يَطْلُبُ فِيهِ عِلْمًا، سَلَكَ اللَّهُ بِهِ طَرِيقًا إِلَى الْجَنَّةِ. وَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَصْعُقُ أَجْنِحَتَهَا طَالِبَ الْعِلْمِ رِضًا بِهِ. وَإِنَّهُ يَسْتَغْفِرُ لَطَالِبِ الْعِلْمِ مَنْ فِي السَّمَاءِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ حَتَّى الْخَوْثِ فِي الْبَحْرِ. وَفَضْلُ الْعَالِمِ عَلَى الْعَابِدِ كَفَضْلِ الْقَمَرِ عَلَى سَائِرِ النُّجُومِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ وَإِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرِثَةُ الْأَنْبِيَاءِ ...^۱

اسم	
فعل	
حرف	

۱. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۸۳.

بناء و ساختمان کلمه

یکی از مباحث مقدماتی مهم و کاربردی که بسیاری از مسائل علم صرف، مبتنی بر فهم درست از آن است، شناسایی حروف اصلی و زائد و بناءهای اسم و فعل است. این درس، عهده‌دار تبیین این مقدمه مهم خواهد بود.



۱. حروف اصلی و زائد

شناسایی حروف اصلی^۱ و زائد، از دو طریق امکان‌پذیر است:

۱. مراجعه به «**کلمات هم‌خانواده**»؛ از میان حروف کلمه، هر حرفی که در تمام کلمات هم‌خانواده (هم‌جنس) وجود داشته باشد، «حرف اصلی» و حرفی که تنها در برخی از کلمات هم‌خانواده یافت شود، «حرف زائد» نامیده می‌شود؛ برای نمونه، در کلمات: **سَتر**، **سَتر**، **یَسْتُر**، **أَسْتُر**، **سَاتِر**، **مَسْتُور**، حروف «**س ت ر**» اصلی و بقیه زائدند.

۱. حروف اصلی، «ریشه کلمه» نیز نامیده می‌شود. نخستین گام در شناخت معنای کلمه، دانستن معنای «ماده اصلی» آن است که علم «لغت» به آن می‌پردازد؛ از این رو برای پی بردن به معنای ماده یا حروف اصلی کلمات باید به این علم مراجعه کرد.

۲. ضرورت وجود «همه» حروف اصلی برای دلالت بر معنا؛ اگر حرف اصلی، بدون علت^۱ حذف شود، کلمه از دلالت بر معنا بازمی‌ماند؛ مانند: هریک از حروف «نصر» و «دمدم»؛ ولی با حذف حرف زائد، حروف باقیمانده قابلیت دلالت بر معنا را دارند؛ مانند: «یاء» در «ینصر».

نکات

۱. با کاوش در واژگان زبان عربی، مشخص شده که حروف زائد در این زبان عبارتند از: «س ا ل ت م و ن ی ه ا»^۲ که برای سهولت در یادگیری، مجموعه آنها در عبارت «سَأَلْتُمُونِيهَا»^۳ کنار هم جمع شده‌اند.
۲. معنای زائد بودن این مجموعه حروف، آن است که هر حرف زائدی، یکی از این حروف است؛ نه هر گاه یکی از این حروف در کلمه‌ای یافت شود، حکم به زیادت آن حرف شود.
۳. «حروف زائد» نقش مهمی در ایجاد معنا دارند و اغلب با افزایش یا نقصان آنها، معانی متفاوتی به دست می‌آید؛ در ادامه این درس و درس‌های بعدی، نمونه‌های پرشماری از تأثیرگذاری این حروف در معانی کلمات خواهد آمد.

۱. ذکر این قید، برای پرهیز از مواردی است که حذف حروف، به دلیل اجرای قواعد صرفی بوده است؛ مانند: «كُلٌّ» و «خُدٌّ» که همزه آنها به سبب قواعد «تخفیف همزه» حذف شده است.

۲. البته این غیر از مواردی است که حرف زائد، تکرار حرف اصلی باشد؛ چراکه در این صورت، حرف زائد می‌تواند هر یک از حروف الفبا باشد؛ مانند «دال» در «صَدَّقَ».

۳. «درخواست کردید از من آن را».

۲. بناء

هر کلمه‌ای^۱ دارای «بناء» است که منظور از آن، وضعیت ساختار کلمه از جهت تعداد حروف اصلی و وجود یا عدم وجود حرف زائد است.

بناء اسم

اسم دارای شش بناء است؛^۲ زیرا هر اسمی دارای سه، چهار یا پنج حرف اصلی است که به ترتیب به آنها: «**ثلاثی**»، «**رباعی**» و «**خماسی**» می‌گویند. از سوی دیگر، هر یک از این سه قسم، یا بدون حرف زائد است که آن را «**مجزئ**» می‌نامند، یا در آن حرف زائد وجود دارد که به آن «**مزید**» (یا به اختصار: مزید) می‌گویند؛ در ادامه، با نمونه‌ای از هر یک از این اقسام آشنا می‌شویم:

مجزئ: سَفَرَجَل	} خماسی	مجزئ: جَعْفَر	} رباعی	مجزئ: رَجُل	} ثلاثی
مزید: سَلْسَبِيل		مزید: جَعَاْفِر		مزید: رَجَال	

نکته

برخی اسم‌ها در اصل، سه‌حرفی بوده‌اند؛ اما برخی از حروف آنها حذف شده است که در نتیجه در ظاهر، کمتر از سه حرف دارند؛ مانند: «**أَب**» که در اصل، «**أَبُو**» بوده است.

۱. مقصود، کلماتی است که موضوع مباحث علم صرف قرار می‌گیرند. بنابراین کلماتی مانند: حروف و اسماء مبنی، در این حکم نمی‌گنجد.
۲. این تقسیم‌بندی بر اساس مکتب ادبی «بصره» است؛ اما در مکتب «کوفه»، اسم فقط ثلاثی است و کلماتی همانند: جعفر و سفرجل، که بیش از سه حرف دارند، دارای حرف زائد هستند.

بناء فعل

فعل دارای چهار بناء است؛ زیرا هر فعلی، سه یا چهار حرف^۱ اصلی دارد و هر یک نیز یا مجرد است یا مزید؛ نمونه‌هایی از این اقسام در ادامه آمده است:

مجرد: نَزَلَ ^۲	} ثلاثی
مزید: أَتَزَلَّ	
مجرد: زَلَّزَلَ ^۳	} رباعی
مزید: تَزَلَّزَلَّ	

نکات

۱. گاهی برخی از حروف اصلی فعل، به جهت قواعد صرفی حذف می‌شود که در نتیجه آن فعل، به صورت دوحرفی یا یک‌حرفی استعمال می‌گردد؛ مانند: «صَمَّ» (فعل امر از «صَامَ بَصُوم») و «قِيَ» (فعل امر از «وَقِيَ يَقِي»).

۲. معیار مجرد یا مزید بودن هر فعلی، «صیغه اول ماضی» آن است؛^۴ از این رو افعالی همچون: «يُنزِلُ» و «يُزَلُّ» مجرد شمرده می‌شوند؛ اگرچه دارای حرف زائد هستند؛ اما

۱. «لَمْ يَتَنَّ مِنَ الْفَعْلِ خَمَاسِي، لِأَنَّهُ إِذْنٌ يَصِيئُ تَقِيلاً بِمَا يَلْحَقُهُ مُطَرِّدًا مِنْ حُرُوفِ الْمُضَارَعَةِ وَ عَلَامَةُ اسْمِ الْفَاعِلِ وَ اسْمِ الْمَفْعُولِ وَ الضَّمَانِ الْمَرْفُوعَةِ الَّتِي هِيَ كَجُزءِ الْكَلِمَةِ». (رضی‌الدین استرآبادی، شرح شافية ابن-الحاجب، ج ۱، ص ۹)

۲. نَزَلَ يَنْزِلُ نَزُولًا: سرازیر شد، فرود آمد؛ أَنْزَلَ الشَّيْءَ: آن را فرو فرستاد.

۳. زَلَّزَلَ يُزَلِّزُ زَلَّزَلَةً: آن را به لرزه انداخت.

۴. «فالمجرد ما كانت أحرف ماضيه كلها أصلية، أي لا زائد فيها، مثل: «ذَهَبَ وَ دَخَرَج»، و المزيديه ما كان بعض أحرف ماضيه زائداً على الأصل، مثل: «أَذْهَبَ وَ تَدَخَرَج». (مصطفى غلاني، جامع الدروس العربية، ج ۱، ص ۵۲)

معیار مجرد یا مزید در اسم، وجود یا عدم حرف زائد در همان «صیغه مورد نظر» است؛ مانند: ظُم (مجرد)، ظالم (مزید).

هم اندیشی

چرا برای حرف، اسم مبنی و اسم عجمی، «بناء» معین نشده است؟

پرسش و تمرین

۱. حروف اصلی و زائد کلمات را چگونه تشخیص می‌دهیم؟
۲. ملاک مجرد و مزید بودن در اسم و فعل، چه تفاوتی با هم دارد؟
۳. برای هر یک از ابنیه اسم و فعل، مثال‌های جدیدی ذکر کنید.
۴. بناء کلمه‌های زیر را مشخص نمایید و در جدول وارد کنید:
«خروج، خرج، یخرج، خارج، خراج، مخرج، مخارج»
«دَحْرَج، ۱ یُدْحِرْجُ، دَحْرَجَة، تَدْحِرْجُ، دُحْرُوجَة، دَحَارِجُ»
مَعَاشِرَ الْمُسْلِمِينَ اسْتَشْعَرُوا الْحَشِيَّةَ.^۲

۱. دَحْرَجٌ يُدْحِرْجُ دَحْرَجَةً؛ آن را غلطانید.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۶۶.

اسم		فعل	
مجرد	ثلاثی	مجرد	ثلاثی
مزید		مزید	
مجرد	رباعی	مجرد	رباعی
مزید		مزید	
مجرد	خماسی	مجرد	
مزید		مزید	
مجرد	ثلاثی	مجرد	ثلاثی
مزید		مزید	
مجرد	رباعی	مجرد	رباعی
مزید		مزید	

وزن

برای سهولت در فرآیند یاددهی و یادگیری، از «علائم رمزی» به نام «وزن» در جهت «نشان دادن» و «تفکیک» حروف اصلی از حروف زائد استفاده می‌شود. این درس به بیان قواعد و کاربردهای وزن می‌پردازد.



۱. قواعد وزن

۱. به جای حروف اصلی کلمه، به ترتیب «ف، ع، ل» قرار می‌گیرد. برای نمونه، گفته می‌شود: **سَتَر** بر وزن «فَعَلَّ» و **عِنَب** بر وزن «فَعَلَ».^۱
۲. در کلمه‌ای که حروف اصلی آن بیش از سه حرف باشد، «ل» تکرار می‌شود؛ بنابراین رباعی دارای دو «ل» و خماسی نیز دارای سه «ل» خواهد بود. برای نمونه، گفته می‌شود: «زَلْزَل» بر وزن «فَعَّلَل» و «سَفَرَجَل» بر وزن «فَعَّلَل» ← **فَعَّلَل**»^۱.

۱. لفظ به‌دست آمده را «وزن» و کلمه موردنظر را «موزون» می‌نامند.

حروف کلمه که «ف، ع، ل» در مقابل آنها قرار می‌گیرند، به ترتیب «فاء‌الفعل»، «عین‌الفعل» و «لام‌الفعل» نامیده می‌شوند. همچنین لام‌الفعل‌های رباعی را «لام‌الفعل اول و دوم» و لام‌الفعل‌های خماسی را «لام‌الفعل اول، دوم و سوم» می‌نامند.

۳. اگر در کلمه‌ای حرف زائد باشد، خود آن عیناً در وزن ذکر می‌شود؛ برای مثال، ضارب بر وزن «فاعِل» و مضروب بر وزن «مفعول» است؛ مگر اینکه حرف زائد، تکرار حرف اصلی باشد که در این صورت، در وزن نیز حرف متناظر با حرف اصلی تکرار می‌شود؛ مانند: جَلَبَبٌ^۲ بر وزن «فَعْلَل».

۴. حرکت و سکون هر یک از حروف وزن، مانند حرکت و سکون همان حرفی است که متناظر با آن قرار می‌گیرد؛ مانند: فِهَمَ بر وزن «فَعِل» و يَفْهَمُ بر وزن «يَفْعَل».

تذکر

قواعد وزن کلمه‌ای که در آن حرف مشدد باشد، در بحث «ادغام» بیان می‌شود. همچنین گاهی در اثر اجرای قوانین صرفی، مانند اعلال و ادغام، تغییراتی در کلمه رخ می‌دهد که قواعد مربوط به تعیین وزن آنها، در همان مباحث ذکر خواهد شد.

۲. کاربردهای وزن

«وزن» کاربردهای متعددی دارد؛ از جمله:

۱. «دسته‌بندی» ماده‌های مختلف در گروه‌های مشترک؛

۱. در بیان وزن کلماتی مانند: سَفَرَجَلٌ دو دیدگاه می‌باشد. برخی وزن را با ادغام و برخی بی ادغام بیان کرده‌اند.

۲. جَلَبَبٌ يُجَلِبِبُ جَلَبَبَةً: لباس گشاد بر تن او پوشاند (از اوزان غیر مشهور ثلاثی مزید).

- «وزن» همچون «قالبی» است که می‌توان «مواد مختلف» را که در بسیاری از موارد، «معنا» و «احکام» مشترکی دارند، در آن ریخت؛ برای نمونه:
- وزن «فَعِلَّ»، مثل: حَزَنٌ، فَرِحَ، سَوَدَ^۲ و عَرَجَ،^۳ اغلب بر غم و اندوه یا ضد آن (شادی)، یا بر رنگ‌ها، مثل سیاهی، یا عیوب، مثل لنگی دلالت می‌کند.
- وزن «فَعَّلَ»، مثل: حَسَنَ،^۴ لَوَّمُ^۵ و جَمَلٌ،^۶ بیشتر بر اوصاف و خُلقیات ثابت، همچون نیکویی، پستی و زیبایی دلالت می‌کند.^۷
- وزن «فَاعَلَ»، مثل: نَاصِرٌ، قَاتِلٌ، ذَاهِبٌ و کَاتِبٌ، اغلب بر انجام‌دهنده کار، مانند یاری-کننده، گذشته، رونده و نویسنده دلالت می‌کند.
۲. «حدس زدن» مشخصات کلمه از راه مقایسه آن با اوزان مشهور؛

۱. حَزَنٌ يَحْزَنُ حَزَنًا عَلَيْهِ وَ لَهُ: برای او غمگین و محزون شد، اندوهگین شد.
۲. فَرِحَ يَفْرَحُ فَرَحًا بِالشَّيْءِ: به آن چیز شاد و خرم شد.
۳. سَوَدَ يَسْوُدُ سَوَادًا: سیاه شد.
۴. عَرَجَ يَعْجُجُ عَرَجًا: به گونه مادرزادی شل و لنگ شد.
۵. حَسَنٌ حَسَنٌ يَحْسُنُ حُسْنًا: زیبا شد، نیکو شد.
۶. لَوَّمٌ يَلْوُمُ لَوْمًا وَ لَامَةً: پست و فرومایه و لئیم شد.
۷. جَمَلٌ يَجْمَلُ جَمَالًا: زیبارو یا زیباخو شد.
۸. «فَعَّلَ» جاء لمعانٍ كثيرةٍ لاتضبط كثرةً وَ سِعَةً... وَ «فَعِلَّ» يكثرُ فيه العَلُّ و الاحزانُ وَ اضدادُهُما، نحو: سَقِمَ وَ مَرِضَ وَ حَزَنَ وَ فَرِحَ وَ تَجَيَّءُ الألوانُ وَ العُيُوبُ وَ الحُلَى كُلُّها عَلَيْهِ، وَ قد جاء من الألوَانِ «أَدِمَ» وَ «سَمَرَ» وَ مِنَ العُيُوبِ «عَجَفَ» وَ «حَمَقَ» وَ «حَرَقَ» وَ «عَجِمَ» (وَ نَعْنَى بِالْحُلَى، العلامات الظاهرة للعيون فِي الأَعْضاءِ نحو: «شَتَرَ» وَ «صَلَحَ») وَ «فَعَّلَ» لِأفعالِ الطبايعِ وَ نحوها مِمَّا جَبَلَ عليها الانسانُ أَوْ صَارَتْ ملكةً لَهُ بالتكرارِ نحو: «حَسَنَ» وَ «فَعَّلَ» وَ «صَغَرَ» وَ «كَبُرَ». (نظام الدين حسن بن محمد النيسابوري، شرح النظام، ص ۵۱-۴۹)

در موارد بسیاری می‌توانیم با استفاده از اوزانی که شناخته شده هستند، مشخصات کلمه جدید را حدس بزنیم؛ صحت این حدس در برخی موارد با رجوع به لغتنامه تأیید می‌شود و در بسیاری موارد (به ویژه در اوزان فعل‌ها) بدون رجوع به لغت می‌توان مشخصات آن را دریافت؛ مثلاً با دیدن کلمه «يَفْرَعَنَّ»، می‌توانیم حدس بزنیم که وزن آن «يَفْعَلَنَّ» بوده و صیغه ششم مضارع معلوم از حروف اصلی «ف، ز، ع» است.

۳. «اختصارگویی» در فرآیند یاددهی و یادگیری؛

به جای بیان اصلی یا زائد بودن تک‌تک حروف کلمه، می‌توان به اختصار و با گفتن وزن آن، به این هدف رسید.

۴. نشان دادن «تغییرات عارض» بر کلمه؛

گاهی در اثر تغییرات لفظی عارض بر کلمه، مانند: اعلال و ادغام، جابه‌جایی یا حذفی در حروف یا حرکات پدید می‌آید که برای تشخیص بهتر این تغییرات می‌توان از وزن کمک گرفت؛ برای نمونه، کلمه «نَحْدُ»، بر وزن «عَلُّ» است و این وزن، گویای آن است که فاء‌الفعل آن حذف شده است؛ یا در کلمه «جَاه»^۱ که با کلمات وجه، وجیه و وجاهت هم‌خانواده است، حروف اصلی آن به ترتیب عبارت است از: «و، ج، ه» که با بیان وزن آن، یعنی «عَقَل»، جابه‌جایی حروف روشن می‌شود.^۲

۱. قبل از اعلال «جَوْه» بوده است.

۲. آزه‌ری در کتاب شرح التصريح على التوضيح، جلد ۲، صفحه ۳۵۸ می‌نویسد: «و فائدة الوزن بيان أحوال أبنية الكلم في ثمانية أمور: الحركات و السکنات، و الأصول و الزوائد، و التقديم و التأخير، و الحذف و عدمه.»

هم‌اندیشی

چرا در بیان وزن، از «فاء، عین و لام» استفاده شده است؟

پرسش و تمرین

۱. کاربرد وزن چیست؟

۲. فرق بناء با وزن چیست؟

۳. وزن کلمات زیر را مشخص کنید:

سَتَرٌ، يَسْتَرُ، أُسْتَرُ، سَاتِرٌ، مَسْتُورٌ، سَتَّارٌ، اسْتَيْتَارٌ، سِثْرٌ

۴. حروف اصلی «ش ه د» را در قالب وزن‌های خواسته شده درآوريد:

فَعْلٌ، يَفْعَلُ، فُعُولٌ، فَعَالَةٌ، فَاعِلٌ، مَفْعُولٌ، فاعِلٌ، مُفَاعَلَةٌ، فَعِيلٌ، مَفْعَلٌ

۵. حروف اصلی و زائد و نیز بناء کلمات موزون زیر را با توجه به وزن ذکر شده معین کنید:

أَعْمَدَةٌ: أَفْعَلَةٌ سَحَابٌ: فَعَائِلٌ أَطَافِيرٌ: أَفَاعِيلٌ

خَوَاتِمٌ: فَوَاعِلٌ تَرَهُوكٌ: تَفْعُولٌ صبورٌ: فَعُولٌ

بُرْثُنٌ: فُعْلُلٌ جَحْمَرِشٌ: فَعْلَلِلٌ ضَرُورَةٌ: فَعُولَةٌ

۶. برای هر یک از اوزان ذکر شده در جدول، دو موزون مناسب - غیر از مثال‌های درس -

ذکر کنید:

فَعْلٌ	فَعِيلٌ	فَاعِلٌ	اسْتِفْعَالٌ	إِفْتَعَلٌ	فَعْلٌ
.....
.....



تأملی در فایده و کاربرد وزن

در برخی کتب صرف، یکی از فواید وزن، پی بردن به حروف اصلی کلمه دانسته شده است؛ از طرفی می‌دانیم که برای پی بردن به وزن هر کلمه، لازم است حروف اصلی آن را بدانیم. در بدو امر ممکن است شبهه وجود «دور» در این فرآیند به ذهن آید لکن با دقت در جایگاه‌های استفاده از وزن، این شبهه بر طرف می‌گردد.

اگر بخواهیم متوجه حروف اصلی و زائد و تغییرات عارض بر کلمه شویم، می‌توانیم این کار را با پرسش از لغت شناسان انجام دهیم؛ لغت شناس در پاسخی نسبتاً کامل ولی مختصر، وزن کلمه را می‌گوید. در این حالت، **وزن**، مشخصات لفظی کلمه را بیان می‌کند. در بسیاری از لغت نامه‌ها کلمات با وزن معرفی می‌شوند؛ مثلاً در توضیح کلمه «عَتَوْد» آمده است: «عَتَوْد: اسْمٌ مَوْضِعٍ، وَ هُوَ عَلَى فَعُولٍ»^۱

اگر بخواهیم خودمان نیز به عنوان یک دانش پژوه در علم صرف و لغت، مشخصات کلمه را به صورت اختصاری و رمزی با وزنش بیان کنیم، لازم است حروف اصلی کلمه و تغییرات عارض بر آن را بدانیم. در این حالت **دانش پژوه**، با دانستن مشخصات لفظی کلمه، وزن را بیان می‌کند.

بدین ترتیب روشن می‌شود که برای بیان مشخصات لفظی کلمه به صورت رمزی، لازم است این مشخصات را بدانیم و از طرفی اگر وزن کلمه ای به ما گفته شود، مشخصات لفظی آن آشکار می‌گردد.

طبیعی است که برای استفاده از این کلمات رمزی و فهم آن‌ها، باید قواعد آن را به خوبی فرا گیریم.

۱. المحيط في اللغة، ج ۱، ص: ۴۱۵

مبحث فعل

چنان که گذشت، مطالب اصلی کتاب، به دو بخش فعل و اسم تقسیم می‌شود که بخش جاری، به فعل اختصاص دارد.
مطالب این بخش، ابتدا محدود به ثلاثی مجرد است و با افعال سالم آغاز می‌شود. سپس کلمات غیرسالم و آنگاه مباحث ثلاثی مزید و رباعی نیز ذکر خواهد شد.

اصل و تقسیمات فعل

آگاهی از اصل فعل و تقسیمات آن در نگاه ما به ساختار فعل در دانش صرف، مفید است در این درس، گزارشی از این دسته‌بندی‌ها ارائه می‌شود و تفصیل آنها در درس‌های بعدی خواهد آمد.

۱. اصل فعل

فعل اغلب از «مصدر» گرفته می‌شود.^۱ مصدر اسمی است که «تنها» بر «انجام کار» یا «داشتن حالت» دلالت می‌کند و ذاتاً هیچ دلالتی بر زمان، تعداد یا نوع حدث (کار یا حالت) ندارد.

۱. در مورد «اصل» یا «مبدأ اشتقاق»، بین **بصریون** و **کوفیون** (دو مکتب شاخص ادبی در زبان عربی) اختلاف‌های اساسی وجود دارد. بصریون مبدأ اشتقاق را «مصدر» می‌دانند؛ زیرا مصدر فقط بر حدث دلالت می‌کند؛ درحالی‌که فعل، علاوه بر حدث، زمان آن را نیز بازگو می‌کند؛ در نتیجه فعل، علاوه بر مصدر، بر امری اضافه (زمان) نیز دلالت دارد و به سخن دیگر، «مرکّب» است؛ پس مصدر، اصل است. در مقابل، کوفیون مبدأ اشتقاق را «فعل» می‌دانند؛ زیرا برخی افعال در زبان عربی، مصدر ندارند (مانند: لَیْسَ)؛ از سوی دیگر، اگر فعلی اعلال شود، مصدر آن هم اعلال می‌شود و اگر به هر علتی، قواعد اعلال در فعل جاری نگردد، مصدر آن نیز اعلال نخواهد شد مانند: «قوام» مصدر «قاوم».

۲. این تعبیر دارای مسامحه است. تعریف دقیق‌تر مصدر در بخش اسم، مبحث مصدر، خواهد آمد.

بهترین راه تشخیص مصدر، مراجعه به کتب لغت است؛ چراکه بعد از ذکر هر فعلی، مصدر آن نیز بیان شده است. البته از «ترجمه فارسی» کلمات نیز می‌توان برای تشخیص مصدر بهره جست؛ چراکه در غالب موارد، در انتهای معنای فارسی مصدر، «تن» یا «دن» وجود دارد؛ به شرط آنکه با حذف «ن»، آن واژه به فعل ماضی تبدیل شود؛ مثل: «نَصْر» (یاری-کردن) و «کِتَابَة» (نوشتن). بر این اساس، کلماتی همچون: «عُنُق» (گردن) و «خاضع» (فروتن) مصدر نیستند.

۲. معیار تقسیمات فعل

فعل از نظر کسب معنای جدید^۱ یا به جهت ویژگی‌های لفظی،^۲ دارای تقسیماتی است.^۳ که مهم‌ترین آنها عبارت است از:

۱. مانند: تقسیم به معلوم و مجهول.

۲. مانند: تقسیم به صحیح و معتل.

۳. برخی از این اقسام در اسم نیز جاری است؛ از این رو تصریف در اسم، کمتر از تصریف فعل است. هیچ‌کدام از این امور در حرف جاری نیست و در نتیجه، حرف تصریف ندارد.

ردیف	معیار	اقسام
۱	زمان ^۱	ماضی، مضارع، امر ^۲
۲	تقسیمات فاعل یا نائب فاعل	مفرد، مثنی، جمع غایب، مخاطب، متکلم مذکر، مؤنث
۳	تعداد حروف اصلی	ثلاثی و رباعی
۴	دارا بودن حرف زائد	مجرد و مزید
۵	نوع حروف اصلی	سالم، غیرسالم (معتل، مهموز، مضاعف)
۶	نیاز به مفعول به	متعدی، لازم
۷	انتساب به فاعل یا مفعول	معلوم، مجهول
۸	قبول تصرف	متصرف و غیرمتصرف
۹	تغییر آخر کلمه	معرب و مبنی

۱. هرچند براساس بیان مشهور، معیار تقسیم فعل به ماضی، مضارع و امر، زمان انجام فعل است، معیار متناسب‌تر با علم صرف، آن است که بگوییم: سه گونه و سه هیئت فعل در عربی یافت می‌شود: ماضی و مضارع که «خبری» هستند و امر که «انشائی» است. «خبر» فعلی است که در ذات خود، قابلیت صدق و کذب را دارد؛ مثلاً وقتی گفته می‌شود: «جاء زيدٌ» این سخن ممکن است «صادق» یعنی «مطابق با خارج» باشد و ممکن است «مخالف با واقع» و «کذب» باشد؛ به خلاف «انشاء» که از واقعه‌ای خبر نمی‌دهد؛ بلکه از طریق آن، معنایی ایجاد می‌شود؛ مثلاً وقتی گفته می‌شود: «اِضْرِبْ» گوینده، در مقام گزارش نیست؛ بلکه به‌وسیله آن درخواست می‌شود تا عمل زدن تحقق یابد و نمی‌توان گفت این جمله صادق یا کاذب است.
۲. البته موارد دیگری، مانند: نهی و استفهام نیز وجود دارد که به دلیل عدم تفاوت در نحوه ساخت صیغه‌ها، به صورت مستقل از آنها بحث نمی‌شود.

۳. صیغه‌های فعل

هر فعلی به فاعل (یا نائب‌فاعل) نیاز دارد^۱ و به تناسب آن فاعل (یا نائب‌فاعل) و تقسیمات گوناگون آن،^۲ فعل در زبان عربی^۳ دارای چهارده صیغه است.

«صیغه»، قالبی است که ماده و حروف اصلی در آن ریخته می‌شود تا معنای جدیدی پدید آید. با توجه به این معیار، روشن می‌شود که این صیغه‌ها مربوط به فاعل (یا نائب‌فاعل) است و به تعبیر دقیق، «فعل»، افراد و تثنیه و جمع، تذکیر و تأنث، و غیبت و حضور ندارد؛ بنابراین «فعل جمع»، یعنی فعلی که فاعل (یا نائب‌فاعل) آن جمع است و «فعل غایب» نیز فعلی است که فاعل (یا نائب‌فاعل) آن غایب باشد.

۱. برای نمونه: دیدن + دیروز + من (مصدر + زمان + فاعل) = دیدم.

۲. از جهت جنسیت به: «مذکر و مؤنث»، از جهت تعداد به: «مفرد، مثنی و جمع» و از جهت جایگاه آن در فضای گفتگو به: «غایب، مخاطب و متکلم».

۳. در زبان فارسی، فعل شش صیغه دارد.



۴. متصرف و غیر متصرف

اکثر افعال، به هر سه صورت ماضی، مضارع و امر و در صیغه‌های گوناگون صرف می‌شوند که به آنها «افعال متصرف» گفته می‌شود. تعداد محدودی از افعال، به هر سه صورت و در تمام صیغ صرف نمی‌شوند که، «افعال غیرمتصرف» نامیده می‌شوند. مانند فعل «آیسی» که فقط به صورت ماضی صرف می‌شود. بررسی غالب افعال غیرمتصرف در علم

۱. صیغه‌ها با شماره‌های خود شناخته می‌شوند؛ از این رو حفظ شماره آنها ضروری است.

نحو انجام می‌پذیرد برخی نیز در مباحث آینده این کتاب و در جای مناسب خود معرفی خواهند شد.

۵. معرب و مبنی

هنگام ترکیب کلمات با یکدیگر، برخی از آنها سبب پیدایش تغییری در انتهای برخی دیگر می‌شوند؛ مانند: تأثیرپذیری «الحق» در آیات: ﴿جَاءَ الْحَقُّ﴾^۱، ﴿جَاءَ بِالْحَقِّ﴾^۲ و ﴿الَّذِينَ﴾^۳ در این فرآیند، کلمه تأثیرگذار^۴ را «عامل»، کلمه تأثیرپذیر^۵ را «معمول»، اثر ایجادشده در آخر کلمه به سبب اختلاف عامل^۶ را «اعراب» و کلمه‌ای را که انتهای آن به سبب عامل تغییر کند،^۷ «مُعْرَب» می‌نامند. کلمه‌ای که آخر آن به سبب عامل تغییر نکند^۸ نیز «مبنی» نامیده می‌شود.

از بین افعال، فعل‌های ماضی، امر حاضر، صیغه‌های ۶ و ۱۲ مضارع و نیز مضارع موکد به نون تأکید مباشر (صیغه‌های ۱، ۴، ۷، ۱۳ و ۱۴) مبنی هستند و سایر صیغه‌های فعل مضارع معرب می‌باشند.

فعل معرب به تناسب عاملش، مرفوع، منصوب یا مجزوم است.

۱. سیأ: ۴۹.

۲. صافات: ۳۷.

۳. محمد: ۳.

۴. مانند: «جاء».

۵. مانند: «الحق».

۶. مانند: «رفع، نصب و جر» در «الحق».

۷. مانند: «الحق».

۸. مانند: «جاء».

طرح مباحث اعراب و بناء، از رسالت‌های دانش نحو است؛ ولی بازگو کردن آن در علم صرف که قواعد ساختن کلمات را بیان می‌کند، از آن رو است که - چنان که خواهد آمد - معرب یا مبنی بودن فعل، در ساختار کلمه و تصریف آن تأثیر دارد.

هم‌اندیشی

تقسیمات لفظی و معنوی فعل را مشخص کنید.

پرسش و تمرین

تقسیمات فعل را در روایات زیر مشخص کنید:

- الامامُ الصَّادِقُ عليه السلام: وَقَدْ سُئِلَ عَنِ مَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ -: الْعَفْوُ عَمَّنْ ظَلَمَكَ وَصِلَةٌ مِّنْ قِطْعَتِكَ وَإِعْطَاءٌ مِّنْ حَرَمِكَ وَقَوْلُ الْحَقِّ وَلَوْ عَلَى نَفْسِكَ.^۱

- الامامُ الصَّادِقُ عليه السلام: مَنْ نَفَسَ عَن مُّؤْمِنٍ كُرْبَةً نَّفَسَ اللَّهُ عَنْهُ كُرْبَ الْآخِرَةِ وَخَرَجَ مِنْ قَبْرِهِ وَهُوَ نَجِيحُ الْفَوَادِ...^۲

۱. محمد بن حسن حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۱۵، ص ۱۹۹.

۲. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۲۲.

ماضی

چنان که گذشت، فعل دارای سه قسم است: ماضی، مضارع و امر. در این درس، به کیفیت ساخت صیغه‌های فعل ماضی و بیان ضمائر آن پرداخته می‌شود.



۱. تعریف

فعلی که بر معنای مستقلی دلالت کند و مقترن به زمان گذشته باشد، «فعل ماضی»^۱ نامیده می‌شود.

۲. شیوه ساخت صیغه‌ها

نخستین صیغه ساخته‌شده در افعال، صیغه اول (مفرد مذکر غایب) از ماضی ثلاثی مجرد معلوم است که از مصدر گرفته می‌شود و دارای سه وزن است: **فَعَلٌ**، **فَعِلٌ** و **فُعِلٌ**؛ مانند: **خَرَجَ**، **فَهِمَّ** و **كَبَّرَ**، که از: **خُرُوجٌ**، **فَهْمٌ** و **كِبْرٌ** گرفته شده‌اند. برای ساختن این صیغه‌ها، ابتدا

۱. چنان که گذشت، حالت فعل ماضی «خبری» است؛ هرچند گاهی در مقام انشاء به کار می‌رود؛ مانند: «عَفَرَ اللَّهُ لَكَ».

اگر مصدر، حروف زائدی داشت، آن را حذف می‌کنیم و سپس فاء‌الفعل و لام‌الفعل را «مفتوح» و عین‌الفعل را با مراجعه به کتب لغت، «مفتوح، مکسور یا مضموم» می‌کنیم. سایر صیغه‌ها به ترتیب زیر از صیغه اول گرفته می‌شوند:

شماره صیغه	نحوه ساخت	مثال و ترجمه
۱	سَتَر ←	سَتَر (آن یک مرد) پوشاند
۲	سَتَر + ا ←	سَتَرَا (آن دو مرد) پوشاندند
۳	سَتَر + ء + و ←	سَتَرُوا (آن مردان) پوشاندند
۴	سَتَر + ث ←	سَتَرْتُ (آن یک زن) پوشاند
۵	سَتَر + تَا ←	سَتَرْنَا (آن دو زن) پوشاندند
۶	سَتَر + ء + ن ←	سَتَرْنَا (آن زنان) پوشاندند
۷	سَتَر ← ء + ت	سَتَرْتُ (تو یک مرد) پوشاندی
۸	سَتَر ← ء + تَمَا	سَتَرْتُمَا (شما دو مرد) پوشانید
۹	سَتَر ← ء + تُم	سَتَرْتُمْ (شما مردان) پوشانید
۱۰	سَتَر ← ء + تِ	سَتَرْتِ (تو یک زن) پوشاندی
۱۱	سَتَر ← ء + تَمَا	سَتَرْتُمَا (شما دو زن) پوشانید
۱۲	سَتَر ← ء + تُنَّ	سَتَرْتُنَّ (شما زنان) پوشانید
۱۳	سَتَر ← ء + تُّ	سَتَرْتُ (من) پوشاندم
۱۴	سَتَر ← ء + نَا	سَتَرْنَا (ما) پوشانیدیم

صرف صیغه‌های دو وزن دیگر (فَعِلَ، فَعُلَ) نیز چنین است:

فَعَلْتُ فَعَلْنَا فَعُلْنَا	فَعَلْتُ فَعَلْنَا فَعُلْنَا
فَعَلْتُ فَعَلْنَا فَعُلْنَا	فَعَلْتُ فَعَلْنَا فَعُلْنَا
	فَعَلْتُ فَعَلْنَا

نکات

- صیغه‌های هشتم (مثنای مذکر مخاطب) و یازدهم (مثنای مؤنث مخاطب) از فعل ماضی، مشابه هم هستند که برای تشخیص آنها باید به قرائن توجه کرد.
- هر فعلی به فاعل احتیاج دارد و **فاعل** نیز دو گونه است:
الف) اسم ظاهر؛ مثل: «زید» در نَسْتَرُ زَيْدٌ؛
ب) ضمیر؛ مثل: «و» در نَسْتَرُوا.

۳. تعریف و اقسام ضمیر

«ضمیر» کلمه‌ای است که به جای «اسم ظاهر» به کار می‌رود و از تکرار آن جلوگیری می‌کند،^۱ از این رو اجتماع اسم ظاهر و ضمیر جایگزین آن نادرست است. در نتیجه اگر فاعل

۱. این کاربرد، مختص ضمیر غایب است؛ وگرنه در ضمیر مخاطب یا متکلم، مانند: «ضربت یا ضربت»، فاعل نمی‌تواند اسم ظاهر باشد و استفاده از ضمیر ضروری است.

فعلی، اسم ظاهر باشد، آن فعل بدون ضمیر خواهد بود؛^۱ مانند: «سَتَرَ الرَّجَالُ» و «سَتَرَتِ النَّسَاءُ»؛ نه: «سَتَرُوا الرَّجَالُ» و «سَتَرْنَ النَّسَاءُ». ضمیر دارای تقسیمات مختلفی است؛ از جمله:

الف) متصل و منفصل

به ضمیری که به تنهایی به کار نرود و به کلمه دیگری وصل شود، «متصل» می‌گویند؛ مانند: «ت» در «سَتَرْتُ». در مقابل، ضمیری که به تنهایی و مستقل به کار رود، «منفصل» نامیده می‌شود؛ مانند: «أَنْتَ».

ب) بارز و مستتر

ضمیری که آشکار است و می‌توان آن را مشاهده کرد، «بارز» نامیده می‌شود؛ مانند: «تُمْ» در «سَتَرْتُكُمْ»؛ اما ضمیری که قابل مشاهده نیست، بلکه در درون کلمه «اعتبار و فرض» می‌شود، «مُستتر» نام دارد؛ مانند: «هُوَ» در «سَتَرَ».

باید یادآوری کرد که اقسام «متصل و منفصل»، مربوط به ضمیر بارز است و ضمیر مستتر چنین تقسیمی ندارد.^۲

۱. «الضمير قائم مقام الاسم الظاهر و الغرض من الاثبات به الاختصار». (مصطفى غلايبي، جامع الدروس

العربية، ج ۱، ص ۱۲۶)

۲. در پاسخ به اینکه «ضمائر مستتر» در شمار کدامیک از ضمائرها متصل یا منفصل هستند، می‌توان گفت: همچنان‌که از نام «ضمیر مستتر» برمی‌آید، این ضمیر مخفی است و «نطق» یا «تلفظ» نمی‌شود تا بخواهیم از آن با «لفظی» تعبیر کنیم و اینکه مثلاً گفته می‌شود: در «ضرب»، ضمیر «هو» مستتر است، برای کمک به فهم بهتر معنای آن است. (محمد بن علی صَبَّان، حاشية الصَّبَّان، ج ۱، ص ۲۰) پس در واقع، ضمیر مستتر، جزء هیچ‌کدام از ضمائرها متصل یا منفصل نیست و این تقسیم، مربوط به ضمیری است که «صورت ظاهری» داشته باشد یا به اصطلاح، «ضمیر بارز» باشد. البته برخی، ضمیر مستتر را جزء ضمائرها متصل می‌دانند. (عباس حسن، النحو الوافي، ج ۱، ص ۱۹۸)

نکات

۱. علامت‌هایی که به آخر فعل ماضی متصل شده‌اند، ضمیر بارز هستند؛ به جز «ت» در صیغه‌های چهارم و پنجم که فقط «علامت» تأنیث فاعل است.
۲. ضمیر در صیغه‌های اول و چهارم، به ترتیب، «هُوَ» و «هِيَ» مستتر است و به استتار در این صیغه‌ها، «استتار جوازی» می‌گویند؛ یعنی فاعل می‌تواند اسم ظاهر باشد که در این صورت، هیچ ضمیری در فعل، مستتر نخواهد بود؛ مانند: **نَصَرَ عَلِيٌّ**.

جدول ضمایر مرفوعی فعل ماضی

ضمیر	بینه	ضمیر	بینه	ضمیر	بینه
ت	۱۳	ت	۷	هو «مستتر»	۱
نا	۱۴	تُما	۸	ا	۲
		تُم	۹	و	۳
		تِ	۱۰	هی «مستتر»	۴
		تُما	۱۱	ا	۵
		تُنن	۱۲	ن	۶

هم‌اندیشی

چرا استفاده از فاعلِ اسمِ ظاهر، در صیغه هفتم تا چهاردهم صحیح نیست و باید از ضمیر استفاده شود؟

پرسش و تمرین

۱. ضمائر چهارده صیغه فعل ماضی را نام ببرید.
۲. برای هر کدام از اوزان: «فَعَلَ، فَعِلَ، فَعُلَ» سه فعل قرآنی ذکر کنید.
۳. چهارده صیغه فعل‌های: «حَتَّمْ، رَجِمَ، حَلَمَ» را صرف کنید و معنای آنها را نیز ذکر نمایید.
۴. برای معانی زیر، صیغه‌های مناسب را از مصدری که کنار آنها ذکر شده، بسازید:
 - ما یاری کردیم؛ (نَصْرَ) - زنان راست گفتند؛ (صِدْقَ) - من نشستم؛ (جُلُوسَ)
 - تو یک مرد رفتی؛ (دَهَابَ) - شما دو مرد زدید؛ (ضَرْبَ) - ما دانستیم؛ (عِلْمَ)
۵. در آیات زیر، با تعیین فعل‌های ماضی، صیغه و وزن هر یک را بیان کنید:
 - ﴿وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا﴾ (مائده: ۱۲)
 - ﴿وَسَكَنتُمْ فِي مَسْكِنِ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ﴾ (ابراهیم: ۴۵)
 - ﴿وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ﴾ (آل عمران: ۱۳۵)



حالات فعل ماضی

فعل ماضی در زبان عربی، از جهت معنا چهار گونه است:

۱. **ماضی ساده (مطلق):** فعلی که تنها بیان می‌کند که کار یا حالتی در زمان گذشته به وقوع پیوسته است. تاکنون در مثال‌ها از این نوع استفاده می‌کردیم؛ مانند: **ذَهَبَ زَيْدٌ** (زید رفت)؛ **كَبُرَ زَيْدٌ** (زید بزرگ شد).

۲. **ماضی نقلی:** گاهی پیش از فعل ماضی، حرف «قد» به کار می‌رود. این حرف، دلالت می‌کند که آن فعل در گذشته نزدیک رخ داده و اثر آن نیز تا زمان حال باقی است؛ مانند: **قَدْ ذَهَبَ زَيْدٌ** (زید رفته است).

۳. **ماضی بعید:** این فعل، حاکی از آن است که در زمان گذشته، عملی در مقایسه با فعل دیگر، قبل از آن رخ داده و اثر آن از بین رفته است. این فعل از ترکیب «کان» با فعل ماضی ساخته می‌شود؛ مانند: **زَيْدٌ كَانَ ذَهَبَ قَبْلَ قُدُومِي** (قبل از رسیدن من، زید رفته بود).^۱

۴. **ماضی استمراری:** این فعل، نشان‌دهنده تحقق کار یا حالتی در زمان گذشته به صورت مستمر است. برای ساختن این فعل، از ترکیب «کان» با فعل مضارع استفاده می‌شود؛ مانند: **زَيْدٌ كَانَ يَذْهَبُ** (زید می‌رفت). البته گاهی بین این دو رکن، یک یا چند کلمه فاصله می‌شود: ﴿كَانُوا قَلِيلًا مِّنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ﴾^۲ «اندرکی از شب را می‌خوابیدند».

۱. گاهی قبل یا بعد از فعل «کان»، حرف «قد» اضافه می‌شود؛ مانند: «زَيْدٌ قَدْ كَانَ ذَهَبَ» یا «زَيْدٌ كَانَ قَدْ ذَهَبَ». گاهی نیز بین «کان» و فعل ماضی، اسم ظاهر می‌آید؛ مانند: «كَانَ زَيْدٌ ذَهَبَ».

۲. ذاریات: ۱۷.

نکته

هر چند ساختار فعل ماضی در اصل وضع، برای بیان تحقق فعل در زمان گذشته است، گاهی زمان آن، «حال» یا «آینده» است که توضیح آن در یک مطالعه و تحقیق با عنوان «مجاز در افعال» خواهد آمد.

معنی	مثال	ساختار	نوع ماضی
زید رفت	ذهب زید	فَعَلَ	ساده
زید رفته است	قد ذهب زید	قَدْ + فَعَلَ	نقلی
زید رفته بود	زید کان ذهب	كَانَ + فَعَلَ	بعید
زید می رفت	زید کان یذهب	كَانَ + مضارع	استمراری

مضارع

در این درس، با شیوه ساخت فعل مضارع و ضمائر آن آشنا می‌شویم.

۱. تعریف و زمان

فعلی که بر معنای مستقلی دلالت کند و مقترن به زمان حال^۱ یا آینده باشد،^۲ «فعل مضارع»^۳ نامیده می‌شود؛ البته گاهی با اضافه شدن برخی حروف به ابتدای فعل مضارع،

۱. «لیس المراد بالحال عند أهل العربية «الآن» و هو الزمان الفاصل بين الزمان الماضي و المستقبل؛ بل أجزاء من أواخر الماضي و أوائل المستقبل مع ما بينهما من الآن، و لهذا تسمعهم يقولون: «يصلّي» من قول القائل: «زيدٌ يصلّي» حال؛ مع أن بعض أفعال صلّاته ماضٍ و بعضها باقي، فجعلوا الصلاة الواقعة في الآتات المتتالية واقعة في الحال». (محمد بن علی صبان، حاشیة الصبان، ج ۱، ص ۵۹)

۲. مهم‌ترین آرا درباره زمان فعل مضارع عبارت است از:

الف) مشترك بين زمان حال و آینده؛

ب) زمان حال؛ برای این نظر، دو استدلال بیان شده است: (۱) با توجه به اینکه در صورت نبود قرائن، فعل مضارع بر زمان «حال» حمل می‌شود، پس استعمال آن در زمان حال، «حقیقت» و در زمان مستقبل، «مجاز» است؛ (۲) برای دلالت بر زمان گذشته، فعل ماضی و برای زمان آینده، فعل امر وضع شده است؛ پس شایسته است فعلی نیز ویژه زمان حال وضع شود که این، همان فعل مضارع است.

۳. همان‌گونه که گذشت، فعل مضارع «خبری» است؛ هرچند گاهی افعال خبری، در مقام انشاء به کار می‌روند که تفصیل آن در دانش «بلاغت» مطرح شده است.

معنای آن تغییر می‌کند؛ برای نمونه، لام مفتوحه (لَ)، معنای آن را مختص به زمان حال می‌کند؛ مانند: **لَيَضْرِبُ** (دارد می‌زند)؛ «سین» یا «سوف»، معنای آن را به زمان آینده اختصاص می‌دهند؛ مانند: **سَيَضْرِبُ** یا **سَوْفَ يَضْرِبُ** (خواهد زد)؛ «لم» و «لَمَّا»، زمان فعل را به گذشته می‌برند؛ مانند: **لَمْ يَضْرِبْ** (نزد)، **لَمَّا يَضْرِبْ** (هنوز نزده است).^۲

۲. شیوه ساخت صیغه‌ها

صیغه اول مضارع معلوم ثلاثی مجرد، از صیغه اول ماضی آن فعل گرفته می‌شود و دارای سه وزن است: **يَفْعَلُ**، **يَفْعُلُ** و **يَفْعَلُ**؛ مانند: **يَعْلَمُ**،^۳ **يَضْرِبُ** و **يَكْتَبُ** که از **عَلِمَ**، **ضَرَبَ** و **كَبَّرَ** گرفته شده‌اند.

برای ساختن مضارع، ابتدا یای مفتوحه‌ای (یَ) به ابتدای صیغه اول ماضی اضافه می‌گردد و سپس فاء الفعل آن ساکن و لام الفعل نیز مضموم می‌شود.^۴

۱. البته این نکته، مورد توافق همه علمای ادبیات نیست. (ر.ک. رضی الدین استر آبادی، شرح الرضی علی الکافیة، ج ۴، ص ۱۷)

۲. برخی الفاظ دیگر، مانند: ما نافیة، إن نافیة و لیس، نیز زمان مضارع را مختص به حال می‌کنند. همچنین اادات نصب (أَنْ، لَنْ، كَيْ، أَذَنْ) و برخی از جوازم (لام امر، لای نهی، اَنْ شرطیه، مَنْ، ما و... و (نون تأکید) نیز فعل مضارع را مختص به زمان آینده می‌کنند.

۳. **عَلِمَ يَعْلَمُ عِلْمًا الرَّجُلُ**: آن مرد دانست و دانا شد؛ **عَلَّمَ يَعْلَمُ وِ يَعْلَمُ عِلْمًا هُ**: علامتی روی آن گذاشت، آن را - با داغ کردن - علامت‌گذاری کرد.

۴. نحوه تعیین حرکت عین الفعل، در درس بعدی خواهد آمد.

سایر صیغه‌ها: صیغه‌های دوم تا چهاردهم، با اضافه کردن ضمیر فاعلی، تغییر حروف مضارعه^۱ و تبدیل ضمه به نون برحسب هر مورد (مطابق جدول زیر) ساخته می‌شود:

شماره صیغه	نحوه ساخت	صیغه مضارع	ترجمه
۱	سَتَر ← یء + ء	یَسْتُرُ	(آن يك مرد) می‌پوشاند
۲	یَسْتُرُ ← ء + اِن	یَسْتُرَانِ	(آن دو مرد) می‌پوشاند
۳	یَسْتُرُ ← وَنْ + وَنْ	یَسْتُرُونَ	(آن مردان) می‌پوشاند
۴	یَسْتُرُ ← تعویض حرف مضارعه ^۲	تَسْتُرُ	(آن يك زن) می‌پوشاند
۵	یَسْتُرُ ← ء + اِن	تَسْتُرَانِ	(آن دو زن) می‌پوشاند
۶	یَسْتُرُ ← ء + نَنْ	تَسْتُرْنَ	(آن زنان) می‌پوشاند
۷	یَسْتُرُ ← تعویض حرف مضارعه	تَسْتُرُ	(تو يك مرد) می‌پوشانی
۸	یَسْتُرُ ← ء + اِن	تَسْتُرَانِ	(شما دو مرد) می‌پوشانید
۹	یَسْتُرُ ← وَنْ + وَنْ	تَسْتُرُونَ	(شما مردان) می‌پوشانید
۱۰	یَسْتُرُ ← ء + یَنْ	تَسْتُرَيْنِ	(تو يك زن) می‌پوشانی
۱۱	یَسْتُرُ ← ء + اِن	تَسْتُرَانِ	(شما دو زن) می‌پوشانید
۱۲	یَسْتُرُ ← ء + نَنْ	تَسْتُرْنَ	(شما زنان) می‌پوشانید
۱۳	یَسْتُرُ ← تعویض حرف مضارعه	أَسْتُرُ	(من) می‌پوشانم
۱۴	یَسْتُرُ ← تعویض حرف مضارعه	نَسْتُرُ	(ما) می‌پوشانیم

۱. حروفی که در ابتدای صیغه‌های فعل مضارع قرار می‌گیرند (ی، ت، ا، ن)، «حروف مضارعه» یا «حروف اَتَّيْن» نامیده می‌شوند.

۲. در صیغه‌های چهارم تا دوازدهم (غیر از صیغه ششم)، حرف مضارعه از «ی» به «ت» تغییر می‌یابد.

صرف صیغه‌های دو وزن دیگر (يَفْعِلُ، يَفْعَلُ) نیز مشابه «يَفْعَلُ» است:

يَفْعَلُ، يَفْعِلُونَ	يَفْعَلُ، تَفْعِلَانِ، يَفْعِلْنَ
تَفْعَلُ، تَفْعِلَانِ، تَفْعِلُونَ	تَفْعَلِينَ، تَفْعِلَانِ، تَفْعِلْنَ
	أَفْعِلُ، نَفْعِلُ

و همین‌طور «يَفْعَلُ».

نکات

۱. «تَفْعَلُ» (مانند: تَسْتَرُ) بین صیغه‌های ۴ و ۷ و نیز «تَفْعِلَانِ» (مانند: تَسْتَرَانِ) بین صیغه‌های ۵، ۸ و ۱۱ مشترک هستند و راه تشخیص و تعیین صیغه موردنظر، استفاده از قرائن است.

۲. حروف مضارعه در مضارعی که صیغه اول ماضی آن، چهارحرفی (اعم از اصلی و زائد) باشد، مضموم و در مضارعی که ماضی آن دارای کمتر از چهار حرف یا بیشتر از آن باشد، مفتوح هستند.

بیشتر	←	ماضی ۴ حرفی	→	کمتر
ء		ء		ء
اِسْتَكْرَمَ، يَسْتَكْرِمُ		اَكْرَمَ، يُكْرِمُ		كْرَمَ، يَكْرِمُ

۳. ضمائر مرفوعی

چنان که گذشت، با تغییر فاعل (یا نائب فاعل) در حالتی که ضمیر باشد، صیغه‌های فعل نیز تغییر می‌یابد. ضمائر مرفوعی فعل مضارع عبارتند از:

توضیحات	ضمیر	صیغه	توضیحات	ضمیر	صیغه
استتار وجوبی	انت	۷	استتار جوازی	هو	۱
	ا	۸		ا	۲
	و	۹		و	۳
	ی	۱۰		هی	۴
	ا	۱۱		ا	۵
	نَ	۱۲		نَ	۶

توضیحات	ضمیر	صیغه
استتار وجوبی	أنا	۱۳
استتار وجوبی	نحن	۱۴

۴. مضارع مرفوع، منصوب و مجزوم

از میان صیغ فعل مضارع، دو صیغه جمع مؤنث (۶ و ۱۲)، مبنی و بقیه «معرب» هستند. مضارع معرب، دارای یکی از سه حالت اعرابی زیر است:
«مضارع مرفوع»؛ مضارعی که عامل جزم یا نصب^۱ بر آن وارد نشود.

۱. بررسی عوامل نصب و جزم و تأثیرات آنها، در زمره مسائل دانش نحو است.

علامت رفع } صیغه‌های ۱، ۴، ۷، ۱۳ و ۱۴: «ضمه»؛^۱ مانند: **يَضْرِبُ**
سایر صیغه‌ها: «نون»؛^۲ مانند: **يَضْرِبَانِ**

«مضارع منصوب»: مضارعی که حروف ناصبه بر آن داخل شوند.

علامت نصب } صیغه‌های ۱، ۴، ۷، ۱۳ و ۱۴: «فتحه»؛ مانند: **أَنْ يَضْرِبَ**^۳
سایر صیغه‌ها: «حذف نون»؛ مانند: **أَنْ يَضْرِبَا**

«مضارع مجزوم»: مضارعی که عوامل جزم بر سر آن داخل شوند.

علامت جزم } صیغه‌های ۱، ۴، ۷، ۱۳ و ۱۴ مضارع: «حذف ضمه»؛ مانند: **لَمْ يَضْرِبْ**
سایر صیغه‌ها: «حذف نون»؛ مانند: **لَمْ يَضْرِبَا**

نکته

در برخی از صیغه‌های اجوف و ناقص و مضاعف مجزوم، تغییراتی رخ می‌دهد که در ذیل مباحث معتل و مضاعف، در درس‌های بعدی بدان پرداخته خواهد شد.

۱. ضمه در فعل ناقص، مقدر است؛ مانند: يَزِمِي، يَدْعُو وَيَخْشِي.

۲. به این نون، «نون عوض رفع» گفته می‌شود.

۳. فتحه در ناقصی که آخر آن «الف» منقلب باشد، مقدر است؛ مانند: أَنْ يَخْشِي، به خلاف: أَنْ يَزِمِي و أَنْ يَدْعُو.

۴. در ناقص، لام‌الفعل حذف می‌گردد؛ مانند: لم يرم.

هم‌اندیشی

موارد و علائم رفع، نصب و جزم فعل مضارع را در نموداری ترسیم کنید.

پرسش و تمرین

۱. «استتار و جویی» ضمیر را در فعل مضارع، با ذکر مثال توضیح دهید.
۲. چهارده صیغه فعل‌های زیر را صرف کنید و معانی و ضمائر آنها را ذکر نمایید:
يَخْتِمُ، يَعْلَمُ، يَكْفُرُ
۳. صیغه، ضمیر، وزن و معنای فعل‌های زیر را بیان کنید:
تَنْصُرُونَ، تَشْهَدَانِ، يَرْحَمَانِ، أَغْفِرُ، تَقْتُلِينَ
۴. برای معانی زیر، صیغه‌های مناسب را از مصدر ذکر شده بسازید:
مردان می‌روند؛ (ذهاب)
زنان می‌نویسند؛ (کتابه)
ما عبادت می‌کنیم؛ (عباده)
تو (یک زن) یاری می‌کنی؛ (نصر)
۵. چهارده صیغه فعل مضارع «ينصُر» را در حالت «منصوب» و «مجزوم» صرف نمایید.
۶. علت جزم و نصب فعل‌های مضارع در آیات مبارکه و روایت شریفه ذیل بیان کنید:

﴿إِنْ نَصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ﴾. (محمد: ۷)

﴿لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ﴾. (نور: ۲۷)

امیرالمومنین علیه السلام: «لَا تَصُمْمَا لَا تَقْدِرُ عَلَى الْوَفَاءِ بِهِ»^۱.

۱. عبدالواحد آمدی، غررالحکم، ج ۲، ص ۸۰۱.

ابواب ثلاثی مجرد

مجموع وزن های «ماضی و مضارع» - که شیوه ساخت آنها در درس های پیشین گذشت - ابواب شش گانه ثلاثی مجرد را شکل می دهند. این درس عهده دار تبیین این ابواب است.

۱. حرکت عین الفعل مضارع

مضارع «فَعَلَّ» در اغلب موارد، سماعی^۱ و دارای سه احتمال: «یَفْعَلُ، یَفْعِلُ، یَفْعُلُ» است که برای تشخیص درست باید به کتب لغت مراجعه کرد.

مضارع «فَعِلَّ» در مثال واوی،^۲ اغلب بر وزن «یَفْعِلُ»،^۳ مانند: **وَرِثَ یَرِثُ**، و در دیگر موارد، بر وزن «یَفْعُلُ» است؛ مانند: **سَمِعَ یَسْمَعُ**. نکته آنکه، مضارع چهار فعل: **حَسِبَ، نَعِمَ،**

۱. برای آگاهی از موارد قیاسی آن، رجوع کنید به: رضی الدین استرآبادی، شرح شافیه ابن الحاجب، ج ۱، ص ۱۱۴-۱۳۸.

۲. فعلی که فاء الفعل آن، حرف عله «واو» است.

۳. «اعلم أن القیاس فی مضارع فَعِلَ المكسور العین فَنَحُّهَا، و جاءت أربعة أفعال من غیر المثال الواوی، یجوز فیها الفتح و الكسر، و الفتح أقیس، و هی: حَسِبَ یَحْسِبُ و نَعِمَ یَنْعِمُ، وَ یَبِسَ یَبِیسُ، و یَبَسَ یَبِیسُ، و قد جاءت أفعال من المثال الواوی لهیرد فی مضارعها الفتح». (رضی الدین استرآبادی، شرح شافیه ابن الحاجب، ج ۱، ص ۱۳۵)

يَيْتَسُ^۱، **يَيْتَسُ**^۲ علاوه بر «يَفْعَلُ»، بر وزن «يَفْعَلُ» نیز آمده است که اولی، طبق قاعده و مشهورتر است. در قرآن نیز این گونه آمده است: ﴿يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ﴾^۳.
 مضارع «فَعَلٌ» نیز قیاسی و همیشه مضموم العین است؛ مانند: «حَسَنٌ يَحْسُنُ». همه افعال این باب، «لازم» هستند.

۲. باب‌های ثلاثی مجرد

فعل ثلاثی مجرد براساس حرکت عین الفعل در ماضی و مضارع آن، دارای شش حالت است که به هر یک از آنها «باب» می‌گویند. اولین حرف از مشهورترین فعل آن باب، «رمز» آن است:

شماره باب	حرف رمز	مثال مشهور	وزن باب
۱	«م»	مَنَعَ يَمْنَعُ	فَعَلٌ يَفْعَلُ
۲	«ض»	ضَرَبَ يَضْرِبُ	فَعَلٌ يَفْعَلُ
۳	«ن»	نَصَرَ يَنْصُرُ	فَعَلٌ يَفْعَلُ
۴	«س»	سَمِعَ يَسْمَعُ	فَعَلٌ يَفْعَلُ
۵	«ح»	حَسِبَ يَحْسِبُ	فَعَلٌ يَفْعَلُ
۶	«ک»	كَرَّمَ يَكْرُمُ	فَعَلٌ يَفْعَلُ

۱. يَيْتَسُ يَيْتَسُ وَيَيْتَأُسُ يَأْسَأُ مِنْهُ: از او نومید شد، دل برکنند.

۲. يَيْتَسُ يَيْتَسُ وَيَيْتَبَسُ يَبْسَأُ: رطوبتش را از دست داد، خشک شد.

۳. همزه: ۳.

در برخی از موارد، از این رموز برای نشان دادن ابواب فعل‌ها استفاده می‌شود؛ مانند: **جَرَحَهُ جِرْحًا** (م)، که رمز «م» نشان می‌دهد این فعل، همانند: **مَنَعَ يَمْنَعُ** بر وزن «فَعَلَ يَفْعَلُ» می‌آید.

۳. نمونه ابواب

برای آشنایی بیشتر، نمونه‌هایی دیگری از افعال ثلاثی مجرد در ابواب مختلف ذکر می‌شود:

باب «فَعَلَ يَفْعَلُ»:

جَعَلَ^۱ يَجْعَلُ خَصَعَ يَخْصَعُ خَدَعَ يَخْدَعُ جَدَدَ^۲ يَجْدُدُ

باب «فَعَلَ يَفْعَلُ»:

كَتَرَ^۳ يَكْتُرُ حَلَفَ يَحْلِفُ مَلَكَ يَمْلِكُ حَبَسَ يَحْبِسُ

باب «فَعَلَ يَفْعَلُ»:

بَسَطَ^۴ يَبْسُطُ حَشَرَ^۵ يَحْشُرُ سَكَنَ^۶ يَسْكُنُ خَلَدَ يَخْلُدُ

۱. جَعَلَ يَجْعَلُ جَعْلًا: آن را درست کرد و ساخت، آن را آفرید، آن را قرار داد.

۲. جَدَدَ يَجْدُدُ جَدًّا و جُحُودًا: به او کفر ورزید، او را انکار کرد.

۳. كَتَرَ يَكْتُرُ كَثْرًا الْمَالِ: مال را جمع‌آوری و ذخیره کرد.

۴. بَسَطَ يَبْسُطُ بَسْطًا الرَّجْلَ: آن مرد را خوشحال کرد؛ بَسَطَ يَبْسُطُ بَسْطًا الْيَدَ: دست دراز کرد.

۵. حَشَرَ يَحْشُرُ حَشْرًا النَّاسَ: مردم را گرد آورد، جمع کرد.

۶. سَكَنَ يَسْكُنُ سَكْنًا و سُكْنَى الدَّارِ و فِي الدَّارِ: در آن خانه سکونت کرد؛ سَكَنَ يَسْكُنُ سُكُونًا إِلَيْهِ: به

او آرامش یافت؛ سَكَنَ يَسْكُنُ سُكُونًا: فقیر و مستمند شد.

باب «فَعِلَ يَفْعُلُ»:

فَزَعٌ^۱ يَفْزَعُ لَيْسٌ^۲ يَلْبَسُ كَرِهٌ يَكْرَهُ لَحِقٌ يَلْحَقُ

باب «فَعِلَ يَفْعُلُ»^۳:

نَعِمٌ يَنْعِمُ يَيْسٌ يَيْئِسُ يَيْسٌ يَيْئِسُ وَرَمٌ يَرِمُ

باب «فَعِلَ يَفْعُلُ»:

بَعْدٌ يَبْعُدُ كَمَلٌ يَكْمُلُ كَبُرٌ يَكْبُرُ كَثُرٌ يَكْثُرُ

نکته

گاهی یک ماده در بیش از یک باب استعمال شده است.^۴ در این موارد، گاه معنا در تمام باب‌های به‌کاررفته یکسان است و گاه در هر باب به یک معنا است؛ مانند:

۱. فَزَعٌ يَفْزَعُ فَزَعًا إِلَيْهِ: به او پناه برد.

۲. لَيْسٌ يَلْبَسُ لَبْسًا عَلَيْهِ الْأَمْرُ: آن مطلب را بر او بیچیده و مشتبه و نامفهوم کرد؛ لَيْسٌ يَلْبَسُ لَبْسًا الثَّوْبَ: جامه پوشید.

۳. افعال مستعمل در این باب، بسیار کم‌اند.

۴. این موارد از طریق مراجعه به کتب لغت فهمیده می‌شود.

زَعَمَ ۱؛ حَسَبَ ۲ و حَسِبَ ۳ و حَسَّبَ ۴؛ عَلَّمَ ۵ و عَلِمَ ۶؛ رَضَعَ ۷ و رَضِعَ ۸؛
طَهَّرَ ۹ و طَهَّرُ ۱۰

هم اندیشی

موارد قیاسی در حرکت عین الفعل مضارع «فعل» کدام اند؟

۱. زَعَمَ يَزْعُمُ و يَزْعُمُ زَعَامَةً عَلَى الْقَوْمِ: فرمانده و رهبر آن قوم شد؛ زَعَمَ يَزْعُمُ و يَزْعُمُ زَعْمًا: پنداشت، اظهار داشت.
۲. حَسَبَ يَحْسُبُ حِسَابًا و حِسَابًا ۲: آن را شمرد؛ حَسِبَ يَحْسِبُ و يَحْسِبُ حِسَابًا و مَحْسَبَةً ۲: آن را گمان کرد؛ حَسَبَ يَحْسُبُ حَسَبًا: دارای حسب و گوهره نیکو شد.
۳. رَضَعَ يَرْضَعُ و رَضَعَ يَرْضَعُ و يَرْضَعُ رَضْعًا و رَضَاعًا و رَضَاعَةَ الْوَالِدِ أُمَّهُ: بچه (انسان یا حیوان) از پستان مادر شیرخورد.

پرسش و تمرین

۱. با مراجعه به کتاب لغت، باب یا ابواب هر یک از افعال زیر را مشخص کنید:
 بغض بیغض، حسد یحسد، أنس یأنس، لعب یلعب، فرغ یفرغ، کرب یکرب، سفه یسفه،
 تعب یتعب، ذبح یذبح، عدل یعدل، زعم یزعم، خسر یخسر، طهر یطهر.
۲. با مراجعه به کتاب لغت، چهار فعل را بیابید که در ۲ باب یا بیشتر استعمال شده باشند.
۳. در عبارات زیر، فعل‌های مضارع را مشخص و صیغه، وزن و باب هر یک را بیان کنید:
 ﴿أَهْمُ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا...﴾ (زخرف: ۳۲)
 ﴿وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَآ يَمْلِكُ لَهُمْ رِزْقًا مِّنَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ شَيْئًا﴾ (نحل: ۳۳)
 «يَا كَمِيلُ، الْعِلْمُ خَيْرٌ مِّنَ الْمَالِ، الْعِلْمُ يَحْرُسُكَ وَأَنْتَ تَحْرُسُ الْمَالَ».

امر

پس از آشنایی با شیوه ساخت فعل ماضی و مضارع و برخی از احکام آنها، در این درس با نحوه ساختن انواع فعل امر آشنا می‌شویم.



۱. تعریف

«فعل امر»، فعلی است که بر طلب وقوع چیزی در زمان آینده دلالت می‌کند. همان‌گونه که گذشت، فعل ماضی و مضارع در اصل وضع خود «خبری» هستند؛ اما فعل امر، «انشائی» و زمان آن آینده است. البته این اشکال مطرح شده که انشاء در زمان حال است، پس باید زمان فعل امر نیز حال باشد. در پاسخ باید گفت: صدور فرمان و انشاء صیغه، در زمان حال است؛ اما «وقوع» و «تحقق» فعل، در زمانی بعد از زمان انشاء (در زمان آینده) خواهد بود.

۲. روش ساخت فعل امر

فعل امر از مضارع گرفته می‌شود و مانند ماضی و مضارع، چهارده صیغه دارد. فعل امر به دو گونه ساخته می‌شود:

امر به لام

برای ساختن این فعل، در صیغه‌های **غایب** و **متکلم**، لام مکسوری که به آن «لام امر» می‌گویند، به ابتدای فعل مضارع اضافه می‌شود و علامت رفع نیز از آخر آن حذف می‌گردد.

لِيَفْعَلْ، لِيَفْعَلَا، لِيَفْعَلُوا لَتَفْعَلْ، لَتَفْعَلَا، لَتَفْعَلُنَّ^۱

لِأَفْعَلْ، لِنَفْعَلْ

اگر لام امر، بعد از «واو»، «فاء» یا «ثُمَّ» قرار گیرد، جایز است که ساکن شود؛ مانند:

﴿...وَلَتَنْظُرَنَّ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ...﴾^۲ و ﴿ثُمَّ لَيَقَطَعَنَّ^۳ فَلَئِنْظُرَنَّ...﴾^۴

امر به صیغه (امر حاضر)

شیوه ساخت **امر به صیغه** یا **امر حاضر** در صیغه‌های مخاطب چنین است:

- حرف مضارعه از ابتدای صیغه‌های مضارع مخاطب حذف می‌شود.
- اگر حرف بعد از حرف مضارعه ساکن بود، برای پرهیز از ابتدا به سکون، همزه متحرکی به ابتدای آن فعل اضافه می‌شود. این همزه در صورت مضموم بودن عین الفعل، مضموم و در غیر این صورت، مکسور خواهد شد؛ ولی اگر حرف بعد از حروف مضارعه متحرک بود،^۵ نیازی به افزودن همزه نیست.

۱. «ن» در صیغه ششم حذف نمی‌شود؛ زیرا علامت رفع نیست؛ بلکه ضمیر است.

۲. حشر: ۱۸.

۳. قَطَعَ يَقْطَعُ قَطْعًا الشَّيْءَ: آن چیز را چید، آن را برید و قطع کرد.

۴. حج: ۱۵.

۵. این حالت، اغلب در افعال معتل یا غیر ثلاثی مجرد جاری است؛ مانند: كَرَّمَ ← يَكْرُم ← كَرْم.

۳. علائم رفع از آخر صیغه‌ها حذف می‌شود:

أَفْعَلْ، أَفْعَلَا، أَفْعَلُوا
أَفْعَلِي، أَفْعَلَا، أَفْعَلْنَ^۱

نکات

۱. امر به لام، در واقع «مضارع مجزوم» به «لام امر» است که از همین‌رو، معنای امر دارد؛ به خلاف شش صیغه امر مخاطب که دلالت آن بر طلب، به‌واسطه «صیغه و هیئت» است؛^۲ از این‌رو معمولاً مقصود از تعبیر «امر»، همان شش صیغه مخاطب (امر به صیغه) است.

۲. همزه امر، همزه وصل است^۳ و در اثنای کلام، تلفظ نمی‌شود و قبل و بعد آن، به هم وصل خواهد شد؛ مثل: «وَأَفْعَلْ»؛ به‌خلاف همزه صیغه سیزدهم از مضارع مجزوم به لام امر، که همزه قطع است؛ مانند: «لِأَعْبُدْ».

۱. در جمع مؤنث مخاطب نیز «ن» حذف نمی‌شود؛ زیرا ضمیر است، نه علامت رفع.

۲. «دلالة الأمر باللام على الطلب نَشَأَت من اللام لا مِنَ الصيغة». (خالد ازهری، شرح التصريح على التوضیح، ج ۱، ص ۴۰)

۳. به‌جز همزه امر باب افعال، که همزه قطع است.

جدول ساختن صیغه‌های فعل امر به لام و به صیغه

شماره صیغه	نحوه ساخت	مثال	ترجمه
۱	ل + یَسْتُرُ ← جزم	لِیَسْتُرْ	(آن یک مرد) باید بپوشاند
۲	ل + یَسْتُرَانِ ← جزم	لِیَسْتُرَا	(آن دو مرد) باید بپوشانند
۳	ل + یَسْتُرُونَ ← جزم	لِیَسْتُرُوا	(آن مردان) باید بپوشانند
۴	ل + تَسْتُرُ ← جزم	لِتَسْتُرْ	(آن یک زن) باید بپوشاند
۵	ل + تَسْتُرَانِ ← جزم	لِتَسْتُرَا	(آن دو زن) باید بپوشانند
۶	ل + یَسْتُرْنَ ← مبنی	لِیَسْتُرْنَ	(آن زنان) باید بپوشانند
۷	أ + نَسْتُرُ ←	أَنْسُرْ	(تو یک مرد) بپوشان
۸	أ + نَسْتُرَانِ ←	أَنْسُرَا	(شما دو مرد) بپوشانید
۹	أ + نَسْتُرُونَ ←	أَنْسُرُوا	(شما مردان) بپوشانید
۱۰	أ + نَسْتُرِينَ ←	أَنْسُرِي	(تو یک زن) بپوشان
۱۱	أ + نَسْتُرَانِ ←	أَنْسُرَا	(شما دو زن) بپوشانید
۱۲	أ + نَسْتُرْنَ ← مبنی	أَنْسُرْنَ	(شما زنان) بپوشانید
۱۳	ل + أَسْتُرُ ← جزم	لِأَسْتُرْ	(من) باید بپوشانم
۱۴	ل + نَسْتُرُ ← جزم	لِنَسْتُرْ	(ما) باید بپوشانیم

نکته

ضمائر فعل امر، مانند ضمائر فعل مضارع است.

۱. فعل امر مخاطب، «مبنی» است؛ هر چند در شکل ظاهری، همانند فعل مجزوم است.

هم‌اندیشی

مهم‌ترین موارد همزه وصل و قطع کدام‌اند؟

پرسش و تمرین

۱. زمان فعل امر چیست؟
۲. امر فعل‌های زیر را صرف و معنا کنید:
يَنْصُرُ، يَعْفِرُ، يَعْلَمُ
۳. صیغه، ضمائر، وزن و معنای فعل‌های زیر را بیان کنید:
أُعْبِدُوا، لِنَكْتُبْ، اِذْهَبَا، لِيَخْرُجَنَّ، اِزْجِعِي
۴. برای هر یک از معانی زیر، صیغه مناسب را از مصدر ذکرشده بسازید:
(آن یک مرد) باید بنشیند؛ (جُلُوس) (شما زنان) باید صبر کنید؛ (صَبْر)
(تو یک زن) گوش کن؛ (سَمْع) (آن مردان) باید بخندند؛ (ضِحْك)
۵. در جملات زیر، فعل‌های امر را مشخص کرده، صیغه و وزن هر یک را بیان کنید:
- ﴿يَمْرِيئُ أَفْتِي لِرَبِّكَ وَأَسْجُدِي وَأَرْكَبِي مَعَ الرَّاكِبِينَ﴾ (آل عمران: ۴۳)
- ﴿قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلَيْمُ﴾ (يوسف: ۵۵)
- «أَذْكَرُ وَعِنْدَ الْمَعَاصِي ذَهَابَ اللَّذَاتِ وَبَقَاءُ التَّبَعَاتِ».

۱. قَتَّتْ يَثْمُنْتُ قُنُوتًا: فرمانبردار شد، اظهار خواری و کوچکی کرد.

۲. عبدالواحد آمدی، غررالحکم، ج ۱، ص ۱۳۲.

۶. چهارده صیغه فعل‌های مشخص شده در روایت زیر را صرف نمایید.

رسول الله ﷺ: ... إِذَا عَمِلْتَ عَمَلًا فَأَعْمَلُ لِلَّهِ خَالِصًا إِنَّهُ لَا يَقْبَلُ مِنْ عِبَادِهِ الْأَعْمَالَ إِلَّا مَا كَانَ خَالِصًا.^۱

۷. جدول کلمات قرآنی زیر را کامل کنید.

ضمیر	باب	صیغه	ماضی مضارع امر	وزن	حروف اصلی	فعل
						حَسُنْتَ
						تَعْبُدُ
						كَفَرُوا
						إِعْلَمُوا
						يُزْزَقُ
						يَجْعَلُونَ
						أَذْكَرُ
						تَسْبِقُ
						تَعْمَلُونَ

۱. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۱۰۳.



قلمرو علم صرف در حالات فعل مضارع و امر

به مثال‌های زیر توجه نمایید:

هل تَجْلِسُون؟ (مضارع استفهامی)

لا تَجْلِسُون. (مضارع منفی)

لَنْ تَجْلِسُوا. (مضارع منصوب)

لَمْ تَجْلِسُوا. (مضارع منفی و مجزوم^۱)

لا تَجْلِسُوا. (مضارع مجزوم، نهی)

لِيَجْلِسُوا. (امر به لام)

اجلسوا. (امر به صیغه)

کدامیک از مثال‌های بالا، می‌تواند از مسائل علم صرف باشد و در این علم مورد بحث واقع شود؟ مضارع استفهامی و مضارع منفی خارج از چارچوب مباحث علم صرف هستند؛ زیرا موضوع علم صرف کلمه و تغییرات ساختاری آن است و در این افعال، تغییری در ساختار کلمه ایجاد نمی‌شود.

۱. به مضارع منفی با لم، «فعل جحد» نیز گفته شده است که عبارت است از: «خبر دادن از عدم وقوع فعل در زمان گذشته با لفظ مستقبل» به خلاف مضارع منفی با لا، ما و این که خبر از عدم وقوع فعل در زمان حال یا آینده با لفظ مستقبل می‌دهند.

در مضارع منصوب و مضارع مجزوم ، مجزوم شدن موجب تغییر در ساختمان برخی صیغه‌ها می‌گردد، از این رو، صرفاً از جهت این تغییرات لفظی در علم صرف مورد توجه قرار می‌گیرند و بررسی تفاوت معنایی آن‌ها نسبت به فعل مضارع مرفوع و معرفی عوامل نصب و جزم، موکول به علم نحو است.

فعل امر مخاطب (امر به صیغه) از این جهت که دارای بنایی متفاوت و مستقل از بنای فعل مضارع است، از مسائل علم صرف شمرده می‌شود و از جهت ساختار لفظی و نیز مفاد معنایی مورد توجه قرار می‌گیرد.

با توجه به آنچه گفته شد، بیندیشید که چرا «امر به لام» در صرف مطرح می‌شود و آیا می‌توان امر به لام را «فعل امر» نامید؟

دانش صرف حوزه های علمیه

فعل مؤکد

یکی از حالات فعل، که در معنا و گاه در لفظ آن، تغییر ایجاد می‌کند «تأکید با نون» است. این درس به بیان تغییرات لفظی در فعل مؤکد سالم می‌پردازد.



۱. نون تأکید

در زبان فارسی، برای بیان انجام کاری به طور جزم و با تأکید، از کلماتی؛ مانند: «البتّه» و «حتمّاً» استفاده می‌شود. در زبان عربی نیز یکی^۱ از راه‌های بیان این غرض، استفاده از «نون تأکید» است. نون تأکید بر امر و مضارع داخل می‌شود؛ البتّه الحاق نون تأکید به فعل مضارع، شرایطی دارد که در علم نحو آمده است.

۱. تأکید در زبان عربی، شیوه‌هایی فراوانی دارد؛ مانند: **إِنَّ** و **لَا** تأکید که در علوم نحو و بلاغت بیان می‌شود.

۲. اقسام نون تأکید

نون تأکید بر دو قسم است: **ثقیله** (نْ) و **خفیفه** (نُ) که تأکید در ثقیله بیشتر از خفیفه است.

تغییرات لفظی فعل مؤکد - که قواعد آن خواهد آمد - بین نون ثقیله و خفیفه مشترک است؛ با این تفاوت که نون ثقیله به تمام صیغه‌ها ملحق می‌شود؛ اما نون خفیفه در تنبیه‌ها و جمع‌های مؤنث نمی‌آید.

نون ثقیله در صیغه‌های تنبیه و جمع‌های مؤنث «**مکسور**» و در سایر صیغه‌ها، «**مفتوح**» است.

۳. تغییرات لفظی فعل مؤکد سالم

۱. در صیغه‌های ۱، ۴، ۷، ۱۳ و ۱۴، حرف آخر مفتوح می‌شود؛ مانند:

يَضْرِبُ ← يَضْرِبَنَّ، يَضْرِبُنْ

۲. در صیغه‌هایی که «نون عوض رفع» وجود دارد، پس از حذف این نون، نون تأکید

ملحق می‌شود؛ مانند:

يَضْرِبَانِ ← يَضْرِبَانَنَّ (خفیفه ندارد)

۳. در جمع‌های مذکر و مفرد مؤنث مخاطب، ضمیر نیز حذف می‌شود؛ مانند:

يَضْرِبُونَ ← يَضْرِبُونَنَّ، يَضْرِبُونْ

تَضْرِبِينَ ← تَضْرِبِينَ، تَضْرِبِينْ

۴. در جمع‌های مؤنث، بین نون جمع و نون تأکید، یک «الف» اضافه می‌شود؛ مانند:

يَضْرِبْنَ ← يَضْرِبْنَانَنَّ (خفیفه ندارد)

نکته

گاهی نون تأکید خفیفه در کتابت، به صورت تنوین نصب با پایه «الف» نوشته می‌شود؛ مانند:

﴿لَسْفَعًا^۱ بِالنَّاصِيَةِ﴾^۲ (نَسْفَعُنْ صیغه ۱۴ مضارع مؤکد به نون خفیفه)

صرف صیغه‌ها

خفیفه	ثقیله	فعل
يُنْصِرُنْ	يُنْصِرُنْ	يُنْصِرُ
-	يُنْصِرَانْ	يُنْصِرَانِ
يُنْصِرُونَ	يُنْصِرُونَ	يُنْصِرُونَ
تُنْصِرُنْ	تُنْصِرُنْ	تُنْصِرُ
-	تُنْصِرَانْ	تُنْصِرَانِ
-	يُنْصِرُنَانْ	يُنْصِرُونَ
تُنْصِرُونَ	تُنْصِرُونَ	تُنْصِرُ
-	تُنْصِرَانْ	تُنْصِرَانِ
تُنْصِرُونَ	تُنْصِرُونَ	تُنْصِرُونَ
تُنْصِرِينَ	تُنْصِرِينَ	تُنْصِرِينَ
-	تُنْصِرَانْ	تُنْصِرَانِ
-	تُنْصِرُنَانْ	تُنْصِرُونَ
أُنْصِرُنْ	أُنْصِرُنْ	أُنْصِرُ
نَنْصِرُنْ	نَنْصِرُنْ	نَنْصِرُ

۱. سَفَعٌ يَسْفَعُ سَفْعًا: او را کتک و سیلی زد؛ سَفَعٌ بِنَاصِيَتِهِ: موهای پیشانی او را گرفت و کشید.

۲. علق: ۱۵.

تغییرات لفظی در سایر اقسام فعل، از جمله مضاعف، اجوف و ناقص، در محل متناسب خود بیان خواهد شد.

هم‌اندیشی

چرا نون تأکید به فعل ماضی، ملحق نمی‌شود؟

پرسش و تمرین

۱. فرق‌های نون ثقیله و خفیفه را بیان کنید.
۲. مضارع و امر معلوم و مجهول «يَنْصُرُ» را با نون تأکید ثقیله و خفیفه صرف کنید.
۳. فعل‌های مؤکِّد را در جملات زیر مشخص کنید و صیغه، وزن و حالت قبل از تأکید آنها را بنویسید:

﴿ وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا ﴾. (آل عمران: ۶۹)

﴿ إِمَّا يَلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا آفٍ ﴾. (اسراء: ۲۳)

﴿ وَلَئِنْ لَمْ يَفْعَلْ مَا ءَامُرُهُ لَيَسْجَنَنَّ وَلَيَكُونَا مِنَ الصَّغِيرِينَ ﴾. (يوسف: ۳۲)

﴿ لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ ءَامِنِينَ ﴾

(فتح: ۲۷)

امیر المومنین علیه السلام: لَا تُجْعَلَنَّ ذَرْبَ لِسَانِكَ عَلَى مَنْ أَنْطَقَكَ، (نهج البلاغه، حکمت ۴۱۱)

لازم و متعدی

فعل در یک دسته‌بندی، به لازم و متعدی تقسیم می‌شود که این بحث، مقدمه‌ای برای فعل مجهول نیز می‌باشد. در این درس با این اقسام آشنا می‌شویم.



به مثال‌های ذیل توجه کنید:

۱. ذَهَبَ عَلِيٌّ؛ علی رفت.
۲. نَصَرَ سَعِيدٌ مُحَمَّدًا؛ سعید، محمد را یاری کرد.
۳. ذَهَبَ بَكْرٌ بِعَلِيٍّ؛ بکر، علی را بُرد.
۴. أَذْهَبَ بَكْرٌ عَلِيًّا؛ بکر علی را روانه کرد.
۵. وَفَرَ الْمَالَ؛ مال، فراوان شد.
۶. وَفَرَ اللَّهُ الْمَالَ؛ خداوند، مال را فراوان کرد.

۱. تعریف لازم و متعدی

در مثال **اَوَّل**، فعل برای تحققش نیازی به مفعول به ندارد.^۱ به این نوع از افعال، «**لازم**» گفته می‌شود.

در مثال **دوم**، فعل برای تحققش علاوه بر فاعل، به مفعول به هم نیاز دارد. این گونه افعال، «**متعدی بنفسه**»^۲ و مفعول آنها نیز «**مفعول بی واسطه**» نامیده می‌شود.

نکته

برخی افعال، بیش از یک مفعول می‌گیرند (افعال دومفعولی و سه‌مفعولی)؛ مانند: **علمتُ الله عادلاً**. تفصیل این بحث در کتب نحوی بیان شده است.

۲. متعدی به حرف جر

در مثال **سوم**، فعل لازم «**ذَهَبَ**»، به **کَمْ** «واسطه» و «**رابطی**» به نام «**حرف جر**»^۳، مفعول به گرفته و این حرف، باعث «تعدیه» فعل لازم شده است. با این کار، معنای فعل از «رفت»، به «**بُرد**» تغییر می‌کند. به این گونه افعال، «**متعدی به حرف جر**» یا «**متعدی باواسطه**» و به مفعول آنها نیز «**مفعول باواسطه**» گفته می‌شود.

۱. البته معیار نیاز یا عدم نیاز به مفعول، «**حَدَث**» است، که در مثال فوق، «**ذهاب**» است.

۲. «**ینقسم الفعل باعتبار معناه إلى مُتَعَدٍّ و لازم؛ الفعل المتعدّي هو ما يتعدّى أثره فاعله و يتجاوزُهُ إلى المفعول به، و يُسمّى أيضاً «الفعل المجاوز»**، لمجاوزه الفاعل إلى المفعول به. الفعل اللازم ما لا يتعدّى أثره فاعله و لا يتجاوزُهُ إلى المفعول به، بل يبقى في نفس فاعله، مثل: **سافر خالدٌ، و يسمّى أيضاً «الفعل القاصر»**. (مصطفی غلایینی، **جامع الدروس العربیة**، ج ۱، ص ۳۱ و ۴۳)

۳. «**جر**» در لغت به معنای کشیدن است و وجه تسمیه حروف جر این است که معنای فعل را می‌کشاند و به مفعول می‌رسانند.

از مقایسه مثال‌های اول با سوم به دست می‌آید که فاعل در مثال اول، به مفعول در مثال سوم تبدیل شده است.

تعدیه عام و خاص

گاهی حرف جر، معنای فعل را تغییر می‌دهد؛ مانند: «ذهب» (رفت) و «ذهب به» (برد)؛ اما گاهی چنین نیست؛ مانند: «غَضِبَ» و «غَضِبَ علیه»، که هر دو به معنای «خشمگین شد» هستند.

تعدیه در قسم اول، «تعدیه خاص» و در قسم دوم «تعدیه عام» نامیده می‌شود.^۱ اغلب حروف جر می‌توانند موجب تعدیه عام شوند؛ البته هر فعلی با هر حرف جری استعمال نمی‌شود؛ بلکه باید بین آنها تناسب معنایی باشد؛ ولی تعدیه خاص، به وسیله «باء» محقق می‌شود.^۲ البته این حرف در موارد متعددی نیز مفید تعدیه عام است؛ مانند: «ذهبْتُ بالعصا» که حرف «باء» برای استعانت است، نه تعدیه خاص.

نکته

علاوه بر حروف جر، از باب‌هایی مانند: «افعال» و «مفاعلة» نیز برای متعدی کردن فعل استفاده می‌شود که مثال **چهارم** از همین نمونه است. تفصیل این بحث در بخش ثلاثی‌مزید خواهد آمد.

۱. در علم نحو و تجزیه و اعراب، منظور از تعدیه، «تعدیه خاص» است.

۲. گاهی حرف «لام» نیز مفید تعدیه خاص است. (جمال‌الدین بن هشام انصاری، مغنی‌اللبیب، حرف لام)؛ مانند: کلام امیرالمومنین عَلَيْهِ السَّلَامُ: «ما أفسد الأمل للعمل».

۳. افعال دووجهی

فعل «وَفَرَ» در مثال پنجم، لازم و در مثال ششم، متعدی به کار رفته است. به این گونه افعال، «دووجهی» می‌گویند.^۱

البته گاهی معنای این افعال در دو کاربرد لازم و متعدی، متفاوت است؛ مانند: فعل «شَهَدَ» که اگر به معنای «گواهی دادن» باشد، لازم و اگر به معنای «دیدن» باشد، متعدی است؛ ولی گاهی هر دو به یک معنا است؛ مانند: «وَفَرَ».

نکات

- گاهی فعلی در یک باب، به صورت لازم و در باب دیگر، متعدی استعمال می‌شود؛ مثلاً در آیه: ﴿فَمَنْ يَبْعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾^۲ **يَحْزَنُونَ** از باب «فَعَلَ يَفْعَلُ» لازم است و در آیه: ﴿إِنِّي لَيَحْزَنُنِي أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ﴾^۳ **يَحْزَنُ** از باب «فَعَلَ يَفْعَلُ» متعدی است.
- اگر مقصود متکلم، بدون ذکر مفعول تأمین شود، آن مفعول حذف می‌شود؛ مانند ﴿وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا﴾^۴ در این موارد، فعل همچنان متعدی شمرده می‌شود.

۴. تشخیص لازم و متعدی

بهترین و مطمئن‌ترین راه برای شناخت فعل لازم و متعدی، مراجعه به **کتاب لغوی** است.

- این موارد را نباید قسم جداگانه‌ای در مقابل لازم و متعدی برشمرد؛ بلکه در هر استعمالی، فعل یا لازم است یا متعدی.
- بقره: ۳۸.
- یوسف: ۱۳.
- اعراف: ۳۱.

یکی از روش‌های رایج، اما نادرست، برای شناخت این افعال در زبان عربی، تکیه بیش از حد به ترجمه فارسی آنهاست؛ درحالی‌که ترجمه، تنها می‌تواند تأییدی بر تشخیص درست ما باشد، نه دلیل قطعی؛ به این معنا که همیشه «را» نمی‌تواند یگانه شیوه تشخیص مفعول باشد؛ چراکه گاهی در ترجمه فارسی، مفعول به همراه حروف: «به، با، از» می‌آید؛ مانند:

بَلَغَ سَعِيدٌ الْمَنْزَلَ؛ سعید به منزل رسید.

كَاتَبَ حَمِيدٌ مُحَمَّدًا؛ حمید با محمد مکاتبه (نامه‌نگاری) کرد.

سَأَلَ سَلْمَانَ النَّبِيَّ؛ سلمان از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پرسید.

از سوی دیگر، مفعول با واسطه برخی افعال عربی، در زبان فارسی به شکل مفعول بی واسطه می‌آید؛ مانند: **دَعَا عَلَيْهِ**؛ او را نفرین کرد.

نکته

برخی افعال، مانند: «**كان**»،^۱ نقش رابط را در کلام ایفا می‌کنند که این افعال، نه لازم‌اند و نه متعدی.

هم‌اندیشی

فعل «**أتى**» در قرآن کریم به صورت لازم به کار رفته است یا متعدی؟

۱. اینها افعال نواسخ هستند که اسامی و احکام آنها در دانش نحو ذکر شده است.

پرسش و تمرین

۱. با مراجعه به کتب لغت برای هر کدام از افعال «لازم» و «متعدي بنفسه» سه نمونه بنویسید.

۲. از آیات قرآن، برای هر کدام از افعال «لازم» و «متعدي بنفسه» سه نمونه بنویسید.

۳. نوع هر یک از افعال را با توجه به آنچه در درس آموختید، مشخص کنید:

﴿وَلَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا﴾ (حجر: ۱۶)

﴿ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ﴾ (بقره: ۱۷)

- عن ابن عباس قال: كان رسول الله ﷺ يجلس على الأرض ويأكل على الأرض ويعتقل الشاة و

يُجيب دعوة المملوك على خبز الشعير!

۴. فعل امر معلوم «يجلس» را با نون تأکید ثقیله و خفیفه صرف نمایید.

فعل مجهول

تاکنون بحث‌ها بر محور «فعل معلوم» بود؛ در مقابل، فعل مجهول قرار دارد که به نائب‌فاعل اسناد داده می‌شود. این درس به تعریف و شیوه ساخت آن می‌پردازد.



۱. تعریف

«فعل مجهول» فعلی است که فاعل آن در جمله ذکر نشده باشد و به مفعول نسبت داده شود و چون این مفعول به جای فاعل قرار می‌گیرد، به آن «نائب‌فاعل» گفته می‌شود. بنابراین فعلی را می‌توان مجهول کرد که «متعدی» باشد.^۱

۱. گاهی فعل مجهول به ظرف، جار و مجرور یا مصدر نسبت داده می‌شود که تفصیل آن در کتب نحوی ذکر شده است.

۲. شیوه ساختن فعل مجهول از متعدی بنفسه

ماضی مجهول

ماضی مجهول، از ماضی معلوم گرفته می‌شود. برای ساختن آن، حرفِ ما قبل آخر از صیغه اول ماضی معلوم (اگر مکسور نباشد)، **مکسور** و حرف یا حروف **متحرک** قبل از آن **مضموم** می‌شود؛ مانند:

نَصَرَ (باری کرد) ← نَصِرَ (باری شد)

اِسْتَخْرَجَ (استخراج کرد) ← اِسْتُخْرِجَ (استخراج شد)

زَلَزَلَ (جنباند) ← زُلِزِلَ (جنبانده شد)

بنابراین ماضی مجهول ثلاثی مجرد، تنها یک وزن دارد و آن «فُعِلَ» است.

کیفیت صرف صیغه‌های ماضی مجهول و ضمائر آن، همانند ماضی معلوم است؛ با این تفاوت که اختلاف صیغه‌های فعل مجهول، به سبب اختلاف «نائب‌فاعل» است، نه «فاعل».

صرف صیغه‌ها

فُعِلَ، فُعِلَا، فُعِلُوا فُعِلْتُ، فُعِلْتَا، فُعِلْنَا

فُعِلْتِ، فُعِلْتُمَا، فُعِلْتُمْ فُعِلْتِمْ، فُعِلْتُمَا، فُعِلْتُنَّ

فُعِلْتُ، فُعِلْنَا

مضارع مجهول

مضارع مجهول، از مضارع معلوم گرفته می‌شود. برای ساختن آن، حرف مضارعه در صیغه اول، (اگر مضموم نباشد)، **مضموم** و حرف ما قبل آخر آن نیز (اگر مفتوح نباشد)، **مفتوح** می‌شود؛ مانند:

يُنصَرُ (یاری می‌کند) ← يَنْصَرُ (یاری می‌شود)

يُسْتخرَجُ (استخراج می‌کند) ← يُسْتخرَجُ (استخراج می‌شود)

يُزلزلُ (می‌جنباند) ← يُزلزلُ (جنبانده می‌شود)

بنابراین مضارع مجهول ثلاثی مجرد نیز فقط یک وزن دارد و آن «يُفَعْلُ» است. شیوه ساخت و ضمایر سایر صیغه‌های مضارع مجهول نیز همانند مضارع معلوم است.

صرف صیغه‌ها

يُفَعْلُ، يُفَعْلُونَ	تُفَعْلُ، تُفَعْلَانِ، يُفَعْلَنَ
تُفَعْلُ، تُفَعْلَانِ، تُفَعْلُونَ	تُفَعْلَيْنِ، تُفَعْلَانِ، تُفَعْلَنَ
	أُفَعْلُ، نُفَعْلُ

امر مجهول

امر مجهول، از مضارع مجهول ساخته می‌شود. برای این کار، ابتدا لام امر به ابتدای مضارع مجهول اضافه می‌شود و سپس علائم رفع، از انتهای آن حذف می‌گردد؛ مانند:

يُنصَرُ (یاری می‌شود) ← لِيُنصَرُ (باید یاری شود)

يُسْتخرَجُ (استخراج می‌شود) ← لِيُسْتخرَجُ (باید استخراج شود)

يُزلزلُ (جنبانده می‌شود) ← لِيُزلزلُ (باید جنبانده شود)

صرف صیغه‌ها

لِيُفْعَلْ، لِيُفْعَلُوا، لِيُفْعَلْنَ
لِيُفْعَلْ، لِيُفْعَلُوا، لِيُفْعَلْنَ
لِتُفْعَلْ، لِتُفْعَلُوا، لِتُفْعَلْنَ
لِتُفْعَلْ، لِتُفْعَلُوا، لِتُفْعَلْنَ
لَأُفْعَلْ، لِنُفْعَلْ

نکات

۱. به مثال‌های زیر دقت کنید:

نَصَرَ	زَيْدٌ	بِكْرًا	نَصَرَ	الرِّجَالَ	بِكْرًا	نَصَرَ	النِّسَاءَ	بِكْرًا
↓	↓	↓	↓	↓	↓	↓	↓	↓
مفعول	فاعل	مفعول	فاعل	مفعول	فاعل	مفعول	فاعل	مفعول

برای مجهول کردن این افعال، ابتدا فاعل را حذف می‌کنیم و سپس مفعول را به جای آن قرار می‌دهیم.^۱ در انتها معلوم می‌شود که مجهول تمام جملات فوق، «نَصَرَ بَكْرًا» خواهد بود. در نتیجه چون در فرآیند مجهول کردن، فاعل حذف می‌شود، پس فرقی بین انواع مختلف آن (مخاطب، متکلم و غایب؛ مفرد، مثنی و جمع؛ مذکر و مؤنث) نیست؛ بلکه آنچه صیغه فعل مجهول، متناسب با آن تغییر می‌کند، مفعولی است که نائب‌فاعل خواهد شد.

۲. اگر فعل، متعدی **دومفعولی** باشد، پس از مجهول کردن فعل، یکی از آن دو مفعول،

نائب‌فاعل می‌شود و دیگری به حال خود باقی می‌ماند؛ مانند:

حَسِبْتُ زَيْدًا عَالِمًا ← حَسِبَ زَيْدٌ عَالِمًا

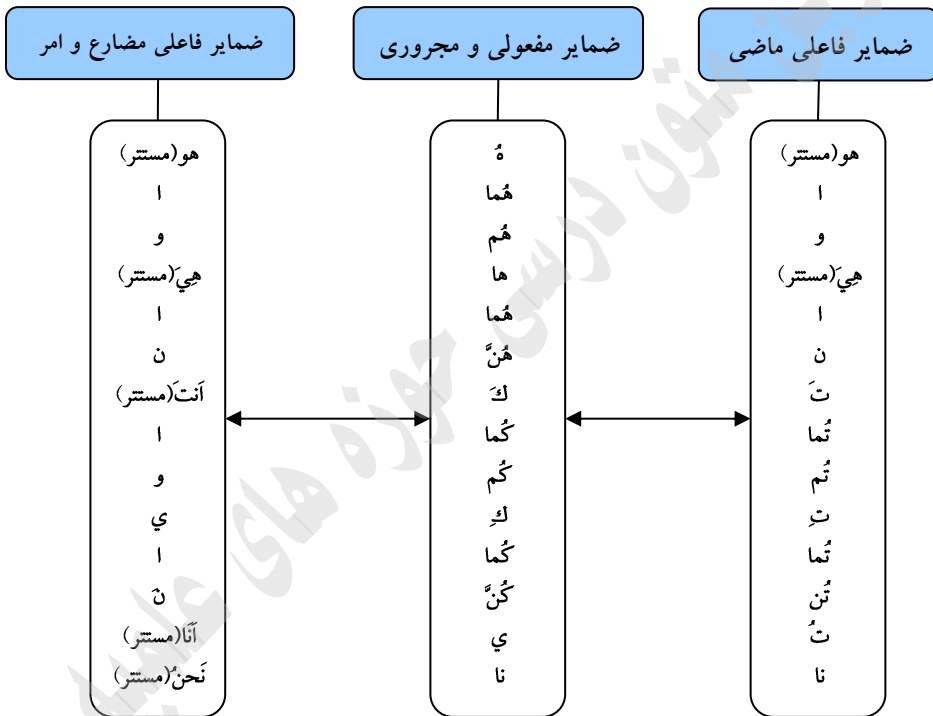
۳. مفعول به همیشه منصوب است؛ اما وقتی نائب‌فاعل شد، مرفوع می‌شود؛ بنابراین برای

مجهول کردن افعالی که مفعول آنها ضمیر است (مانند: «نَصَرْتَهُمْ»): من آن مردان را یاری

۱. «...المفعول الذي لم يسم فاعله يقوم مقام الفاعل المحذوف و ذلك للعلم به أو الجهل به أو لتعظيمه أو لتحقيه، فينوب عنه فيما له من الرفع و لزوم الفعل و وجوب تأخيره عنه و غُيِّرَتْ لَهُ صِيغَةُ الْفِعْلِ الْمَسْنَدِ إِلَيْهِ لِيَعْلَمَ أَنَّهُ لَيْسَ بِفِعْلِ الْفَاعِلِ». (أبو عبد الله محمد بن حسن بن الصائغ، اللامحة في شرح الملححة، ج ۱، ص ۳۱۵)

کردم)، ابتدا فعل مجهول می‌شود و پس از حذف ضمیر فاعلی آن، ضمیر مفعولی (که از ضمائر منصوبی است)، به ضمیر فاعلی معادل خود (که از ضمائر مرفوعی است)، تبدیل می‌شود و با نقش نائب‌فاعل، به فعل مجهول ملحق می‌شود؛ در نتیجه مجهول فعل یادشده، «نَصْرُؤًا» (آن مردان یاری شدند) خواهد شد.

در نمودار زیر، تناظر بین ضمائر فاعلی و مفعولی نشان شده است:



۳. شیوه ساخت فعل مجهول از متعدی به حرف جر

از فعل لازم، مانند: «ذَهَبَ» نمی‌توان مجهول ساخت؛ مگر اینکه با «حرف جرّ» متعدی شود.^۱

مجهول	متعدی	لازم
ذَهَبَ زَيْدٌ (زید رفت)	ذَهَبَ بِكَزْبٍ زَيْدٌ (بکر زید را برد)	ذَهَبَ بِزَيْدٍ (زید برده شد)

گاهی به جای اسم ظاهر، از ضمیر استفاده می‌شود. ضمائر فعل مجهول متعدی به حرف جرّ عبارتند از: «هُ، هُمَا، هُمْ، هَا، هُمَا، هُنَّ، كَ، كَمَا، كُمْ، كِ، كَمَا، كُنَّ، يِ، نَا»؛ مانند: «ذَهَبَ بِهِ».

در فعل مجهول متعدی به حرف جرّ، با تغییر «نائب‌فاعل»، صیغه فعل تغییر نمی‌کند؛ بلکه فعل مجهول به صورت صیغه اول، در تمام صیغه‌ها ثابت می‌ماند.^۲

- صرف ماضی مجهول متعدی به حرف جرّ:

فُعِلَ بِهِ، فُعِلَ بِهِمَا، فُعِلَ بِهِمْ	فُعِلَ بِهَا، فُعِلَ بِهِمَا، فُعِلَ بِهِنَّ
فُعِلَ بِكَ، فُعِلَ بِكَمَا، فُعِلَ بِكُمْ	فُعِلَ بِكِ، فُعِلَ بِكَمَا، فُعِلَ بِكُنَّ
فُعِلَ بِي، فُعِلَ بِنَا	

- صرف مضارع مجهول متعدی به حرف جرّ:

يُفَعَّلُ بِهِ، يُفَعَّلُ بِهِمَا، يُفَعَّلُ بِهِمْ	يُفَعَّلُ بِهَا، يُفَعَّلُ بِهِمَا، يُفَعَّلُ بِهِنَّ
يُفَعَّلُ بِكَ، يُفَعَّلُ بِكَمَا، يُفَعَّلُ بِكُمْ	يُفَعَّلُ بِكِ، يُفَعَّلُ بِكَمَا، يُفَعَّلُ بِكُنَّ
يُفَعَّلُ بِي، يُفَعَّلُ بِنَا	

- همان‌گونه که گذشت، برای تعدیه فعل لازم می‌توان از طریق انتقال آن به برخی ابواب یا تغییر باب ثلاثی مجرد - به صورت سماعی - اقدام کرد که در این صورت متعدی بنفسه شمرده می‌شود.
- چون بین فعل و نائب‌فاعل، حرف جرّ فاصله شده است.

- صرف امر مجهول متعدی به حرف جرّ:

لِيُفْعَلْ بِهِ، لِيُفْعَلْ بِهِمَا، لِيُفْعَلْ بِهِمْ
 لِيُفْعَلْ بِكَ، لِيُفْعَلْ بِكُما، لِيُفْعَلْ بِكُمْ
 لِيُفْعَلْ بِي، لِيُفْعَلْ بِنَا

۴. ترجمه افعال مجهول عربی به فارسی

در ترجمه این افعال به فارسی، اغلب از دستورالعمل زیر استفاده می‌شود:

بن ماضی + ه + صرف فعل «شدن»^۱ طبق زمان فعل؛ مانند:

غذا را خورد. ← غذا خورده شد.

غذا را می‌خورد. ← غذا خورده می‌شود.

غذا را خواهد خورد. ← غذا خورده خواهد شد.

نکته

گاهی برای اغراضی، مانند: زیبایی کلام، فعل‌های مجهول عربی، در زبان فارسی بدون استفاده از فعل مُعین ترجمه می‌شوند؛ مانند:

﴿وَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَرًا...﴾^۲ «آن‌گاه کافران را گروه‌گروه از پس

یکدیگر به دوزخ رانند»؛ به جای: رانده شوند.

يُقْتَلُونَ: «از پا درمی‌آیند»؛ به جای: کشته می‌شوند.

۱. بر حسب مورد، از افعال مُعین، مانند: «گشتن» و «گردیدن» نیز استفاده می‌شود.

۲. زمر: ۷۱.

۵. مقایسه فعل لازم و فعل مجهول

به نمونه‌های زیر دقت کنید:

لازم: **كَبُرَ سَعِيدٌ** (سعید بزرگ شد) **مجهول:** **قَتِلَ سَعِيدٌ** (سعید کشته شد)

در ترجمه فارسی، فعل‌های لازم و مجهول، تشابه ظاهری و معنایی دارند (استفاده از فعل «شدن») که عدم دقت در آن می‌تواند موجب اشتباه در تشخیص شود. در فعل لازم، شنونده «سعید» را فاعل می‌پندارند و «بزرگ شدن» را به خود او منتسب می‌داند؛ اما در فعل مجهول، شنونده پس از شنیدن «کشته شدن سعید»، به دنبال فاعل محذوف می‌گردد و این سؤال برای او پیش می‌آید که چه کسی او را کشت.

نکته

در زبان عربی، فعل‌های مجهولی وجود دارد که یا صیغه معلوم آنها استعمال نشده یا اغلب به صورت مجهول به کار رفته است که این فعل‌ها در فارسی باید معلوم ترجمه شوند. برخی از این افعال عبارتند از: **عُنِيَ بالموضوع**: به موضوع توجه کرد؛ **عُشِيَ عليه**: بی‌هوش شد، از هوش رفت؛ **أُغْمِيَ عليه**: بی‌هوش شد، به حالت اغما درآمد؛ **سُقِطَ في يده**: پشیمان شد. از همین نمونه است: **رُكِمَ**: «مبتلای به زکام شد»؛ **دُهِنَ**: «دهشت‌زده شد، سرآسیمه شد»؛ **شُغِفَ به**: «شیفته و حریص بر آن شد»؛ **أولِعَ به**: «شیفته و شیدای او شد»؛ **حُمَّ**: «تب کرد».

هم‌اندیشی

عبارت «فعل معلوم آن است که فاعلش معلوم باشد و فعل مجهول آن است که فاعلش معلوم نباشد» را نقد نمایید.

پرسش و تمرین

۱. فعل مجهول چه تفاوت معنوی با فعل معلوم دارد؟
۲. چرا در مجهول متعدی به حرف جرّ، صیغه تغییر نمی‌کند؟
۳. ماضی، مضارع و امر مجهول فعل «عَلِمَ» را صرف و معنا کنید.
۴. امر مجهول از فعل لازم «غَضِبَ» را صرف کنید.
۵. مجهول افعال در جملات زیر را بیان نمایید؟
 قَسَمْنَا الشَّيْءَ، تَفَسَّخُونَ الْعَقْدَ، نَحَرُوا النَّاقَةَ.
۶. مجهول هر يك از گروه‌های زیر را بیان کنید:
 - عَرَفَكُمُ، عَرَفَاكُمْ، عَرَفُوكُمُ
 - تَمَنَعَهَا، تَمَنَعَانَهَا، تَمَنَعُونَهَا
 - قَنَعَتْ بِهِ، قَنَعْتُمَا بِهِ، قَنَعْتَنِي بِهِ
۷. صیغه و معنای فعل‌های زیر را بیان کنید:
 نُصِرْتُ، لِيُضْرَبُوا، قُتِلَ، يُؤَكَّلُ، يُدْهَبُ بِهِمُ
۸. برای هر یک از معانی زیر، صیغه مناسب را ذکر کنید:

شما (دو مرد) زده شدید	ما باید یاری شویم
آن زنان باید یاری شوند	از شما (دو زن) سؤال می‌شود
شما (چند مرد) یاری می‌شوید	آن دو زن یاری شدند

۱. قَسَمَ يَقْسِمُ قَسَمًا الشَّيْءَ: آن چیز را بخش‌بخش و قسمت کرد.
۲. فَسَّخَ الْعَقْدَ: قرارداد را برهم زد؛ فَسَّخَ يَقْسِخُ فَسْخًا: نادان و کم‌عقل شد.
۳. نَحَرَ يَنْحَرُ نَحْرًا الْبَهِيمَةَ: چهارپا را از گودی زیر گلویش ذبح کرد.

۹. در آیات و احادیث زیر، فعل‌های مجهول را مشخص نمایید و صیغه، وزن و باب هر یک را بیان کنید:

﴿... لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ﴾ (بقره: ۲۷۹)

﴿أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ﴾ (طور: ۳۵)

- رسول الله ﷺ: جَبَلَتِ الْقُلُوبُ عَلَى حُبِّ مَنْ أَحْسَنَ إِلَيْهَا وَبُغْضِ مَنْ أَسَاءَ إِلَيْهَا.^۱

۱۰. از مصدرهای ذکرشده و با توجه به شماره صیغه، فعل موردنظر را بسازید:

(برخی فعل‌ها لازم هستند برای شناخت حرف جر مناسب برای مجهول سازی، مراجعه به کتاب لغت لازم است)

وزن امر معلوم	امر معلوم با «ن»	شماره صیغه	مضارع مجهول با «ن»	شماره صیغه	ماضی معلوم	شماره صیغه	رمز حرکت عین الفعل ماضی و مضارع		
							↓	ترجمه	
		۷		۲		۶	س	هلاک شدن	تَلَف
		۸		۱۰		۱۱	م	فریفتن	خِدَع
		۱۰		۹		۷	ض	بازگشتن	رُجوع
		۹		۳		۱۲	ن	آشکارکردن	جَهْر
		۱۱		۶		۹	س	طمع کردن	طَمَع
		۱۱		۱		۳	ض	تراشیدن	خَلَق
		۱۲		۱۳		۴	س	خندیدن	ضِحْكَ
		۸		۱۱		۱۴	ن	پلید کردن	قَدَّر
		۹		۱۲		۸	ض	سوزاندن	حَرَق

۱. ابوجعفر محمد بن علی بن بابویه قمی (صدوق)، کتاب من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۸۱.



مجاز در افعال

چنان که گذشت، فعل ماضی در وضع و حقیقت، بر زمان گذشته و فعل مضارع بر زمان حال یا آینده دلالت می‌کند؛ اما گاهی این افعال، با وجود قرآنی، در زمانی غیر از زمانی که برای آن وضع شده‌اند، به کار رفته‌اند که این کاربرد «مجازی» است. توجه به این موارد، در فهم صحیح جملات و به تبع آن، در ترجمه صحیح آنها نقش بسیار مهمی دارد.^۱

۱. کاربرد ماضی در معنای حال یا آینده

مهم‌ترین مواردی که فعل ماضی به معنای حال یا آینده^۲ به کار رفته است، عبارتند از:

۱. صیغ عقود؛ مانند: **أُنْكَحْتُ^۳ وَ بَعْتُ.**

۲. معنای طلب؛ مانند: **رَجِمَكَ^۴ اللَّهُ.**

-
- اصطلاح «فعل ماضی» در دو معنا به کار می‌رود: فعلی که زمانش گذشته است؛ فعلی که صیغه‌اش مضارع و امر نیست. در غالب موارد، این دو معنا در یک فعل جمع می‌شوند؛ اما گاهی صیغه فعل، ماضی است؛ اما زمانش ماضی نیست. در فعل مضارع نیز همین نکته مطرح است.
 - ماضی در صیغ عقود به معنای حال و در سایر موارد به معنای آینده است.
 - أُنْكَحْتُ^۳ الْمَرْأَةَ:** آن زن را به ازدواج او درمی‌آورم.
 - فعل ماضی در معنای «دعا» به کار رفته است.

۳. بعد از «اذا» و «ادوات شرط جازم»؛ مانند: ﴿ وَإِذَا أَذَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً فَرِحُوا بِهَا... ﴾ (روم: ۳۶) ﴿ مَنْ أَعْرَضَ عَنْهُ فَإِنَّهُ يَحْمِلُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وِزْرًا ﴾. (طه: ۱۰۰)
۴. بعد از «حَيْثُ»؛ مانند: ﴿ وَمَنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ ﴾. (بقره: ۱۴۹)
۵. بعد از «موصول»؛ مانند: ﴿ إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْرَأُ عَلَيْهِمْ... ﴾. (مائده: ۳۴)
۶. بعد از «كَلِمًا»؛ مانند: ﴿ كَلِمًا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ ﴾. (نساء: ۵۶)
۷. بعد از همزه تسویه؛ مانند: ﴿ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴾. (بقره: ۶)

نکته

فعل ماضی در کاربردهای دوم و سوم، همواره به معنای آینده می آید؛ ولی در کاربرد چهارم به بعد ممکن است به معنای گذشته یا آینده باشد و دلالت آن بر آینده نیازمند وجود قرینه است.

۲. کاربرد مضارع در معنای گذشته

مهم‌ترین مواردی که فعل مضارع به معنای گذشته به کار رفته است، عبارتند از:

۱. بعد از «کان»؛ مانند: ﴿ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْقَرْبَةِ الَّتِي كَانَتْ تَعْمَلُ الْخَبِيثَاتِ ﴾. (انبیاء: ۷۴)

۱. «وَيَحْتَمِلُ الْمُضَى وَالِاسْتِقْبَالَ بَعْدَ «هَمْزَةِ التَّسْوِيَةِ»... وبعده «كَلِمًا» و«حَيْثُمَا» لِأَنَّ فِي الثَّلَاثَةِ رَائِحَةَ الشَّرْطِ... و كَذَا إِذَا كَانَ صِلَةً لِمَوْصُولٍ عَامٍ... (رضی الدین استرآبادی؛ شرح الرضی علی الكافیة؛ ج ۴، ص ۱۰ و ۲۵)

۲. بعد از «إِنْ»؛ مانند: ﴿وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ

زَوْجَكَ﴾. (احزاب: ۳۷)

۳. بعد از «لَمْ»؛ مانند: ﴿لَمْ يَكِدْ وَلَمْ يُؤَلِّدْ﴾. (اخلاص: ۳)

۴. بعد از «لَمَّا»؛ مانند: ﴿وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ﴾. (حجرات: ۱۴)

۵. عطف فعل مضارع بر ماضی؛ مانند: ﴿الْمُرْتَرِ أَنْ لَوْ أَنَّ لِرَبِّ السَّمَاءِ مَاءً

فَتُصْبِحُ الْأَرْضُ مُخْضَرَةً﴾. (حج: ۶۳)

۶. بعد از «لَوْ» شرطیه؛ مانند: ﴿لَوْ نَشَاءُ جَعَلْنَاهُ أُجَاجًا﴾. (واقعه: ۷۰) استعمال مضارع بعد

از «لو» در معنای گذشته، غالبی است، نه همیشگی.

نکته

فعل ماضی بر امر موجود و قطعی دلالت می کند، از این رو می توان از رخدادی که قطعاً در

آینده تحقق می یابد، با صیغه ماضی حکایت نمود؛ مانند: تعبیر «فزع» در آیه: ﴿وَيَوْمَ يُنْفَخُ

فِي الصُّورِ فَفَزِعَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ﴾ (نمل: ۸۱)؛ از این رو بر فعل مضارع عطف شده است؛

«فتحننا» در آیه: ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا﴾ (فتح: ۱) هر چند زمان وقوع آن آینده است، به دلیل

قطعی بودن آن، گویا محقق شده و از آن به صیغه ماضی تعبیر شده است؛ و از همین نمونه است

آیه: ﴿وَنَادَى أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ أَنْ قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا﴾. (اعراف: ۴۴)

تحقیق:

به نظر شما زمان فعل در آیه: ﴿وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ﴾ (مائده: ۶۷) چیست؟

تغییرات لفظی

کلمات مضاعف، مهموز و معتل، در معرض برخی تغییرات لفظی هستند که در دروس بعدی به آنها پرداخته می شود.
برای سهولت در آموزش و نیز به جهت اشتراک فراوان این تغییرات لفظی در فعل و اسم، مثال هایی از اسم نیز بیان می شود.

مضاعف

کلمه به اعتبار نوع حروف آن، به مضاعف و غیر مضاعف تقسیم می شود که مضاعف با شرایطی، در معرض تغییر است. این درس به تعریف و تغییرات مضاعف می پردازد.

۱. تعریف

کلمات **ثلاثی** به مضاعف و غیر مضاعف تقسیم می شوند و کلماتی که عین الفعل و لام الفعل آنها مثل هم باشد - مانند: **وَدَّ** - مضاعف نامیده می شوند.^۲
البته به کلمات رباعی که فاء الفعل آنها، همانند لام الفعل اول و نیز عین الفعل آنها، همانند لام الفعل دوم باشد - مانند: **زلزل** و **تزلزل** - نیز «مضاعف» گفته شده است.^۳ خماسی به مضاعف و غیر مضاعف تقسیم نمی شود.

۱. وَدَّ يَوَدُّ وُدًّا و مَوَدَّةً هُ: او را دوست داشت.

۲. به کلماتی مانند: «سَلِسَ» که فاء الفعل و لام الفعل آنها متماثل اند، مضاعف گفته نمی شود.

۳. نگاه دقیق به این مسأله، گویای آن است که معیار دانشمندان صرف در تقسیمات کلمه، زمینه تغییر در آنهاست؛ از این رو کلماتی با دو حرف مثل هم، که در معرض تغییر نیستند - مانند: «زلزل» - نباید «مضاعف» شمرده شوند. با این معیار، **اسمی** که فاء الفعل و عین الفعل آن مثل هم باشد - مانند: **دَدَن** و **بَثِر** - نیز از آن جا که تغییرات مضاعف در آن، واقع نمی شود نباید مضاعف شمرده شود. هر چند که جمعی آن را مضاعف شمرده اند.

نکته

در زبان عربی، کلمه رباعی یا خماسی که دو حرف اصلی آن، متماثل و در کنار هم باشد، به کار نرفته است. در نتیجه کلماتی، مانند: **جَلَبَبٌ** و **أَلْدَدٌ**^۱ ثلاثی مزید هستند، نه رباعی یا خماسی.

۲. ابواب مضاعف

تنها در سه باب ثلاثی مجرد، فعل «مضاعف» به کار رفته است که برای سهولت در یادگیری، در عبارت: «**سَنَصَّدُّ**» خلاصه شده‌اند؛ حرف «س» رمز باب «**سَمِعَ يَسْمَعُ**»، حرف «ن» رمز باب «**نَصَرَ يَنْصُرُ**» و حرف «ض» رمز باب «**ضَرَبَ يَضْرِبُ**» است. تکرار حرف «د» هم نشانه مضاعف بودن کلمه است.

نمونه‌هایی از ابواب مضاعف

باب «س»، مانند:

مَسَّ يَمَسُّ حَرَ يَحْرُ مَلَّ يَمَلُّ لَذَّ يَلْذُ

باب «ن»، مانند:

جَرَ يَجْرُ دَقَّ يَدُقُّ سَبَّ يَسُبُّ دَلَّ يَدُلُّ

باب «ض»، مانند:

صَجَّ يَصْجُ بَتَّ يَبْتُ قَلَّ يَقْلُ زَلَّ يَزِلُّ

۱. أَلْدَدُ: ستیزه‌جو.

۳. تغییرات مضاعف

تلفظ دو حرف مشابه در کنار هم «ثقیل» است.^۱ بنابراین برای کاهش یا برطرف نمودن این ثقلات، تغییراتی در کلمه رخ می‌دهد که در ادامه می‌آید.

ابدال

«ابدال» به معنای جایگزین کردن یک حرف با حرفی دیگر در همان جایگاه است. گاهی مضاعف در معرض «ابدال» قرار می‌گیرد^۲؛ مانند: فعل **ظَنَّ** که وقتی به باب **تَفَعَّل** می‌رود، جایز است لام‌الفعل آن به حرف یاء تبدیل شود:

تَظَنَّ ← **تَظَنَّى**

حذف

تغییر دیگری که در برخی از افعال مضاعف جاری می‌شود، «حذف» است؛ برای نمونه، در صرف صیغه‌های ششم به بعد، در افعال ماضی مکسورالعین مضاعف، سه وجه جایز است:

- بدون تغییر؛ مانند: **ظَلَلْتُمْ**.
- حذف عین‌الفعل؛ مانند: **ظَلْتُمْ**.
- حذف عین‌الفعل و انتقال حرکت آن به فاء‌الفعل؛ مانند: **ظَلْتُمْ**.

۱. «...النطق بالمثليين ثقيل، لأنك تحتاج فيهما إلى إعمال العضو الذي يخرج منه الحرف المضعّف مرتين،

فيكثر العمل على العضو الواحد». (علی بن مؤمن نحوی (ابن عصفور)، الممتع في التصريف، ص ۳۱۴)

۲. ابدال در مضاعف، سماعی است؛ اما در مباحث تخفیف همزه، اعلال و برخی ابواب ثلاثی مزید غالباً قیاسی است که در جای خود بیان خواهد شد.

آیه مبارکه ﴿طَلَّتْ عَلَيْهِ عَاكِفًا﴾^۱ نیز از همین نمونه است.

ادغام

مهم‌ترین و رایج‌ترین تغییر در مضاعف، «ادغام»^۲ است. معنای لغوی «ادغام»، الحاق، پیوستگی و داخل کردن است و در اصطلاح نیز به معنای داخل کردن حرف ساکن در حرف هم‌جنس متحرک پس از آن و سپس تلفظ مشدد آن حرف است؛^۳ مانند: عَلَّم ← عَلَّمَ حرف اول، «مُدغم» و حرف دوم، «مدغم‌فیه» نامیده می‌شود. البته اجرای قاعده ادغام، در گرو وجود دو شرط است:

- الف) کنار هم بودن دو حرف؛
- ب) ساکن بودن اولی و متحرک بودن دومی.

۴. تقسیمات ادغام

ادغام به اعتبارهای مختلف، تقسیمات گوناگونی دارد؛ از جمله:

الف) ادغام صغیر و کبیر

اگر «حرف اول» ساکن و «حرف دوم» متحرک باشد، ادغام آنها از نوع «صغیر» است؛ اما اگر «هر دو حرف» متحرک باشند و برای فراهم نمودن شرایط ادغام، حرف اول را ساکن کنیم، به این نوع، ادغام «کبیر» می‌گویند؛ مانند:

رَدَدَ ← رَدَّدَ ← رَدَّ

۱. طه: ۹۷.

۲. ادغام، اختصاص به مضاعف ندارد.

۳. ادغام گاهی لفظی و کتبی است؛ مانند: عَلَّم؛ اما گاهی فقط لفظی است و حرف به صورت مشدد نوشته نمی‌شود؛ مانند: اضرب بکراً.

مواردی که حرف اول، متحرک و حرف دوم ساکن باشد، به همین نوع ملحق می‌شود؛

مانند: **لِيْمُدُّ** ← **لِيْمُدُّ** ← **لِيْمُدُّ** ← **لِيْمُدُّ**

(ب) ادغام متمائلان و متقاربان

ادغام دو حرف هم‌جنس را «ادغام متمائلان» می‌گویند؛ مانند:

مَدَد ← **مَدَّ**

اما اگر دو حرف غیر هم‌جنس، در مخرج تلفظ به هم نزدیک باشند - مثل: **د** و **ت** - یا در «برخی صفات» با هم مشترک باشند - مثل: **ن** و **و** - ادغام آنها «ادغام متقاربان» نامیده می‌-

شود؛ مانند: ادغام «نون ساکن» در حروف «يِرْمَلُونَ»: **مَنْ يَعْمَلُ** ← **مَنْ يَعْمَلُ**

نکته

بازگشت ادغام متقاربان، به ادغام متمائلان است؛ به این معنا که ابتدا مدغم و مدغم‌فیه هم‌جنس می‌شوند؛^۱ سپس دو حرف هم‌جنس در یکدیگر ادغام می‌گردند؛^۲ مانند:

﴿مَنْ يَشَاءُ﴾ در آیه: ﴿يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ﴾^۳ که ابتدا به صورت «مَنْ يَشَاءُ» درمی‌آید و

سپس ادغام رخ می‌دهد. بنابراین تقسیم ادغام به متمائلان و متقاربان، به اعتبار «حالت اولیه» مدغم و مدغم‌فیه است.

۱. «و القياس قلبُ الأولِ إلّا لعرضٍ...». (برای تحقیق بیشتر، ر.ک: رضی‌الدین استرآبادی، شرح شافیه

ابن‌الحاجب، ج ۳، ص ۱۸۱)

۲. «لا يمكن ادغام المتقاربين إلا بعد جعلهما متمائلين؛ لأن الادغام إخراج الحرفين من مخرج واحد دفعة واحدة باعتماد تام، و لا يمكن إخراج المتقاربين من مخرج واحد؛ لأن لكل حرف مخرجاً على حدة». (رضی-

الدین استرآبادی، شرح شافیه ابن‌الحاجب، ج ۳، ص ۱۶۰)

۳. عنكبوت: ۲۱.

ج) ادغام واجب، جایز و ممتنع

موارد و قواعد آن در درس بعدی خواهد آمد.

۵. قواعد وزن حرف مشدّد

در درس‌های گذشته، با کاربرد وزن و قواعد آن در کلمات سالم آشنا شدیم. بسیاری از آن قواعد در تشخیص وزن کلمات و ادای حرف مشدّد^۱ نیز جاری است. در اینجا، قواعد اختصاصی وزن این‌گونه کلمات بیان می‌شود:

۱. اگر هر دو حرف مشدّد، «اصلی» باشند، در وزن، حروف متناظر با آن دو، بدون تشدید و با حرکات قبل از ادغام آورده می‌شود؛ مانند: **فَرَّ** بر وزن **فَعَلَّ** و **يَفِرُّ** بر وزن **يَفْعَلُ**.

۲. اگر هر دو حرف مشدّد، «زائد» باشند، در وزن نیز همان حرف زائد به صورت مشدّد می‌آید؛ مانند: **إِجْلُودًا** بر وزن **إِفْعُولًا**.

۳. اگر یکی از دو حرف مشدّد، «اصلی» و دیگری «زائد» باشد، آنگاه:

الف) اگر حرف زائد، تکرار حرف اصلی باشد (مانند باب تفعیل که در ماضی و مضارع آن، عین‌الفعل تکرار می‌شود)، حرف متناظر با حرف اصلی، در وزن به صورت مشدّد می‌آید؛ مانند: **قَوْضَ** بر وزن **فَعَلَّ**.

ب) اگر حرف زائد، تکرار حرف اصلی نباشد (بلکه حرف اصلی با حرف زائد، همجنس باشد)، حرف متناظر با حرف اصلی و خود حرف زائد در وزن، بدون تشدید ذکر می‌شوند؛ مانند: **وَقَى** (از: و ف ی) بر وزن **فَعِيلَ**.

۱. برخی از کلمات مشدّد، مضاعف‌اند؛ مانند: مدّ، و برخی از آنها نیز غیرمضاعف هستند؛ مانند: علم؛ همان‌طور که برخی از کلمات مضاعف، مشدّد نیستند؛ مانند: دُرّ. وزن این دسته، همانند وزن کلمات غیرمضاعف است.

۲. به معنای «به سرعت رفتن»، از ماده «ج ل ذ».

نکته

اجرا یا عدم اجرای «ادغام» در وزن و موزون، دارای سه حالت است:
 الف) اجرا در وزن و موزون (هر دو): مانند: **فَوْضَ** بر وزن **فَعَلَ**.
 ب) اجرا در موزون، عدم اجرا در وزن؛ مانند: **مَدَّ** بر وزن **فَعَلَ**.
 ج) عدم اجرا در موزون، اجرا در وزن؛ مانند: **سَفَرَجَل** بر وزن **فَعَّلَل**.^۱

هم اندیشی

چرا در وزن کلماتی مانند: «مَدَّ» ادغام صورت نگرفته است؟

پرسش و تمرین

۱. کدام یک از کلمات قرآنی ذیل مضاعف‌اند؟
يُبَشِّرُهُمْ، بَلَّغَ، جَنَّتْ، يُحَاجُّونَ، حَقَّتْ، رَدَدْنَا، تُسَبِّحُوهُ
۲. تغییرات گوناگون «مضاعف»، لفظی است یا معنوی؟
۳. وزن کلمات زیر را بنویسید:
يَقُلُّ، ظَلَّتْ، رَقَّتْ، نَقِيَ، قُرَعِمِلَ، يُكْرِمُ، حَبَّ، تَصَدَّدَ

۱. ادغام در وزن به لحاظ وجود شرایط ادغام (دو حرف متمائل که حرف اول ساکن است) می‌باشد. و برخی در این موارد، وزن را بدون ادغام (فَعَّلَل) ذکر می‌کنند. تا گویای «موزون» باشد.

قواعد ادغام

«ادغام» مهم‌ترین تغییر در مضاعف است. این درس به بیان موارد وجوب، جواز و امتناع ادغام می‌پردازد. البته این قواعد، اختصاصی به مضاعف ندارد. از این رو در این درس به غیر مضاعف نیز پرداخته شده است.



اقسام سه‌گانه ادغام واجب، جایز و ممتنع، در متماتلان و متقاربان جاری است:

۱. ادغام واجب

متماتلان

ادغام متماتلان، در دو مورد واجب است:

الف) حرف اول، ساکن و حرف دوم متحرک باشد؛ چه در یک کلمه باشند چه در دو کلمه؛^۱

مانند:

مَدُّ ← مَدُّ
إِضْرِبْ بَكْرًا ← إِضْرِبْ بَكْرًا

۱. در مواردی مانند: «فی یوم» در آیه: ﴿تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ﴾

(معارج: ۴) که حرف اول، حرف مد است، ادغام جاری نمی‌شود.

سَكَّتْ ← سَكَّتْ

ب) هر دو حرف، متحرک و در یک کلمه باشند.^۱ برای این امر، در صورتی که حرف پیش از حرف اول، ساکن حرکت پذیر باشد، با انتقال حرکت حرف اول به قبل، آنها را ادغام می‌کنیم؛ مانند:

يَمْسُسُ ← يَمْسُسُ ← يَمْسُسُ

در غیر این صورت، آن حرکت حذف می‌شود؛ مانند:

مَسِسِي ← مَسِسِي ← مَسِسِي (میم، متحرک است)

مَادَدَ ← مَادَدَ ← مَادَدَ (الف، حرکت پذیر نیست)

مقاربان

ادغام مقاربان در دو مورد واجب است:

الف) ادغام لام «ال» در حروف شمسی؛ مانند:

الشَّمْسُ ← الشَّمْسُ

ب) ادغام نون ساکن در حروف «یرملون»؛ مانند:

مِنْ رَبِّكُمْ ← مِنْ رَبِّكُمْ^۲

«تنوین» نیز در واقع «نون ساکن» است و مشمول این قاعده می‌شود؛ مانند آیه:

﴿وَجَعَلْنَا فِيهَا جَنَّاتٍ مِّنْ نَّخِيلٍ وَأَعْنَابٍ وَفَجْرْنَا فِيهَا مِنَ الْعُيُونِ﴾^۳

۱. در چند مورد، هر چند هر دو حرف متحرک باشند، ادغام صورت نمی‌گیرد، که در ادامه همین درس بیان خواهد شد.

۲. روشن است که ادغام «ال» در «ل» از حروف شمسی و نیز ادغام نون ساکن در «ن» از حروف یرملون، از مصادیق ادغام متماتلان است.

۳. یس: ۳۴

۲. ادغام جایز

متمثالان

ادغام متمثالان در دو حالت جایز است:

الف) ادغام دو حرف متحرک و در دو کلمه؛ مانند:

جَعَلَ لَكَ ← جَعَلَ لَكَ

مَنَاسِكِكُمْ ← مَنَاسِكِكُمْ

و از همین نمونه است ادغام در «تَأْمَنَّا» در آیه شریفه ﴿قَالُوا يَا أَبَانَا مَا لَكَ لَا تَأْمَنَّا عَلَىٰ

يُوسُفَ﴾

ب) ادغام در صیغه‌های ۱، ۴، ۷، ۱۳ و ۱۴ از مضارع مجزوم و امر؛ در این صیغه‌ها اگر بخواهیم ادغام کنیم، پس از انتقال حرکت عین‌الفعل به حرف قبل، چون علامت رفع نیز از لام‌الفعل حذف شده، «التقاء ساکنین» (اجتماع دو حرف ساکن) پدید می‌آید که برای رفع این حالت، به لام‌الفعل، حرکت عارضی^۲ داده می‌شود. حال اگر عین‌الفعل مضموم باشد، لام-الفعل با سه حرکت فتحه، کسره و ضمه، و در غیر این صورت، با دو حرکت فتحه و کسره خوانده می‌شود؛ مانند:

يَمْدُ (يَمْدُ) ← لِيَمْدُ ← لِيَمْدُ، لِيَمْدُ، لِيَمْدُ^۳

يَفِرُّ (يَفِرُّ) ← لِيَفِرُّ ← لِيَفِرُّ، لِيَفِرُّ

يَمْسُ (يَمْسُ) ← لِيَمْسُ ← لِيَمْسُ، لِيَمْسُ

۱. کهف: ۹۵

۲. یعنی: صورت اصلی و وضع شده کلمه، دارای این حرکت نبوده است.

۳. با توجه به جواز ادغام، استعمال صیغه‌های پنج‌گانه فوق به صورت فک ادغام نیز جایز است؛ مانند: لِيَمْدُ.

امر حاضر معلوم این افعال نیز چنین است؛ مانند:

تَمَدُّ (تَمَدُّدُ) ← اُمَدُّ، مُدُّ، مَدُّ

تَفَرُّ (تَفَرُّرُ) ← اِفْرَرُ، فِرُّ، فَرُّ

تَمَسُّ (تَمَسُّسُ) ← اِمْسَسُ، مَسُّ، مَسُّسُ

مقاربان

ادغام مقاربان در دو حالت جایز است:

الف) ادغام دو حرف در یک کلمه؛ در باب‌های «تَفَعَّلَ»، «تَفَاعَلَ» و «اِفْتَعَلَ» که قواعد آن در مباحث ابواب ثلاثی مزید خواهد آمد؛ مانند:

يَتَأَقَّلُ ← يَتَأَقَلُّ ← يَتَأَقَلُّ

ب) ادغام دو حرف در دو کلمه که اولی ساکن باشد و جزء موارد وجوبی ادغام نباشد؛ مانند:

قَلَّ رَبِّي ← قَلَّ رَبِّي

۳. ادغام ممتنع

ادغام در غیر از موارد وجوب و جواز، ممتنع است:

متمثالان

از مهم‌ترین موارد امتناع ادغام در متمثالان می‌توان به ۵ مورد ذیل اشاره کرد:

الف) حرف اول از متمثالان، حرف مدّ باشد؛ مانند: «قُوُولٌ».

ب) در اسم‌های ثلاثی مجرد؛ مانند: «مِلَلٌ، قُلَلٌ و شَطَطٌ».

ج) دو حرف همجنس، در ابتدای کلمه باشند؛ مانند: «دَدَنٌ».

د) در متمثالان، ادغام دیگری رخ داده باشد؛ مانند: «مَدَّدٌ».

۱. به طور کلی، دو حرف متقارب حتماً باید در دو کلمه باشند تا ادغام صورت گیرد، مگر در این سه باب (ر.ک: علی بن مؤمن نحوی، (ابن عصفور)، الممتع فی التصریف، ص ۳۴۹)

هـ) حرف دوم، ساکن و متصل به ضمیر فاعلی متحرک مثل: «ت» یا «ن» باشد؛^۱ مانند: «فَرَزَنٌ».

متقاربان

اجرای ادغام، در یک کلمه به جز سه باب تفاعل، تفعّل و افتعال، ممتنع است؛ مانند: کلمه «وَتَدُّ».

۴. جمع بندی احکام ادغام در افعال مضاعف

احکام مضاعف در افعال به این شرح است:

- الف) ادغام در پنج صیغه اول ماضی، «واجب» و در بقیه صیغ «ممتنع» است.
 ب) ادغام در صیغه‌های ۶ و ۱۲ فعل مضارع، «ممتنع» و در بقیه صیغ «واجب» است.
 ج) ادغام در صیغه‌های ۱، ۴، ۷، ۱۳ و ۱۴ امر و مضارع مجزوم جایز است و در بقیه صیغ، حکم مضارع را دارد.

۵. مضاعف مؤکد

در صورت الحاق «نون تأکید» به فعل مضاعف، همان تغییراتی که در فعل سالم صورت می‌گرفت، در فعل مضاعف نیز رخ می‌دهد؛ همانند فعل سالم صرف می‌شود و در پنج صیغه «۱، ۴، ۷، ۱۳، ۱۴» امر و مضارع مجزوم، فقط یک حالت جایز است؛ مانند:

يَمْدُ ← يَمْدَنَّ، يَمْدُنْ
 يَمْدُونَ ← يَمْدُنَّ، يَمْدُنْ
 لِيَمْدُدْ، لِيَمْدُدَّ، لِيَمْدُدُّ ← لِيَمْدُدَنَّ، لِيَمْدُدُنْ
 أَمْدُدْ، مَدَّ، مَدَّ، مَدُّ ← مَدَّنْ، مَدَّنْ

۱. «لأنهم لو أَدغَموا لوجب تحريك الثاني و لا يستقيم؛ إذ لا يكون قبل ضمير الفاعل المتحرك إلا ساکن».
 (نظام‌الدین حسن بن محمد (ادیب نیشابوری)، شرح النظام، ص ۶۸۶)

صرف صیغه‌های ماده «ر د ه» از باب فَعَلَ يَفْعُلُ

صیغه	ماضی		مضارع		امر		امر معلوم موکد
	معلوم	مجهول	معلوم	مجهول	معلوم	مجهول	
۱	رَدَّ	رُدِّ	يُرَدُّ	يُرَدُّ	لِيُرَدَّ	لِيُرَدَّ	لِيُرَدَّنْ
۲	رَدَّا	رُدَّا	يُرَدَّانِ	يُرَدَّانِ	لِيُرَدَّا	لِيُرَدَّا	لِيُرَدَّانَّ
۳	رَدُّوا	رُدُّوا	يُرَدُّونَ	يُرَدُّونَ	لِيُرَدُّوا	لِيُرَدُّوا	لِيُرَدُّنَّ
۴	رَدَّتْ	رُدَّتْ	تُرَدُّ	تُرَدُّ	لِتُرَدَّ	لِتُرَدَّ	لِتُرَدَّنْ
۵	رَدَّتَا	رُدَّتَا	تُرَدَّانِ	تُرَدَّانِ	لِتُرَدَّا	لِتُرَدَّا	لِتُرَدَّانَّ
۶	رَدَدْنَ	رُدَدْنَ	يُرَدَّدْنَ	يُرَدَّدْنَ	لِيُرَدَّدْنَ	لِيُرَدَّدْنَ	لِيُرَدَّدَنَّ
۷	رَدَدَتْ	رُدَدَتْ	تُرَدَّدُ	تُرَدَّدُ	لِتُرَدَّدْ	لِتُرَدَّدْ	رُدَدَنَّ
۸	رَدَدْتُمَا	رُدَدْتُمَا	تُرَدَّدَانِ	تُرَدَّدَانِ	لِتُرَدَّدَا	لِتُرَدَّدَا	رُدَدَنَّ
۹	رَدَدْتُمْ	رُدَدْتُمْ	تُرَدَّدُونَ	تُرَدَّدُونَ	لِتُرَدَّدُوا	لِتُرَدَّدُوا	رُدَدَنَّ
۱۰	رَدَدْتِ	رُدَدْتِ	تُرَدَّدِينَ	تُرَدَّدِينَ	لِتُرَدَّدِي	لِتُرَدَّدِي	رُدَدَنَّ
۱۱	رَدَدْتُمَا	رُدَدْتُمَا	تُرَدَّدَانِ	تُرَدَّدَانِ	لِتُرَدَّدَا	لِتُرَدَّدَا	رُدَدَنَّ
۱۲	رَدَدْتُنَّ	رُدَدْتُنَّ	تُرَدَّدَنَّ	تُرَدَّدَنَّ	لِتُرَدَّدَنَّ	لِتُرَدَّدَنَّ	أُرَدَّدَنَّ
۱۳	رَدَدْتُ	رُدَدْتُ	أُرَدُّ	أُرَدُّ	لِأُرَدِّ	لِأُرَدِّ	لِأُرَدَّنْ
۱۴	رَدَدْنَا	رُدَدْنَا	نُرَدُّ	نُرَدُّ	لِنُرَدِّ	لِنُرَدِّ	لِنُرَدَّنْ

۱. درصیغه‌های ۱، ۴، ۷، ۱۳، ۱۴ امر معلوم مضاعف از باب فَعَلَ يَفْعُلُ، کسر و ضم لام الفعل و فک ادغام نیز جایز است؛ مانند: لِيُرَدِّ، لِيُرَدُّ، لِيُرَدَّدْ؛ اما درصیغه‌های امر مجهول این باب، ضم لام الفعل جایز نیست.

صرف صیغه‌های ماده «ض ل ل» از باب فَعَلَ يَفْعُلُ

صیغه	ماضی		مضارع		امر		امر معلوم موکد
	مجهول	معلوم	مجهول	معلوم	مجهول	معلوم	
۱	ضَلَّ	ضَلَّ	يُضِلُّ	يُضِلُّ	لِيُضِلَّ	لِيُضِلَّ	لِيُضِلَّنَّ
۲	ضَلَا	ضَلَا	يُضِلُّونَ	يُضِلُّونَ	لِيُضِلُّوا	لِيُضِلُّوا	لِيُضِلُّونَ
۳	ضَلُّوا	ضَلُّوا	يُضِلُّونَ	يُضِلُّونَ	لِيُضِلُّوا	لِيُضِلُّوا	لِيُضِلُّونَ
۴	ضَلَّتْ	ضَلَّتْ	تُضِلُّ	تُضِلُّ	لِتُضِلَّ	لِتُضِلَّ	لِتُضِلَّنَّ
۵	ضَلَّتَا	ضَلَّتَا	تُضِلُّانِ	تُضِلُّانِ	لِتُضِلَّا	لِتُضِلَّا	لِتُضِلَّانَ
۶	ضَلَّنَ	ضَلَّنَ	يُضِلُّونَ	يُضِلُّونَ	لِيُضِلُّوا	لِيُضِلُّوا	لِيُضِلُّونَ
۷	ضَلَّتْ	ضَلَّتْ	تُضِلُّ	تُضِلُّ	لِتُضِلَّ	لِتُضِلَّ	ضِلَّنَّ
۸	ضَلَّتُمَا	ضَلَّتُمَا	تُضِلُّانِ	تُضِلُّانِ	لِتُضِلَّا	لِتُضِلَّا	ضِلَّانَ
۹	ضَلَّتُمْ	ضَلَّتُمْ	تُضِلُّونَ	تُضِلُّونَ	لِتُضِلُّوا	لِتُضِلُّوا	ضِلَّنَّ
۱۰	ضَلَّتْ	ضَلَّتْ	تُضِلُّونَ	تُضِلُّونَ	لِتُضِلُّوا	لِتُضِلُّوا	ضِلَّنَّ
۱۱	ضَلَّتُمَا	ضَلَّتُمَا	تُضِلُّانِ	تُضِلُّانِ	لِتُضِلَّا	لِتُضِلَّا	ضِلَّانَ
۱۲	ضَلَّتُنَّ	ضَلَّتُنَّ	تُضِلُّونَ	تُضِلُّونَ	لِتُضِلُّوا	لِتُضِلُّوا	إِضِلَّتَانِ
۱۳	ضَلَّتْ	ضَلَّتْ	أُضِلُّ	أُضِلُّ	لِأُضِلَّ	لِأُضِلَّ	لِأُضِلَّنَّ
۱۴	ضَلَّتَا	ضَلَّتَا	نُضِلُّ	نُضِلُّ	لِنُضِلَّ	لِنُضِلَّ	لِنُضِلَّنَّ

۱. در صیغه‌های ۱، ۴، ۷، ۱۳، ۱۴ امر معلوم و مجهول مضارع از باب فَعَلَ يَفْعُلُ، کسر لام‌الفعل و فک ادغام نیز جایز است؛ مانند: لِيُضِلُّ، لِيُضِلُّ، لِيُضِلُّ، لِيُضِلُّ، لِيُضِلُّ.

هم اندیشی

۱. در چه مواردی، دو حرف «مدغم» و «مدغم‌فیه» به صورت یک حرف و در چه مواردی، به صورت دو حرف نوشته می‌شوند؟
۲. تنظیم جدیدی را برای موارد جواز، وجوب و امتناع ادغام، در قالب یک نمودار ارائه کنید.

پرسش و تمرین

۱. آیا ادغام متقاربین، در یک کلمه نیز صورت می‌گیرد؟ شرح دهید.
۲. حکم ادغام (وجوب، امتناع، جواز) در موارد زیر چیست؟ (قاعده مربوط به آن نیز بیان شود)

هَمَمْتٌ، اسْتَفْرَزَ، اسْمَعُ عَلِمًا، مَنْ يَشَاءُ، مَكَّنْنَا، لَيْسُدُّ، يَتَحَاجُّ، سُرَّرَ.
۳. ماضی، مضارع و امر معلوم و مجهول از ماده: «ب ث ث» (فَعَلْ يَفْعُلْ) را صرف کنید.
۴. ماضی، مضارع و امر معلوم از ماده: «ض ل ل» (فَعَلْ يَفْعَلْ) و «م س س» (فَعِلْ يَفْعَلْ) را صرف نمایید.
۵. امر معلوم «مَدَّ» را با نون تأکید ثقیله و خفیفه صرف نمایید.
۶. در عبارات ذیل، فعل‌های مضاعف را مشخص کنید و صیغه و وزن هر یک را بنویسید:

﴿... ثُمَّ تَرُدُّونَ إِلَىٰ عَلِيمِ الْعَيْبِ وَالشَّهَادَةِ﴾ (جمعه: ۸)

﴿إِذَا رَجَعْتَ إِلَى الْأَرْضِ رَجًا وَبُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًّا﴾ (واقعه: ۵۴)

﴿تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ﴾ (مسد: ۱)

﴿ وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ ﴾ (اعراف: ۱۵۰)

﴿ وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا ﴾ (انعام: ۱۱۵)

اللَّهُمَّ زِدْ كُلَّ غَرِيبٍ، اللَّهُمَّ فَكِّ كُلَّ أَسِيرٍ، اللَّهُمَّ سُدِّ فَقْرَنَا بِغِنَاكَ.

دانش تالیفین هفتون درسی حوزه های علمیه

تخفیف همزه

در این درس، با تعریف و تغییرات کلمات مهموز آشنا می‌شویم.



۱. تعریف مهموز

به کلمه ثلاثی^۱ که در حروف اصلی آن، «همزه» وجود داشته باشد، «مهموز» گفته می‌شود؛ مانند: ^۲أَكَلٌ، ^۳رَأْسٌ و ^۴قَرَأَ. مهم‌ترین اقسام مهموز عبارتند از: «مهموز الفاء»، «مهموز العین» و «مهموز اللام»^۴.

اگر همزه در کلمه مهموز، براساس قواعد صرفی، حذف^۵ یا تبدیل به حرف عله^۱ شود، آن کلمه همچنان مهموز شمرده می‌شود.

۱. تقسیم کلمه به «مهموز و غیرمهموز» و «معتل و غیرمعتل» تنها مختص ثلاثی است و در رباعی و خماسی جاری نیست؛ هر چند در برخی منابع، اصطلاح «مهموز» یا «معتل» بر رباعی نیز اطلاق شده است.
۲. أَكَلٌ يَأْكُلُ أَكَلًا الطَّعَامَ: غذا را خورد.
۳. قَرَأَ يَتْرَأُ وَيَتْرَأُ قَرْءًا و قِرَاءَةً و قَرَأْنَا الْكِتَابَ: کتاب را خواند.
۴. گاهی دو حرف اصلی کلمه همزه است؛ مانند: أَبًا.
۵. مانند: أُوْكُلُ ← كُلُّ.

۲. ابواب مهموز

مهموز الفاء؛^۲ مانند:

أَبَدَ يَأْبُدُ	أَنْفَ يَأْنِفُ	أَهْلَ يَأْهَلُ	أَثَرَ يَأْتِرُ	أَدَبَ يَأْدِبُ
أَلَهُ يَأْلَهُ	أَبَهُ يَأْبَهُ	أُدَمَ يَأْدَمُ	أُرْزَ يَأْرُزُ	أَثِمَ يَأْثِمُ

مهموز العين؛^۳ مانند:

رَيْفَ يِرَافُ	سَيْمَ يِسَامُ	وَأَبَ يَوَابُ	شَمَّ يَشَامُ
		رُؤْسَ يِرُؤْسُ	لُؤْمَ يَلُؤْمُ

مهموز اللام؛^۴ مانند:

سَاءَ يِسَوُّ	ضَاءَ يِضَوُّ	مَلَأَ يَمَلَأُ	بَدَأَ يَبْدَأُ
جَرَوُ يَجْرَوُ	بَطَوُ يِبْطَوُ	شَنِئَ يَشْنَأُ	خَطِيَ يَخْطَأُ

۳. قواعد تخفیف همزه

«همزه» موجب ثقالت کلمه می‌شود^۱ و با وجود برخی شرایط، «قلب» یا «حذف» خواهد شد تا ثقالت آن از بین برود یا کاهش یابد؛ به این تغییرات «تخفیف» می‌گویند. پس در «مهموز»، دو گونه تخفیف جاری می‌شود:

۱. مانند: شُوم ← شُوم.

۲. مهموز الفاء از پنج باب استعمال شده که با کلمه رمزی: «أَضْسَكُمْ» به آنها اشاره شده است.

۳. مهموز العين معمولاً از سه باب به کار رفته که با رمز: «مُسْك» به آنها اشاره شده است.

۴. مهموز اللام معمولاً از چهار باب استعمال شده که رمز آنها: «مَنْسَكًا» است.

۵. در اصل صَوَّهَ يَصَوِّهُ بوده که در بخش اعلال، با تغییرات آن آشنا خواهید شد.

۶. «...لأنها نبرة في الصدر تخرج باجتهاد و هي أبعد الحروف مخرجا، فتقل عليهم ذلك». (عمرو بن عثمان

(سیبویه)، الكتاب، ج ۳، ص ۵۴۷)

تخفیف قلبی

این نوع از تخفیف، در واقع «ابدال» همزه به یکی از حروف عله است که مهم‌ترین موارد آن، قیاسی و قاعده‌مند و دارای دو گونه وجوبی و جوازی است.

تخفیف قلبی وجوبی

هرگاه دو همزه در کنار یکدیگر قرار گیرند و اولی متحرک و دومی ساکن باشد، همزه دوم به حرف مدّی متناسب با حرکت همزه اول تبدیل می‌شود؛ پس اگر همزه اول مفتوح، مکسور یا مضموم باشد، همزه دوم به ترتیب، به «ا»، «ی» یا «و» تبدیل خواهد شد:

مانند: أَلَّا ← أَلَا (آ) إِي ← إِي أُو ← أُو
 أَلَّا ← أَلَا إِي ← إِي أُو ← أُو
 أَلَّا ← أَلَا إِي ← إِي أُو ← أُو

این قاعده در دو مورد از افعال مهموز الفاء ثلاثی مجرد مصداق پیدا می‌کند:^۲

۱. صیغه ۱۳ مضارع و امر (معلوم و مجهول) که در آن، همزه مضارعه در کنار همزه فاء الفعل قرار می‌گیرد؛ مانند:

أَمَّنْ (از أَمِنَ يَأْمَنُ) ← أَمَّنْ أَمَّنْ ← أَمَّنْ

۲. صیغه ۷ تا ۱۲ امر معلوم، که همزه وصل فعل امر با همزه فاء الفعل جمع می‌شود؛ مانند:

إِيْمَنَ ← إِيْمَنَ أُوْمَرُ ← أُوْمَرُ^۳

- بر اساس قواعد رسم الخط عربی، هرگاه بعد از همزه‌ای که روی پایه الف نوشته می‌شود (أ)، حرف الف قرار گیرد، به جای آن دو حرف (همزه و الف)، «آ» نوشته می‌شود.
- جریان این قاعده در افعال ثلاثی مزید، در ضمن ابواب ثلاثی مزید خواهد آمد.
- از آنجا که همزه امر، همزه وصل است، اگر این دسته از کلمات در اثنای کلام واقع شوند، با حذف همزه اول، زمینه اجرای قاعده تخفیف از بین می‌رود؛ مثل: «كُتِبَتْ لَهُ أُوْمَرُ».

تخفیف قلبی جوازی

مهم‌ترین موارد ابدال جوازی همزه به حروف عله، عبارتند از:

الف) همزه ساکن بعد از حرف متحرک

اگر همزه ساکن، بعد از حرف متحرکی غیر از همزه قرار گیرد، می‌توان آن را به حرف مدّی متناسب با حرکت حرف قبلی قلب نمود؛ مانند:

يَأْخُذُ ← يَأْخِذُ قَرَأْتُ ← قَرَأْتُ جَرُوتُ ← جَرُوتُ
تَأْرِخُ ← تَأْرِخُ بَرُّ ← بَرُّ شُومُ ← شُومُ

ب) همزه متحرک پس از واو و یاء

هرگاه همزه متحرک، پس از واو یا یاء زائد ساکن قرار گیرد، می‌توان آن را به حرف مماثل با این دو حرف قلب نمود. در این صورت باید این دو حرف را در هم ادغام نمود؛ مانند:

نُبُوّه ← نُبُوّه ← نُبُوّه نَبِيّ ← نَبِيّ ← نَبِيّ
مَبْدُوّه ← مَبْدُوّه رَزِيّة ← رَزِيّة بَرِيّة ← بَرِيّة^۱

تخفیف حذفی

پرتکرارترین موارد این تخفیف، سماعی و از این قرار است:

۱. اجرای این قاعده، با وجود همه شرایط یادشده، جوازی است. البته برخی معتقدند این قلب در کلمات: نَبِيّ، نُبُوّه و بَرِيّة لزومی است. (رضی‌الدین استرآبادی، شرح شافية ابن الحاجب، ج ۳، ص ۳۵؛ نظام‌الدین حسن بن محمد (ادیب نیشابوری)، شرح النّظام، ص ۲۵۱ - ۲۵۲؛ جلال‌الدین سیوطی، همع الهوامع، ج ۳، ص ۴۳۱؛ محمدمرتضی حسینی زبیدی، تاج العروس، ذیل کلمات خطیئه و نبیّ).

الف) همزه امر معلوم مخاطب از افعال «يَأْخُذُ»، «يَأْكُلُ» و «يَأْمُرُ»^۱

در امر معلوم مخاطب (صيغه‌های ۷ تا ۱۲) از این سه فعل مهموزالفاء، همزه حذف می‌شود؛ مانند: خُذْ،^۲ خُذَا، خُذُوا، خُذِي، خُذَا، خُذْنَ.

البته این تخفیف، در دو فعل اول، وجوبی و در مورد فعل سوم جوازی است؛ بنابراین صیغه ۷ امر معلوم مخاطب از این فعل، به دو صورت «مُر» و «أُمُر» صحیح است.

در سایر صیغ امر معلوم و تمام صیغ امر مجهول از این سه فعل، همزه حفظ می‌شود؛ مانند: لِيَأْكُلْ و لِيَتَوَكَّلْ.

ب) همزه امر معلوم مخاطب از فعل «سَأَلَ»

در صیغ امر مخاطب معلوم از فعل «سَأَلَ يَسْأَلُ» می‌توان پس از انتقال حرکت همزه به فاء الفعل، آن همزه را حذف نمود. بنابراین امر حاضر این فعل به دو صورت صرف می‌شود:

إِسْأَلْ، إِسْأَلَا، إِسْأَلُوا، إِسْأَلِي، إِسْأَلَا، إِسْأَلْنَ
سَلْ، سَلَا، سَلُوا، سَلِي، سَلَا، سَلْنَ

نکته

در امر حاضر فعل «أَمَرَ» می‌توان فاء الفعل را حذف کرد و گفت: «مُرْ، مُرَا، مُرُوا...» و نیز می‌توان آن را ذکر کرد و گفت: «أُمُرْ، أُمُرَا، أُمُرُوا...». البته در ابتدای کلام، حذف همزه و در درج کلام، إبقاء آن ترجیح دارد، مانند روایت امام باقر عليه السلام: «مُرُوا شَيْعَتَنَا بِزِيَارَةِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ عليه السلام فَإِنَّ

۱. این سه فعل، همگی مهموزالفاء از باب **نصر** هستند؛ البته سایر افعال مهموزالفاء از این باب، مانند: «أَنْفَ يَأْنَفُ»، مشمول این قاعده نیستند.

۲. بر وزن «عَلْ»؛ از آنجا که پس از حذف حرف مضارعه و همزه، اولین حرف متحرک است، نیازی به افزودن همزه وصل نیست.

إِيَّانَهُ مُفْتَرَضٌ عَلَىٰ كُلِّ مُؤْمِنٍ يُقِرُّ لِلْحُسَيْنِ عَ بِالْإِمَامَةِ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ^۱ و مانند ﴿حَذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ
بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ﴾^۲

در امر حاضر فعل «سأل» نیز حذف همزه (عین الفعل) در ابتدای کلام ترجیح دارد، ولی
در بین کلام، إبقاء آن بهتر است، مانند:

﴿سَلَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَمَا ءَاتَيْنَهُمْ مِّنْ آيَةٍ بَيْنَهُ وَ مَن يُبَدِّل نِعْمَةَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُ فَإِنَّ اللَّهَ
شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾^۳ و آیه ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُّوحِي إِلَيْهِمْ فَسَتَلَوْا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ
كُنْتُمْ لَا تَعْمُونَ﴾^۴

ج) همزه مضارع و امر از فعل «رأى»

در مضارع معلوم و مجهول از فعل «رأى» (از باب مَنَع)، پس از انتقال فتحه همزه به
فاء الفعل، همزه وجوباً حذف می‌شود؛ مانند:

يُرَآئِي ← يَرَى^۵ يُرَآئِي ← يُرَى^۶

این حذف وجوبی در امر معلوم و مجهول نیز رخ می‌دهد.^۶

۱. ابن قولویه، کامل الزیارات، ص ۱۲۱.

۲. اعراف/ ۱۹۹

۳. بقره: ۲۱۱.

۴. نحل: ۴۳.

۵. تبدیل «یاء» لام الفعل به «الف» بر اساس قواعد اعلال است.

۶. به جهت متعلّ اللّام بودن این فعل، تغییراتی در لام الفعل امر نیز صورت می‌گیرد که در قواعد اعلال
مطرح خواهد شد.

۴. مضاعف مؤکد

در صورت الحاق «نون تاکید» به فعل مهموز، همانند فعل سالم صرف می‌شود.

هم‌اندیشی

قواعد تخفیف همزه را با بیان دیگری در قالب یک نمودار ارائه

نمایید.

پرسش و تمرین

۱. چهارده صیغه ماضی، مضارع و امر معلوم و مجهول از افعال: «أَدَبَ يَأْدُبُ» و «أَخَذَ يَأْخُذُ» را صرف کنید و موارد تخفیف و جویی و جوازی را مشخص کنید.
۲. امر معلوم حاضر فعل «أَنْسَ» را با نون تأکید ثقیله و خفیفه صرف نمایید.
۳. در آیات ذیل، اسم‌ها و فعل‌های مهموز را مشخص کنید و صیغه، باب و وزن هر فعل مهموز را نیز بنویسید:

﴿ أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ ﴾ (اعراف: ۹۹)

﴿ سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ ﴾ (معارج: ۱)

﴿ خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ ﴾ (اعراف: ۱۹۹)

﴿ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا

﴿ أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا ﴾ (بقره: ۲۱۹)

﴿ وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا ﴾ (هود: ۶)

۴. در صورت امکان تخفیف همزه در کلمات زیر، ضمن اجرای تخفیف، قاعده آن را بیان کنید.

سوء، الألام، أنس، مانوس، إندان، مؤمن، کبریء، أوْمُرُ، مملوء

اعلال

یکی از تغییرات لفظی مهم، «اعلال» است که در این درس، با تعریف و اقسام آن و قواعد وزن در کلمات معتل آشنا می‌شویم.



۱. تعریف

حروف عله (واو، یاء، الف)^۱ با شرایطی و برای «سهولت در تلفظ» در معرض تغییراتی قرار دارند که به آن «اعلال» می‌گویند. کلمه‌ای که در «حروف اصلی» آن، حرف عله وجود داشته باشد - اعم از اینکه اعلال شود یا نه - «معتل» نامیده می‌شود؛ مانند: وَعَدَ، قَالَ، خَشِيَ. اگر حرف عله در کلمه معتل، براساس قواعد اعلال حذف گردد^۲ یا به غیر حرف عله^۳ تبدیل شود، آن کلمه همچنان معتل خواهد بود.

-
۱. اگر «الف» حرف اصلی باشد، حتماً منقلب از «واو» یا «یاء» است؛ مانند: (قَوْل ←) قَالَ و (تَبِيع ←) بَاعَ. «الف» غیر منقلب، همیشه زائد است؛ مانند: سَاعَدَ.
 ۲. مانند: خَاف ← خَاف.
 ۳. مانند: خَاف ← خَائِف؛ اَوْتَحَدَ ← اِتَّحَدَ ← اِتَّحَدَ.

کلمه ای که در آن اعلال صورت گرفته باشد، «مَعْلٌ» نامیده می‌شود؛ اعم از اینکه حرف اصلی باشد (مانند: قال) یا غیر اصلی (مانند: سُوعِدٌ، مجهول سَاعَدًا).

۲. اقسام معتل

مهم‌ترین اقسام معتل عبارتند از:^۱

۱. «معتل الفاء» یا «مثال»؛ مانند: وَجَدَ^۲ و يُؤْمِنُ.
۲. «معتل العین» یا «اجوف»؛ مانند: خَافَ^۳ و بَيَعَ.
۳. «معتل اللام» یا «ناقص»؛ مانند: دَعَا^۴ و رَمَى.
۴. «معتل العین و اللام» یا «لغیف مقرون»؛ مانند: شَوَى^۵ و حَيَّ.
۵. «معتل الفاء و اللام» یا «لغیف مفروق»؛ مانند: وَقَى^۶ و وَحَى^۷.

۱. چنان‌که گفته شد، گاهی حرف عله، جزء حروف اصلی کلمه نیست که دیگر به آن کلمه، معتل گفته نمی‌شود.

۲. وَجَدَ يَجِدُ وَجْدًا و جِدَّةٌ و جُودًا و جِدَانًا الْمَطْلُوبُ: آن چیز را یافت و به دست آورد.

۳. خَافَ يَخَافُ خَوْفًا و خَيْفًا و مَخَافَةً ه: از او ترسید.

۴. دَعَا يَدْعُو دُعَاءً ه: او را صدا زد، او را فراخواند.

۵. شَوَى يَشْوِي شَبَابًا اللَّحْمُ: گوشت را کباب کرد.

۶. وَقَى يَقِي وَقَايَةً و وَقَايَةً فَلَانًا: فلانی را حفظ کرد.

۷. دو قسم از معتلات، به اسم اختصاص دارند؛ هر چند افعال نادری نیز از این دو دسته به کار رفته است:

الف) «معتل الفاء و العین» یا «لغیف مقرون»؛ مانند: وُئِلَ و يَوْم.

ب) «معتل الفاء و العین و اللام»؛ مانند: «واو» و «یاء» که در اصل، «وَوُو» و «يِيِي» بوده‌اند.

نکات

۱. قواعد اعلال تنها در کلمات «ثلاثی» جاری می‌شود و هرچند در موارد کمی، کلمات رباعی نیز دارای حرف عله هستند - مانند: «وَسْوَسَ» - قواعد اعلال در آنها جاری نخواهد شد.
۲. حرف عله ساکن را حرف «لین» می‌نامند؛ مانند: **قَوْلٌ**، **بَيْعٌ**، **نُورٌ**، **أَمِيرٌ** و **خَافَ**. حال اگر حرکت قبیل از آن، متناسب با آن حرف باشد،^۱ حرف «مَدَّ» نیز نامیده می‌شود؛ مانند: **نُورٌ**، **أَمِيرٌ** و **خَافَ**. بنابراین «الف» همیشه حرف مدّ است؛ زیرا همیشه ساکن است و تا حرف قبل از آن مفتوح نباشد، قابل تلفظ نیست.

۳. تقسیمات اعلال

قواعد اعلال براساس معیارهای گوناگون، تقسیمات مختلفی دارد:

الف) براساس محل آن اعلال:

۱. اعلال در فاء الفعل؛ مانند: **يُيَسِّرُ** ← **يُوسِرُ**
۲. اعلال در عين الفعل؛ مانند: **قَوْلٌ** ← **قَالَ**
۳. اعلال در لام الفعل؛ مانند: **دَعَوَ** ← **دَعَا**
۴. اعلال در حرف زائد؛ مانند: **سَاعَدَ** ← **سَاعِدَ** ← **سُوعِدَ**
مجهول اعلال

ب) بر اساس نوع:

۱. «سکونی»: ساکن کردن حرف عله؛ مانند: **يَقُولُ** ← **يَقُولُ**
۲. «قلبی»: تبدیل حرف عله؛ مانند: **قَوْلٌ** ← **قَالَ**

۱. حرکت مناسب با **واو**، «ضمّه»، حرکت مناسب با **ياء**، «کسره» و حرکت مناسب با **الف** «فتحه» است.

۳. «حذفی»: حذف حرف عله؛ مانند: **لَيَقُولُ** ← **لَيَقُلْ**^۱

(ج) براساس اجرا در اقسام کلمه

برخی از قواعد اعلال، بین فعل و اسم مشترک‌اند و در بیش از یک نوع معتل جاری می‌شوند (قواعد مشترک)؛ اما برخی مخصوص فعل یا اسم یا نوع خاصی از معتل‌اند (قواعد اختصاصی). در درس‌های آینده، قواعد مشترک میان فعل و اسم و نیز قواعد اختصاصی فعل بیان می‌گردد و قواعد اختصاصی اسم در بخش اسم بیان خواهد شد.

۴. وزن افعال معتل

در ابتدای کتاب، با وزن و نیز کاربرد و قواعد آن آشنا شدیم. کلمات معتل به دلیل تغییرات ناشی از اعلال، علاوه بر قواعد عمومی وزن، دارای برخی قواعد خصوصی نیز هستند:

۱. اگر حرکت حروف اصلی به حرف دیگری منتقل شود، (اعلال سکونی) این تغییر در وزن اعمال نمی‌شود و معیار، حرکت پیش از اعلال سکونی است؛ برای نمونه، «**يَبِيعُ**» بر وزن **يَفْعَلُ** است؛ زیرا در اصل **يَبِيعُ** با کسر عین‌الفعل بوده که بر اثر قواعد اعلال، حرکت آن به حرف قبل منتقل شده است.

۲. هرگاه حرف اصلی به حرف دیگری **تبدیل** شود (اعلال قلبی)، وزن بر اساس حالت «قبل» از اعلال تعیین می‌شود؛ مانند: «**بَاعَ**» که بر وزن **فَعَلَ** است؛ زیرا در اصل **بَاعَ** بوده که **بَاءَ** آن قلب به **الف** شده است.

۱. گاهی اعلال، تغییر حرکت در غیر حرف عله است؛ مانند: مضموم یا مکسور شدن فاء‌الفعل در صیغه ششم به بعد در ماضی اجوف؛ مانند: **قُلْنَ**؛ **أَمَّا** اقسام اصلی، همان سه قسمی است که در متن ذکر شده است.

۳. هر گاه بر اثر قواعد اعلال، برخی از حروف اصلی کلمه حذف شود (اعلال حذفی)، حرف متناظر با آن، از وزن نیز حذف می‌گردد و حرکات در وزن، براساس حالت کنونی کلمه معتدل خواهد بود؛ برای نمونه، قُلْ (فعل امر از: قَالَ يَقُولُ)، بر وزن قُلْ و عِدْ (فعل امر از: وَعَدَّ يَعِدُّ) بر وزن عِلْ است.

هم‌اندیشی

۱. با نظر اساتید محترم، نحوه طرح بحث اعلال در یکی از کتب صرفی را بررسی نمایید.
۲. به نظر شما، علت تغییرات سه‌گانه اعلال (قلبی، سکونی و حذفی) چیست؟

پرسش و تمرین

۱. اقسام اعلال را با ذکر مثال، نام ببرید.
۲. وزن کلمات معتلی را که در این درس آمده است، بنویسید.

قواعد مشترک اعلال

برخی از قواعد اعلال، هم در فعل و هم در اسم و در عین حال در بیش از یک نوع معتل جاری می‌شوند که به آنها قواعد مشترک اعلال می‌گوییم. این درس، به تبیین قواعد مشترک اعلال می‌پردازد^۱.



در میان قواعد اعلال، چهار قاعده «مشترک» است که قاعده اول در مثال، اجوف و ناقص و سه قاعده بعدی در اجوف و ناقص جاری می‌شود.

۱. واو ساکن ماقبل مکسور؛ قلب به «یاء» می‌شود؛ مانند:

مؤزان ← میزان صِوَعَة ← صِیَعَة دُعُون ← دُعِیْن

۱. در کتب صرفی، در شیوه بیان قواعد اعلال و کیفیت ورود و خروج و تفکیک این قواعد، تفاوت‌هایی یافت می‌شود. در کتاب حاضر، ابتدا ۴ قاعده مشترک مطرح می‌شود و سپس در درس‌های مثال، اجوف، ناقص و لفیف قواعد اختصاصی هر نوع نیز اضافه می‌شود. سپس به جمع‌بندی موارد اعلال سکونی، قلبی و حذفی می‌پردازیم و در پایان برای تسهیل در به‌کارگیری قواعد اعلال، با نگاهی تحلیلی، اهداف اعلال بررسی می‌شود.

۲. واو و یاء متحرک ما قبل مفتوح، قلب به الف می‌شوند؛^۱ مانند:

بَيْع ← باع خَوْف ← خاف دَوْر ← دار
 تَيْب ← ناب دَعَو ← دعا الرِّضْو ← الرضا^۲

۳. اگر حرکت قبل از واو و یاء مکسور یا مضمومی که در اثناء کلمه می‌باشد، فتحه نباشد، ابتدا آن حرکت حذف می‌شود و سپس حرکت واو یا یاء به حرف قبل منتقل می‌گردد؛ مانند:

بَيْع ← بِنِع قَوْل ← قَوْل ← قِيلَ
 هَادِيُونَ ← هَادِيُونَ (← هَادُونَ) يَدْعُونَ ← يَدْعُونَ (← يَدْعُونَ)
 به خلاف: صَيْغ، حَوْل، يَهْدِي ← يَهْدِي، خَوْف ← خاف

۴. حرف علّه در التقاء ساکنین (اجتماع دو ساکن) حذف می‌شود؛ مانند:

يَقُولُ امرغائب ← يَقُولُ ← يَقُولُ
 تَقُولُ امرحاضر ← قَوْل ← قُلْ
 مُجْتَبُونَ ← مُجْتَبُونَ ← مُجْتَبُونَ هَدِيُوا ← هَدَاؤا ← هَدَاؤا

در درس‌های بعدی با قواعد اختصاصی اعلال در هر قسم، آشنا خواهیم شد.

۱. این قاعده، در «مثال» جاری نمی‌شود؛ مانند: يَوْدُ و تَيْقَن.

۲. اجرای این قاعده در ناقص، تبصره‌هایی دارد که در درس ناقص مطرح خواهد شد.

هم اندیشی

به نظر شما چرا در التقاء ساکنین در مانند: هَدْيُوَا ← هَدَوَا،
«و» حذف نمی‌شود؟

پرسش و تمرین

۱. برای هر کدام از قواعد مشترک، یک نمونه غیر از مثالهای کتاب بنویسید.
۲. در هر کدام از کلمات زیر کدام یک از قواعد مشترک اعلال جاری می‌شود؟ بیان نمایید.

قَوْلٌ	مُوْعَادٌ	لِيَخَافَ	زُيِّنَ
لِيَبِيْعَ	حُوْلَةٌ	هَيَّبَ	هُدْيُوَا

مثال

اولین قسم معتل که دارای کمترین تغییرات اعلالی می‌باشد، معتل الفاء یا «مثال» است که این درس، عهده‌دار تبیین قواعد اختصاصی آن است.



معتل الفاء یا «مثال»^۱ دارای دو قسم است: ۱. واوی، مثل: **وَعَدَ، وَعَدَ، وَعَدَ**؛ ۲. یائی؛ مثل:

يَسِرَ، يَسِرَ.

۱. ابواب

فعل ثلاثی مجرد مثال، از ابواب زیر به کار رفته است:^۲

۱. ماضی معتل الفاء، «مثال» افعال صحیح و بدون اعلال صرف می‌شود؛ از این رو به آن «مثال» گفته شده است. البته این تسمیه، توجیهاات دیگری هم دارد: «المعتل هو ما كان أحد أصوله حرف علة و هي الواو و الياء و الالف، و انواعه سبعة: الأوّل: المعتل الفاء و يقال له «المثال»، لمماثلته الصحيح في احتمال الحركات». (عبدالوهاب زنجانی، التصريف، در: جامع المقدمات، ص ۱۴۴).

۲. اندیشمند فاخر شیعی، مرحوم شیخ بهائی، ابواب افعال ثلاثی مجرد معتل را در بیت ذیل به صورت رمز بیان نموده است: **وَضَمَّسَكَحْ يَضْكُسْ نُوسْ سَيِّضْ** **نَشْكُوْ وَضَمَّسِي سَضْوِي وَضَجِيْسْ**
متذکر می‌شود در موارد نادری، ممکن است خارج از ابواب فوق نیز به کار برود.

مثال واوی

ضَرْبَ - مانند: وَعَدَ، يَعِدُ (در اصل یوَعِدُ بوده است).

مَنَعَ - مانند: وَسَعَى، يَوْسَعُ و يَسَعُ

سَمِعَ - مانند: وَجَلَّ، يَوْجَلُّ

كُرِمَ - مانند: وَجَّهَهُ، يَوْجُهُ

حَسِبَ - مانند: وَرَمَى، يَرِمُ (در اصل یوَرِمُ بوده است).

مثال یائی

ضَرْبَ - مانند: يَسَّرَ يَسِيرُ

كُرِمَ - مانند: يَمَّنَ يَمِينُ

سَمِعَ - مانند: يَيْسَسُ يَيْسَأُسُ

۲. قواعد اعلال در مثال^۱

در مثال ثلاثی مجرد، یک قاعده مشترک و سه قاعده اختصاصی اعلال جاری می‌شود.

مشترک

اولین قاعده مشترک اعلال در مثال، جاری می‌شود؛ مانند:

اَوْجَلَّ (امر حاضر از فعل **وَجَلَّ يُوَجَلُّ**^۲) ← **اِيجَلُّ** موثاق ← **میثاق**

۱. در مباحث: مثال، اجوف و ناقص، ابتدا قواعد مشترک و عمومی و سپس قواعد اختصاصی آنها بیان خواهد شد.

۲. **وَجَلَّ يُوَجَلُّ وَجَلَّ**: ترسید.

اختصاصی

قاعده اول: در «مثال یائی» یاء ساکن ما قبل مضموم، به «واو» قلب می‌شود؛ مانند:

أَيْمُنٌ^۱ (امر حاضر از يَمَنَ يَيْمُنُ) ← أَوْمُنٌ مُبِينٌ ← مُوقِنٌ يُبِينُ ← يُوسِرُ

قاعده دوم: در «مثال واوی» اگر مضارع، بر وزن «يَفْعِلُ» باشد، فاء الفعل از مضارع معلوم و

امر معلوم آن حذف می‌شود؛ مانند:

وَجِدٌ ← يُوْجِدُ ← يَجِدُ «بر وزن يَعِلُّ» ← لِيَجِدُ تَوْجِدٌ ← تَجِدُ ← جِدٌ

بنابراین فاء الفعل مثال واوی در مضارع مجهول و امر مجهول هیچ‌گاه حذف

نمی‌شود؛ مانند: يُوْجِدُ و لِيُوْجِدُ. همان‌طور که در مضارع معلوم مضموم العین - مانند

يُوْجِهْ - و مفتوح العین - مانند يُوْجَلُ - فاء الفعل حذف نمی‌شود. آیه: ﴿قَالُوا لَا تَوْجَلْ إِنَّا

بَشَرٌ مِّمَّنْ عَلَّمْنَا عَلِيمٌ^۲ نیز از همین باب است.

۱. يَمَنَ يَيْمُنُ يَمْنًا اللَّهُ فُلَانًا: خداوند فلانی را خجسته و بابرکت قرار داد.

۲. حجر: ۵۳.

نکته

حذف فاء الفعل در چند فعل مضارع مفتوح العين نیز جاری شده است:^۱

يُدْرُ	←	يُدْعُ	وَدَرَّ ^۲ ،	يُودِرُّ	←	يُدْرُ
يَزَعُ	←	يِرْعُ	وَزَعُ ^۳ ،	يُوزَعُ	←	يَزَعُ
يَضَعُ	←	يَسْعُ	وَضَعُ،	يُوضَعُ	←	يَضَعُ
يَقَعُ	←	يَطَأُ	وَقَعُ،	يُوقَعُ	←	يَقَعُ
يَلْعُ	←	يَلْعُ	وَلَعُ ^۴ ،	يُولَعُ	←	يَلْعُ
	←	يَهَبُ	وَهَبُ ^۵ ،	يُوهَبُ	←	يَهَبُ

۱. در برخی موارد، ابقاء فاء الفعل نیز استعمال شده است؛ مانند: يُوَسِّعُ، يُوَضِّعُ و يُوزَعُ.
۲. وَدَعَّ يَدْعُ وَدُعَا الشَّيْءِ: آن چیز را ترک و رها کرد.
۳. وَدَرَّ يَدْرُ وَدُرًّا الشَّيْءِ: آن چیز را ترک کرد. در برخی معاجم لغوی مانند العين گفته شده که ماضی و مصدر این فعل در زبان عربی استعمال نمی‌شود.
۴. وَرَعَّ يِرْعُ وَرَعًا: پرهیزگاری پیشه کرد؛ وَرَعَّ يِرْعُ وَرَعَةً: ضعیف و ناتوان شد.
۵. وَرَعَّ يِرْعُ وَرَعًا وَرَعًا الْجَيْشِ: لشکر را مرتب کرد و سر و سامان داد.
۶. وَطَى يَطَأُ وَطَأً الشَّيْءَ بِرِجْلِهِ: آن چیز را لگدمال کرد؛ وَطَى الشَّيْءَ: آن چیز را آماده و مهیا و آسان کرد.
۷. وَلَعَّ يَلْعُ وَلَعًا بِحَقِّهِ: حق او را از بین برد.
۸. وَلَعَّ يَلْعُ وَوَلَعًا يَلْعُ وَوَلُوعًا الْكَلْبَ الْإِنَاءَ: سگ از آن ظرف آب خورد (زبان زد).
۹. وَهَبَّ يَهَبُ وَهَبًا وَهَبَةً الْمَالَ فُلَانًا وَفُلَانًا: آن مال را به فلانی بخشید.

نمونه‌هایی از کاربرد این قاعده را می‌توان در این آیات دید: ﴿يَهَبُ لِمَن يَشَاءُ إِنشَاءً

وَيَهَبُ لِمَن يَشَاءُ الذُّكُورَ﴾ و ﴿قُلِ اللَّهُ تَمَرَّ ذَرَّهُمْ فِي حَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ﴾^۲

قاعده سوم: گاهی مصدر مثال واوی، با حذف فاء‌الفعل و جایگزینی آن با «ة» در انتهای کلمه، بر وزن «عِلَّة» یا «عَلَّة» آمده است؛ مانند:

هَبَّة (مصدر وهب ـــ) صِلَّة (مصدر وصل ـــ) سَعَّة (مصدر وسع ـــ)
به خلاف: وَضِل و وَرَزَّ^۳

۳. مثال مؤکد

در صورت الحاق «نون تأکید» به مثال، تغییرات لفظی آن همانند فعل سالم خواهد بود؛

مانند:

يَعِدُّ ← يِعِدَّنْ، يِعِدَّنْ

۱. شوری: ۴۹.

۲. انعام: ۹۱

۳. هر چند این قاعده اختصاص به اسم دارد ولی به جهت تقارن مصدر با فعل ذکر گردیده است به همین جهت در اجوف و ناقص نیز قاعده اعلالی درمصدر بیان شده است.

۴. وَرَزَّ يَرِزُّ وَرُزًّا الشَّيْءَ: آن را حمل کرد.

نمونه بررسی حالت‌های «قبل از اعلال» و «بعد از اعلال» فعل معتل الفاء (مثال)

مضارع معلوم و امر معلوم ماده «وع د» از باب فَعَلَ يَفْعُلُ

صیغه	قبل از اعلال	بعد از اعلال	امر معلوم	امر با «ن»
۱	يُوعِدُ ^۲	يَعِدُ	لِيَعِدْ	لِيَعِدَنَّ
۲	يُوعِدَانِ	يَعِدَانِ	لِيَعِدَا	لِيَعِدَانَّ
۳	يُوعِدُونَ	يَعِدُونَ	لِيَعِدُوا	لِيَعِدُونَّ
۴	تُوعِدُ	تَعِدُ	لَتَعِدْ	لَتَعِدَنَّ
۵	تُوعِدَانِ	تَعِدَانِ	لَتَعِدَا	لَتَعِدَانَّ
۶	يُوعِدَنَّ	يَعِدَنَّ	لِيَعِدَنَّ	لِيَعِدَنَّ
۷	تُوعِدْ	تَعِدْ	عِدْ	عِدَنَّ
۸	تُوعِدَانِ	تَعِدَانِ	عِدَا	عِدَانَّ
۹	تُوعِدُونَ	تَعِدُونَ	عِدُوا	عِدُونَّ
۱۰	تُوعِدِينَ	تَعِدِينَ	عِدِي	عِدِنَّ
۱۱	تُوعِدَانِ	تَعِدَانِ	عِدَا	عِدَانَّ
۱۲	تُوعِدَنَّ	تَعِدَنَّ	عِدَنَّ	عِدَنَّ
۱۳	أُوعِدُ	أَعِدُ	لِأَعِدْ	لِأَعِدَنَّ
۱۴	نُوعِدُ	نَعِدُ	لِنَعِدْ	لِنَعِدَنَّ

۱. چنان که گذشت امر در صیغه‌های غایب و متکلم، امر به لام است.

۲. وَعَدَ يَعِدُ وَعَدَا وِعِدَّةٌ فَلَانَا الْأَمْرَ (دومفعولی): به فلانی وعده آن کار را داد.

هم‌اندیشی

موارد جریان هر کدام از قواعد اعلال را در ابواب ثلاثی مجرد فعل‌های مثال واوی و یائی بیان نمایید.

پرسش و تمرین

۱. برای هر کدام از قواعد اعلال جاری در «مثال»، نمونه‌ای غیر از مثال کتاب بنویسید.
۲. نوع اعلال (قلبی، سکونی و حذفی) در هر یک از قواعد جاری در «مثال» را مشخص کنید.
۳. ماضی، مضارع و امر معلوم و مجهول از فعل «وَرِثَ» و ماضی، مضارع و امر معلوم از «وَقَعَ» و مضارع و امر معلوم مؤکد از «بَيَّسَ» را صرف و وزن امرهای معلوم هر سه فعل را ذکر کنید.
۴. در جملات زیر، فعل‌های «مثال» را مشخص کرده، صیغه، باب، وزن، معنا و تغییرات اعلالی انجام‌شده در آنها را بنویسید:

﴿ فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَإِنِّي * يَرْتُقِي وَرِثٌ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ ﴾ (مریم: ۶۵)

﴿ لَمْ يَكِلِدْ وَلَمْ يُولَدْ ﴾ (توحید: ۳)

﴿ وَفَقَّوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ ﴾ (صافات: ۲۴)

﴿ وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ ﴾ (مریم: ۳۳)

﴿سَنَسِمُهُ عَلَى الْخُرْطُومِ﴾ (قلم: ۱۶)

﴿الْيَوْمَ يَبْسُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ﴾ (مائده: ۳)

﴿إِنَّهُ لَا يَأْتِسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ﴾ (یوسف: ۸۷)

امیر المومنین علیه السلام: صَلُّوا أَرْحَامَكُمْ وَإِنْ قَطَعُوكُمْ^۲

۵. کلمات زیر، واژگان قرآنی است. صیغه، باب و وزن آنها را مشخص کرده، با مراجعه

به معاجم قرآنی، آیه‌ای را که این کلمه در آن به کار رفته است، بنویسید:

تَوَدُّونَ نَرِثُ زَنُونا وَسَطَنَ يَصِفُونَ

۱. وَصَلَ يَصِلُ وَصَلًا، صِلَّةُ الشَّيْءِ: آن چیز را پیوند داد.

۲. محمد بن حسن طوسی، الأمالی، ص ۲۰۸.

اجوف

اجوف یا معتل العین مجرای برخی قواعد اعلال است که در این درس به آنها پرداخته می‌شود.



«اجوف»^۱ بر دو قسم است: «واوی»، مثل: **قَالَ يَقُولُ قَوْلًا**؛ «یائی»، مثل: **بَاعَ يَبِيعُ بَيْعًا**.

۱. ابواب

فعل اجوف ثلاثی مجرد از ابواب زیر به کار رفته است:

اجوف واوی

نَصَرَ ے مانند: **قَالَ يَقُولُ** (در اصل: **قَوْلَ يَقُولُ**)

سَمِعَ ے مانند: **خَافَ يَخَافُ** (در اصل: **خَوْفَ يَخَوْفُ**)

۱. اجوف در لغت به معنای توخالی و میان‌تهی است و چون عین‌الفعل آن، خالی از حرف صحیح است، دانشمندان صرف آن را «اجوف» نامیده‌اند. ضمن اینکه عین‌الفعل اجوف در بسیاری از صیغه‌ها حذف می‌شود.

اجوف یائی

سمع — مانند: هَابَ يَهَابُ (در اصل: هَيَّبَ يَهَيَّبُ)

ضرب — مانند: باعَ يَبِيعُ (در اصل: بَيَعَ يَبِيعُ)

در نتیجه مضارع مضموم‌العین اجوف، فقط واوی است؛ مانند: **ماجَ يَمْوجُ** و مضارع مکسور‌العین آن، فقط یائی است؛ مانند: **عاشَ يَعِيشُ**؛ ولی مضارع مفتوح‌العین آن، گاهی واوی است، مانند: **خافَ يَخَافُ** و گاهی یائی؛ مانند: **هابَ يَهَابُ**.

۲. قواعد اعلال

در اجوف، هشت قاعده اعلال جاری می‌شود که چهار قاعده آن مشترک و چهار قاعده دیگر، اختصاصی است.

قواعد مشترک

قاعده اول؛ مانند:

(قَوْلٌ) ← قَوْلٌ ← قِيلَ جَوْتَانٌ ← حَيْتَانٌ

قاعده دوم؛ مانند:

قَوْلٌ ← قَالٌ ← جِيءَ ← جَاءَ ← نَوْمٌ ← نَامٌ ← حَوْلٌ ← حَالٌ

قاعده سوم؛ مانند:

سُوقٌ ← سِوَقٌ ← (سِيقٌ) ← سِيرٌ ← سِيرٌ

سَاعِيْنٌ ← سَاعِيْنٌ (← سَاعِيْنٌ)

۱. هَابَ يَهَابُ وَ يَهَيَّبُ هَيَّباً وَ هَيَّبَةً هُ: از او ترسید.

قاعده چهارم: مانند:

بیع ← امرغایب ← لیبغ ← تبیع امرحاضر ← بیغ ← یغ

قواعد اختصاصی

قاعده اول: هرگاه واو مضموم و یاء مکسور یا مضموم، بعد از حرف صحیح و ساکن قرار گیرند، حرکتشان به حرف قبل منتقل می‌شود؛ مانند:

یَقُولُ ← یَبِيعُ ← یَبِيعُ ← مَسِيرٌ ← مَسِيرٌ

به خلاف: بُوعِ

قاعده دوم: اگر واو و یاء مفتوح، بعد از حرف صحیح و ساکن قرار گیرند، پس از انتقال فتحه به حرف قبل، قلب به «الف» می‌شوند؛ مانند:

يَخُوفُ ← يَخُوفُ ← يَخُوفُ يَخَافُ ← يَخَافُ
يَهَيِّبُ ← يَهَيِّبُ ← يَهَيِّبُ يَهَابُ ← يَهَابُ

به خلاف: قَاوَمٌ و بَاعِ

قاعده سوم: اگر مضارع اجوف بر وزن «يَفْعَلُ» باشد، ماضی معلوم آن از صیغه ششم تا آخر، مضموم الفاء و اگر بر وزن «يَفْعَلُ» یا «يَفْعَلُ» باشد، این صیغ، مکسور الفاء خواهند شد؛^۱ مانند:

«قَادَ يَقُوْدُ»: قَادًا، قَادُوا، قَادَتْ، قَادَتَا، قُودًا، قُودَتْ. . .

«بَاعَ يَبِيعُ»: بَاعًا، بَاعُوا، بَاعَتْ، بَاعَتَا، بَعَنَ، بَعَتْ. . .

«هَابَ يَهَابُ»: هَابًا، هَابُوا، هَابَتْ، هَابَتَا، هَبَنَ، هَبَتْ. . .

۱. اعلال در این قاعده، به گونه قلبی، سکونی یا حذفی نیست؛ بلکه به تغییر حرکت فاء الفعل است.

۲. از صیغه ششم به بعد، به سبب التقاء ساکنین، عین الفعل حذف شده است.

نکته آنکه، مضارع فعل «مات» بر دو وزن: **يَفْعَلُ** و **يَفْعُلُ** آمده است. بنابراین می‌توان آن را به دو گونه: «**مُنَّ، مَتَّ... و مِثْن، مِثَّ...**» به کار برد. در قرآن نیز هر دو کاربرد مشاهده می‌شود:

﴿وَلَيْنَ مُتَمِّمٌ أَوْ قَاتِلٌمٌ لِآلِ اللَّهِ مُحَشَّرُونَ﴾^۱ و ﴿أَفَأَيْنَ مَتَّ فَهَمُ الْخَالِدُونَ﴾^۲.

نکات

۱. در حرکت فاء الفعل **ماضی مجهول** از صیغه ششم تا آخر، دو وجه جایز است:

وجه یکم: بر عکس ماضی معلوم؛ مانند: **قُدْنَ، بَعْنَ و هُبْنَ.**

وجه دوم: مشابه ماضی معلوم؛ مانند: **قُدْن، بَعْن و هُبْن.**

البته برای جلوگیری از اشتباه صیغه‌ها بین معلوم و مجهول، وجه اول بهتر است؛^۳ مانند:

«قال يقول»: **قید، قیدا، قیدوا، قیدت، قیدتا، قُدْنَ، قُدْت... یا قُدْن، قُدْت...**

«بَاعَ يَبِيعُ»: **بِيعَ، بِيَعَا، بِيَعُوا، بِيَعْتَ، بِيَعْتَا، بُعْنَ، بُعْت... یا بِعْنَ، بِعْت...**

«هَابَ يَهِيْبُ»: **هَيْبَ، هَيْبَا، هَيْبُوا، هَيْبْتِ، هَيْبْتَا، هُبْنَ، هُبْت... یا هُبْن، هُبْت...**

۲. از این قاعده نتیجه می‌شود که ماضی اجوف از صیغه ششم تا آخر، «مفتوح الفاء» نخواهد

بود. بنابراین برخی کاربردها، مانند: «**ظَلَّتْ**» در آیه: ﴿ظَلَّتْ عَلَيْهِ عَاكِفًا﴾^۴ و «**ظَلْتُمْ**» در آیه:

﴿فَظَلْتُمْ تَفَكَّهُونَ﴾^۱ اجوف نیستند؛ بلکه مضاعف‌اند که یکی از دو حرف متمائل آنها حذف

شده است.

۱. آل عمران: ۱۵۸.

۲. انبیاء: ۳۴.

۳. برای تحقیق بیشتر، ر.ک: رضی الدین استرآبادی، به شرح شافیه ابن الحاجب، ج ۳، «لغات الاجوف

المبني للمفعول»

۴. طه: ۹۷.

۳. در فعل «لَيْسَ»^۲، فاء الفعل در تمام صیغه‌ها مفتوح است:

لَيْسَ، لَيْسَا، لَيْسُوا، لَيْسَتْ، لَيْسْتَا، لَيْسَنَّ، لَيْسْتِ،

لَيْسْتُمَا، لَيْسْتُمْ، لَيْسْتِ، لَيْسْتُمَا، لَيْسْتُنَّ، لَيْسْتُ، لَيْسْنَا.

مانند: ﴿وَجَعَلْنَا لِكُلِّ فِتْيَةٍ مَعِيشَ وَمَنْ لَسْتُمْ لَهُمْ رِزْقًا ۖ﴾^۳ ﴿لَسْتَنَّ كَأَحَدٍ مِّنْ

الْإِنْسَاءِ ۖ﴾ و ﴿أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ ۚ﴾^۴

۴. فعل امر «هَبْ»^۳ معنای مختلف دارد:

الف. از «وَهَبْ يَهَبُ»: عطا کن و ببخش

ب. از «هَاب يَهَابُ»: بترس

ج. فعل غیر متصرفی که فقط به همین صورت امر به کار رفته: فرض کن؛ مانند این فراز از

دعای کمیل:

فَهْبِي يَا هَالِي وَسَيْدِي وَمَوْلَايَ صَبْرْتُ عَلَىٰ عَذَابِكَ فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَلَىٰ فِرَاقِكَ

قاعده چهارم: اگر «واو» در مصدر اجوف، بعد از کسره و قبل از الف واقع شود و در فعل

ماضی آن اعلال صورت گرفته باشد، به یاء تبدیل می‌شود؛ مانند:

صَوَام (مصدر «صَامَ») ← صِيَام قِوَام و قِوَامَة (مصدر «قَامَ») ← قِيَام و قِيَامَة.^۶

۱. واقعه: ۶۵.

۲. «لَيْسَ» از افعال «غیرمتصرف» است و فقط به شکل ماضی صرف می‌شود. عین الفعل آن نیز، استثنائاً

ساکن است.

۳. حجر: ۲۰.

۴. احزاب: ۳۲.

۵. اعراف: ۱۷۲.

۶. به خلاف: «قوام»، مصدر «قاوَمَ»

نکته

- در برخی موارد، عین الفعل علیه، حکم حرف صحیح را دارد و اعلال نمی‌شود؛ از جمله:
- کلماتی که بر رنگ یا عیب یا زیبایی ظاهری جسمانی دلالت کنند؛ مانند: **سَوْدٌ**^۱، **أَسْوَدٌ**، **عَوْرٌ**^۲، **أَعْوَرٌ**، **أَحْوَرٌ**^۳.
 - عین الفعل در اوزان «فَعِيلٌ»، «فَعُولٌ» و «فُعُولٌ»؛ مانند: **قَوِيمٌ**، **غَيُورٌ**، **سُيُوفٌ**.
 - برخی کلمات سماعی؛ مانند: **إِسْتَحْوَذَ** و **مَشَوْرَةٌ**.
 - ابواب **تَفْعِيلٌ**، **مَفَاعَلَةٌ**، **تَفَعَّلَ**، **تَفَاعَلَ**، **إِفْعَالَ** و **إِفْعِيلًا**^۴.

۳. اجوف مؤکد

در صورت الحاق «نون تأکید» به فعل اجوف، تغییرات لفظی آن همانند فعل صحیح است؛ مانند:

يَقُولُ ← يَقُولَنَّ، يَقُولُنَّ

البته به دلیل مفتوح شدن ماقبل نون تأکید، عین الفعل اجوف که از صیغه‌های ۱۳، ۷، ۴، ۱ و ۱۴ مضارع مجزوم و امر حذف شده بود، هنگام تأکید برمی‌گردد؛ مانند:

لَيَقُولَنَّ، لَيَقُولُنَّ ← لَيَقُولَنَّ، لَيَقُولُنَّ ← قُلُّ ← قُولَنَّ، قُولُنَّ

۱. سَوْدٌ يَسْوُدُ سَوْدًا؛ سیاه شد؛ سَادَ يَسْوُدُ سِيَادَةً؛ آقا و سرور و دارای مجد و شرف شد.

۲. عَوْرٌ يَعْوَرُ عَوْرًا؛ یک چشمی شد، یک چشم خود را از دست داد.

۳. أَحْوَرٌ: کسی که چشمانی زیبا دارد.

۴. با دقت در موارد فوق، روشن می‌شود که برخی از این کلمات، مشمول قواعد اعلال نیستند؛ به خلاف برخی مثال‌ها، مانند: سَوْدٌ، که اعلال، با وجود شرایط آن، اجرا نمی‌شود.

ماضی								ردیفه
مجهول				معلوم				
اجوف یایی		اجوف واوی		اجوف یایی		اجوف واوی		
باب سَمِعَ	باب ضَرَبَ	باب سَمِعَ	باب نَصَرَ	باب سَمِعَ	باب ضَرَبَ	باب سَمِعَ	باب نَصَرَ	
هَيْبَ	بِيعَ	خَيْفَ	قَيْدَ	هَابَ	بَاعَ	خَافَ	قَادَ	۱
هَيْبَا	بِيعَا	خَيْفَا	قَيْدَا	هَابَا	بَاعَا	خَافَا	قَادَا	۲
هَيْبُوا	بِيعُوا	خَيْفُوا	قَيْدُوا	هَابُوا	بَاعُوا	خَافُوا	قَادُوا	۳
هَيْبَتْ	بِيعَتْ	خَيْفَتْ	قَيْدَتْ	هَابَتْ	بَاعَتْ	خَافَتْ	قَادَتْ	۴
هَيْبَتَا	بِيعَتَا	خَيْفَتَا	قَيْدَتَا	هَابَتَا	بَاعَتَا	خَافَتَا	قَادَتَا	۵
هَيْبَنَ	بِيعَنَ	خَيْفَنَ	قَيْدَنَ	هَابَنَ	بَاعَنَ	خَافَنَ	قَادَنَ	۶
هَيْبَتِ	بِيعَتِ	خَيْفَتِ	قَيْدَتِ	هَابَتِ	بَاعَتِ	خَافَتِ	قَادَتِ	۷
هَيْبْتُمَا	بِيعْتُمَا	خَيْفْتُمَا	قَيْدْتُمَا	هَابْتُمَا	بَاعْتُمَا	خَافْتُمَا	قَادْتُمَا	۸
هَيْبْتِمَ	بِيعْتِمَ	خَيْفْتِمَ	قَيْدْتِمَ	هَابْتِمَ	بَاعْتِمَ	خَافْتِمَ	قَادْتِمَ	۹
هَيْبَتِ	بِيعَتِ	خَيْفَتِ	قَيْدَتِ	هَابَتِ	بَاعَتِ	خَافَتِ	قَادَتِ	۱۰
هَيْبْتُمَا	بِيعْتُمَا	خَيْفْتُمَا	قَيْدْتُمَا	هَابْتُمَا	بَاعْتُمَا	خَافْتُمَا	قَادْتُمَا	۱۱
هَيْبْتِنَ	بِيعْتِنَ	خَيْفْتِنَ	قَيْدْتِنَ	هَابْتِنَ	بَاعْتِنَ	خَافْتِنَ	قَادْتِنَ	۱۲
هَيْبْتُ	بِيعْتُ	خَيْفْتُ	قَيْدْتُ	هَابْتُ	بَاعْتُ	خَافْتُ	قَادْتُ	۱۳
هَيْبْنَا	بِيعْنَا	خَيْفْنَا	قَيْدْنَا	هَابْنَا	بَاعْنَا	خَافْنَا	قَادْنَا	۱۴

مضارع								شبهه
مجهول				معلوم				
اجوف یایی		اجوف واوی		اجوف یایی		اجوف واوی		
باب سَمِعَ	باب ضَرَبَ	باب سَمِعَ	باب نَصَرَ	باب سَمِعَ	باب ضَرَبَ	باب سَمِعَ	باب نَصَرَ	
يُهَابُ	يُبَاعُ	يُخَافُ	يُقَادُ	يَهَابُ	يَبِيعُ	يَخَافُ	يَقُودُ	۱
يُهَابَانِ	يُبَاعَانِ	يُخَافَانِ	يُقَادَانِ	يَهَابَانِ	يَبِيعَانِ	يَخَافَانِ	يَقُودَانِ	۲
يُهَابُونَ	يُبَاعُونَ	يُخَافُونَ	يُقَادُونَ	يَهَابُونَ	يَبِيعُونَ	يَخَافُونَ	يَقُودُونَ	۳
تُهَابُ	تُبَاعُ	تُخَافُ	تُقَادُ	تَهَابُ	تَبِيعُ	تَخَافُ	تَقُودُ	۴
تُهَابَانِ	تُبَاعَانِ	تُخَافَانِ	تُقَادَانِ	تَهَابَانِ	تَبِيعَانِ	تَخَافَانِ	تَقُودَانِ	۵
يُهَيْبَنَّ	يُبِيعَنَّ	يُخَفَنَّ	يُقَدَنَّ	يَهَيْبَنَّ	يَبِيعَنَّ	يَخَفَنَّ	يَقُدَنَّ	۶
تُهَابُ	تُبَاعُ	تُخَافُ	تُقَادُ	تَهَابُ	تَبِيعُ	تَخَافُ	تَقُودُ	۷
تُهَابَانِ	تُبَاعَانِ	تُخَافَانِ	تُقَادَانِ	تَهَابَانِ	تَبِيعَانِ	تَخَافَانِ	تَقُودَانِ	۸
تُهَابُونَ	تُبَاعُونَ	تُخَافُونَ	تُقَادُونَ	تَهَابُونَ	تَبِيعُونَ	تَخَافُونَ	تَقُودُونَ	۹
تُهَيِّبَنَّ	تُبَاعِيَنَّ	تُخَافِيَنَّ	تُقَادِيَنَّ	تَهَيِّبَنَّ	تَبِيعِيَنَّ	تَخَافِيَنَّ	تَقُودِيَنَّ	۱۰
تُهَابَانِ	تُبَاعَانِ	تُخَافَانِ	تُقَادَانِ	تَهَابَانِ	تَبِيعَانِ	تَخَافَانِ	تَقُودَانِ	۱۱
تُهَيْبَنَّ	تُبِيعَنَّ	تُخَفَنَّ	تُقَدَنَّ	تَهَيْبَنَّ	تَبِيعَنَّ	تَخَفَنَّ	تَقُدَنَّ	۱۲
أُهَابُ	أُبَاعُ	أُخَافُ	أُقَادُ	أَهَابُ	أَبِيعُ	أَخَافُ	أَقُودُ	۱۳
تُهَابُ	تُبَاعُ	تُخَافُ	تُقَادُ	تَهَابُ	تَبِيعُ	تَخَافُ	تَقُودُ	۱۴

امر								پند
مجهول				معلوم				
اجوف یایی		اجوف واوی		اجوف یایی		اجوف واوی		
باب سَمِعَ	باب صَرَبَ	باب سَمِعَ	باب نَصَرَ	باب سَمِعَ	باب صَرَبَ	باب سَمِعَ	باب نَصَرَ	
لِيَهَبَ	لِيُبِعَ	لِيُخَفَ	لِيُقَدَّ	لِيَهَبَ	لِيُبِعَ	لِيُخَفَ	لِيُقَدَّ	۱
لِيُهَابَا	لِيُبَاعَا	لِيُخَافَا	لِيُقَادَا	لِيُهَابَا	لِيُبِيعَا	لِيُخَافَا	لِيُقُودَا	۲
لِيُهَابُوا	لِيُبَاعُوا	لِيُخَافُوا	لِيُقَادُوا	لِيُهَابُوا	لِيُبِيعُوا	لِيُخَافُوا	لِيُقُودُوا	۳
لِيُتَهَبَ	لِيُتَبِعَ	لِيُتَخَفَ	لِيُتَقَدَّ	لِيُتَهَبَ	لِيُتَبِعَ	لِيُتَخَفَ	لِيُتَقَدَّ	۴
لِيُتِهَابَا	لِيُتَبَاعَا	لِيُتَخَافَا	لِيُتُقَادَا	لِيُتِهَابَا	لِيُتَبِيعَا	لِيُتَخَافَا	لِيُتُقُودَا	۵
لِيُتِهَابُوا	لِيُتَبَاعُوا	لِيُتَخَافُوا	لِيُتُقَادُوا	لِيُتِهَابُوا	لِيُتَبِيعُوا	لِيُتَخَافُوا	لِيُتُقُودُوا	۶
لِيُتَهَبَ	لِيُتَبِعَ	لِيُتَخَفَ	لِيُتَقَدَّ	هَبَ	بِعَ	خَفَ	قُدَّ	۷
لِيُتِهَابَا	لِيُتَبَاعَا	لِيُتَخَافَا	لِيُتُقَادَا	هَبَا	بِيعَا	خَفَا	قُودَا	۸
لِيُتِهَابُوا	لِيُتَبَاعُوا	لِيُتَخَافُوا	لِيُتُقَادُوا	هَبُوا	بِيعُوا	خَفُوا	قُودُوا	۹
لِيُتِهَابِي	لِيُتَبَاعِي	لِيُتَخَافِي	لِيُتُقَادِي	هَبِي	بِيعِي	خَفِي	قُودِي	۱۰
لِيُتِهَابَا	لِيُتَبَاعَا	لِيُتَخَافَا	لِيُتُقَادَا	هَبَا	بِيعَا	خَفَا	قُودَا	۱۱
لِيُتِهَابِنَ	لِيُتَبَاعِنَ	لِيُتَخَافِنَ	لِيُتُقَادِنَ	هَبِنَ	بِيعِنَ	خَفِنَ	قُودِنَ	۱۲
لِيُتِهَابَ	لِيُتَبِعَ	لِيُتَخَفَ	لِيُتَقَدَّ	لِيُتِهَابَ	لِيُتَبِعَ	لِيُتَخَفَ	لِيُتَقَدَّ	۱۳
لِيُتِهَابَ	لِيُتَبِعَ	لِيُتَخَفَ	لِيُتَقَدَّ	لِيُتِهَابَ	لِيُتَبِعَ	لِيُتَخَفَ	لِيُتَقَدَّ	۱۴

هم‌اندیشی

موارد تبدیل حرف عله اجوف را به حروف مدّ «ا، ی، و» در نموداری ترسیم کنید.

پرسش و تمرین

۱. برای هر کدام از قواعد جاری در «اجوف»، یک مثال غیر از مثال‌های کتاب بنویسید.
۲. نوع اعلال (قلبی، سکونی، حذفی) در هر یک از قواعد اعلال جاری در «اجوف» را مشخص کنید.
۳. ماضی، مضارع و امر معلوم از ماده‌های «ت و ب» (از باب نَصَرَ) و «ض ی ق» (از باب صَرَبَ) را صرف کنید.
۴. ماضی، مضارع و امر مجهول از ماده‌های «ن ی ل» (از باب سَمِعَ) و «ص و ن» (از باب نصر) را صرف کنید.
۵. فعل امر معلوم «فازَه» را با نون تأکید ثقیله و خفیفه بنویسید.
۶. در آیات ذیل، فعل‌های «اجوف» را مشخص نمایید و صیغه، باب، وزن، معنا و تغییرات اعلالی هر یک را ذکر کنید:

﴿فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ﴾ (بقره: ۱۸۵)

﴿عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يَرْحَمَكُمْ وَإِنْ عُدتُمْ عُدتْنَا وَجَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ حَصِيرًا﴾ (اسراء: ۸)

﴿قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ﴾ (نمل: ۶۹)

﴿ وَدَخَلَ جَنَّتَهُ وَهُوَ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ قَالَ مَا أَظُنُّ أَنْ تَبِيدَ هَذِهِ أَبَدًا ﴾ (كهف: ۳۵)

﴿ وَتَبَّ عَلَيْنَا إِنْكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ﴾ (بقره: ۱۲۸)

﴿ وَإِذْ قِيلَ لَهُمْ اسْكُنُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ وَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ وَقُولُوا حِطَّةٌ

وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا نَّغْفِرْ لَكُمْ خَطِيئَتَكُمْ سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ ﴾ (اعراف: ۱۶۱)

﴿ وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا ﴾ (طه: ۱۱۴)

ناقص

«ناقص» یا معتل اللام، مجرای تغییرات اعلالی قابل توجهی است که در این درس به آنها پرداخته می‌شود.



«ناقص»^۱ بر دو قسم است: **واوی**؛ مثل: **دَعَا يَدْعُو دُعَاءً**^۲؛ **یائی**؛ مثل: **رَمَى يَرْمِي رَمِيًّا**.

۱. ابواب

فعل ثلاثی مجرد ناقص از ابواب زیر استعمال شده است:

۱. معتل اللام را از این رو ناقص نامیده‌اند که در آخر آن، حرف صحیح نیست و در بسیاری از تصریفات خود، لام‌الفعل آن حذف و در نتیجه، کلمه کوتاه می‌شود.
۲. «دعاء» در اصل «**دعاو**» بوده که واو - همانگونه که در ادامه خواهد آمد - به همزه قلب شده است.

ناقص یائی

ضَرْبٌ — مانند: هَدَىٰ يَهْدِي

مَنْعٌ — مانند: رَعَىٰ يَرْعَىٰ

سَمِعٌ — مانند: خَشِيَ يَخْشَىٰ

ناقص واوی

نَصْرٌ — مانند: دَعَا يَدْعُو

سَمِعٌ — مانند: رَضِيَ يَرْضَىٰ

كَرَمٌ — مانند: رَخَّوْ يَرُخُو

۲. قواعد اعلال

در ناقص، هر چهار قاعده مشترک و پنج قاعده اختصاصی (مجموعاً نه قاعده) جاری می‌شود.

قواعد مشترک

قاعده اول؛ مانند:

دُعُوْتُ ← دُعَيْتُ

قاعده دوم؛ مانند:

مَحَوٌ ← مَحَا

يُدْعَوُ ← يُدْعَىٰ

رَمِيَّ ← رَمَىٰ

يَخْشَىٰ ← يَخْشَىٰ

الْفَتَىٰ ← الْفَتَىٰ

نکته

اگر بعد از حرف عله، «الف» باشد، این قاعده در ناقص جاری نمی‌شود؛^۱ مانند: دَعَوَا.

يُهْدِيَانِ، جَرِيَانِ.

۱. همچنین اگر نون تأکید، علامت تنبيه یا یاء نسبت در انتهای کلمه باشد، این قاعده جاری نمی‌شود؛

مانند: «يَخْشِيَانِ»، «حُسْنِيَانِ وَ حُسْنِيَيْنِ» و «عَلَوِيَّ».

قاعده سوم: مانند:

هُدِيُوا ← هُدُوا (← هُدُوا) تَرْجُؤُونَ ← تَرْجُؤُونَ (← تَرْجُؤُونَ)
سَاعِيَيْنَ ← سَاعِيَيْنَ (← سَاعِيَيْنَ)

قاعده چهارم: مانند:

سَعِيُوا (← سَعِيُوا) ← سَعُوا
مُرْجُؤُونَ (← مُرْجَاوُونَ) ← مُرْجُونَ

قواعد اختصاصی

قاعده اول: اگر «واو» ماقبل مضموم و «یاء» ماقبل مکسور، در آخر کلمه و مضموم یا مکسور باشند،^۱ حرکت آنها حذف می‌گردد و در نتیجه به حرف مد تبدیل می‌شوند؛ مانند:

يُدْعُو ← يَدْعُو يَهْدِي ← يَهْدِي الْهَادِي ← الْهَادِي
به‌خلاف: الْهَادِي

قاعده دوم: در ناقص واوی، «واو» متحرک ماقبل مکسور، به «یاء» قلب می‌شود؛ مانند:

رَضَوْ ← رَضِي دَعَوْ ← دَعِي الدَّاعِي ← الدَّاعِي (← الدَّاعِي)
به‌خلاف: رَجُوءَ، دَعَوَ ← دَعَا

قاعده سوم: در ناقص واوی، اگر واو، حرف چهارم به بعد و قبل آن مفتوح باشد، به

«یاء» قلب می‌شود؛ مانند:

يُدْعُونَ ← يُدْعِيْنَ اِسْتَدْعُوْثُ ← اِسْتَدْعِيْثُ

۱. در فعل ناقص، واو مکسور وجود ندارد.

برخی کلمات زمینه جریان این قاعده و قاعده دوم مشترک را دارند. در این موارد قاعده مشترک مقدم بر قاعده اختصاصی است. (مانند: يُدْعُو ← يُدْعَى) اما کلماتی مانند: «أُبْدُوا» که مشمول قاعده مشترک نیستند با جریان قاعده اختصاصی به «أُبْدِيَا» تبدیل می‌شوند.

قاعده چهارم: در صیغه‌های ۱، ۴، ۷، ۱۳ و ۱۴ از مضارع مجزوم و امر، لام الفعل حذف می‌شود؛ مانند:

۱۴	۱۳	۷	۴	۱	
لَتَدْعُ	لَاذُعُ	لَتَدْعُ	لَتَدْعُ	لَتَدْعُ	يُدْعُو ←
لَتَهْدِ	لَاَهْدِ	إِهْدِ	لَتَهْدِ	لَتَهْدِ	يَهْدِي ←

قاعده پنجم: در مصدر، اگر لام الفعل بعد از الف زائد قرار گیرد، قلب به «همزه» می‌شود؛ مانند:

دُعَاو ← دُعَاء بُنَاي ← بُنَاء

ماضی، مضارع و امر معلوم ماده «د ع و» از باب فَعَلَ يَفْعُلُ^۱

شماره	ماضی		مضارع		امر
	قبل از اعلال	نتیجه نهایی	قبل از اعلال	نتیجه نهایی	
۱	دَعَوَ	دَعَا	يَدْعُو	يَدْعُو	لِيَدْعُ
۲	دَعَا		يَدْعُوَانِ		لِيَدْعُوا
۳	دَعَوُوا	دَعَوْا	يَدْعُوْنَ	يَدْعُوْنَ	لِيَدْعُوا
۴	دَعَوْتُ	دَعَتُّ	تَدْعُو	تَدْعُو	لِتَدْعُ
۵	دَعَوْنَا	دَعَتْنَا ^۲	تَدْعُوَانِ		لِتَدْعُوا
۶	دَعَوْنَ		يَدْعُوْنَ		لِيَدْعُوْنَ
۷	دَعَوْتُ		تَدْعُو	تَدْعُو	أَدْعُ
۸	دَعَوْنَا		تَدْعُوَانِ		أَدْعُوا
۹	دَعَوْتُمْ		تَدْعُوْنَ	تَدْعُوْنَ	أَدْعُوا
۱۰	دَعَوْتُ		تَدْعُوَيْنِ	تَدْعُوَيْنِ	أَدْعِي
۱۱	دَعَوْنَا		تَدْعُوَانِ		أَدْعُوا
۱۲	دَعَوْنِ		تَدْعُوْنَ		أَدْعُوْنَ
۱۳	دَعَوْتُ		أَدْعُو	أَدْعُو	لَأَدْعُ
۱۴	دَعَوْنَا		نَدْعُو	نَدْعُو	لِنَدْعُ

۱. ضروری است در کلاس، تغییرات اعلالی انجام شده در صیغه‌ها بازگو شود؛ همچنین صیغ مجهول نیز صرف شود. خالی بودن هر خانه از جدول به معنای عدم جریان اعلال در آن صیغه است.
۲. در ماضی ناقص، در صورت قلب لام الفعل به الف، در صیغه پنجم، به جهت مشابهت و هماهنگی با صیغه چهارم، «الف» حذف می‌شود هر چند التقاء ساکنین صورت نگرفته است؛ مانند دَعَا ← دَعَتُّ، دَعَتْنَا؛ هَدَى ← هَدَّتْ هَدْنَا

ماضی، مضارع و امر معلوم از ماده «ر ض و» از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

امر	مضارع		ماضی		شماره
	نتیجه نهایی	قبل از اعلال	نتیجه نهایی	قبل از اعلال	
لِيَرْضَ	يَرْضِي	يَرْضُو	رَضِيَ	رَضَوْ	۱
لِيَرْضِيَا	يَرْضِيَانِ	يَرْضَوَانِ	رَضِيَا	رَضُوا	۲
لِيَرْضَوْا	يَرْضَوْنَ	يَرْضَوْنَ	رَضُوا	رَضَوْوَا	۳
لِيَرْضَ	تَرْضِي	تَرْضُو	رَضَيْتَ	رَضَوْتُ	۴
لِيَرْضِيَا	تَرْضِيَانِ	تَرْضَوَانِ	رَضَيْتُمَا	رَضَوْتُمَا	۵
لِيَرْضَيْنِ	يَرْضَيْنِ	يَرْضَوْنَ	رَضَيْنِ	رَضَوْنَ	۶
اِرْضَ	تَرْضِي	تَرْضُو	رَضَيْتَ	رَضَوْتُ	۷
اِرْضِيَا	تَرْضِيَانِ	تَرْضَوَانِ	رَضَيْتُمَا	رَضَوْتُمَا	۸
اِرْضُوا	تَرْضَوْنَ	تَرْضَوْنَ	رَضَيْتُمْ	رَضَوْتُمْ	۹
اِرْضِنِي	تَرْضَيْنِ	تَرْضَوْنِي	رَضَيْتَ	رَضَوْتُ	۱۰
اِرْضِيَا	تَرْضِيَانِ	تَرْضَوَانِ	رَضَيْتُمَا	رَضَوْتُمَا	۱۱
اِرْضَيْنِي	تَرْضَيْنِ	تَرْضَوْنَ	رَضَيْتَنِي	رَضَوْتَنِي	۱۲
اَلْأَرْضَ	أَرْضِي	أَرْضُو	رَضَيْتُ	رَضَوْتُ	۱۳
لَتَرْضَ	تَرْضِي	تَرْضُو	رَضِينَا	رَضُونَا	۱۴

ماضی، مضارع و امر معلوم ماده «هـ د ی» از باب فَعَلَ یَفْعَلُ

صیغه	ماضی		مضارع		امر
	قبل از اعلال	نتیجه نهایی	قبل از اعلال	نتیجه نهایی	
۱	هَدَيْ	هَدَى	يَهْدِي	يَهْدِي	لِيَهْدِ
۲	هَدَا		يَهْدِيَانِ		لِيَهْدِيَا
۳	هَدَّوْا	هَدَوْا	يَهْدِيُونَ	يَهْدُونَ	لِيَهْدُوا
۴	هَدَيْتَ	هَدَتَ	تَهْدِي	تَهْدِي	لِتَهْدِ
۵	هَدَيْتَا	هَدَتَا	تَهْدِيَانِ		لِتَهْدِيَا
۶	هَدَيْتُمْ		تَهْدِيْنَ		لِتَهْدِيْنَ
۷	هَدَيْتَ		تَهْدِي	تَهْدِي	لِتَهْدِ
۸	هَدَيْتُمَا		تَهْدِيَانِ		لِتَهْدِيَا
۹	هَدَيْتُمْ		تَهْدِيُونَ	تَهْدُونَ	لِتَهْدُوا
۱۰	هَدَيْتِ		تَهْدِيْنَ	تَهْدِيْنَ	لِتَهْدِي
۱۱	هَدَيْتُمَا		تَهْدِيَانِ		لِتَهْدِيَا
۱۲	هَدَيْتُنَّ		تَهْدِيْنَ		لِتَهْدِيْنَ
۱۳	هَدَيْتُ		أَهْدِي	أَهْدِي	لِأَهْدِ
۱۴	هَدَيْتَا		نَهْدِي	نَهْدِي	لِنَهْدِ

۳. ناقص مؤکد

در صورت الحاق «نون تأکید» به ناقص، علاوه بر تغییرات لفظی در فعل سالم:

الف (در صیغه‌های ۱۳، ۷، ۴، ۱ و ۱۴، که نون تأکید، حرف قبل از خود را مفتوح می‌کند، اگر ماقبل آن الفِ مقلوب باشد، به یاء تبدیل می‌شود؛ مانند:

يُخْشِي ← يُخْشِيَنَّ، يُخْشِيَنَّ

به خلاف:

يَدْعُو ← يَدْعُوَنَّ، يَدْعُوَنَّ

يَهْدِي ← يَهْدِيَنَّ، يَهْدِيَنَّ

همچنین به دلیل مفتوح شدن ماقبل نون تأکید، لام‌الفعل ناقص که از صیغه‌های ۱۳، ۷، ۴، ۱ و ۱۴ مضارع مجزوم و امر حذف شده بود، هنگام تأکید برمی‌گردد؛ مانند:

لَا يَهْدِي ← لَا يَهْدِيَنَّ، لَا يَهْدِيَنَّ

ب) در جمع‌های مذکر و مفرد مؤنث مخاطب، اگر ماقبل ضمیر مفتوح باشد، ضمیر حذف نمی‌شود و حرکت مناسب خود را می‌گیرد؛ یعنی واو مضموم و یاء مکسور می‌گردد؛^۱ مانند:

يُخْشَوْنَ ← يُخْشَوْنَ، يُخْشَوْنَ

تُخْشِيَنَّ ← تُخْشِيَنَّ، تُخْشِيَنَّ

۱. «ان كان المضارع معتلاً بالألف و أريد إسناده لواو الجماعة عند التوكيد، يقال بغير التغيير «أَتَرَضَوْنَّ؟» فتحذف نون الرفع لتوالي الأمثال الممنوع (حين تكون الأحرف الثلاثة المماثلة المتواليّة زوائد) فيصير الكلام تَرَضَوْنَّ فيلتقي ساكنان، واو الجماعة والنون الأولى من النون المشددة ولا يمكن الاستغناء عن احدهما فتتحرك واو الجماعة بحركة تناسبها و هي الضمه و يصير الكلام تَرَضَوْنَّ» (عباس حسن، النحو الوافي، ج ۴، ص ۱۸۳؛ ص ۱۷۸ پاورقی ۳)

جدول صرف افعال مضارع با نون تأکید ثقیله و خفیفه

صیغه	یهدی با نون تأکید ثقیله	یهدی با نون تأکید خفیفه	یدعو با نون تأکید ثقیله	یدعو با نون تأکید خفیفه	یخشی با نون تأکید ثقیله	یخشی با نون تأکید خفیفه
۱	يَهْدِيَنَّ	يَهْدِيْنَ	يَدْعُوَنَّ	يَدْعُوْنَ	يَخْشِيَنَّ	يَخْشِيْنَ
۲	يَهْدِيَانَّ	يَهْدِيَانَّ	يَدْعُوَانَّ	يَدْعُوَانَّ	يَخْشِيَانَّ	-
۳	يَهْدِيْنَ	يَهْدِيْنَ	يَدْعُوْنَ	يَدْعُوْنَ	يَخْشُوْنَ	يَخْشُوْنَ
۴	تَهْدِيَنَّ	تَهْدِيْنَ	تَدْعُوَنَّ	تَدْعُوْنَ	تَخْشِيَنَّ	تَخْشِيْنَ
۵	تَهْدِيَانَّ	تَهْدِيَانَّ	تَدْعُوَانَّ	تَدْعُوَانَّ	تَخْشِيَانَّ	-
۶	يَهْدِيْنَانَّ	يَهْدِيْنَانَّ	يَدْعُوْنَانَّ	يَدْعُوْنَانَّ	يَخْشِيْنَانَّ	-
۷	تَهْدِيَنَّ	تَهْدِيْنَ	تَدْعُوَنَّ	تَدْعُوْنَ	تَخْشِيَنَّ	تَخْشِيْنَ
۸	تَهْدِيَانَّ	تَهْدِيَانَّ	تَدْعُوَانَّ	تَدْعُوَانَّ	تَخْشِيَانَّ	-
۹	تَهْدِيْنَ	تَهْدِيْنَ	تَدْعُوْنَ	تَدْعُوْنَ	تَخْشُوْنَ	تَخْشُوْنَ
۱۰	تَهْدِيَنَّ	تَهْدِيْنَ	تَدْعُوَنَّ	تَدْعُوْنَ	تَخْشِيَنَّ	تَخْشِيْنَ
۱۱	تَهْدِيَانَّ	تَهْدِيَانَّ	تَدْعُوَانَّ	تَدْعُوَانَّ	تَخْشِيَانَّ	-
۱۲	تَهْدِيْنَانَّ	تَهْدِيْنَانَّ	تَدْعُوْنَانَّ	تَدْعُوْنَانَّ	تَخْشِيْنَانَّ	-
۱۳	أَهْدِيَنَّ	أَهْدِيْنَ	أَدْعُوَنَّ	أَدْعُوْنَ	أَخْشِيَنَّ	أَخْشِيْنَ
۱۴	نَهْدِيَنَّ	نَهْدِيْنَ	نَدْعُوَنَّ	نَدْعُوْنَ	نَخْشِيَنَّ	نَخْشِيْنَ

هم‌اندیشی

۱. اجرای قواعد اعلال در افعال ناقص را در نموداری ارائه

نمایید.

۲. هر یک از دو کلمه قرآنی: «هُدْنَا»^۱ و «هُدُوا»^۲ چه نوع معتلی

و چه صیغه‌ای است؟

ترجمه‌های قرآنی آنها را بررسی کنید و خطای برخی ترجمه‌ها را که

ناشی از خطای در تشخیص صیغه هُدنا است، بیان نمایید.

پرسش و تمرین

۱. برای هر کدام از قواعد جاری در «ناقص»، نمونه‌ای غیر از مثال کتاب بنویسید.

۲. نوع اعلال (قلبی، سکونی و حذفی) در هر یک از قواعد اعلال جاری در «ناقص» را

مشخص کنید.

۳. در جملات ذیل، فعل‌های ناقص را مشخص کرده، صیغه، باب، معنا و وزن هر یک

را بنویسید:

﴿وَبَدَأْهُمْ سَبَاتٌ مَا عَمِلُوا﴾. (جائیه: ۳۳)

﴿وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾. (لقمان: ۱۷)

۱. اعراف: ۱۵۶.

۲. حج: ۲۴.

﴿ وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ ﴾

(بقره: ۲۰۷)

﴿ مِّنْ وَرَائِهِ جَهَنَّمُ وَيُسْقَىٰ مِنْ مَّاءٍ صَدِيدٍ ﴾ (ابراهیم: ۱۶)

۴. با مراجعه به کتاب لغت، باب و معنای افعال «رَمَى، تَلَا، رَأَى، خَشِيَ» را تعیین نموده، سپس ماضی، مضارع و امر معلوم آنها را صرف کنید.

۵. ماضی، مضارع و امر مجهول فعل «رَجَا يَرْجُو» را صرف کنید.

۶. دو فعل «يَهْدُونَ» و «يُهْدُونَ» را با نون تأکید ثقیله صرف کنید.

۷. در آیات زیر، نوع، صیغه، وزن، باب افعال معتل و تغییرات اعلاالی در آنها را مشخص کنید.

﴿ وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةً مِّنَ النَّاسِ يَسْقُونَ وَوَجَدَ مِنْ دُونِهِمْ

أَمْرَاتَيْنِ تَدُودَانِ قَالَ مَا خَطْبُكُمَا قَالَتَا لَا نَسْقِي حَتَّىٰ يُصَدِرَ الرِّعَاءُ وَأَبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ ﴾

(قصص: ۲۳)

﴿ وَمَنْ يَقُلْ مِنْهُمْ إِنِّي إِلَهٌُ مِّنْ دُونِهِ فَذَلِكَ نَجْزِيهِ جَهَنَّمَ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ ﴾

(انبیاء: ۲۹)

﴿ قَالَ هَلْ يَسْمَعُونَكَ إِذْ تَدْعُونَ ﴾ (شعراء: ۷۲)

لفیف

دانستیم که، لفیف کلمه‌ای است که دو حرف از حروف اصلی آن، عله باشد. در این درس به قواعد اعلال مرتبط با لفیف پرداخته می‌شود.



«لفیف» بر دو قسم است: لفیف مقرون و لفیف مفروق.

۱. لفیف مقرون

لفیف مقرون از دو باب به کار رفته است:

سمع – مانند: قَوِي، يَفْوِي.

ضرب – مانند: شَوِي، يَشْوِي

عین‌الفعل لفیف مقرون، در حکم حرف صحیح است و اعلال نمی‌شود؛ از این رو همچون فعل ناقص صرف می‌شود.

قبل از اعلال	نَوَى ^۱	نَوَا	نَوِيُوا	نَوَيْتُ	نَوَيْتَا	نَوَيْنَ ...
بعد از اعلال	نَوَى	نَوَا	نَوُوا	نَوْتُ	نَوْتَا	نَوَيْنَ ...

در پنج صیغه اول ماضی از افعالی که عین‌الفعل و لام‌الفعل آنها «یاء» است - مانند: «حَيَّي» و «عَيَّي»^۲ - ادغام و عدم ادغام، هر دو جایز است.^۳ سایر صیغه‌ها، براساس قواعد اعلال صرف می‌شوند؛ مانند:

- مضاعف: حَيَّ، حَيَّا، حَيُّوا، حَيَّتْ، حَيَّتَا، حَيَّيْنَ ...

- لفیف: حَيَّي، حَيَّيَا، حَيَّيُوا، حَيَّيْتْ، حَيَّيْتَا، حَيَّيْنَ ...

۲. لفیف مفروق

لفیف مفروق از ابواب زیر استعمال شده است:

ضَرْبٌ - مانند: وَقَى يَقِي^۵

حِسْبٌ - مانند: وَلِي يَلِي^۶

۱. نَوَى يَنْوِي نِيَّةَ الشَّيْءِ: انجام آن چیز را قصد کرد، آن را نیت کرد.

۲. عَيَّي يَعْيِي عِيًّا بَأْمَرِهِ وَعَنْ أَمْرِهِ: در کار خود درمانده شد.

۳. یعنی قواعد مضاعف یا لفیف در آنها جاری می‌شود. بنابر نظر مشهور، این حکم به ماضی اختصاص دارد و در صیغه‌های مضارع و امر آنها، ادغام صورت نمی‌گیرد؛ هرچند در برخی از معاجم لغوی مانند: لسان‌العرب، «يَحْيِي» و «يَعْيِي» نیز ذکر شده است.

۴. حَيَّي يَحْيِي حَيَاءً مِنْهُ: از او شرم کرد؛ حَيَّي يَحْيِي حَيَاةً: زنده شد، زنده ماند.

۵. وَقَى يَقِي وَقَايَةً وَوَقَايَةً فَلَانًا: فلانی را حفظ کرد.

۶. وَلِي يَلِي وَوَلَايَةً الشَّيْءِ وَعَلَيْهِ: سرپرست و اختیاردار آن چیز شد. وَلِي يَلِي وَوَلِيًّا فَلَانًا: به فلانی نزدیک شد، پشت سر او قرار گرفت.

سمع - مانند: وَجِي يُوَجِي

لفیف مفروق، از جهت فاء الفعل در حکم مثال، و از جهت لام الفعل در حکم ناقص است و قواعد هر دو، در آن اجرا می شود؛ از این رو قواعد اعلال در لفیف جدید نیست و به همان قواعد مطرح شده در مثال و ناقص بازمی گردد.

در امر حاضر از لفیف مفروق که مضارع آن بر وزن «يَفْعِل» باشد، فاء الفعل آن به سبب اجرای قاعده مثال، و لام الفعل آن نیز به دلیل مجزوم شدن فعل حذف می شود. در نتیجه تنها یک حرف از فعل باقی می ماند که در صورت وقف، «هَاء سَكَت» به آن ملحق می شود:

وَقِي ← يَقِي ← قِي ← قِه

در مواردی نیز که کلمه، دو حرفی یا بیشتر باشد، الحاق «هَاء سَكَت» جایز است:

مانند: لَيْقِه

هم اندیشی

۱. وجه تسمیه «لفیف» چیست؟
۲. قواعد اعلالی لفیف را در نموداری ترسیم نمایید.

پرسش و تمرین

۱. انواع لفیف را نام برده، قواعد جاری در هر یک را بیان کنید.
۲. ماضی، مضارع و امر معلوم فعل های زیر را صرف کنید:

عَبِيَّ يَعْبِي، قَوِيَّ يَقْوِي

۳. ماضی، مضارع و امر معلوم و مجهول فعل از ماده «و ل ی» (از باب صَرَبَ) زیر را صرف کنید:

۴. در کلمات زیر اعلال جاری نمایید.

مُوْعَادَ خَوْفَةَ الرَّاسِوُ يُعْطَوَانِ يُثِقَنَّ شَقَوَ يَصُوبُ يَزِيلُونَ يُجَوِّزُ
تَوْهِنُونَ زَبَدْنَا شَيْتُمْ إِزْعَبُوا أَجُوزُ أَزِيدُ يَسْطُوونَ يَوْلُجُ يَبْعِيونَ
يُسْقِيونَ يَوْلُونَ يَرْبُو

۵. فعل‌های زیر را با «نون تأکید ثقیله و خفیفه» بیاورید.

فِ اَيْتِ بَعْ اِفْرَزَنَّ يُوْتِي يَلُوِي يَلِي

۶. در آیات ذیل، افعال لفیف را مشخص کرده، نوع (مقرون، مفروق)، صیغه، معنا و وزن هر یک را ذکر کنید:

﴿ وَعَصَىٰ آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَىٰ ﴾ (طه: ۱۲۱)

﴿ يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ ﴾ (انبیاء: ۱۰۴)

﴿ أَذْهَبَ أَنْتَ وَأَخُوكَ بِآيَاتِي وَلَا نَبِيًّا فِي ذِكْرِي ﴾ (طه: ۴۲)

﴿ وَمَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴾ (حشر: ۹)

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ ﴾ (توبه: ۱۲۳)

﴿ وَتَعِبْنَا أُذُنًا وَعَيْبَةً ﴾ (حاقه: ۱۲)

﴿ وَقِهِمُ السَّيِّئَاتِ وَمَنْ تَقِ السَّيِّئَاتِ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ ﴾ (غافر: ۹)

چهار. حذف لام‌الفعل از صیغه‌های ۱، ۴، ۷، ۱۳ و ۱۴ مضارع مجزوم و امر ناقص (قاعده ۴ اختصاصی ناقص).

۲. اعلال سکونی (اسکانی)

مهم‌ترین موارد اعلال اسکانی عبارتند از:

یک. «واو» و «یاء» مکسور یا مضموم که حرکت قبل آنها ضمه یا کسره باشد (قاعده ۲ مشترک)؛ مانند:

بِيع ← يَهْدِيُونَ ← يَهْدِيُونَ (← يَهْدُونَ)

البته اگر «واو» و «یاء»، در انتهای کلمه باشند، حرکت حرف عله حذف می‌شود؛^۱ (قاعده ۱ اختصاصی ناقص)؛ مانند:

يَعْرُو ← يَهْدِي ← يَهْدِي

دو. «واو» مضموم و «یاء» مکسور بعد از حرف صحیح و ساکن (قاعده ۱ اختصاصی اجوف)؛ مانند:

يَقُومُ ← يَقُومُ

يَبِيعُ ← يَبِيعُ

۳. اعلال قلبی

مهم‌ترین مجاری اعلال قلبی عبارتند از:

یک. قلب «واو» و «یاء» متحرک ما قبل مفتوح، به «الف» (قاعده ۲ مشترک)؛ مانند:

۱. «فتحه» بر واو و یاء در پایان کلمه سنگین نیست؛ از این رو نه حذف می‌شود و نه به قبل منتقل می‌شود؛ مانند: أَنْ يَدْعُو.

بِيعَ ← باعَ خَوْفَ ← خَافَ
يُدَعُوْهُ ← يُدْعِيْ يَخْشِيْ ← يَخْشَى

دو. قلب «واو» ساکن ماقبل مکسور، به «یاء» (قاعده ۱ مشترک)؛ مانند:

اَوْجَلُ ← اِجْلُ (قَوْلَ ← قَوْلَ) قِيلَ ← قِيلَ

سه. قلب «یاء»، ساکن ما قبل مضموم، در فاء الفعل به «واو» (قاعده ۱ اختصاصی مثال)؛

مانند:

يُوسِرُ ← يُوسِرُ

چهار. قلب «واو» در مکان حرف چهارم به بعد و ماقبل مفتوح، به «یاء» (قاعده ۳

اختصاصی ناقص)؛ مانند:

يُدْعَوَانِ ← يُدْعِيَانِ

پنج. قلب «واو» لام الفعل بعد از کسره، به «یاء» (قاعده ۲ اختصاصی ناقص)؛ مانند:

دُعُوْ ← دُعِيْ رَضَوْ ← رَضِيْ

شش. قلب «واو» در مصدر اجوف، بعد از کسره و قبل از الف، به «یاء» (قاعده ۵

اختصاصی اجوف)؛ مانند:

صِوَامَ ← صِيَامَ

هفت. قلب «واو» و «یاء» مفتوح ماقبل ساکن، به «الف»، البته پس از نقل حرکت آن به

حرف قبل (قاعده ۲ اختصاصی اجوف)؛ مانند:

يَخَوْفُ ← يَخَوْفُ يَخَافُ ← يَخَافُ

يَشِيْأُ ← يَشِيْأُ يَشَاءُ ← يَشَاءُ

هشت. قلب حرف عله بعد از الف زاید در مصدر (قاعده ۵ اختصاصی ناقص)؛ مانند:

رَضَاوُ ← رَضَاءُ

۴. قاعده تغییر حرکت

از مباحث پیشین برمی‌آید که در تغییرات اعلال، حرف عله، تابع حرکتِ خود یا حرکت قبل از خود است؛ ولی گاهی به جای حرف، «حرکت» تغییر می‌کند؛ برای نمونه، در ماضی اجوف واوی و یائی، از صیغه ششم تا چهاردهم، فاء‌الفعل به ترتیب «ضمه» یا «کسره» می‌گیرد که این تغییر حرکت، به سبب وجود حرف عله است (قاعده ۳ اختصاصی اجوف).

هم‌اندیشی

به نظر شما تفاوت دو تعبیر: «سکونی» و «اسکانی» چیست و کدامیک مناسب‌تر و کدامیک مشهورتر است؟

پرسش و تمرین

۱. موارد اعلال قلبی، سکونی و حذفی را در نموداری ترسیم کنید.
۲. با نظارت اساتید محترم، یک سوره را انتخاب نمایید و کلمات معلّ و نوع اعلال اجرا شده در آنها را مشخص کنید.

هدف شناسی قواعد اعلال

تاکنون با قواعد اعلال به تفکیک انواع معتل (مثال، اجوف، ناقص و لفیف) آشنا شدیم. اکنون برای تسلط بیشتر بر مباحث اعلال، به جمع بندی این قواعد از منظر «هدف شناختی» پرداخته می شود تا سمت-وسوی کلی و جهت گیری عمومی قواعد اعلال روشن شود.



قواعد اعلال در جهت اهداف خاصی رخ می دهد که توجه به آن، فهم و اجرای این قواعد را آسان تر می کند. پیش تر گفته شد که حروف عله دارای ثقل استند، از این رو به جهت تخفیف لفظی، در معرض تغییراتی به نام «اعلال» است. **هدف اصلی قواعد اعلال**، از بین بردن یا کاهش عوامل ثقل در کلمه است. بنابراین شناخت این عوامل و راه زدودن یا کاستن آنها ضروری است.

۱. مهم‌ترین عوامل ثقالت^۱ در کلمه معتل

یک. **خود حرف عله**: در میان حروف الفبا، همزه و حروف عله دارای ثقالت اند و از این رو در آستانه تغییر و تحول قرار دارند.

دو. **نوع حرف عله**: ثقالت حروف عله، به یک اندازه نیست؛ بلکه واو از یاء و همچنین یاء از الف ثقیل‌تر است.

سه. **مکان حرف عله**: هرچه حرف عله در کلمه، به حروف انتهایی نزدیک می‌شود، ثقالت کلمه بیشتر می‌شود؛ لذا تغییرات اعلال در ناقص، بیشتر از اجوف و همچنین در آن دو، بیشتر از مثال است.

چهار. **حرکت داشتن حرف عله**:^۲ حرکت داشتن حرف عله، نسبت به سکون آن، زمینه‌ساز ثقالت بیشتری در کلمه است.

پنج. **نوع حرکت حرف عله**: در میان حرکت‌ها، ضمه ثقیل‌ترین و فتحه خفیف‌ترین حرکات هستند.

شش. **عدم تناسب حرف عله با حرکت خود**: عدم تناسب «واو» و «یاء» با حرکات خود آنها، از عوامل ثقالت است؛ مانند: **قَوْلٌ**، **قَوْلٌ** و **يُدْعِيٌّ**.

هفت. **عدم تناسب حرف عله با حرکت حرف قبل**: از عوامل ثقالت آن است که حرف عله با حرکت قبل از خود، تناسب نداشته باشد؛ مانند: **بَيْعٌ**، **قَوْلٌ**.

۱. گاهی ممکن است در یک کلمه معتل، دو یا چند مورد از عوامل ثقالت وجود داشته باشد.

۲. از آنجاکه «الف» همیشه ساکن است، موارد ثقالت چهارم، پنجم و ششم درباره الف جاری نیست.

۲. راهکارهای کاهش یا حذف عوامل ثقلالت در معتل

اجرای قواعد مختلف اعلال، در جهت کاستن یا زدودن ثقلالت کلمات معتل است؛ اعلال «حذفی» با حذف حرف عله، عامل ثقلالت را از بین می‌برد و اعلال «سکونی» و «قلبی»، با ایجاد تغییر در حرکات و حروف، در کاهش ثقلالت مؤثر است.

در مواردی که عامل ثقلالت معتل، حرکت حرف عله^۱ یا عدم تناسب حرف عله با حرکت حرف قبل باشد، با اجرای اعلال، تخفیف قابل توجهی در کلمه رخ می‌دهد؛ از این رو حذف حرکت حرف عله و ایجاد تناسب بین حرف عله با حرکت قبل از آن راهگشا است. به عبارت دیگر، **شایع‌ترین** و **بهترین** راه‌حل اعلال سکونی و قلبی «**تبدیل حرف عله به حرف مد**» است.

به مثال‌های زیر توجه کنید:

اِوَجَلْ ←	اِيجَلْ (۱ مشترک)	صِوَعَةٌ ←	صِيغَةٌ (۱ مشترک)
دُعُونْ ←	دُعِينْ (۱ مشترک)	قَوْلْ ←	قَالَ (۲ مشترک)
دَعَوْ ←	دَعَا (۲ مشترک)	بُيْعْ ←	بِيعَ (۳ مشترک)
يَدْعُوْنَ ←	يَدْعُوْنَ (۳ مشترک)		
مُيَقِنْ ←	مُوقِنْ (۱ اختصاصی مثال)		
يَقُولْ ←	يَقُولُ (۱ اختصاصی اجوف)		
يَخَوْفْ ←	يَخَافُ (۲ اختصاصی اجوف)		
يَدْعُوْ ←	يَدْعُوْ (۱ اختصاصی ناقص)		
الِهَادِيْ ←	الِهَادِيْ (۱ اختصاصی ناقص)		

۱. با قطع نظر از نوع حرکت و تناسب یا عدم تناسب حرکت با حرف عله.

در همه این کلمات، با اجرای قواعد اعلال، تبدیل حرف عله به حرف مد، به خوبی مشهود است.

چنان که گفته شد، هدف از اعلال، ایجاد تخفیف در کلمه است که تبدیل حرف عله به حرف مد، چنین رهاوردی دارد؛ ولی از سویی، این سؤال مطرح است که کدام حرف عله، به کدام حرف مد تبدیل شود؟

از آنجا که هدف از اعلال، کاهش حداکثری ثقالت کلمه است، در پاسخ به این سؤال، توجه به عامل دوم ثقالت، یعنی «نوع حرف عله» ضروری است. لذا در صورتی که در کلمه، حرکت فتحه یافت شود - چه در خود حرف عله و چه در قبل آن - حرف عله به «الف» تبدیل می‌شود؛ مانند:

قَوْل ← قال يُقُول ← يُقال يُدَعُو ← يُدعی يَخْشِي ← يَخْشى

در صورت نبود فتحه، اگر کسره یا یاء باشد، حرف مد، یاء می‌باشد؛^۱ مانند:

يَهْدِي ← يَهْدِي قَوْل ← قِيل خُوف ← خِيف

در غیر از دو صورت یادشده، حرف مد «واو» خواهد بود؛ مانند:

يَطُوف ← يَطُوف يَدَعُو ← يَدَعُو

در این مثال‌ها به خوبی دیده می‌شود که علاوه بر تبدیل حرف عله به حرف مد، سعی بر آن است تا به ترتیب از حروف مدی: «الف، یا، واو» استفاده شود تا در حد امکان، تخفیف بیشتری پدید آید. در نتیجه خُوف به خِيف تبدیل می‌شود، نه خُوف؛ یا يَرْمِي به يَرْمِي تبدیل می‌شود نه يَرْمُو؛ یا خُوف به خِيف وجود فتحه، به خَاف تبدیل شده. نه خِيف (به سبب وجود

۱. مگر در موارد اجرای قاعده اول اختصاصی مثال، که یاء ساکن ماقبل مضموم، به واو تبدیل می‌شود؛ مانند: مُيَقِن ← مَوْقِن.

یاء) و نه خوف (به دلیل وجود واو). به عبارت دیگر، چون غرض از اعلال تخفیف است، در تعارض بین دو اعلال، آن قاعده‌ای مقدم می‌شود که تخفیف بیشتر در کلمه پدید آورد.

نکته

نتیجه اعلال در همه کلمات معتل، تبدیل شدن حرف عله به حرف مد نیست؛ برای نمونه، اگر «واو»، حرف چهارم به بعد باشد و قبل از آن مفتوح باشد، به «یاء» تبدیل می‌شود؛ مانند:

يُدْعَوَان ← يُدْعِيَان

یا اینکه اگر «واو»، بعد از کسره قرار گیرد، به «یاء» تبدیل می‌شود؛ مانند:

رَضَوَ ← رَضِيَ

هرچند در این موارد نیز با اجرای قواعد اعلال، با تبدیل واو به یاء، تا حدی ثقلت کاهش یافته است.

هم‌اندیشی

نحوه اجرای راه‌حل «کاهش ثقلت» را در تک‌تک قواعد اعلال

سکونی و قلبی بررسی نمایید.

بابهای مشهور ثلاثی مزید

پس از آشنایی با شیوه ساخت ابواب ثلاثی مجرد، در این درس علاوه بر تعریف و برخی ویژگی‌های فعل ثلاثی مزید با عناوین باب‌های مشهور ثلاثی مزید آشنا می‌شویم.



۱. تعریف

فعل ثلاثی مزید، فعلی است که «صیغه اول ماضی معلوم» آن، علاوه بر سه حرف اصلی، دارای یک، دو یا سه حرف زائد نیز باشد. حروف زائد علاوه بر تغییر لفظی در فعل مجرد و در نتیجه، پدید آوردن وزن جدید، موجب تغییر معنایی نیز می‌شوند.

نکات

۱. تصریف در ثلاثی مزید، فرقی با تصریف در ثلاثی مجرد ندارد. بنابراین شیوه اشتقاق و چگونگی ساختن بقیه صیغه‌های ماضی معلوم و نیز سایر افعال (ماضی مجهول، مضارع معلوم و مجهول، امر معلوم و مجهول) همانند ثلاثی مجرد است.

۲. **ضمائر فعل ثلاثی مزید**، همانند ضمائر فعل ثلاثی مجرد است.

۳. **مضارع** هر باب ثلاثی مزید، تنها یک وزن دارد که حرکت عین الفعل آن **قیاسی** است؛ به خلاف ثلاثی مجرد که حرکت عین الفعل مضارع آن، اغلب سماعی است و در مواردی هم، بیش از یک وزن دارد؛ مانند: **جَهَرَ، يَجْهَرُ و يَجْهَرُ**.

۴. هر یک از ابواب ثلاثی مزید، به نام «**مصدر**» آن باب نامیده می‌شود؛ مانند: باب افعال و باب استفعال.

۵. برخی معتقدند نخستین صیغه ماضی معلوم ثلاثی مزید، از مصدر ثلاثی مزید گرفته می‌شود؛ اما برخی دیگر، مصدر ثلاثی مزید را مشتق از فعل ماضی آن می‌دانند. همین نزاع در اشتقاق فعل رباعی مزید نیز جاری است. البته بنا بر هر دو دیدگاه، ریشه اولیه مزید در غالب موارد، مصدر فعل مجرد است؛ در مواردی نیز، فعل مزید از جمله یا اسم غیر مصدر ساخته شده است؛ مانند:

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ ← بَسْمَلٌ
صُبِحَ ← أَصْبَحَ

به ریشه فعل (اعم از مصدر یا جمله یا اسم غیرمصدر) «**اصل**»، «**مبدأ فعل**» و «**ماده فعل**» گفته می‌شود.

۶. اگر زمینه و شرایط **تغییرات لفظی**، اعم از ادغام، تخفیف و اعلال، در ثلاثی مزید وجود داشته باشد، همان قواعد پیشین، در اینجا نیز جاری می‌شوند که موارد مهم آن مجدداً در هر باب یادآوری می‌شود. البته برخی از افعال ثلاثی مزید، قواعدی اختصاصی برای تغییرات لفظی دارند که در جای خود بیان خواهد شد.

۲. ابواب مشهور ثلاثی مزید

ثلاثی مزید ابواب متعددی دارد که ده باب آن مشهور و پرکاربرد است. این ابواب با توجه به تعداد حروف زائد آنها، به سه گروه اصلی تقسیم می‌شوند:

الف) دارای یک حرف زائد:

۱. باب اِفْعَال (أَفْعَلٌ يُفْعَلُ اِفْعَالٌ)؛ مانند: أَشْرَفَ يُشْرِفُ اِشْرَافٌ.

۲. باب تَفْعِيل (فَعَّلَ يُفَعِّلُ تَفْعِيلٌ)؛ مانند: سَلَّمَ يُسَلِّمُ تَسْلِيمٌ.

۳. باب مُفَاعَلَةٌ (فَاعَلٌ يُفَاعَلُ مُفَاعَلَةٌ)؛ مانند: قَاتَلَ يُقَاتِلُ مُقَاتَلَةٌ.

ب) دارای دو حرف زائد:

۴. باب تَفَاعُلٌ (تَفَاعَلٌ يَتَفَاعَلُ تَفَاعُلٌ)؛ مانند: تَكَاثَرَ يَتَكَاثَرُ تَكَاثُرٌ.

۵. باب تَفَعُّلٌ (تَفَعَّلَ يَتَفَعَّلُ تَفَعُّلٌ)؛ مانند: تَعَلَّمَ يَتَعَلَّمُ تَعَلُّمٌ.

۶. باب اِفْتِعَالٌ (اِفْتَعَلَ يَفْتَعِلُ اِفْتِعَالٌ)؛ مانند: اِكْتَسَبَ يَكْتَسِبُ اِكْتِسَابٌ.

۷. باب اِنْفِعَالٌ (اِنْفَعَلَ يَنْفَعِلُ اِنْفِعَالٌ)؛ مانند: اِنْصَرَفَ يَنْصَرِفُ اِنْصِرَافٌ.

۸. باب اِفْعِلَالٌ (اِفْعَلَّ يُفْعَلُّ اِفْعِلَالٌ)؛ مانند: اِحْمَرَّ يَحْمَرُّ اِحْمِرَارٌ.

ج) دارای سه حرف زائد:

۹. باب اِفْعِيَالَالٌ (اِفْعَالٌ يَفْعَالُّ اِفْعِيَالَالٌ)؛ مانند: اِحْمَارٌ يَحْمَارُّ اِحْمِيرَارٌ.

۱۰. باب اِسْتِفْعَالٌ (اِسْتَفْعَلَ يَسْتَفْعِلُ اِسْتِفْعَالٌ)؛ مانند: اِسْتَخْرَجَ يَسْتَخْرِجُ اِسْتِخْرَاجٌ.

۳. ابواب غیر مشهور ثلاثی مزید

برخی از ابواب ثلاثی مزید، کاربرد کمتری دارند؛ از این رو به آنها ابواب «غیر مشهور» گفته می‌شود. هر کدام از این ابواب، از نظر تعداد حروف و نوع حرکت، همانند یکی از ابواب رباعی است. این ابواب در بحث رباعی معرفی خواهند شد.

نکته

ابواب ثلاثی مزید قیاسی‌اند؛ یعنی ماضی، مضارع و مصدر هر یک از آنها، ساختار مشخصی دارد؛ ولی مزید شدن فعل ثلاثی مجرد سماعی است و تنها از طریق مراجعه به کتب لغت می‌توان فهمید کدام فعل ثلاثی مجرد به کدام باب مزید می‌رود و در آن باب، چه معنایی پیدا می‌کند. پس هر فعل ثلاثی مجرد را نمی‌توان در قالب هر کدام از ابواب ثلاثی مزید استعمال کرد؛ بلکه «انتقال» به باب و «غرض معنایی» از آن، متوقف بر «سماع» و مراجعه به کتب لغت است.

هم‌اندیشی

با مراجعه به کتاب لغت، پرکاربردترین و کم‌کاربردترین باب‌های ثلاثی مزید مشهور را بنویسید.

پرسش و تمرین

۱. ابواب مشهور ثلاثی مزید را نام ببرید.

۲. مشهور بودن در ابواب ثلاثی مزید به چه معنا است؟

۳. جدول زیر را تکمیل کنید:

مضارع مجهول	امر معلوم با نون تأکید ثقیله	امر معلوم	مضارع معلوم	ماضی معلوم	مصدر
۴	۸	۷	۸	۹	إفعال
۸	۹	۸	۶	۵	تفعیل
۱۲	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	مفاعلة
۷	۱۰	۸	۱۲	۷	افتعال
۵	۱۲	۹	۴	۲	استفعال

۴. افعال ثلاثی مجرد زیر را به بابهای ذکرشده ببرید و ماضی، مضارع و مصدر آنها را

بنویسید:

- | | |
|-------------------------|--------------------------|
| جَلَسَ، عَلِمَ ← إفعال | صَدَقَ، كَذَبَ ← تفعیل |
| كَتَبَ، بَحَثَ ← مفاعلة | دَخَلَ، عَدَلَ ← تفاعل |
| ذَكَرَ، نَزَلَ ← تفعل | كَسَرَ، قَرَضَ ← افتعال |
| خَضِرَ، بَيَضَ ← افعال | غَفَرَ، فَهِمَ ← استفعال |
| زَهَرَ، سَوَدَ ← افعال | |

باب افعال

اولین باب ثلاثی مزید^۱ که با شیوه ساخت، ویژگی‌ها و تغییرات آن آشنا می‌شویم، باب افعال است.



مصدر	مضارع	ماضی
إِفْعَالٌ	يُفْعِلُ	أَفْعَلَّ
إِحْسَانٌ	يُحْسِنُ	أَحْسَنَ

۱. در بخش ثلاثی مزید و رباعی، به مسائل اسم (مصدر) نیز پرداخته شده است تا همه مطالب مربوط به ابواب، متمرکز شده باشد.

۱. ویژگی‌های لفظی

الف) همزه این باب، «همزه قطع» است و در اثنای کلام هم خوانده می‌شود.^۱
 ب) از آنجا که فعل مضارع، از ماضی گرفته می‌شود، در صیغه سیزدهم مضارع این باب، دو همزه در کنار هم جمع می‌شود که همزه ماضی (همزه باب) برای تخفیف، حذف می‌شود. در سایر صیغه‌ها نیز به جهت رعایت وحدت رویه، این حذف صورت می‌گیرد:

أَحْسَنَ ← يُأْحِسِنُ ← يُحْسِنُ

يَأْحِسِنُ ← أَلْحَسِنُ ← أَحْسِنُ

ج) امر حاضر باب افعال، از مضارع اصلی (مضارع دارای همزه) آن ساخته می‌شود و از همین رو در ابتدای آن، همزه مفتوح وجود دارد:

تَأْحِسِنُ امر حاضر أَحْسِنُ

۲. صرف صیغه‌ها^۲

سالم (أَحْسِنُ، يُحْسِنُ، إِحْسَانٌ)

ماضی معلوم: أَحْسَنَ، أَحْسَنَا، أَحْسِنُوا...

ماضی مجهول: أُحْسِنُ، أُحْسِنَا، أُحْسِنُوا...

مضارع معلوم: يُحْسِنُ، يُحْسِنَانِ، يُحْسِنُونَ...

مضارع مجهول: يُحْسِنُ، يُحْسِنَانِ، يُحْسِنُونَ...

۱. علاوه بر باب افعال، همزه صیغه سیزدهم مضارع در همه افعال مجرد و مزید، همزه قطع است.

۲. اساتید محترم، لطفاً در تدریس این باب و سایر ابواب، بر تصریف همه صیغه‌ها در کلاس از سوی دانش پژوهان تأکید کنند.

امر معلوم: لِيُحْسِنَ، لِيُحْسِنَا، لِيُحْسِنُوا... أَحْسِنُ، أَحْسِنَا، أَحْسِنُوا...
 امر مجهول: لِيُحْسِنَ، لِيُحْسِنَا، لِيُحْسِنُوا... لِيُحْسِنَ، لِيُحْسِنَا، لِيُحْسِنُوا...

مضاعف (أَمَدٌ، يُمَدُّ، إِمْدَاد)

ماضی معلوم: (أَمَدَدَ ← أَمَدَدَ ← أَمَدٌ، أَمَدًا، أَمَدُوا... أَمَدَدَنَ...
 ماضی مجهول: (أَمَدِدَ ← أَمَدِدَ ← أَمِدُّ، أَمِدًّا، أَمِدُوا... أَمَدِدُنَ...
 مضارع معلوم: (يُمَدِّدُ ← يُمَدِّدُ ← يُمِدُّ، يُمِدَانِ، يُمِدُونَ... يُمَدِّدَنَ، تُمَدِّدُ...
 مضارع مجهول: (يُمَدِّدُ ← يُمَدِّدُ ← يَمَدُّ، يَمَدَانِ، يَمَدُونَ... يُمَدِّدَنَ، تُمَدِّدُ...
 امر معلوم: (لِيُمَدِّدْ، لِيُمَدِّدْ، لِيُمَدِّدَا... «أَمِدْ، أَمِدْ، أَمِدُوا... أَمِدَا...
 امر مجهول: (لِيُمَدِّدْ، لِيُمَدِّدْ، لِيُمَدِّدَا... لِيُمَدِّدَا... لِيُمَدِّدَا...

مهموز (أَمَنٌ، يُؤْمِنُ، إِيْمَان)

ماضی معلوم: (أَعْمَنَ ← أَمَنَ، أَمِنَا، أَمِنُوا...
 ماضی مجهول: (أَعْمِنَ ← أَوْمِنَ، أَوْمِنَا، أَوْمِنُوا...
 مضارع معلوم: (يُؤْمِنُ، يُؤْمِنَانِ، يُؤْمِنُونَ... أَوْمِنُ، تُؤْمِنُ...
 مضارع مجهول: (يُؤْمِنُ، يُؤْمِنَانِ، يُؤْمِنُونَ... أَوْمِنُ، تُؤْمِنُ...
 امر معلوم: (لِيُؤْمِنِ، لِيُؤْمِنَا، لِيُؤْمِنُوا... (أَعْمِنُ ← أَمِنُ...
 امر مجهول: (لِيُؤْمِنِ، لِيُؤْمِنَا، لِيُؤْمِنُوا... لِيُؤْمِنُوا...

۱. أَمَنَ يُؤْمِنُ إِيْمَانًا بِهِ: به او ایمان آورد؛ أَمَنَ فُلَانًا: او را آسوده خاطر گردانید (امانش داد).

مثال (أَوْعَدَ، يُوعِدُ، إِيْعَادٌ)^۲

أَوْعَدَ، أَوْعَدَا، أَوْعَدُوا...	ماضی معلوم:
أُوْعِدَ، أُوْعِدَا، أُوْعِدُوا...	ماضی مجهول:
يُوعِدُ، يُوعِدَانِ، يُوعِدُونَ...	مضارع معلوم:
يُوعِدُ، يُوعِدَانِ، يُوعِدُونَ...	مضارع مجهول:
لِيُوعِدَ، لِيُوعِدَا، لِيُوعِدُوا... أَوْعِدْ، أَوْعِدَا، أَوْعِدُوا...	امر معلوم:
لِيُوعِدَ، لِيُوعِدَا، لِيُوعِدُوا... لَتُوعِدَ، لَتُوعِدَا، لَتُوعِدُوا...	امر مجهول:

مثال یائی در این باب، در معرض اعلال است؛ مانند: أَتَيْنَ، يَتَيْنَ ← يُوقِنُ

اجوف (أَقَامَ، يُقِيمُ، إِقَامَةٌ)

أَقَامَ، أَقَامَا، أَقَامُوا... أَقَمْتُ...	ماضی معلوم:
أُقِيمَ، أُقِيمَا، أُقِيمُوا... أَقَمْتُ...	ماضی مجهول:
يُقِيمُ، يُقِيمَانِ، يُقِيمُونَ... يُقِمْنَ، تُقِيمُ...	مضارع معلوم:
يُقِيمُ، يُقِيمَانِ، يُقِيمُونَ... يُقِمْنَ، تُقَامُ...	مضارع مجهول:
لِيُقِيمَ، لِيُقِيمَا، لِيُقِيمُوا... أَقِمْ، أَقِمَا، أَقِمُوا...	امر معلوم:
لِيُقِيمَ، لِيُقِيمَا، لِيُقِيمُوا... لَتُقِمَنَّ...	امر مجهول:

در مصدر اجوف این باب، اگر عین الفعل در اثر قواعد اعلال حذف شود، به جای آن، یک

«تاء مربوطه» (ة) در آخر مصدر اضافه می شود؛ مانند:

إِقَامٌ ← إِقَامًا ← إِقَامَةٌ^۱

۱. أَوْعَدَ يُوعِدُ إِيْعَادًا هـ: به او وعده داد؛ او را تهدید کرد.

۲. إِيْعَادٌ ← إِيْعَاد.

۳. أَقَامَ يُقِيمُ إِقَامَةً هـ: آن را برپا داشت.

البته گاهی این **تاء** حذف می‌شود؛ مانند: ﴿رَجَالٌ لَا لِيَهُمْ تَحَرُّوٌّ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ

الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ﴾^۲.

ناقص (أَرْضَى، يُرْضِي، إِرْضَاء)

ماضی معلوم: (أَرْضَوْ ← أَرْضَى ←) أَرْضِي، أَرْضِيَا، أَرْضُوا، أَرْضَتْ...

ماضی مجهول: (أَرْضَوْ ←) أَرْضَى، أَرْضِيَا، أَرْضُوا، أَرْضِيَتْ...

مضارع معلوم: (يُرْضُو ← يُرْضِي ←) يُرْضِي، يُرْضِيَانِ، يُرْضُونَ...

مضارع مجهول: (يُرْضُو ←) يُرْضِي، يُرْضِيَانِ، يُرْضُونَ...

امر معلوم: لِيُرْضِ، لِيُرْضِيَا، لِيُرْضُوا... أَرْضِ...

امر مجهول: لِيُرْضِ، لِيُرْضِيَا، لِيُرْضُوا...

نکات

۱. در ناقص واوی این باب و سایر ابواب مزید، **واو** ماقبل مفتوح، به علت اینکه حرف چهارم به بعد کلمه است، به «باء» تبدیل می‌شود؛ مانند:

بَدَوْ (بَدَا) أَبْدَوْ ← أَبْدَى ← أَبْدَى أَبْدُوا ← أَبْدِيَا

۲. در مصدر معتل اللام باب افعال و ابوابی مانند: افتعال و استفعال، که قبل از لام الفعل، الف زائد وجود دارد، حرف عله به همزه تبدیل می‌شود؛ مانند:

۱. «مصدر الثلاثی المزید فیہ قیاسی، فَتَحَوْ: «أَكْرَمَ» علی «إِكْرَامٍ»، و التزموا الحذف و التعویض فی نحو: إِجَارَةٌ، و الاصل إِجَوَّزٌ، قلبوا الواو ألفاً - كما فی أجازَ - و حذفوها للقاء الساکنین و عَوَّضُوا عنها التاء فوزنها إِفَالَةً». (نظام الدین حسن بن محمد النیسابوری، شرح النظام، ص ۱۹۹)

۲. نور: ۳۷.

۳. أَرْضَى يُرْضِي إِرْضَاءَ الرَّجُلِ: آن مرد را خشنود و راضی کرد.

إِضْأَى ← إِضْأَى

۳. اگر فعل «رَأَى» به باب افعال برده شود، عین الفعل آن پس از انتقال حرکتش به حرف قبل، حذف می‌شود و در انتهای مصدر آن، به جای عین الفعلِ محذوف، «تاء» افزوده می‌شود:
- ماضی معلوم: (أَرَأَى ← أَرَأَى ← أَرَى، أَرَبَا، أَرَوَا، أَرَتْ، أَرَتَا، أَرَيْنَ...)
- مضارع معلوم: (يُرِيئُ ← يُرِيئُ ← يُرِيئُ ← يُرِيئُ، يُرِيئُ، يُرِيئُ، يُرِيئُ، يُرِيئُ...)
- امر معلوم: لِيُرِ، لِيُرِيَا، لِيُرِيَا... أُرِ، أُرِيَا، أُرُوا...
- مصدر: (إِرَاءَى ← إِرَاءَى ← إِرَاءَى ← إِرَاءَى ← إِرَاءَى)

لَفِيف (أَهْوَى، يُهْوَى، إِهْوَاء)

- ماضی معلوم: (أَهْوَى ← أَهْوَى، أَهْوَا، أَهْوُوا...)
- ماضی مجهول: أَهْوَى، أَهْوَى، أَهْوُوا...
- مضارع معلوم: (يُهْوَى ← يُهْوَى، يُهْوَى، يُهْوَى، يُهْوَى...)
- مضارع مجهول: (يُهْوَى ← يُهْوَى، يُهْوَى، يُهْوَى، يُهْوَى...)
- امر معلوم: لِيُهْوِ، لِيُهْوَا، لِيُهْوُوا... أِهْوِ... أَهْوِ...
- امر مجهول: لِيُهْوِ، لِيُهْوَا، لِيُهْوُوا...

نکته

اگر افعالی مانند: «حَيَّ» (مضاعف و لفیف) به باب افعال برده شوند، در ماضی معلوم و مضارع آنها، تنها اعلال جاری می‌شود؛ برخلاف ماضی مجهول که می‌توان ادغام را نیز در آن جاری نمود:

۱. أَرَى يُرِي إِرَاءَةً وَإِرَاءَةَ الشَّيْءِ: آن را به او نشان داد. (نکته: فعل أَرَى بیش از یک مفعول می‌گیرد).

۲. أَهْوَى يُهْوَى إِهْوَاءَ الشَّيْءِ: آن چیز افتاد؛ أَهْوَى الشَّيْءِ: آن چیز را از بالا به زیر انداخت.

أَخِيَّ	←	ماضی معلوم: أَخِيَّ ^۱
أَخِيَّوَا أَخِيَّوَا	←	ماضی مجهول: أَخِيَّوَا ^۲
يُخِيَّيْ	←	مضارع معلوم: يُخِيَّيْ
يُخِيَّيْ	←	مضارع مجهول: يُخِيَّيْ

بنابراین صرف ماضی مجهول آن چنین است:

أَخِيَّ، أَخِيَّيَا، أَخِيَّوَا، أَخِيَّتْ، أَخِيَّتَا، أَخِيَّيْنِ، أَخِيَّتَيْ...
أَخِيَّ، أَخِيَّيَا، أَخِيَّوَا، أَخِيَّتْ، أَخِيَّتَا، أَخِيَّيْنِ، أَخِيَّتَيْ...

هم‌اندیشی

۱. فعل «أرى» بین چه صیغه‌هایی مشترک است؟
۲. فعل‌های قرآنی «أَتُوا و أَوْتُوا» چه تفاوتی با هم دارند؟

پرسش و تمرین

۱. چرا همزه امر حاضر در باب افعال، مفتوح است؟
۲. از ریشه‌های زیر، ماضی، مضارع و امر معلوم از باب افعال را صرف کنید:

۱. أَخِيَّيْ يُخِيَّيْ إِخِيَاءَهُ: او را زنده کرد. (نکته: حَيٌّ به معنای «خجالت کشیدن» در این باب استعمال نمی‌شود.)

۲. به دلیل ملموس بودن تغییرات، صیغه سوم انتخاب شده است.

«وفی»، «أوی»

۳. کلمات قرآنی زیر را تجزیه نمایید (حروف اصلی، وزن، صیغه، تغییرات صرفی و...):
 أَمَّتْ (غافر: ۱۱) أَلْفُوا (صافات: ۶۹) أَفْتِ (یوسف: ۴۶) أُنَبِّئُوا (زمر: ۵۴) آسَى (اعراف: ۹۳) أَسْلَمْنَا (سبأ: ۱۲).

۴. ماده‌های زیر را به باب افعال ببرید و جدول را کامل کنید:

مصدر	امر معلوم با نون تأکید ثقیله	امر معلوم	مضارع مجهول	مضارع معلوم	ماضی مجهول	ماضی معلوم	ماده
	۱۰	۹	۵	۲	۴	۵	ع و ن
	۷	۱۲	۳	۱۲	۱۰	۱۱	رأی
	۱۱	۱۴	۴	۱۱	۴	۳	س و ء
	۸	۹	۹	۵	۹	۸	ع د د
	۱۲	۱۱	۲	۹	۶	۶	أ ت ی
	۱۲	۹	۱۳	۱۱	۹	۷	ح ی ی
	۱۰	۱۱	۱۲	۱۴	۸	۱۰	م و ت
	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	و ح ی
	۹	۷	۸	۹	۹	۱۱	و ل ی

معانی باب افعال

کاربرد افعال ثلاثی مجرد در ابواب مزید، علاوه بر تغییر لفظی، دگرگونی معنایی فعل را نیز در پی دارد. در این درس با مهم‌ترین معانی باب «افعال» آشنا می‌شویم. معانی ابواب، همان «غرض معنایی» است که با بردن فعل مجرد به باب پدید می‌آید.



مقدمه

گذشت که انتقال فعل ثلاثی مجرد به هر یک از ابواب ثلاثی مزید، علاوه بر تغییر لفظی، باعث تغییر معنایی نیز می‌شود.

علمای صرف درصدد برآمده‌اند که مهم‌ترین معانی را که هر باب ممکن است برای فعل در پی داشته باشد، شناسایی و بیان کنند. بنابراین لازم است پس از بررسی تغییرات لفظی هر باب، معانی آن باب را نیز بشناسیم.

برای فهم معانی ابواب، باید معنای اولیّه اصل (مبدأ، ماده) فعل را در نظر گرفت و بررسی کرد که با رفتن ریشه به باب چه تغییری در آن معنا پدید آمده است؛ از این رو، در بررسی معانی ابواب، در هر مثال، مبدأ فعل را نیز ذکر کرده‌ایم.

معانی باب افعال

۱. «تعدیه»؛ مانند:

خَرَجَ زَيْدٌ (زید بیرون آمد) ← أَخْرَجَ بَكْرٌ زَيْدًا (بکر، زید را بیرون کرد)^۲

صَحِكَ زَيْدٌ (زید خندید) ← أَصْحَكْتُ زَيْدًا (زید را خنداندم)

باب افعال اغلب در همین معنا به کار می‌رود.

نکته

اگر فعل ثلاثی مجرد متعدی باشد، استعمال آن در باب افعال، یک مفعول به آن اضافه می‌کند؛ مانند:

یک مفعولی: فهم زیدُ الدرس (زید درس را فهمید) ← **دومفعولی:** أَفْهَمْتُ زَيْدًا الدَّرْسَ

(درس را به زید فهماندم)

دومفعولی: علم الناس علیاً إماماً (مردم علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را امام دانستند) ← **سه مفعولی:** أَعْلَمَ

الرسولُ الناسَ علیاً إماماً (پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، مردم را آگاه کرد که علی عَلَيْهِ السَّلَامُ امام است)

۲. «مفعول را بر صفتی یافتن»؛ فاعل، مفعول را در حالتی (که همان مبدأ فعل است)

می‌یابد؛ مانند:

صعوبة (سختی) ← أَعْصَبَ الْأَمْرَ (کار را دشوار یافت)

بُخْلٍ (بخل‌ورزی) ← أَبْخَلْتُ زَيْدًا (زید را بخیل یافتم)

۱. «وَأَفْعَلٌ لِلتَّعْدِيَةِ غَالِبًا وَ لِلتَّعْرِيزِ وَ لِصَيُورَتِهِ ذَا كَذَا وَ لوجودِهِ عَلَى صِفَةٍ وَ لِلسَّلْبِ وَ بِمَعْنَى فَعَلٌ، وَ الْأَغْلَبُ مِنْ هَذِهِ الْمَعْنَى الْمَذْكُورَةِ النَّقْلُ - أَيِ التَّعْدِيَةِ - كَمَا ذَكَرْنَا، وَ قَدْ يَجِيءُ أَفْعَلٌ لِغَيْرِ هَذِهِ الْمَعْنَى وَ لَيْسَ لَهُ ضَابِطَةٌ

كضوابط المعاني المذكورة». (رضی‌الدین استرآبادی، شرح شافیه ابن‌الحاجب، ج ۱، ص ۸۳ و ۹۲)

۲. پس از تعدیه، فاعل فعل لازم، به مفعول تبدیل می‌شود.

۳. «واجد چیزی شدن»؛ فاعل، صاحب ماده فعل می‌شود؛ مانند:

طفل ← أَطْفَلَتِ الْمَرْأَةُ (زن، صاحب طفل شد)

ذَنْبٌ (گناه) ← أَذْنَبَ (دارای گناه شد: گناه کرد)

۴. «دخول فاعل در زمان، مکان یا عدد»؛ این معنا در افعالی است که ماده و مبدأ فعل،

زمان یا مکان یا عدد باشد؛ مانند:

صبح ← أَصْبَحَ سَعِيدٌ (سعید داخل «صبح» شد: صبح را آغاز کرد)

عراقی ← أَغْرَقَ زَيْدٌ (زید داخل «عراق» شد)

عشرة ← أَغْشَرَ الْقَوْمُ (قوم داخل «ده» شدند: به تعداد «ده» رسیدند)

۵. «رسیدن وقت»؛ وقت ماده فعل برای فاعل فرامی‌رسد؛ مانند:

حَصَادٌ (درو) ← أَخْصَدَ الرَّزْعُ (وقت درو کردن زراعت رسید)^۲

قطف (چیدن) ← أَقْطَفَ الثَّمَرُ (وقت چیدن میوه رسید)

۶. «تعريض»؛ مفعول در معرض ماده فعل قرار داده می‌شود؛ مانند:

قَتَلْتُ فُلَانًا (فلانی را کشتم) ← أَقْتَلْتُ فُلَانًا (فلانی را در معرض قتل قرار دادم)^۳

بَاعَ زَيْدٌ كِتَابَهُ (زید کتابش را فروخت) ← أَبَاعَ زَيْدٌ كِتَابَهُ (زید کتابش را در معرض

فروش قرار داد).

۱. گاهی «أَصْبَحَ» از افعال ناقصه است که بر سر مبتدا و خبر می‌آید. معنای ذکر شده در متن، بر فرض تأمه بودن آن است.

۲. برخی، معانی چهارم و پنجم را از مصادیق معنای «واجدیت» شمرده‌اند: «أَخْصَدَ الرَّزْعُ: هو فی الحقیقة بمعنی صار ذا كذا، أى: صار الزرع ذا حصاد و ذلك بحینونة حصاده». (رضی‌الدین استرآبادی، شرح شافیة ابن‌الحاجب، ج ۱، ص ۸۸ - ۹۰).

۳. اعم از اینکه: کشته شده باشد یا نه. (همان، ص ۸۸).

۷. «سلب»؛ مبدأ فعل، از مفعول سلب می‌شود؛ مانند:

أَنْشَطُ (گره) ← أَنْشَطْتُ الْحَبْلَ (گره ریسمان را باز کردم)

عُجْمَةٌ (ابهام) ← أَعْجَمْتُ الْكِتَابَ (ابهام کتاب را - با نقطه‌دار کردن حروف آن - برطرف کردم)

۸. «معنای ثلاثی مجرد همراه با تأکید و مبالغه»؛^۲ مانند:

قَلْتُ^۳ الْبَيْعَ (معامله را به هم زدم) ← أَقَلْتُ الْبَيْعَ (حقیقتاً معامله را به هم زدم)

بَدَأَ الْخَلْقَ (آفرینش را آغاز کرد) ← أَبَدَأَ الْخَلْقَ (همانا آفرینش را آغاز کرد)

باید توجه داشت که تأکید و مبالغه دو نوع است:

۱. «تأکید بر صحت کلام»: گاهی متکلم در صدد است گفته خود را صحیح و واقعی جلوه دهد و انکار یا شک دیگران را نسبت به صحت آن از بین ببرد؛ مثلاً اگر در حال عادی می‌گوید: «علی مؤدب است»، در مواجهه با کسی که گمان می‌کند او بی‌ادب است، می‌گوید: «حقیقتاً علی مؤدب است».

۲. «تأکید بر یک قید در کلام»: گاهی گوینده در پی تأکید بر قیدی در کلام خود است؛ مثلاً وقتی می‌خواهد شدت ادب علی را بیان کند، می‌گوید: «علی خیلی مؤدب است» یا «علی کوه ادب است».

۱. أَنْشَطَ يُنْشِطُ إِثْشَاطَةً: باعث سرزندگی و نشاط او شد؛ أَنْشَطَ الْعُقْدَةَ: گره را باز کرد.

۲. در مواردی که معنای فعل ثلاثی مزید، همان معنای فعل ثلاثی مجرد باشد، نوعی تأکید و مبالغه بدان افزوده می‌شود. (رضی‌الدین استرآبادی، شرح شافیه ابن الحاجب، ج ۱، ص ۸۳) این معنا، از معانی نسبتاً پرکاربرد در ابواب ثلاثی مزید است.

۳. قَالَ يَقِيلُ قَيْلاً.

نکات

۱. معانی ذکرشده برای این باب و هر باب دیگری، «انحصاری» نیست و چه‌بسا آن باب در معانی دیگری هم به کار برود که با مراجعه به معجم لغوی می‌توان از آنها آگاه شد. از سوی دیگر، نمی‌توان هر فعلی را با هدف کسب معنای جدیدی به این ابواب برد؛ بلکه تنها باید تابع استعمال عرب در این زمینه بود؛ برای نمونه، نمی‌توان **أَذْهَبَ** را در معنای سلب (**أَزَالَ الذَّهَابَ**) یا تعریض (**عَرَّضَ للذَّهَابِ**) به کار برد؛^۱ زیرا چنین استعمالی در کتب لغوی گزارش نشده است.
۲. گاهی استعمال یک فعل در باب افعال یا هر باب دیگری، بیش از یکی از معانی ذکرشده را به دنبال دارد؛ مانند: **أَعْظَمَ** که در **أَعْظَمْتُ اللّٰهَ** به معنای مفعول را بر صفتی یافتن و در آیه:

﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَكْفِرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ وَيُعْظِمْ لَهُ أَجْرًا﴾^۲ به معنای تعدیه است.

۱. رضی‌الدین استرآبادی، شرح شافیه ابن‌الحاجب، ج ۱، ص ۸۴.

۲. طلاق: ۵.

هم‌اندیشی

کدامیک از معانی باب افعال، لازم و کدامیک متعدی است؟

پرسش و تمرین

۱. بهترین راه برای یافتن معانی ابواب مزید چیست؟

۲. در افعال زیر، کدامیک از معانی باب افعال مراد است؟

﴿وَأَقِمْوُا الصَّلَاةَ﴾ (مزمّل: ۲۰)

﴿وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ﴾ (بقره: ۴)

﴿فَسَبَّحْنَاهُ لِلَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَحِينَ تُصْبِحُونَ﴾ (روم: ۱۷)

﴿وَأَنَّهُ هُوَ أَضْحَكَ وَأَبْكَىٰ وَأَنَّهُ هُوَ أَمَاتٌ وَأَحْيَا﴾ (نجم: ۴۳ - ۴۴)

حجاز ← أَحْجَزَ (به حجاز رسید)

خُبْتُ (آلودگی) ← أَخْبْتُ (دارای آلودگی شد)

سَخِيَ زَيْدٌ (زید سخاوتمند شد) ← أَسَخَيْتُ زَيْدًا (زید را سخی یافتیم)

فَزَعَ زَيْدٌ (زید ترسید) ← أَفْزَعْتُ زَيْدًا (بیم زید را برطرف کردم)

وَفِيَ بَعْدَهُ (به عهدش وفا کرد) ← أَوْفَىٰ بَعْدَهُ (همانا وفای به عهدش کرد)



کیفیت بیان معانی ابواب در کتب لغت

در کتب لغت، تعبیراتی برای توضیح معنای افعال مزید آمده است که به ما برای کشف معنای مورد نظر از آن باب مزید کمک می‌کند. در اینجا به برخی از آن موارد همراه با بیان مثال اشاره می‌شود:

۱. تعدیه: جَعَلَهُ ... (به جای نقطه‌چین، کلمه‌ای متناسب با ماده فعل می‌آید)؛ مثلاً
أطابه: جعله طیباً (شمس العلوم)

۲. مفعول را بر صفتی یافتن: وجده/راه ...؛ مثلاً أكذبته: وجدته كاذباً (مقایس اللغة)؛
أعظم الشيء: رأه عظيماً (الوسيط)

۳. واجد چیزی شدن: صار ذا...؛ مثلاً أفرخ الطائر: صار ذا فرخ (العین)

۴. دخول در زمان و ...: دخل فی...؛ مثلاً أحرم: دخل فی الشهر الحرام (صحاح)

۵. رسیدن وقت: حان...؛ مثلاً أولدت الغنم: حان ولادها (المحیط)

۶. تعریض: عرّضه ل...؛ مثلاً أقتله: عرّضه للقتل (قاموس)

۷. سلب: أزال عنه...؛ مثلاً أفرحه: أزال عنه الفرح (نهایه)

۸. معنای ثلاثی مجرد با تأکید و مبالغه: غالباً فعل مجرد و مزید را به یک معنا توضیح

می‌دهند؛ مثلاً نسا الشيء و أنسأه: آخره (لسان العرب).

البته در بسیاری از موارد، برای توضیح معنای یک فعل، از فعل مرادف آن استفاده می‌کنند که در این صورت، کشف معنای باب، نیازمند توجه مضاعف است؛ برای نمونه، در الوسيط چنین آمده: «أقعد فلاناً: أجلسه»؛ در توضیح فعل ثلاثی مجرد «قعد» در همین کتاب، آمده: «جلس من قیام». با مقایسه این دو فعل و توضیح ارائه‌شده برای هر یک، متوجه می‌شویم که «أقعد» در معنای تعدیه به کار رفته است.

باب تفعیل

در این درس با شیوه ساخت باب «تفعیل» و معانی آن آشنا می‌شویم.



مصدر	مضارع	ماضی
تَفْعِيلٌ	يُفَعِّلُ	فَعَّلَ
تَهْدِيبٌ	يُهَدِّبُ	هَدَّبَ

۱. ویژگی‌های لفظی

مصدر این باب، علاوه بر وزن «تفعیل»، گاهی به طور سماعی، بر یکی از اوزان زیر نیز می‌آید:

- فِعَالٌ؛ مانند: كَذَّبَ يَكْذِبُ تَكْذِيبٌ وَ كِذَابٌ

- تَفْعَالٌ؛ مانند: كَرَّرَ يَكْرُرُ تَكْرِيرٌ وَ تَكَرَّرَ

- تَفْعَلَةٌ؛ مانند: بَصَّرَ يَبْصُرُ تَبْصِيرٌ وَ تَبْصِرَةٌ

البته مصدر **معتل اللام** این باب فقط بر وزن «تَفَعَّلَ» و مصدر **مهموز اللام** آن اغلب بر وزن «تَفَعَّلَ» می‌آید؛ مانند:

زَكَى يُزَكِّى تَزَكِيَةً ؛ هَذَا يُهَيِّئُ تَهْنِئَةً وَ تَهْنِئَةً.

در آیه: ﴿ قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ أَيْمَانِكُمْ ﴾^۱ «تَحَلَّة» مصدر باب تفعیل است که در غیر از وزن تفعیل به کار رفته است. همچنین در قرآن، گاهی هر دو مصدر قیاسی و سماعی استعمال شده است:

﴿ كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ ﴾^۲ ﴿ وَأَنْزَلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ نُوحٍ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ يَنْقُورُونَ كَانَتْ عَلَيْكُمْ مَقَامِي وَتَذْكِرِي يَوْمَ تَكُونُ لِلَّهِ ﴾^۳

۲. صرف صیغه‌ها

سالم (هَدَّبَ، يُهَدِّبُ، تَهْدِيبُ)

ماضی	مضارع	امر غایب	امر حاضر
معلوم: هَدَّبَ...	يُهَدِّبُ...	لِيُهَدِّبْ...	هَدِّبْ...
مجهول: هَدَّبَ...	يُهَدِّبُ...	لِيُهَدِّبْ...	لِتُهَدِّبْ...

مضاعف (مَدَّدَ، يُمَدِّدُ، تَمْدِيدُ)

معلوم: مَدَّدَ...	يُمَدِّدُ...	لِيُمَدِّدْ...	مَدِّدْ...
-------------------	--------------	----------------	------------

۱. تحریم: ۲.

۲. عبس: ۱۱.

۳. یونس: ۷۱.

۴. به دلیل مدغم‌فیه بودن «دال»، ادغام آن در «دال» سوم جایز نیست.

مجهول: مُدِّد... يُمَدِّدُ... لِيُمَدِّدُ... لِيُتَمَدِّدُ...

گاهی با استعمال برخی از افعال مضاعف از باب تفعیل، سه حرف همجنس کنار هم قرار می‌گیرد که در این حالت، لام‌الفعل «سماعاً» به طور «جوازی» به «یاء» تبدیل می‌شود؛ مانند:

دَسَّ ← دَسَّس ← دَسَّى: ﴿وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّهَا﴾^۱

مهموز (أَخَّرُ، يُؤَخِّرُ، تَأَخَّرَ)

معلوم: أَخَّر... يُؤَخِّرُ... لِيُؤَخِّرُ... أَخَّرَ...
مجهول: أَخَّر... يُؤَخِّرُ... لِيُؤَخِّرُ... لِيُؤَخِّرُ...

مثال (وَضَّحَ، يُوضِّحُ، تَوَضَّحَ)

معلوم: وَضَّح... يُوضِّحُ... لِيُوضِّحُ... وَضَّحَ...
مجهول: وَضَّح... يُوضِّحُ... لِيُوضِّحُ... لِيُوضِّحُ...

اجوف (حَوَّلَ، يُحوِّلُ، تَحَوَّلَ)^۲

معلوم: حَوَّل... يُحوِّلُ... لِيُحوِّلُ... حَوَّلَ...
مجهول: حَوَّل... يُحوِّلُ... لِيُحوِّلُ... لِيُحوِّلُ...

در مصدر قیاسی باب تفعیل، با وجود زمینه اعلال، عین‌الفعل اعلال نمی‌شود؛ مانند:

تحویل و تعیین

ناقص (تَنَّى، يُتَنَّى، تَتَنَّى)

معلوم: تَنَّى... يُتَنَّى... لِيُتَنَّى... تَنَّى...

۱. شمس: ۱۰.

۲. همان‌گونه‌که گذشت، فعل‌های اجوف در این باب و همچنین باب‌های: مفاعلة، تفعّل، تفاعل، افعال و افعیال، اغلب به دلیل نداشتن شرایط لازم، اعلال نمی‌شوند.

مجهول: نُتِيَ...	يُتَيَّئُ...	لِيُتَيَّئَ...	لِيُتَيَّئَنَّ...
لَفِيْف (وَصَّى، يُوصِّي، تَوْصِيَة)	معلوم: وَصَّى...	يُوصِّي...	لِيُوصِّ...
مجهول: وَصَّى...	يُوصِّي...	لِيُوصِّ...	لِيُوصِّ...

۳. معانی باب تفعیل

۱. «تکثیر»؛ زیاد شدن فعل یا فاعل یا مفعول.^۱

اگر فعل متعدی باشد، اغلب^۲ به تکثیر در مفعول توجه می‌شود؛ مانند: هَدَمَ الْبَيْتَ (خانه را ویران کرد)؛ هَدَمَ الْبَيْوتَ (خانه‌های بسیاری را ویران کرد). اگر فعل لازم باشد، گاهی توجه به تکثیر در فعل است؛ مانند: طَافَ زَيْدٌ (زيد طواف کرد)؛ طَوَّفَ زَيْدٌ (زيد بسیار طواف کرد) و گاهی نیز توجه به تکثیر در فاعل؛ مانند: مَاتَ الْأَبَالُ (شتران مردند)؛ مَوَّتَتِ الْأَبَالُ^۳ (شتران زیادی مردند).

با نگاه دقیق‌تر می‌توان دریافت که در ضمن تکثیر در فاعل و مفعول، تکثیر در فعل نیز وجود دارد.

باب تفعیل بیشتر در همین معنا به کار می‌رود.^۴

۱. «و فَعَّلَ لِلتَّكْثِيرِ غَالِبًا وَ ذَلِكَ قَدْ يَكُونُ فِي الْمَفْعُولِ وَ قَدْ يَكُونُ فِي الْفِعْلِ نَفْسَهُ وَ قَدْ يَكُونُ فِي الْفَاعِلِ».

(نظام الدین حسن بن محمد النیسابوری، شرح النظام، ص ۵۶)

۲. نمونه غیر غالب، «جَرَّحُوا سَعِيدًا» (جراحات زیادی را بر سعید وارد کردند) است.

۳. اگر تکثیر در «فاعل» محور توجه باشد، فاعل به صورت جمع یا اسم جمع به کار می‌رود.

۴. رضی الدین استرآبادی، شرح شافیه ابن الحاجب، ج ۱، ص ۹۲.

۲. «تعدیه»؛^۱ مانند:

طَهَّرَ الثَّوْبَ (لباس پاک شد) ← طَهَّرَ الثَّوْبَ (لباس را پاک کرد)
حَزِنَ (اندوهناک شد) ← حَزِنَ (اندوهناک کرد)

۳. «نسبت»؛ نسبت دادن ماده فعل به مفعول؛ مانند:

فَسَقَ ← فَسَّقْتُهُ (به او نسبت فسق دادم)
صَدَقَ ← صَدَّقَهُ (او را راستگو دانست)

۴. «توجه»؛ به سوی مکانی رفتن؛ مانند:

كُوِفَ ← كُوِفَ (به سوی کوفه رفت)
مَفَازَةَ (بیابان) ← فَوَّزَ (به سمت بیابان رفت)

۵. «حکایت جمله»؛ مانند:

كَبَّرَ (الله اکبر گفت) هَلَّلَ (لااله الاالله گفت)

۶. «سلب»؛ مانند:

جَلَدَ (پوست) ← جَلَدْتُ البَعِيرَ (پوست شتر را کندم)

۷. «معنای ثلاثی مجرد همراه با تأکید و مبالغه»؛ مانند:

زَلَّتْهُ (آن را پراکنده و جدا کردم) ← زَيَّلْتُهُ (حقیقتاً آن را پراکنده و جدا کردم)

در آیه: ﴿وَعَلَقَتِ الْآبُوبَ﴾^۱ دو احتمال در معنای «عَلَقَتِ» وجود دارد؛ تکثیر:

«درهای زیادی را بست»؛ معنای ثلاثی مجرد: «درها را محکم بست».

۱. برخی علاوه بر «تکثیر»، معنای «تعدیه» را نیز از معانی غالبی این باب برشمرده‌اند.

هم‌اندیشی

۱. در ریشه کلمه «تربیة»، دو احتمال وجود دارد. با مراجعه به کتب لغت، آنها را بیان کنید.
۲. از ماده «الحیة»، صیغه سوم ماضی معلوم ثلاثی مجرد و نیز صیغه نهم امر باب تفعیل، «حَيَّوْا» است. وزن و معنای هر کدام چیست؟

پرسش و تمرین

۱. با مراجعه به کتب لغت مشخص کنید مصدر افعال زیر در چه وزن یا اوزانی استعمال شده است:
فَصَّصَ، قَدَّمَ، حَيَّی، زَكَّى، كَلَّمَ، مَثَّلَ، كَرَّمَ
۲. «وفی» را به باب تفعیل برده، ماضی، مضارع و امر معلوم و مجهول آن را صرف کنید.

۳. ماده‌های زیر را به باب تفعیل ببرید و جدول زیر را کامل کنید:

مصدر	وزن امر معلوم با «ن»	امر معلوم با «نون» تأکید ثقیله	امر معلوم	مضارع معلوم	ماضی مجهول	ماضی معلوم	
		۱۱	۱۴	۶	۷	۳	س م و
		۷	۱۰	۸	۴	۱۲	ه ی ا
		۱۲	۱۰	۶	۹	۷	ح د د
		۸	۱۲	۸	۱۰	۶	ی س ر

۴. نوع، صیغه، باب و وزن افعال^۱ در آیات و روایات زیر را بنویسید:

﴿ رَبِّ يَا أَعْيُنِي لَا تَحْسَبْنِي فِي الْأَرْضِ ﴾ (حجر: ۳۹)

﴿ وَوَضِعْنَا الْإِنْسَانَ بُولَدِيهِ حُسْنًا ﴾ (عنکبوت: ۸)

﴿ وَأَيْنَهُمْ مِنَ الْآيَاتِ مَا فِيهِ بَلَكُوا مُبْتَلًى ﴾ (دخان: ۳۳)

﴿ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ﴾ (احزاب: ۲۸)

﴿ فَلْيَنْبَغِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِمَا عَمِلُوا ﴾ (فصلت: ۵۰)

﴿ فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ ﴾ (يوسف: ۳۱)

۱. مقصود، همه افعال - هرچند از غیر باب تفعیل - است.

الرسول الاعظم ﷺ -عندما ذكّرت الإمارة أو المخلافة عنده: إن وليئموها علينا وجدتموه هادياً مهدياً، يسلك بكم على الطريق المستقيم.^۱

الامام الصادق عليه السلام: صَلَّى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِالنَّاسِ الظُّهْرَ فَخَفَّتْ فِي الرَّكْعَتَيْنِ الْأَخِيرَتَيْنِ فَلَمَّا انْصَرَفَ قَالَ لَهُ النَّاسُ: هَلْ حَدَّثَ فِي الصَّلَاةِ حَدْثٌ؟ قَالَ وَمَا ذَاكَ؟ قَالُوا: خَفَّتْ فِي الرَّكْعَتَيْنِ الْأَخِيرَتَيْنِ. فَقَالَ لَهُمْ: أَمَا سَمِعْتُمْ صُرَاخَ الصَّبِيِّ.^۲

۵. افعال قرآنی زیر را تجزیه کنید (حروف اصلی، نوع، وزن، تغییرات صرفی و...):

أُوبِي (سبأ: ۱۰)؛ تَوَفَّوْنَ (آل عمران: ۱۸۵)؛ وَلَوْأ (اسراء: ۴۶)؛ يُصَلِّوْنَ (احزاب: ۵۶)؛ أَفْوَضُ (غافر: ۴۴)؛

رَبِّيَا (اسراء: ۲۴)؛ حُلُّوْا (انسان: ۲)

۶. کلمات قرآنی: نَجَّ (یونس: ۸۶)؛ نَجَّيْ (یوسف: ۱۱۰)؛ نُنَجِّي (مریم: ۷۲)؛ نَجَّيْنَا (انبیاء: ۸۸)؛ نُنَجِّي

(انبیاء: ۸۸)؛ أَنْجَيْنَا (اعراف: ۱۶۵)؛ نَجَّوَتْ (قصص: ۲۵) را مقایسه نمایید. (مانند: حروف اصلی، باب،

صیغه).

۷. در افعال زیر، کدام یک از معانی باب افعال و تفعیل مراد است:

﴿يُذَيِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ﴾ (بقره: ۴۹)

﴿فَلَمَّا رَأَيْتَهُ أَكْبَرْتَهُ وَقَطَعْنَ أَيْدِيَهُنَّ﴾ (یوسف: ۳۱)

﴿وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا﴾ (بقره: ۲۷۵)

﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا﴾ (بقره: ۳۱)

﴿وَمَنْ نَعَمَّرَهُ نَكَسْنَاهُ فِي الْخَلْقِ﴾ (یس: ۶۸)

۱. علاء‌الدین علی بن حسام متقی هندی، کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۱۲.

۲. محمد بن حسن حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۵، ص ۴۶۹.

﴿فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ﴾ (نجم: ۳۲)

﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا﴾ (شمس: ۹)

قال أبو جعفر ع لسلمة بن كهيل والحكم بن عتيبة شرقاً وغرباً فلا يجدان عالماً صحيحاً إلا شيئاً خرج من عندنا أهل البيت^۱.

أُوْحِدَ اللهُ (خدا را واحد می دانم).

سَبَّحَ (سبحان الله گفت).

عَرَّفَ (شناساند).

قَشَّرَتْ الْفَاكِهَةَ (مبوه را پوست کندم).

مَرَّضَهُ (از او پرستاری کرد).

باب مفاعلة

این درس به شیوه ساخت و معانی باب «مفاعلة» می‌پردازد.



ماضی مضارع مصدر

مُفَاعَلَةٌ	يُفَاعِلُ	فَاعَلَّ
مُجَاهَدَةٌ	يُجَاهِدُ	جَاهَدَ

۱. ویژگی‌های لفظی

الف) مصدر این باب علاوه بر «مفاعلة»، اغلب بر وزن «فَعَالٌ» نیز می‌آید؛^۱ مانند: جَادَلَ يُجَادِلُ مُجَادَلَةً و جِدَالَ؛ هرچند مصدر مثال یائی این باب، تنها بر وزن «مُفَاعَلَةٌ» به کار می‌رود؛ مانند: يَاسِرٌ يُيَاسِرُ مَيَاسِرَةً.

۱. گاهی علاوه بر دو وزن یادشده، مصدر باب بر وزن «فِيْعَالٌ» نیز می‌آید؛ مانند: قَاتِلٌ يَقَاتِلُ مَقَاتِلَةً قِتَالًا و قِتَالًا.

آیه مبارکه: ﴿وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ﴾^۱ و کلام علوی: «الْأَوْثَانُ الْيَوْمَ الْمَضْمَارُ وَغَدَا السَّبَاقُ»^۲ از موارد کاربرد مصدر در غیر وزن مفاعلة است.

نکته

وزن «فعال»، دارای چند کاربرد است:

یک. مصدر باب مفاعلة؛

دو. مصدر ثلاثی مجرد؛ مانند: نفار، صیام و قیام؛

سه. مفرد؛ مانند: شراک نعل (بند کفش)؛

چهار. جمع؛ مانند: رماح (جمع رُمح)؛

گاهی کلمه‌ای مانند: طباق، هم در قالب مصدر باب مفاعلة و هم به صورت جمعِ طبق (ظرف غذا) به کار رفته است. برای تشخیص مصدر یا غیرمصدر (مفرد یا جمع)، باید به کتب لغت مراجعه نمود یا از قرائن موجود در کلام بهره برد.

ب) در ماضی مجهول این باب، الف ماقبل مضموم، به واو تبدیل می‌شود؛ مانند:

جاهد مجهول ← جَاهِد ← جُوهِدَ

کلمات قرآنی ﴿تُؤَدُّكَ﴾^۳ و ﴿قُوتِلُوا﴾^۴ نیز از همین نمونه است.

۱. حج: ۷۸.

۲. نهج البلاغة، خطبه ۲۸.

۳. جمعه: ۹.

۴. حشر: ۱۲.

۲. صرف صیغه‌ها

سالم (جاهد، يُجاهد، مُجاهدَة)

ماضی	مضارع	امرغایب	امرحاضر
معلوم: جاهد...	یُجاهد...	لُیُجاهد...	جاهد...
مجهول: جُوهَد...	یُجاهد...	لُیُجاهد...	لُتُجاهد...

مضاعف (حاج، يُحاج، مُحاجَة)

معلوم: حاج ^۱ ... یُحاج ... «لُیُحاج لُیُحاج لُیُحاج» ... «حاج حاج حاج» ...
مجهول: حُوج ... یُحاج ^۲ ... «لُیُحاج لُیُحاج لُیُحاج» ... «لُتُحاج لُتُحاج لُتُحاج» ..

فعل مضاعف «لاتضار»^۳ در آیه: ﴿لَا تُضَاكِرْ وَاِلِدَةً يُولَدِهَا﴾^۴ صیغه چهارم از باب مفاعلة است؛ ولی این اختلاف وجود دارد که صیغه معلوم است یا مجهول. اگر معلوم باشد، اصل آن: «لاتضار» و اگر مجهول باشد، اصل آن: «لاتضار» بوده است.

مهموز (آمن، یؤمن، مؤمنة)

معلوم: آمن...	یؤمن...	لؤمن...	آمن...
مجهول: أؤمن...	یؤمن...	لؤمن...	لتؤمن...

۱. به دلیل زائده بودن «الف» در «حاج» و امثال آن، اعلال حذفی به جهت التقاء ساکنین در آن صورت نمی‌گیرد.

۲. مضارع معلوم و مجهول در ظاهر یکسان هستند؛ ولی در تقدیر مختلف‌اند. این اختلاف در صیغه‌های ۶ و ۱۲ در حالت فک ادغام رخ می‌نماید: صیغه ۶ معلوم: «یُحاججن»؛ صیغه ۶ مجهول: «یُحاججن».

۳. از ماده «ضرر».

۴. بقره: ۲۳۳.

مثال (واضِع، يُواضِع، مُواضِعَة)

ماضی	مضارع	امرغایب	امرحاضر
معلوم: واضِع... مجهول: وُوضِع...	يُواضِع... يُواضِع...	لِيُواضِع... لِيُواضِع...	واضِع... لِتُواضِع...

اجوف (قاوُل، يُقاوُل، مُقاوَلَة)

معلوم: قاوُل... مجهول: قُوقِل...	يُقاوُل... يُقاوُل...	لِيُقاوُل... لِيُقاوُل...	قاوُل... لِتُقاوُل...
-------------------------------------	--------------------------	------------------------------	--------------------------

در ماضی مجهول اجوف واوی این باب، برای پرهیز از التباس و اشتباه آن با ماضی مجهول باب «تفعیل»، ادغام جاری نمی‌شود.

ناقص (نادی، يُنادی، مُنادَة)^۱

معلوم: نادى... مجهول: نُودِي...	يُنادِي... يُنادِي...	لِيُنادِي... لِيُنادِي...	نادِي... لِتُنادِي...
------------------------------------	--------------------------	------------------------------	--------------------------

لَفِيف (ساوِي، يُساوِي، مُساوَة)

معلوم: ساوِي... مجهول: سُووي...	يُساوِي... يُساوِي...	لِيُساوِي... لِيُساوِي...	ساوِي... لِتُساوِي...
------------------------------------	--------------------------	------------------------------	--------------------------

۱. مصدر دیگر این کلمه، «ندای ← نداء» است. همچنین کلماتی مانند: «مرء» و «ریاء» نیز از همین نمونه‌اند.

۳. معانی باب مفاعلة

۱. «مشارکت»؛^۱ رابطه دوطرفه در انجام فعل؛^۲ مانند:

ضرب ← ضاربٌ زیدٌ بکراً (زید و بکر با یکدیگر زد و خورد کردند)

حدیث (کلام) ← حَادِثٌ سَعِيدٌ عَلِيًّا (سعید و علی باهم گفتگو کردند)

باب مفاعلة، اغلب در همین معنا به کار می‌رود.

۲. «تکثیر»؛ مانند:

نَعِمَ (دارای نعمت شد) ← نَاعَمَهُ اللهُ (خداوند نعمت او را زیاد کرد)

۳. «تعدیه»؛ مانند:

بَعَدَ (دور شد) ← بَاعَدَ (دور کرد)

سَقَطَ (سقوط کرد؛ افتاد) ← سَاقَطَ (ساقط کرد؛ انداخت)

۴. «مفعول را دارای مبدأ فعل کردن»؛ مانند:

عَقِبَهُ ← عَاقَبْتُ زَيْدًا (زید را عقوبت کردم)

عَافِيَةٌ ← عَافَاهُ اللهُ (خدا به او عافیت داد)

۵. «معنای ثلاثی مجرد همراه با تأکید و مبالغه»؛ مانند:

سَفَرَ سَعِيدٌ (سعید مسافرت رفت) ← سَافَرَ سَعِيدٌ (سعید مسافرت دوری رفت)

۱. اگر فعل لازم باشد، در این معنا متعدی می‌شود.

۲. براساس غرض گوینده، در لفظ، یکی فاعل و دیگری مفعول قرار می‌گیرد. برای نمونه، گاهی آغازکننده فعل را «فاعل» می‌شماریم.

هم‌اندیشی

۱. «هاتوا» در آیه شریفه ﴿قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِن كُنْتُمْ

صَادِقِينَ﴾ (البقرة: ۱۱۱) چه فعلی است؟

۲. در اصل و باب فعل «آتی» دو احتمال وجود دارد. آنها را بیان

نمایید.

پرسش و تمرین

۱. «عدا» را به باب مفاعلة برده، ماضی، مضارع و امر معلوم و مجهول آن را صرف کنید.

۲. مواد ذیل را به باب مفاعلة ببرید و جدول را تکمیل کنید:

وزن امر معلوم با «نَ»	امر معلوم با «نَ»	امر معلوم	مضارع مجهول	مضارع معلوم	ماضی مجهول	ماضی معلوم	
	۸	۷	۹	۱۲	۶	۲	ودد
	۱۰	۹	۱۳	۱۰	۳	۷	ولی
	۱۲	۱۱	۸	۴	۸	۱۰	عون
	۷	۱۰	۹	۱۳	۱۴	۸	أم ر

۳. در جملات زیر، حروف اصلی، نوع، صیغه، باب و وزن فعل‌ها را بنویسید:

﴿وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ﴾ (نحل: ۱۲۶)

﴿رَبَّنَا لَا تَزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا﴾ (آل عمران: ۸)

﴿فَلَا يَنْزِعُ عَنْكَ فِي الْأَمْرِ﴾ (حج: ۶۷)

﴿فَإِذَا أَقَضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ فَأَذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ﴾ (بقره: ۱۹۸)

﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ مِنْهَا مَتَاعًا فَلْيَا بِنِجَالٍ أُورِئِي مَعَهُ وَالطَّيْرَ وَأَلَنَّا لَهُ الْحَدِيدَ﴾ (سبأ: ۱۰)

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتْلُوا كُتُبَ آيَاتِكُمْ وَلَا تَوْلَدُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ﴾ (منافقون: ۹)

امیرالمومنین علیه السلام: «كُلُّ دَاءٍ يُدَاوَى بِالْأَسْوَأِ الْخُلُقِ».

۴. مصادر زیر از چه بابی هستند و صیغه اول ماضی و مضارع آنها چیست؟

معافاة، تغطية، نزال، اخبارت، نقاش، مساعدة، محاجة، تقدمة.

۵. کلمات قرآنی زیر را مقایسه نمائید. (تعیین باب، وزن، صیغه)

نادوا (اعراف: ۴۶)؛ نادوا (کهف: ۵۲)؛ نادت (آل عمران: ۳۹)؛ ینادون (حجرات: ۴)؛ ینادون (غافر: ۱۰)؛

تُودِي (جمعه: ۹).

۶. در افعال زیر، کدامیک از معانی باب مفاعلة مراد است؟

﴿إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ﴾ (فتح: ۱۰)

﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ، وَمَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ، فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾

(انفال: ۱۳)

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ﴾ (حج: ۳)

﴿إِنَّ اللَّهَ يَدْفَعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا﴾ (حج: ۳۸)

﴿وَعَاشِرُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ﴾ (نساء: ۱۹)

شاهدتُ الحَرْبَ (در جنگ حاضر شدم).



تأملی و معانی ابواب

به مثال‌های زیر توجه نمایید:

وفی بعهدہ ←	أوفی بعهدہ
حَدَفْتُ الشَّيْءَ ←	حَدَفْتُ الشَّيْءَ
سفر زید ←	سافر زید
عَنَى زید ←	استغنى زید

تبدیل فعل ثلاثی مجرد به ثلاثی مزید، یا با غرض لفظی صورت می‌گیرد یا با غرض معنوی؛ منظور از غرض لفظی، الحاق به وزن دیگر است؛ مانند شَطَنَ که به جهت الحاق به رباعی، به شَيْطَنَ از ابواب غیر مشهور ثلاثی مزید تبدیل می‌شود. منظور از غرض معنوی، ایجاد معنای جدید است؛ در مواردی که به باب رفتن کلمه، دارای غرض لفظی نیست، لازم است معنایی جدید در کلمه مزید وجود داشته باشد؛ این معنای جدید یا معنایی مانند تکثیر، سلب، مشارکت، اتخاذ، طلب است یا **مبالغه و تأکید**؛ از این‌رو در مواردی که کلمه مزید دارای معنای دسته اول نباشد و غرض لفظی نیز در میان نباشد، باید نوعی مبالغه و تأکید نسبت به معنای

ثلاثی مجرد وجود داشته باشد تا استعمال مزید بیهوده نباشد؛ بدیهی است که این تأکید و مبالغه باید در ترجمه این مثال‌ها نمایان شود:^۱

وفی بعهده: به عهدش وفا کرد ←	أوفى بعهده: به عهدش کاملاً وفا کرد. ^۲
حَدَفْتُ الشَّيْءَ: آن چیز را از بین بردم. ←	حَدَفْتُ الشَّيْءَ: آن چیز را کاملاً از بین بردم. ^۳
سفر زید: زید به سفر رفت. ←	سافر زید: زید به سفر دوری رفت. (به سفر ابدی رفت، مُرد.) ^۴
عَنِي زید: زید غنی شد. ←	استغنی زید: زید بسیار غنی شد. ^۵

برخی دانشمندان ادبیات عرب برای توضیح و تحلیل معنای این نوع کلمات، به قاعده «**زیادة المباني تدل على زیادة المعاني**» تمسک نموده‌اند.^۶

برای تحقیق بیشتر می‌توانید به کتاب الخصائص، نوشته ابن جنّی، باب فی قوة اللفظ لقوة المعنی (ج ۲، ص: ۴۶۶) مراجعه نمایید.

۱. هر چند اغلب نمی‌توان ترجمه فارسی دقیقی از آنچه عرب‌زبانان از این مثال‌ها درک می‌کنند، ارائه کرد؛ چراکه بسیاری از تأکیدات با لحن کلام منتقل می‌شود.
۲. ر.ک. **التحریر و التنویر**، ج ۱، ص: ۴۳.
۳. ر.ک. **المصباح المنیر**، ج ۲، ص: ۱۲۶.
۴. **سافر فلان: مات**. (تاج العروس، ج ۶، ص: ۵۲۹).
۵. ر.ک. **التحریر و التنویر**، ج ۲۸، ص: ۲۴.
۶. «اعلم أن المزید فيه لغير الإلحاق لابد لزیادته من معنی؛ لأنها إذا لم تكن لغرض لفظي كما كانت في الإلحاق و لا لمعنی كانت عبثاً...» (رضی الدین استرآبادی، شرح شافية ابن الحاجب، ج ۱، ص: ۸۳)؛ همچنین ر.ک: جمال الدین بن هشام انصاری، **معنی اللیب**، ج ۱، ص: ۱۳۹؛ سید علی خان کبیر، **الحدائق الندیة**، ص ۱۱۹؛ **الأشباه و النظائر فی النحو**، ج ۲، ص ۲۱۵؛ **عروس الأفرح**، ج ۲، ص: ۷۷؛ جلال الدین سیوطی، **همع الهوامع**، ج ۲، ص: ۴۰۲).

باب تفاعل

پس از آشنایی با ابواب سه‌گانه ثلاثی مزید با یک حرف اضافه، طی چند درس، به ابوابی با دو حرف اضافه‌شده به صیغه اول ماضی آنها پرداخته می‌شود که باب «تفاعل» اولین آنهاست.



مصدر	مضارع	ماضی
تَفَاعَلُ	يَتَفَاعَلُ	تَفَاعَلْ
تَنَافَسُ	يَتَنَافَسُ	تَنَافَسَ

۱. ویژگی‌های لفظی

الف) در صیغه‌هایی از مضارع معلوم و امر غایب معلوم که دو «تاء» در کنار هم می‌آید، می‌توان یکی از آن دو را حذف کرد؛ مانند: تَنَافَسُ ← تَضَارَبُ

آیات: ﴿وَلَا تَخْضَوْنَ عَلَىٰ طَعَامِ الْمَسْكِينِ﴾^۱ و ﴿وَلَا تَنْبَرُوا بِاللَّعْنَةِ﴾^۲ از همین نمونه است.

حذف یکی از دو «تاء» در فعل مجهول، مانند: تُتَضَارَبُونَ جایز نیست.

ب) هر گاه فاء الفعل این باب، یکی از دوازده حرف: «ت، ث، ج، د، ذ، ز، س، ش، ص، ض، ط، ظ» باشد، می توان ابتدا «تاء» باب را هم جنس با فاء الفعل کرد و سپس آنها را در یکدیگر ادغام نمود. اگر با اجرای این قاعده، حرف اول کلمه ساکن گردد، برای پرهیز از ابتدا به سکون، همزه وصل مکسوری به ابتدای کلمه اضافه می شود؛^۳ مانند:

ماضی: تَدَارَكَ ← دَدَارَكَ ← دُدَارَكَ ← دَارَكَ ← إِدَارَكَ

مضارع: يَتَدَارَكُ ← يَدَدَارِكُ ← يَدُدَارِكُ ← يَدَارِكُ^۴

مصدر: تَدَارُكٌ ← دَدَارُكٌ ← دُدَارُكٌ ← دَارُكٌ ← إِدَارُكٌ

در افعالی مانند تَدَارَكَ که زمینه اجرای قواعد الف و ب وجود دارد، معمولاً قاعده اول

اجرا می شود؛ مانند کلمات قرآنی: ﴿تَسَاءَلُونَ﴾^۵ و ﴿تَطَاهَرُونَ﴾^۶

ج) در ماضی مجهول، الف ماقبل مضموم، به «واو» تبدیل می شود؛ مانند:

۱. فجر: ۱۸.

۲. حجرات: ۱۱.

۳. «تاء تفاعل تدغم فی الفاء اذا كانت إحدى الحروف الاثني عشر، فتنجلب همزة الوصل ابتداءً، نحو إدَارَكُوا و هذا الادغام مطرد فی الماضي و المضارع و الأمر و المصدر و اسمی الفاعل و المفعول». (رضی الدین

استرآبادی، شرح شافية ابن الحاجب، ج ۳، ص ۲۹۰ - ۲۹۱)

۴. با دقت در مثال های بالا درمی یابیم که در صیغه هایی مانند: «تَدَارَكَ»، در صورت عمل به قاعده اول و حذف یکی از دو «تاء»، دیگر زمینه ای برای اجرای قاعده دوم باقی نمی ماند.

۵. نساء: ۱.

۶. بقره: ۸۵.

تَقَابَلٌ ← تَقَابِلٌ ← تَقْوِبَلٌ

نکته

شیوه تعیین وزن کلمات، پس از اجرای قواعد باب‌ها و تغییرات پدیدآمده، اختلافی است؛ از جمله اینکه، عده‌ای رعایت اصل کلمه و برخی، رعایت آهنگ فعلی کلمه را معیار قرار داده‌اند؛ از این رو برای نمونه، وزن «اَدَارک»، «تفاعل» یا «اَفَاعِل» دانسته شده است.^۱ با توجه به هدف و فایده وزن، به‌ویژه در بعد آموزشی، به نظر می‌رسد در نظر گرفتن حالت قبل از ابدال بهتر باشد.

۲. صرف صیغه‌ها

سالم (تَنَافَسٌ، يَتَنَافَسُ، تَنَافَسٌ)

ماضی	مضارع	امرغایب	امرحاضر
معلوم: تَنَافَسٌ...	يَتَنَافَسُ...	لِيَتَنَافَسْ...	تَنَافَسْ...
مجهول: ^۲ تُتَنَافَسُ...	يُتَنَافَسُ...	لِيُتَنَافَسْ...	لِيُتَنَافَسْ...

مضاعف (تَمَادٌ، يَتَمَادُ، تَمَادٌ)

معلوم: تَمَادٌ... يَتَمَادُ... «لِيَتَمَادُ، لِيَتَمَادُ، لِيَتَمَادُ»... «تَمَادٌ، تَمَادٌ، تَمَادُ»...
 مجهول:^۳ تُتَمَادُ... «لِيُتَمَادُ، لِيُتَمَادُ، لِيُتَمَادُ»... «لِيُتَمَادُ، لِيُتَمَادُ، لِيُتَمَادُ»...

۱. رضی‌الدین استرآبادی، شرح شافیه ابن الحاجب، ج ۱، ص ۱۸؛ ابراهیم الشمسان، دروس فی علم الصرف، ج ۱، ص ۲۹.
 ۲. غالب افعال به‌کاررفته در باب «تفاعل» لازم هستند و از این رو باید در مجهول آنها از حرف جر استفاده شود.
 ۳. چنان‌که در نمونه مضاعف در باب مفاعله گذشت، التقاء ساکنین در این مورد جایز است.

مهموز (تَأْمَرُ، يَتَأْمَرُ، تَأْمَرُ)

ماضی	مضارع	امرغایب	امرحاضر
معلوم: تَأْمَرُ...	يَتَأْمَرُ...	لِيَتَأْمَرُ...	تَأْمَرُ...
مجهول: تُؤْمِرُ...	يُتَأْمَرُ...	لِيُتَأْمَرُ...	لِيُتَأْمَرُ...

مثال (تَوَاعَدُ، يَتَوَاعَدُ، تَوَاعَدُ)

معلوم: تَوَاعَدُ...	يَتَوَاعَدُ...	لِيَتَوَاعَدُ...	تَوَاعَدُ
مجهول: تُؤَوِّعِدُ...	يُتَوَاعَدُ...	لِيُتَوَاعَدُ...	لِيُتَوَاعَدُ

اجوف (تَعَاوَنَ، يَتَعَاوَنُ، تَعَاوَنَ)

معلوم: تَعَاوَنَ...	يَتَعَاوَنُ...	لِيَتَعَاوَنُ...	تَعَاوَنَ...
مجهول: تُعَاوِنُ...	يُتَعَاوَنُ...	لِيُتَعَاوَنُ...	لِيُتَعَاوَنُ...

در ماضی مجهول اجوف از این باب نیز همچون باب **مفاعلة**، ادغام رخ نمی‌دهد تا اینکه با مجهول باب **تفعل** مشتبه نشود.

ناقص (تَدَاعَى، يَتَدَاعَى، تَدَاعَى)

معلوم: تَدَاعَى...	يَتَدَاعَى...	لِيَتَدَاعَى...	تَدَاعَى...
مجهول: تُدَوِّعَى...	يُدَدَاعَى...	لِيُدَدَاعَى...	لِيُدَدَاعَى...

در مصدر ناقص واوی از این باب، پس از تبدیل **واو** لام الفعل به **ياء**، حرف قبل از آن نیز مکسور می‌شود؛ مانند: تَدَاعُو ← تَدَاعَى ← تَدَاعَى

همچنین در مصدر ناقص یائی، حرف پیش از **ياء** مکسور می‌گردد؛ مانند:

تَوَالَى ← تَوَالَى

۱. تَدَاعَى يَتَدَاعَى تَدَاعِيَا الْقَوْمُ؛ آن قوم یکدیگر را صدا زدند.

نکته

فعل «تَعَالَى» به معنای «بیا» یک فعل غیر متصرف است که فقط در شش صیغه امر حاضر به کار رفته و همانند افعال ناقص در این باب، صرف می‌شود؛ مانند:

﴿قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبِّي كُفْرًا﴾^۱

لفیف (تساوی، یتساوی، یتساوی)^۲

تساؤ...	لِیتساؤ...	یتساؤی...	تساوی... معلوم
لِیتساؤ...	لِیتساؤ...	یتساؤی...	مجهول: تُساوی...

صرف با اجرای قاعده جوازی دوم:

إتساؤ...	لیتساؤ...	یتساوی...	معلوم: إتساوی...
لیتساؤ...	لیتساؤ...	یتساوی...	مجهول: أُتساوی...

۳. معانی باب تفاعل

۱. «مشارکت»؛ مانند:

ضَرْبٌ ← تَضَارَبَ زَيْدٌ وَ بَكْرٌ (زید و بکر یکدیگر را زدند)

قِرْعَةٌ ← تَقَارَعَ زَيْدٌ وَ بَكْرٌ (زید و بکر قرعه‌کشی کردند)

باب تفاعل، بیشتر در همین معنا به کار می‌رود.

۱. انعام: ۱۵۱.

۲. چنان‌که گذشت، لَفِيفٌ مَعْتَلٌ اللَّامُ، حکم ناقص را دارد.

۲. «مطالعه»: اثرپذیری از فاعل یک فعل دیگر. این معنا برعکس معنای تعدیه، یک مفعول از فعل کم می‌کند؛ در نتیجه اگر فعل یک مفعولی باشد، لازم می‌شود؛ مانند:

بَاعَدْتُهُ فِتْبَاعَدَ (او را دور کردم، پس دور شد)^۱

ناولتهُ الْكِتَابَ فِتَنَاولَ (کتاب را به او دادم، پس آن را دریافت کرد)

باب **تفاعل** برای مطالعه باب **مفاعلة** به کار می‌رود.

۳. «تظاهر»: وانمود کردن حالتی که در واقع آن طور نیست؛ مانند:

جهل (نادانی) ← تَجَاهَلَ زَيْدٌ (زید تظاهر به جهل کرد: خود را به نادانی زد)

۴. «تکلف»: صفت یا کاری را به زحمت بر خود تحمیل کردن؛ مانند:

تَبَاكَى (به زحمت گریه کرد)^۲

۵. «معنای ثلاثی مجرد همراه با تأکید»: مانند:

عَلَا اللَّهُ (خداوند بلندمرتبه است) ← تَعَالَى اللَّهُ (همانا خداوند بلندمرتبه است)

هم‌اندیشی

چه وجه اشتراکی بین «تاء» باب تفاعل، با دوازده حرف ذکرشده در قاعده اول - که در آنها به جواز ادغام حکم شده است - وجود دارد؟

۱. مطالعه دارای ویژگی‌های زیر است:

(الف) دوفعلی است؛ هرچند اغلب، فعل اول در کلام ذکر نمی‌شود.

(ب) فاعل فعل اول، اثرکننده، و فاعل فعل دوم، اثرپذیرنده است.

(ج) فاعل فعل دوم، مفعول فعل اول بوده است.

۲. عده‌ای این مثال را از باب معنای «تظاهر» دانسته‌اند.

پرسش و تمرین

۱. فرق معنای «تکلف» با «تظاهر» را در قالب مثال بیان نمایید.
۲. «ث ق ل» و «ز و ج» را به باب تفاعل ببرید و ماضی، مضارع و امر معلوم آنها را صرف کنید (اگر زمینه اجرای قانون جوازی دوم وجود داشت، آن را اجرا کنید).
۳. ماده «س و ی» را به باب تفاعل ببرید و امر معلوم آن را با نون تأکید ثقیله و خفیفه صرف کنید.
۴. ماده‌های ذیل را به باب تفاعل ببرید و جدول را کامل کنید:

ماده	ماضی معلوم	ماضی مجهول ^۱	مضارع معلوم	مضارع مجهول	امر معلوم	امر معلوم با «ن»
س ء ل	۱۱	۳	۲	۵	۸	۷
یس ر	۳	۶	۱۲	۳	۱۱	۸
ت ر ک	۱۱	۵	۹	۸	۸	۹
د ی ن	۱۴	۱۱	۶	۱۰	۷	۱۰
ع و ن	۵	۶	۷	۸	۹	۱۱
س ر ر	۲	۷	۱۰	۱۱	۱۰	۱۲
و ل ی	۶	۱۲	۱۳	۷	۱۲	۹
ر ص ص	۸	۹	۱۲	۱۴	۸	۷

۱. هدف اصلی از ارائه این جدول و نیز جداول درس‌های آینده با محوریت ابواب ثلاثی مزید، توانمندی دانش‌پژوهان بر ساختن صیغه‌های متنوع است؛ از این رو هرچند برای ساختن فعل مجهول از افعال لازم، باید از حرف جر استفاده کرد، در این تمارین از این امر چشم‌پوشی شده است و انتظار می‌رود با قطع نظر از معنای لازم فعل، صیغه مطلوب ساخته شود.

۵. حروف اصلی، باب، صیغه و وزن افعال به کاررفته در آیه زیر را معین کنید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا يَسْحَرَّ قَوْمٌ مِّن قَوْمٍ عَسَىٰ أَن يَكُونُوا خَيْرًا مِّنْهُمْ وَلَا نَسَاءٌ مِّن نِّسَاءٍ عَسَىٰ أَن يَكُنَّ خَيْرًا مِّنْهُنَّ وَلَا تَلْمِزُوا أَنفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ بِئْسَ الِاسْمُ الَّفُسُوقُ بَعْدَ الِإِيمَانِ وَمَن لَّمْ يَتُبَّ فَأُولَٰئِكَ هُم الظَّالِمُونَ﴾ (حجرات: ۱۱)

۶. کلمات قرآنی زیر را تجزیه نمایید (حروف اصلی، باب، وزن، صیغه و ...)

تَرَآءَت (انفعال: ۴۸)؛ لَا تَنَاصَرُونَ (صافات: ۲۵)؛ تَرَاضُوا (بقره: ۲۳۲)؛ تَنَاجَوْا (مجادله: ۹)؛ يَتَنَاهَوْنَ (مائده: ۷۹)؛ يَتَحَاجُّونَ (غافر: ۴۷)؛ تَنَادَوْا (قلم: ۲۱).

۷. در افعال زیر، کدام یک از معانی باب تفاعل اراده شده است؟

﴿وَلَا تَلْمِزُوا أَنفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ﴾ . (حجرات: ۱۱)

﴿وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ﴾ (مائده: ۲)

﴿فَإِن نَّزَعْنَمُ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ﴾ (نساء: ۵۹)

امیر المومنین علیه السلام: «مَنْ أَتَى غَنِيًّا فَتَوَاصَعَ لَهُ لِعِنَاةٍ ذَهَبَ ثُلُثَا دِينِهِ»^۱.

الامام الصادق علیه السلام: «صَلَّاحُ حَالِ التَّعَايِشِ وَالتَّعَاشِرِ مِلُّ مِكْيَالٍ ثُلُثَاةٍ فِطْنَةٌ وَثُلُثُهُ تَعَاوَلٌ»^۲.

۱. نهج البلاغه، حکمت ۲۲۸.

۲. تحف العقول، ص ۳۵۹.

باب تفعل

در این درس، به شیوه ساخت و صرف باب «تفعل» و معانی این باب پرداخته می‌شود.



مصدر	مضارع	ماضی
تَفَعَّلَ	يَتَفَعَّلُ	تَفَعَّلَ
تَعَلَّمَ	يَتَعَلَّمُ	تَعَلَّمَ

۱. ویژگی‌های لفظی

در باب تَفَعَّلَ، دو قاعده اول باب تفاعل جاری می‌شود؛ مانند:

تَنْزَلُ ← تَنْزَلُ

۱. «اذا اجتمع تاءان في أول مضارع «تفعل» و «تفاعل»، فيجوز إثباتهما، نحو تَتَجَنَّبُ و تَتَفَاتَلُ، ويجوز حذف إحداهما؛ فإذا حذفت، فمذهب سيبويه: أن المحذوفة هي الثانية، لأن حروف المضارعة زيدت على تاء «تَفَعَّلَ» لتكون علامة، و قال الكوفيون: المحذوفة هي الأولى». (عبدالوهاب زنجانی، التصريف، در: جامع المقدمات، ص ۱۳۹؛ رضی‌الدین استرآبادی، شرح شافیه ابن‌الحاجب، ج ۳، ص ۲۹۰)

تَطَهَّرَ ← طَطَهَّرَ ← طَهَّرَ ← اَطَهَّرَ	ماضی:
يَتَطَهَّرُ ← يَطَطَهِّرُ ← يَطَهِّرُ ← يَاطَهِّرُ	مضارع:
تَطَهَّرَ ← طَطَهَّرَ ← طَهَّرَ ← اَطَهَّرَ	مصدر:

در حالت فراهم بودن زمینه برای اجرای قاعده‌های اول و دوم، معمولاً قاعده «اول» اجرا

می‌شود؛ مانند: ﴿ذَلِكُمْ اللَّهُ رِيكُمُ فَاعْبُدُوهُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ﴾^۱

۲. صرف صیغنه‌ها

سالم (تَنَزَّلُ، يَتَنَزَّلُ، تَنْزُلُ)

ماضی	مضارع	امرغایب	امرحاضر
معلوم: تَنْزَلُ...	يَتَنَزَّلُ...	لِيَتَنَزَّلُ...	تَنْزَلُ...
مجهول: تُنَزَّلُ ^۲ ...	يُنْتَزَّلُ...	لِيُنْتَزَّلُ...	لِيُنْتَزَّلُ...
مضاعف (تَحَبَّبُ، يَتَحَبَّبُ، تَحَبُّبُ)			
معلوم: تَحَبَّبُ...	يَتَحَبَّبُ...	لِيَتَحَبَّبُ...	تَحَبَّبُ...
مجهول: تُحَبَّبُ...	يُنْتَحَبَّبُ...	لِيُنْتَحَبَّبُ...	لِيُنْتَحَبَّبُ...

نکات

۱. در این باب نیز همچون باب تفعیل، عین‌الفعل در لام‌الفعل افعال مضاعف ادغام نمی‌شود.

۱. یونس: ۳.

۲. افعال «تَنْزَلُ»، «تَحَبَّبُ»، «تَأْدَنُ» و «تَزُودُ» در این درس لازم هستند و با حرف جر، متعدی و سپس مجهول می‌شوند.

۲. گاهی در فعل مضاعف از این باب، سه حرف هم‌جنس در کنار هم قرار می‌گیرند که به صورت «سَماعی» جایز است لام‌الفعل آن را به «یاء» تبدیل نمود؛ مانند:

ظَنَّ ← تَظَنَّ وَ تَظَّنَّى^۱ صَدَّ ← تَصَدَّدَ وَ تَصَدَّى

به‌خلاف: تَمَدَّدَ وَ تَحَبَّبَ.

مهموز: (تَأَدَّنْ، يَتَأَدَّنْ، تَأَدَّنْ)

ماضی	مضارع	امرغایب	امرحاضر
معلوم: تَأَدَّنْ...	يَتَأَدَّنْ...	لِيَتَأَدَّنْ...	تَأَدَّنْ...
مجهول: تُؤَدَّنْ...	يُتَأَدَّنْ...	لِيُتَأَدَّنْ...	لِيُتَأَدَّنْ...
مثال (تَوْهَمَ، يَتَوْهَمُ، تَوْهَمُ)			
معلوم: تَوْهَمَ...	يَتَوْهَمُ...	لِيَتَوْهَمَ...	تَوْهَمَ...
مجهول: تُؤْهَمُ...	يُتَوْهَمُ...	لِيُتَوْهَمَ...	لِيُتَوْهَمَ...
اجوف (تَرَوَّدَ، يَتَرَوَّدُ، تَرَوَّدُ)			
معلوم: تَرَوَّدَ...	يَتَرَوَّدُ...	لِيَتَرَوَّدُ...	تَرَوَّدَ...
مجهول: تُرَوَّدُ...	يُتَرَوَّدُ...	لِيُتَرَوَّدُ...	لِيُتَرَوَّدُ...
صرف با اجرای قانون جوازی دوّم:			
معلوم: ارَّوَّدَ...	يَرَّوَّدُ...	لِيَرَّوَّدُ...	ارَّوَّدَ...
مجهول: ارَّوَّدُ...	يُرَّوَّدُ...	لِيُرَّوَّدُ...	لِيُرَّوَّدُ...

۱. تَظَنَّ يَتَظَنَّ تَظَّنَّ وَ تَظَّنَّى يَتَظَّنَّى تَظَّنَّبًا: به گمان، عمل کرد یا تهمت زد.

ناقص (تَعَدَّى، يَتَعَدَّى، تَعَدَّى)

ماضی	مضارع	امرغایب	امرحاضر
معلوم: تَعَدَّى...	يَتَعَدَّى...	لِيَتَعَدَّى...	تَعَدَّ...
مجهول: تُعَدَّى...	يُتَعَدَّى...	لِيُتَعَدَّى...	لِيَتَّعَدَّ...

قاعده مربوط به مصدر ناقص باب «تفاعل» در این باب نیز جاری می‌شود.

لفیف (تَوَلَّى، يَتَوَلَّى، تَوَلَّى)

معلوم: تَوَلَّى...	يَتَوَلَّى...	لِيَتَوَلَّى...	تَوَلَّ...
مجهول: تُوَلَّى...	يُتَوَلَّى...	لِيُتَوَلَّى...	لِيَتَّوَلَّ...

نکته

کلماتی از این باب که آخرشان الف باشد، ممکن است مضاعف باشند که لام‌الفعل آنها به «ياء» و سپس به «الف» تبدیل شده باشد؛ مانند: تَطَّيَّنَ؛ یا اینکه ناقص باشند؛ مانند: تَوَفَّى.

۳. معانی باب تفعل

۱. «مطاوعه»؛ مانند:

ذَكَرْتُهُ فَتَذَكَّرَ (به یاد او آوردم، پس به یاد آورد)

عَلَّمْتُهُ الْقُرْآنَ فَتَعَلَّمَ الْقُرْآنَ (به او قرآن را یاد دادم، پس قرآن را یاد گرفت)

باب تفعل برای مطاوعه باب تفعیل است.

باب تفعل، بیشتر در همین معنا به کار می‌رود.^۱

۱. تَوَلَّى يَتَوَلَّى تَوَلَّى الْأَمْرَ: انجام آن کار را برعهده گرفت؛ تَوَلَّى فُلاناً: او را سرپرست خود قرار داد.

۲. «تَكَلَّفَ»؛ مانند:

شجاعة ← تَشَجَّعَ زَيْدٌ (زید به زحمت از خود شجاعت نشان داد)
و کلمه التَّصَبَّرَ در کلام علوی: «عَوَّدَ نَفْسَكَ التَّصَبَّرَ»^۲ از این نمونه است.

۳. «اتَّخَذَ»؛ فراهم آوردن، تهیه کردن و اخذ مبدأ فعل؛^۳ مانند:

ابن ← تَبَتَّى العَزِيزُ يُوْسُفَ (عزیز مصر، یوسف را به فرزندی برگزید)

یا آیه: ﴿وَتَكَرَّوْا فَاِنَّ حَيْرَ الزَّادِ الْقَوَى﴾^۴

۴. «طَلَبَ»؛ خواستن ماده فعل؛ مانند:

رضا ← تَرَضَّيْتُ زَيْدًا (از زید، درخواست رضایت نمودم)

یا آیه: ﴿اِنْ جَاءَ كُمْ فَاسِقٌ بِنَبَاٍ فَسَبُّوْهُ﴾^۵

۵. «تَدْرِجَ»؛ حصول تدریجی و مرحله به مرحله فعل؛ مانند:

ذوق (چشیدن) ← تَذَوَّقَ (آرام آرام چشید)

حفظ ← تَحَفَّظَ الكِتَابَ (کتاب را به تدریج حفظ کرد)

۶. «صَبَّرَ»؛ درآمدن فاعل به حالت و وضعیتی که از مبدأ فعل فهمیده می شود؛ مانند:

یهود ← تَهَوَّدَ بَكْرٌ (بکر یهودی شد)

فقه ← تَفَقَّهَ زَيْدٌ (زید فقیه شد)

۱. مرحوم رضی در کتاب شرح شافیه ابن الحاجب (ج ۱؛ ص ۱۰۴-۱۰۷) تلاش نموده تا غالب معانی ذکرشده را تحت عنوان «مطاوعه» درآورد.

۲. نهج البلاغه، نامه ۳۱.

۳. مبدأ فعل در این معنا، یک اسم غیر مصدر است؛ مانند: «ابن» و «زاد» در دو فعل ذکرشده در متن.

۴. بقره: ۱۹۷.

۵. حجرات: ۶؛ طلب در آیه به معنای تلاش برای رسیدن به ماده فعل است.

۷. «تَجَنَّبُ»؛ اجتناب فاعل از ماده فعل؛ مانند:

إِثْمٌ ← تَأْتَمُّ (از گناه دوری کرد)

هَجُودٌ (خواب) ← تَهَجَّدُ (ترک خواب نمود، شب زنده داری کرد)

۸. «معنای ثلاثی مجرد به همراه تأکید و مبالغه»؛ مانند:

قَبِلَ الْعَمَلَ (کار را با رضایت پذیرفت) ← تَقَبَّلَ الْعَمَلَ (همانا کار را با رضایت پذیرفت)

بَيَّنَّ (باور نمود) ← تَبَيَّنَّ (همانا باور نمود)

هم‌اندیشی

چگونگی ارجاع غالب معانی باب تَفَعَّلَ تحت عنوان «مطالعه»
(نظر محقق رضی) را بیان نمایید.

پرسش و تمرین

۱. ماده «ر و ی» را به باب تَفَعَّلَ برده، امر معلوم مخاطب آن را با نون تأکید ثقیله و خفیفه صرف کنید.

۲. مواد زیر را به باب تَفَعَّل ببرید و صیغه خواسته شده را بنویسید. در صورت جواز دو وجه، هر دو را بیان کنید:

مصدر	وزن امر معلوم	امر معلوم	مضارع مجهول با نون تأکید ثقیله	مضارع معلوم	ماضی معلوم	فعل
		۱۰	۶	۹	۹	وَقَى
		۱۲	۳	۱۰	۱۰	ذَلَل
		۹	۸	۳	۳	تَبَع
		۱۰	۵	۶	۶	زَكَو
		۱۲	۹	۱۴	۱۴	جَوَز
		۱۱	۱۱	۱۳	۱۳	صَدَق

۳. جدول زیر را مطابق نمونه کامل کنید:

وزن	ماضی، مضارع، امر	حالت اولیه	حروف اصلی	فعل
	ماضی	تَسَمَّعَ	س م ع	إِسْمَعَّ
				يَطْوُفُونَ
				إِدَّتَزَّ
				يَصَعَّدُ
				إِطَهَّرُوا
				تَمَطَّى

۴. هر دسته از کلمات قرآنی ذیل را با هم مقایسه کنید (حروف اصلی، باب، صیغه و ...):
 تَوَفَّتْ (انعام: ۶۱)؛ تُوفَى (نحل: ۱۱۱)؛ يَتَوَفَّوْنَ (اعراف: ۳۷)؛ يُتَوَفَّوْنَ (بقره: ۲۳۴) تَوَفَّيْنِ (يونس: ۴۶)؛
 وَفَى (نجم: ۳۷)؛ أَوْفُوا (مائده: ۱)؛ يُوفَيْنَّ (هود: ۱۱۱)

۵. در افعال زیر، کدامیک از معانی باب تفعل اراده شده است؟

﴿يَحْسَبُهُمْ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعْفُفِ﴾. (بقره: ۲۷۳)

﴿نَزَّلَ الْمَلَكُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ﴾. (قدر: ۴)

امیر المومنین علیه السلام: إِنْ لَمْ تَكُنْ حَلِيمًا فَتَحَلَّمْ.

امیر المومنین علیه السلام: تَجَهَّزُوا - رَحِمَكُمُ اللَّهُ - فَقَدْ نُودِيَ فِيكُمْ بِالرَّحِيلِ.^۲

تذمّم (از مذمت شدن اجتناب کرد)

تَسَلَّمَ (مسلمان شد)

تَفَكَّهَ زَيْدٌ (زید از خوردن میوه پرهیز کرد)

تَكَسَّرَ (شکست)

تَنَجَّزْتُ الْوَعْدَ (خواستار وفای به وعده شدم)

تَهَوَّدَ (توبه کرد)

۱. نهج البلاغه، حکمت ۲۰۷.

۲. همان، خطبه ۲۰۴.

باب افعال (۱)

(قواعد ابدال)

این باب، مجرای تغییرات صرفی نسبتاً فراوان است و قواعد جاری در آن، ارتباط بسیاری با مبحث صفات و مخارج حروف دارد. در این درس با ویژگی‌های لفظی و قواعد ابدال باب «افعال» آشنا می‌شویم.



مصدر	مضارع	ماضی
افعال	يَفْتَعِلُ	اَفْتَعَلَ
اجتهاد	يَجْتَهِدُ	اَجْتَهَدَ

۱. ویژگی‌های لفظی

در کنار قواعد اعلال (مانند: قاعده سوم مشترک در ماضی مجهول)، موارد فراوانی از کاربرد قواعد ابدال «براساس نوع فاء الفعل و عين الفعل» در این باب مشاهده می‌شود:

۱. هر گاه «فاء‌الفعل»، یکی از حروف: «ص، ض، ط، ظ» باشد، «تاء» باب «وجوباً» به «طاء» تبدیل می‌شود؛^۱ مانند:

صَبَرَ ← اِصْتَبَرَ ← اِضْطَبَرَ
 ضَرَبَ ← اِضْتَرَبَ ← اِضْطَرَبَ
 طَهَّرَ ← اِطْهَّرَ ← اِطْطَهَّرَ
 ظَلَمَ ← اِظْلَمَ ← اِظْطَلَمَ

تَطَّلَعُ در آیه: ﴿نَارُ اللَّهِ الْمَوْقَدَةُ * الَّتِي تَطَّلَعُ عَلَى الْأُفُقِ الْأَعْلَى﴾^۲ نیز از همین باب است.

پس از این ابدال، ادغام در کلماتی مانند: (اططهر-) اَطْهَرُ واجب است؛ اما در دیگر موارد، واجب نیست؛ ولی در صورت ادغام، ابتدا باید تاء طاء) باب افتعال، هم‌جنس با فاء‌الفعل شود؛^۳ مانند: اِصْبَرَ، اِضْرَبَ، اِظْلَمَ.^۴

۲. هرگاه «فاء‌الفعل»، یکی از حروف: «د، ذ، ز» باشد، «تاء» باب «وجوباً» به «دال» تبدیل می‌شود؛ مانند:

۱. «يجب قلب تاء الافتعال، طاءً بشرط أن يكون فاؤها حرفاً من أحرف الإطباق - لأن اللسان عند النطق بها يطبق بأعلى الفم - و هي: الصاد و الضاد و الطاء و الظاء». (عباس حسن، النحو الوافي، ج ۴، ص ۷۲۹)

۲. اِضْطَرَبَ يَضْطَرِبُ اِضْطِرَاباً الْقَوْمُ: آن قوم یکدیگر را زدند؛ اضْطَرَبَ الامْرُؤُ: آن امر مختل شد.

۳. اِظْلَمَ يَظْلِمُ اِظْلَاماً: ظلم را تحمل کرد؛ زیر بار ظلم رفت.

۴. همزه: ۶-۷.

۵. هر چند قاعده اولیه در ادغام متقاربین، قلب حرف اول به دوم است، در اینجا برای پرهیز از التباس، حرف دوم به حرف اول تبدیل می‌شود. (رضی‌الدین استرآبادی، شرح شافية ابن الحاجب، ج ۳ ص ۲۸۶)

۶. در این مورد (فاء‌الفعل «ظ» باشد) اِظْلَمَ نیز جایز است.

دَرَكَ ← اِذْتَرَكَ ← اِدْرَكَ^۱ (وَجُوبِ ادْغَامِ)

ذَكَرَ ← اِذْتَكَّرَ ← اِذْدَكَرَ^۲ ← (اِذْكَرَ وَاِذْكَرَ نِيز جَائِزِ اسْتِ)

رَجَرَ ← اِرْتَجَرَ ← اِرْدَجَرَ^۳ ← (اِرْجَرَ نِيز جَائِزِ اسْتِ)

۳. اگر «فاء الفعل»، «واو» یا «یاء» باشد، پس از تبدیل وجوبی آن به «تاء»، در «تاء» باب ادغام می‌شود؛ مانند:

وَحَدَّ ← اِؤْتَحَدَّ ← اِئْتَحَدَّ يَسَرَ ← اِئْتَسَرَ ← اِئْسَرَ^۴

این قاعده در جایی که «واو» یا «یاء»، منقلب از همزه باشد، اغلب جاری نمی‌شود؛ برای نمونه، اِئْتَمَنَ (که در اصل اِئْتَمَنَ بوده است)، به اِئْتَمَنَ تبدیل نمی‌شود؛ هرچند گاهی این قاعده، در این موارد نیز جاری شده است؛ مانند:

أَخَذَ ← اِئْتَخَذَ ← اِئْتَخَذَ^۵ ← اِئْتَحَذَ^۶
أَزَرَ ← اِئْتَزَرَ ← اِئْتَزَرَ^۷ ← اِئْتَزَرَ^۸

۱. اِدْرَكَ يَدْرِكُ اِدْرَاكًا ه: به او رسید و او را گرفت.

۲. اِذْكَرَ يَذْكَرُ اِذْكَارًا وَاِذْكَرَ يَذْكَرُ اِذْكَارًا الشَّيْءَ: آن چیز را به یاد آورد.

۳. اِرْدَجَرَ يَرْدَجِرُ اِرْدَجَارًا: باز داشته شد؛ طرد شد.

۴. اِئْسَرَ يَسْرُ اِئْسَارًا القَوْمَ: آن قوم، گوشت حیوان را در میان خود تقسیم کردند؛ البته اِئْتَسَرَ نیز شنیده شده که استعمال غیرفصیح است.

۵. دو قاعده ابدالی دیگر، در فاء الفعل باب افتعال جاری است که گستره کاربرد کمتری دارند:

الف) هر گاه فاء الفعل، «تاء» باشد، مانند: «ثرد: ترید (تريت) درست کرد»، در آن سه وجه جایز است:

- تاء به تاء تبدیل شود و در هم ادغام شوند: اِئْتَرَدَ - عكس قاعده بالا: اِئْتَرَدَ - بدون تبدیل و ادغام: اِئْتَرَدَ.

ب) هر گاه فاء الفعل، «س» باشد، هم می‌توان از ابدال و ادغام صرف‌نظر کرد و هم اینکه «تاء» باب را به «س» تبدیل نمود و سپس آنها را در هم ادغام کرد؛ مانند: سمع ← اِئْتَمَعَ ← اِئْتَمَعَ.

۴. هرگاه «عین الفعل» این باب، یکی از حروف: «د، ص» باشد، می‌توان با تبدیل «تاء» باب به حرف همجنس عین الفعل، آنها را درهم ادغام کرد و سپس فاء الفعل را مفتوح^۱ یا مکسور^۲ نمود که در هر دو صورت، همزه ماضی حذف می‌شود؛^۳ مانند:

إِخْتَصِمَ ← إِيْخَصَمَ	}	إِخْصَمَ ← إِخْصَمَ ← خَصَمَ ^۴
إِخْتَصِمَ ← إِيْخَصَمَ		إِخْصَمَ ← إِخْصَمَ ← خِصَمَ
يَخْتَصِمُ ← يِيْخَصِمُ	}	يَخْصِمُ ← يِخْصِمُ ← يَخَصِمُ
يَخْتَصِمُ ← يِيْخَصِمُ		يَخْصِمُ ← يِخْصِمُ ← يَخِصِمُ

برخی از موارد کاربرد این قاعده در قرآن چنین است: ﴿ مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ يَخِصِّمُونَ ﴾^۵ و ﴿ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُبْعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِي ﴾^۶

۱. بنابر قاعده ادغام، که حرکت مُدْغَم، در صورتی که ساکن باشد، به آن منتقل می‌شود.
۲. بنابر قاعده التقاء ساکنین، که هنگام ادغام دو حرف در یکدیگر، باید حرف اول ساکن شود، در این صورت با سکون فاء الفعل، تلاقی پیدا می‌کند و برای گریز از هم‌جواری دو حرف ساکن، قانون غالبی و اصلی، مکسور کردن حرف ساکن اول است.
۳. همزه وصل در ابتدای غالب باب‌های مزید، برای رفع ابتدا به سکون آمده است. در نتیجه اگر ابتدای کلمه متحرک شود، نیازی به این همزه نیست.
۴. در این حالت، با ماضی باب تفعیل مشتبه می‌شود که به کمک قرائن، قابل بازشناسی است.

۵. یس: ۴۹.

۶. یونس: ۳۵.

نکات

۱. این قاعده در فعل مضارع؛ مانند: **إِمْتَدَّ** و **إِقْتَصَّ** جاری نمی‌شود.
۲. در حالت تداخل قاعده ۴ با سه قاعده اول باب افتعال، این قاعده «ترک» می‌شود. در نتیجه در افعالی همانند: **وَصَلَّ** به قاعده ۳ عمل می‌شود (**إِنصَلَّ**)، نه قاعده ۴ (**وَصَلَّ**).
۳. اگر «عین‌الفعل» این باب، یکی از حروف: «ت، ث، ذ، ز، س، ض، ط، ظ» باشد، اجرای قاعده فوق جایز است؛ هرچند استعمال آن کم است و در قرآن کریم هم به کار نرفته است.

۲. وزن

همان‌گونه که در باب «تفاعل» نیز بیان شد، تعیین وزن کلماتی از این باب، که دستخوش تغییرات لفظی شده‌اند، اختلافی است؛ برای نمونه، برخی از کتب صرفی، وزن تمام صیغه‌های **إِتَّحَدَ** (اوتحد)، **إِدَّرَكَ** (اڈترک)، **إِضْطَرَبَ** (اضترب) و **إِذْكَرَ** (اڈنکر) را «افتعل» برشمرده‌اند؛ چراکه معیار در نظر ایشان، حالت قبل از ابدال است؛ هرچند اوزان برخی از این افعال، با لحاظ وضع فعلی آنها نیز بیان شده است؛ مانند: **إِضْطَرَبَ** بر وزن **إِفْطَعَلَ** و **إِذْكَرَ** بر وزن **إِفْعَلَّ**.^۱

۱. با توجه به هدف و فایده وزن، به‌ویژه در بعد آموزشی، ملاحظه حالت قبل از ابدال بهتر است.

۳. افعال مجرد زیر را به باب افتعال برده، جدول را مطابق نمونه کامل کنید:

امر معلوم	مضارع معلوم	ماضی مجهول	ماضی معلوم باب افتعال		فعل ثلاثی مجرد
			پس از اجرای قواعد	قبل از اجرای قواعد	
۷ إزْدَحِمَ	۳ يَزْدَحِمُونَ	۶ أَزْدَحَمَ	۱ إزْدَحَمَ	۱ إزْتَحَمَ	زَحَمَ
۱۳	۱۲	۱۰	۵	۵	أَفَكَ
۱۰	۱	۱۴	۲	۲	بَاعَ
۱۱	۶	۹	۶	۶	ثَارَ
۸	۳	۱۱	۴	۴	خَصِمَ
۱۱	۷	۲	۶	۶	دَرَزَ
۱۲	۲	۸	۸	۸	دَعَا
۷	۵	۱۲	۱۴	۱۴	رَدَّ
۹	۷	۱۳	۱۲	۱۲	رَضِيَ
۹	۲	۸	۱	۱	صَادَ
۱۰	۸	۷	۱۰	۱۰	صَرَبَ
۹	۱۱	۱۴	۱۲	۱۲	وَهَمَ
۸	۲	۴	۱۴	۱۴	هَدَى

باب افعال (۲)

(صیغ و معانی)

پس از آشنایی با مهم‌ترین قواعد ابدال باب افعال ، در این درس با شیوه صرف صیغه‌های این باب و معانی آن آشنا می‌شویم.



۱. صرف صیغه‌ها

با توجه به قواعد عمومی و اختصاصی این باب، افعال این چنین صرف می‌شوند:

سالم (اَجْتَهَدَ، يَجْتَهَدُ، اِجْتِهَاد)

ماضی	مضارع	امر غایب	امرحاضر
معلوم: اَجْتَهَدَ...	يَجْتَهَدُ...	لِيَجْتَهَدَ...	اِجْتَهَدْ ^۱
مجهول: اُجْتَهَدَ ^۲ ...	يُجْتَهَدُ...	لِيُجْتَهَدَ...	لِيُجْتَهَدْ

۱. در امر حاضر این باب، برای رهایی از ابتدا به سکون، باید از همزه وصل استفاده شود.

۲. فعل «اجتهد» و برخی از فعلهای دیگر این درس لازم هستند و مجهول آنها با حرف جر همراه است.

صرف با اجرای قاعده جوازی ۴:

مضارع	امرغایب	امرحاضر
يَجْهَدُ...	لِيَجْهَدْ...	جَهْدٌ...
يُجْهَدُ...	لِيُجْهَدْ...	لِيُجْهَدْ...

مضاعف (اِمْتَدَّ، يَمْتَدُّ، اِمْتِدَاد)

يَمْتَدُّ... «لِيَمْتَدَّ، لِيَمْتَدَّ، لِيَمْتَدَّ»... «اِمْتَدَّ، اِمْتَدَّ، اِمْتَدَّ»...	معلوم: اِمْتَدَّ...
يُمْتَدُّ... «لِيُمْتَدَّ، لِيُمْتَدَّ، لِيُمْتَدَّ»... «لِيُمْتَدَّ، لِيُمْتَدَّ، لِيُمْتَدَّ»...	مجهول: اُمْتَدَّ...

مثال (اِتَّصَلَ، يَتَّصِلُ، اِتِّصَالَ)

يَتَّصِلُ...	لِيَتَّصِلُ...	اِتَّصِلُ...
يُتَّصِلُ...	لِيُتَّصِلُ...	لِيُتَّصِلُ...

اجوف (اِحْتَاطًا، يَحْتَاطُ، اِحْتِيَاطًا)^۱

يَحْتَاطُ...	لِيَحْتَاطُ...	اِحْتَطُ...
يُحْتَاطُ...	لِيُحْتَاطُ...	لِيُحْتَاطُ...

در مجهول اجوف این باب، دو حالت «ضم همزه و تاء» و «کسر همزه و تاء» نیز صحیح است. مانند: اِحْتَوَطُ و اِحْتِيَطُ

هرگاه کلمه اجوف واوی باب افعال، به معنای مشارکت باشد، اعلال نمی‌شود؛ مانند:

اِسْتَوَرَ عَلِيٌّ وَ سَعِيدٌ (علی و سعید با هم مشورت کردند)

به‌خلاف:

اِحْتَوَانَ ← اِحْتَانَ (خیانت کرد)

۱. اِحْتَوَطُ اعلال اجوف اِحْتِيَاطُ.

اِسْتَيْفُوا ← اِسْتَاوُوا (با شمشیر با یکدیگر زد و خورد کردند)

ناقص (اِبْتَلَى، يَبْتَلِي، اِبْتَلَاءٌ)^۱

ماضی	مضارع	امرغایب	امرحاضر
معلوم: اِبْتَلَى...	يَبْتَلِي...	لِيَبْتَلِ...	اِبْتَلِ...
مجهول: اُبْتَلَى...	يُبْتَلَى...	لِيُبْتَلِ...	اُبْتَلِ...
لفيف (اِتَّقَى، يَتَّقِي، اِتِّقَاءٌ)			
معلوم: اِتَّقَى...	يَتَّقِي...	لِيَتَّقِ...	اِتَّقِ...
مجهول: اُتَّقَى...	يُتَّقَى...	لِيُتَّقِ...	اُتَّقِ...

۲. معانی باب افتعال

۱. مطاوعه؛ مانند:

جَمَعْتُ النَّاسَ فَأَجْتَمَعُوا (مردم را جمع کردم، پس جمع شدند)

هدى الله الحُرَّ فَاهْتَدَى (خداوند حر را هدایت نمود، پس هدایت شد)

باب افتعال، بیشتر در همین معنا به کار می‌رود و اغلب برای مطاوعه ثلاثی مجرد است و

گاهی برای مطاوعه ابواب افعال یا تفعیل نیز به کار می‌رود؛ مانند:

أَحْرَقْتُ الشَّيْءَ فَاحْتَرَقَ (آن را آتش زدم، پس آتش گرفت)

عَدَلْتُ الرِّمْحَ فَاعْتَدَلَ (نیزه را صاف کردم، پس صاف شد)

۱. ابتلای اعلال ناقص ابتلاء.

آیه: ﴿ وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا ﴾ نیز از همین نمونه است.

۲. **اِتَّخَذَ**: مانند:

خُبِزَ (نان) ← اِخْتَبَرَ زَيْدٌ (زید نان پخت)
عَشَّ (لانه) ← اِعْتَشَّ الطَّائِرُ (پرندۀ، برای خود لانه تهیه کرد)

۳. **مَشَارَكَت**: مانند:

اِخْتَلَفَ زَيْدٌ وَبَكْرٌ (زید و بکر با یکدیگر اختلاف پیدا کردند)

نکته

چنان که گذشت، یکی از معانی باب‌های مفاعلة، تفاعل و افتعال، مشارکت است؛ اما این تفاوت بین آنها وجود دارد که متشارکین (دو طرف مشارکت):
- در باب **مفاعلة**: یکی به صورت فاعل و دیگری به صورت مفعول ذکر می‌شود؛ مانند:

خَاصِمٌ سَعِيدٌ زَيْدًا.

- در باب‌های **تفاعل** و **افتعال**: یا هر دو به صورت فاعل ذکر می‌شوند؛ مانند: اِخْتَصَمَ بَكْرٌ وَ زَيْدٌ یا لفظی که معنای جمع دارد، فاعل قرار می‌گیرد؛ مانند: اِخْتَصَمَ النَّاسُ.

۴. **جهد**: جدیت و کوشش برای تحقق ماده فعل؛ مانند:

كَسَبَ الْمَالُ (مال را به دست آورد) ← اِكْتَسَبَ الْمَالُ (با تلاش، مال را به دست آورد)

آیه: ﴿ وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا ﴾ نیز از همین باب دانسته شده است.

۵. معنای ثلاثی مجرد همراه با تأکید و مبالغه؛^۲ مانند:

بلاه (او را امتحان کرد) ← ابتلاه (همانا او را امتحان کرد)

وسخ (آلوده شد) ← اتسخ (همانا آلوده شد)

هم‌اندیشی

آیا از نظر معنایی، تفاوتی بین «اختصم زید و بکر» با «خاصم زید و بکر» وجود دارد؟

پرسش و تمرین

۱. ماده‌های «ر ض و» و «ک ی ل» را به باب افتعال ببرید و پس از اجرای قواعد باب، افعال ماضی، مضارع و امر معلوم آنها را صرف کنید.
 ۲. افعال قرآنی زیر را تجزیه کنید. (حروف اصلی، صیغه و ...)
- إِرْتَبْتُمْ (حدید: ۱۴)؛ أُجِثَّتْ (ابراهیم: ۲۶)؛ اِكْتَالُوا (مطففین: ۲)؛ اَبْتَغِي (انعام: ۱۱۴)؛ اِبْتِغِ (اسراء: ۱۱۰)؛ اِسْتَهْتْ (انبیاء: ۱۰۲)؛ يَفْتَرِينَ (ممتحنه: ۱۲).
۳. افعال قرآنی زیر (از ماده: ن ه و) ر امقایسه کنید. (باب، صیغه)

۱. اعراف: ۲۰۴.

۲. «يَجِيءُ بِنَاءِ اِفْتَعَلَ لِلدَّلَالَةِ عَلَى الْمَطَاوَعَةِ وَ يَطَاوَعُ الثَّلَاثِي، نَحْوُ «غَمَمْتُهُ فَاغْتَمَّ»، وَ يَأْتِي لِلدَّلَالَةِ عَلَى الْاِتِّخَاذِ، نَحْوُ «اِسْتَوَى»، أَوْ لِلدَّلَالَةِ عَلَى التَّشَارِكِ، نَحْوُ «اِجْتَوَزَا»، أَوْ لِلدَّلَالَةِ عَلَى التَّصَرُّفِ بِاجْتِهَادٍ وَ مِبَالِغَةٍ، نَحْوُ «اِكْتَسَبَ» أَوْ لِغَيْرِ ذَلِكَ». (ابن عقيل الهمداني، شرح ابن عقيل، ج ۲، ص ۶۰۲)

إِنْتَهَوْا (بقره: ۱۹۲)؛ إِنْتَهُوا (نساء: ۱۷۶)؛ تَنَهَوْنَ (آل عمران: ۱۱۰) مُهْوَا (نساء: ۱۶۱)؛ لَمْ تَنْتَهُوا (یس: ۱۸)؛
يَتَنَاهَوْنَ (مائده: ۷۹)؛ تَنْهَوْنَ (نساء: ۳۱).

۴. حروف اصلی، صیغه و وزن کلمات قرآنی زیر را که از باب افتعال است، بیان کنید:

إِعْتَدُوا يَخِصِّمُونَ أُضْطُرُّ تَتَّقُونَ اتَّبِعُوا

۵. افعال به کاررفته در عبارت‌های زیر را تجزیه کنید (حروف اصلی، وزن، باب، صیغه و ...):

﴿أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُنْعَمَ عَلَيْهِ مِنْ لَمْ يَهْدِ إِلَى الْبَاطِلِ أَنْ يُنْعَمَ عَلَيْهِ﴾ (یونس: ۳۵)

﴿إِنَّمَا مِثْلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَا أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ

حَتَّىٰ إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ وَظَرَكَ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَدِرُونَ عَلَيْهَا أَمْرًا لَيْلًا أَوْ

نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَنْ لَمْ تَغْنَبْ بِالْأَمْسِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾ (یونس: ۲۴)

۶. در افعال زیر، کدام یک از معانی باب افتعال مراد است؟

﴿وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا﴾ (طه: ۱۳۲)

﴿فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ﴾ (بقره: ۱۴۸)

﴿أَقْرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مُعْرِضُونَ﴾ (انبیاء: ۱)

اجتذبت رداء بکر (عبای بکر را کشیدم)

إِجْتَمَعُوا (آنها همسایه یکدیگر شدند)

إِخْتَبَرَ زَيْدٌ (زید هیزم تهیه کرد)

اخْتَانَ زَيْدٌ بَكَرًا (زید به بکر خیانت کرد)

اِظْلَمَ زَيْدٌ (زید زیر بار ظلم رفت)

باب انفعال

در این درس با ویژگی‌ها و معنای باب انفعال آشنا می‌شویم.



مصدر	مضارع	ماضی
انْفَعَال	يَنْفَعِلُ	انْفَعَلَ
انْفِجَار	يَنْفَجِرُ	انْفَجَرَ

(۱) افعالی به این باب می‌روند که اثر آنها محسوس و ظاهر باشد؛ بنابراین افعالی مانند: عَلِمَ،

ظَنَّ، وَهَمَّ، از این باب استعمال نمی‌شوند.

(۲) این باب همیشه لازم است و متعدی ندارد؛ از این رو همیشه باید برای مجهول آن از حرف جر

استفاده کرد.

۱. ویژگی‌های لفظی

الف) در امر حاضر معلوم این باب، برای گریز از ابتدا به سکون، باید از همزه وصل استفاده کرد.

ب) در برخی کلمات مزید که در آنها «ن» و «ت» در کنار هم قرار می‌گیرد، زمینه تشابه لفظی بین دو باب انفعال و افتعال پدید خواهد آمد؛ مانند: انتخاب، انتحار، انتشار، انتصار؛ ولی چون در زبان عربی فعلی که فاء الفعلش «ت» باشد به باب انفعال نرفته است، این گونه کلمات از باب «افتعال» می‌باشند.^۱

۲. صرف صیغه‌ها

سالم (انْفَجَرَ، يَنْفَجِرُ، انْفِجَارٌ)

ماضی	مضارع	امرغایب	امرحاضر
معلوم: انْفَجَرَ...	يَنْفَجِرُ...	لِيَنْفَجِرَ...	انْفَجِرْ...
مجهول: انْفَجِرْ بِهِ...	يُنْفَجِرْ بِهِ...	لِيُنْفَجِرْ بِهِ...	لِيُنْفَجِرْ بِكَ...

مضاعف (انْشَقَّ، يَنْشَقُّ، انْشِقَاقٌ)

معلوم: انْشَقَّ... يَنْشَقُّ... «لِيَنْشَقَّ، لِيَنْشَقَّ، لِيَنْشَقَّ».. «انْشَقَّ، انْشَقَّ، انْشَقَّ»...
مجهول: انْشَقَّ بِهِ... يَنْشَقُّ بِهِ.. «لِيَنْشَقَّ بِهِ، لِيَنْشَقَّ بِهِ، لِيَنْشَقَّ بِهِ».. «لِيَنْشَقَّ بِكَ، لِيَنْشَقَّ بِكَ، لِيَنْشَقَّ بِكَ»...

اجوف (انقاد، ینقاد، انقیاد)^۱

ماضی	مضارع	امرغایب	امرحاضر
معلوم: انقاد...	ینقاد...	لینقاد	انقاد...
مجهول: انقیده...	ینقاده...	لینقده...	لینقدیک...

ناقص (انجلی، ینجلی، انجلاء)^۲

معلوم: انجلی...	ینجلی...	لینجلی...	انجلی...
مجهول: انجلی به...	ینجلی به...	لینجلی به...	لینجلی بک...

لفیف^۳ (انزوی، ینزوی، انزواء)

معلوم: انزوی...	ینزوی...	لینزوی...	انزوی...
مجهول: انزوی به...	ینزوی به...	لینزوی به...	لینزوی بک...

۳. معنای باب انفعال

مطاوعه؛ تنها معنای ذکرشده برای این باب، مطاوعه است؛^۴ مانند:

كَسَرْتُهُ فَانْكَسَرَ (آن را شکستم، پس شکست)

هَدَمَ الْبِنَاءَ فَانْهَدَمَ (بناء را ویران کرد، پس ویران شد)

۱. انقاد ← انقیاد؛ براساس قاعده اعلال در مصدر اجوف.

۲. انجلای ← انجلاء؛ بر اساس قاعده اعلال در مصدر ناقص.

۳. افعال «مثال» و «لفیف مفروق»، در این باب استعمال نشده‌اند. و استعمال مهموز در این باب، نادر است.

۴. «صیغه انفعال تاتی لمعنی واحد هو المطاوعة، و المطاوعة هی قبول الأثر، و لاتصاغ هذه الصیغة إلا من

الأفعال التي يكون العمل فيها حسياً، نحو: قَطَعْتُهُ فَانْقَطَعَ، و لاتكون هذه الصیغة إلا في الفعل اللازم». (محمد

عبدالله، مباحث فی علم الصرف، ص ۴۱)

باب انفعال، اغلب برای مطاوعه ثلاثی مجرد، و گاهی نیز برای مطاوعه باب افعال به کار می‌رود؛ مانند: أَطْلَقْتُهُ فَاَنْطَلَقَ (او را روانه کردم، پس روانه شد).

از نمونه کاربردهای این باب در قرآن، آیه: ﴿ فَكُلْنَا أَضْرِبَ بَعْصَاكَ الْحَجَرَ فَأَنْفَجَرْتُمْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا ﴾ است که در اصل چنین بوده: «فَضْرِبَ بَعْصَاهُ الْحَجَرَ، فَأَنْفَجَرْتُمْ». پس در مطاوعه لازم نیست فعل اول ذکر شده باشد؛ همان‌طور که ممکن است فعل اول و دوم، از یک ماده نباشد.

هم‌اندیشی

در واژه قرآنی «انْفَصُوا»، چه احتمالات صحیح صرفی وجود دارد؟

پرسش و تمرین

۱. کدام‌یک از افعال زیر، به باب انفعال می‌روند؟
فَهِمَّ، عَرَفَ، قَطَعَ، غَمَّ، غَسَلَ، قَسَمَ، فَكَّرَ، عَدَمَ، يَقِنَ، غَلَقَ، سَمِعَ
۲. ماده «ق ض ی» را به باب انفعال ببرید و ماضی و مضارع معلوم و مجهول آن را صرف کنید.

۳. ماده «ف ک ک» را به باب انفعال ببرید و امر معلوم مخاطب آن را با نون تأکید ثقیله و خفیفه صرف کنید.

۴. افعال به کاررفته در عبارات زیر را تجزیه کنید (حروف اصلی، وزن، باب، صیغه و...):

﴿ وَمَا يَنْبَغِي لِلرَّحْمَنِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا ﴾ (مریم: ۹۲)

امیر المومنین علیه السلام: انْفَرَدِ بِسِرِّكَ وَلَا تُودِعْهُ حَازِمًا قَبِيلًا وَلَا جَاهِلًا فَيَحْنُ.^۱

امیر المومنین علیه السلام: انْقَادَتْ لَهُ لِلَّهِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ بَارِئَتِيهَا.^۲

امیر المومنین علیه السلام: مَنْ أَطَاعَ التَّوَائِيَّ صَبَحَ الْمُحْقُوقَ وَمَنْ أَطَاعَ الْوَأْسِيَّ صَبَحَ الصِّدِّيقَ.^۳

۵. کلمات قرآنی ذیل از ماده «ش ق ق» را مقایسه نمایید.

يَشَقُّقُ (بقره: ۷۴)؛ تَشَقَّقُ (فرقان: ۲۵)؛ تَشَشَّقُ (مریم: ۹۰)؛ تُشَاقُّونَ (نحل: ۲۷)؛ اِنْشَقَّتْ (انشقاق: ۱)؛

شَاقُّوا (انفال: ۱۳)

۱. غرر الحکم، ص ۳۲۰ ح ۷۴۱۳.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۳۳.

۳. نهج البلاغه، حکمت ۲۳۹.

باب استفعال

در این درس با شیوه ساخت و معانی باب استفعال آشنا می‌شویم.



مصدر	مضارع	ماضی
استفعال	يَسْتَفْعِلُ	اسْتَفْعَلَ
إِسْتِغْفَارٌ	يَسْتَغْفِرُ	اسْتَغْفَرَ

۱. ویژگی‌های لفظی

الف) هرگاه ماده «ط و ع» به این باب برود، جایز است تاء (حرف باب) یا طاء (فاء الفعل) حذف شود؛ مانند: اسْتَطَاعَ، إِسْطَاعَ وِ اسْتَاعَ.

۱. اسْتَغْفَرَ يَسْتَغْفِرُ اسْتِغْفَارًا اللَّهُ الذَّنْبَ، مِنَ الذَّنْبِ، لِلذَّنْبِ: از خدا برای گناه، طلب آمرزش کرد.

۲. اسْتَطَاعَ يَسْتَطِيعُ اسْتِطَاعَةً الْأَمْرَ: بر آن کار توانا شد.

در قرآن کریم نیز آمده است: ﴿فَمَا اسْطَعُوا أَنْ يَظْهَرُوهُ وَمَا اسْتَطَعُوا لَهُ نَقْبًا﴾^۱
 (ب) پس از بردن فعل «حَيَّي» به این باب، اگر این فعل به معنای «حیا و شرم کردن» باشد، می‌توان عین‌الفعل را پس از نقل حرکت آن به قبل، حذف کرد: اِسْتَحْيِي و اِسْتَحَى؛ ولی اگر به معنای «زنده نگه داشتن باشد»، این قاعده جاری نمی‌شود.

آیه: ﴿يَذِيحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحِيءُ نِسَاءَهُمْ﴾^۲ و نیز روایت علوی: واحذر كل عمل يعمل به في السرِّ وُيُسْحَى مِنْهُ فِي الْعَالِيَةِ^۳ از همین نمونه است.

همچنین در پنج صیغه اول ماضی مجهول آن، ادغام نیز جایز است: مانند: اُسْتَحْيِي، اُسْتَحَى و اُسْتَحَى.

۲. صرف صیغه‌ها

سالم (اِسْتَعْفَرَ، يَسْتَعْفِرُ، اِسْتَعْفَار)

ماضی	مضارع	امرغایب	امرحاضر
معلوم: اِسْتَعْفَرَ...	يَسْتَعْفِرُ...	لِيَسْتَعْفِرْ...	اِسْتَعْفِرْ...
مجهول: اُسْتَعْفَرَ...	يُسْتَعْفَرُ...	لِيُسْتَعْفَرَ...	لِتُسْتَعْفَرَ...

۱. کهف: ۹۷.

۲. قصص: ۴.

۳. نهج البلاغه: نامه ۶۹.

مضاعف (اِسْتَمَدَّ، يَسْتَمِدُّ، اِسْتِمَادًا)

ماضی مضارع امرغایب امرحاضر

معلوم: اِسْتَمَدَّ... يَسْتَمِدُّ... (لِيَسْتَمِدَّ، لِيَسْتَمِدَّ، لِيَسْتَمِدَّ)... (اِسْتَمَدَّ، اِسْتَمَدَّ، اِسْتَمَدَّ)...

مجهول: اُسْتَمِدَّ... يُسْتَمَدُّ... (لِيُسْتَمَدَّ، لِيُسْتَمَدَّ، لِيُسْتَمَدَّ)... (لِتُسْتَمَدَّ، لِتُسْتَمَدَّ، لِتُسْتَمَدَّ)...

مهموز (اِسْتَأْجَرَ، يَسْتَأْجِرُ، اِسْتِئْجَارًا)

معلوم: اِسْتَأْجَرَ... يَسْتَأْجِرُ... لِيَسْتَأْجِرُ... اِسْتَأْجِرْ...

مجهول: اُسْتَأْجِرْ... يُسْتَأْجِرُ... لِيُسْتَأْجِرْ... لِتُسْتَأْجِرْ...

مثال (اِسْتَوْضَحَ، يَسْتَوْضِحُ، اِسْتِیْضَاحًا)

معلوم: اِسْتَوْضَحَ... يَسْتَوْضِحُ... لِيَسْتَوْضِحُ... اِسْتَوْضِحْ...

مجهول: اُسْتَوْضِحْ... يُسْتَوْضِحُ... لِيُسْتَوْضِحْ... لِتُسْتَوْضِحْ...

اجوف (اِسْتَعَادَ، يَسْتَعِيدُ، اِسْتِعَادَةٌ^۱)

معلوم: اِسْتَعَادَ... يَسْتَعِيدُ... لِيَسْتَعِيدُ... اِسْتَعِدْ...

مجهول: اُسْتَعِيدْ... يُسْتَعَادُ... لِيُسْتَعَادُ... لِتُسْتَعَادْ...

در مصدر اجوف این باب، همانند باب افعال، پس از حذف عین الفعل بر اثر اجرای قواعد اعلال، به جای آن، «تاء» در آخر مصدر اضافه می شود که البته حذف آن - برخلاف باب افعال - جایز نیست؛ مانند:

اِسْتِقْوَامٌ ← اِسْتِقَامٌ ← اِسْتِقَامَةٌ (بر وزن اِسْتِفَالَةٍ)

۱. در برخی کلمات اجوف از این باب، به طور سماعی، اعلال صورت نگرفته است؛ از جمله در آیه: ﴿اَسْتَحْوَذَ

عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ﴾. (مجادله: ۱۹).

۲. «استعاد» لازم است و مجهول آن با حرف جر استعمال می شود.

ناقص (اِسْتَفْتَى، يَسْتَفْتِي، اِسْتَفْتَاء)

ماضی	مضارع	امرغایب	امرحاضر
معلوم: اِسْتَفْتَى... مجهول: اُسْتَفْتَى...	يَسْتَفْتِي... يُسْتَفْتِي...	لَيَسْتَفْتِ... لَيُسْتَفْتِ...	اِسْتَفْتِ... لِتُسْتَفْتِ...

لَفِيْف (اِسْتَوْفَى، يَسْتَوْفِي، اِسْتِيفَاء)^۱

معلوم: اِسْتَوْفَى... مجهول: اُسْتَوْفَى...	يَسْتَوْفِي... يُسْتَوْفِي...	لَيَسْتَوْفِ... لَيُسْتَوْفِ...	اِسْتَوْفِ... لِتُسْتَوْفِ...
--	----------------------------------	------------------------------------	----------------------------------

۳. معانی باب استفعال

۱. طلب؛ مانند:

غفران (آمزش) ← اَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ (از خدا، طلب آمزش می کنم).

عون (یاری) ← ﴿وَإِيَّاكَ نَسَعِرْتُ﴾^۲ (تنها از تو یاری می طلبیم).

باب استفعال، اغلب در همین معنا به کار می رود.

۲. مفعول را دارای صفتی یافتن؛ مانند:

استحمتته (او را احمق یافتم)

این نیایش از امام سجاد علیه السلام نیز از همین باب است: اللّٰهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ... اِسْتِصْغَارِ الْمَعْصِيَةِ،
وَاسْتِكْبَارِ الطَّاعَةِ^۳.

۱. اِسْتَوْفَى ← اِسْتِيفَاء

۲. فاتحه: ۵.

۳. صحیفه سجادیه، دعای ۸.

۳. اتخاذ؛ مانند:

وطن ← اِسْتَوَطَنَ المَكَانَ (آن مکان را وطن برگزید)

أَجِير ← اِسْتَأْجَرَ أَجِيرًا (فردی را اجیر نمود)

۴. تحوّل؛ تبدیل شدن فاعل به مبدأ فعل؛ مانند:

حجر ← اِسْتَحْجَرَ الطَّيْنُ (گل، سنگ شد)

أسد ← اِسْتَأْسَدَ الجَنْدِيُّ (سرباز - در شجاعت - همچون شیر شد)

۵. مطاوعه باب اِفعال؛ مانند:

أَحْكَمْتُ الشَّيْءَ فَاسْتَحْكَمَ (آن را محکم نمودم، پس محکم شد)

۶. معنای ثلاثی مجرد با تأکید؛ مانند:

يَقِيْنٌ (یقین کرد) ← اِسْتَيْقَنَ (همانا یقین کرد)^۱

هم‌اندیشی

تفاوت معنای طلب، در دو مثال «اِسْتَعْفَرْتُ اللّٰهَ» و «اِسْتَخْرَجْتُ الوَثْدَ» را بیان نمایید.

۱. «و اعلم أنّ المعاني المذكورة للأبواب المتقدمة، هي الغالبة فيها، و ما يمكن ضبطه، و قد يجيء كلّ واحد منها لمعان آخر كثيرة لاتضبط...». (ابن عقيل الهمداني، شرح ابن عقيل، ج ۲، ص ۶۰۲؛ رضی‌الدین استرآبادی، شرح شافية ابن الحاجب، ج ۱، ص ۱۱۳).

پرسش و تمرین

۱. ماده «غ ش ی» را به باب استفعال ببرید و ماضی معلوم و مجهول، مضارع و امر معلوم آن را صرف کنید.

۲. افعال ذکرشده را به باب استفعال برده، جدول را تکمیل کنید:

فعل مجرد	ماضی معلوم	ماضی مجهول	مضارع معلوم	امر معلوم با «ن»	وزن امر	مصدر
جاز	۴	۲	۱۲	۱۱		
أمن	۷	۵	۳	۷		
حبّ	۱۱	۸	۶	۱۰		
سقی	۱۰	۱۱	۱۲	۹		
هزأ	۱۲	۱	۸	۱۲		
لأم	۱۲	۱	۶	۷		

۳. افعال به کاررفته در عبارات ذیل را تجزیه کنید (حروف اصلی، باب، صیغه و...):

﴿ أَلَا إِنَّهُمْ يَنْتُونُ صُدُورَهُمْ لِيَسْتَخْفُوا مِنْهُ أَلَا حِينَ يَسْتَعْشُونُ رَبَّهُمْ يَدْعُهُمْ يُعَلِّمُهُمْ وَيَكْتُمُونَ ﴾ (هود: ۵)

﴿ إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا ﴾ (آل عمران: ۱۵۵)

﴿ فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَا يَسْتَخِفَّنَكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ ﴾ (روم: ۶۰)

﴿ يَسْتَحْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَلَا يَسْتَحْفُونَ مِنَ اللَّهِ وَهُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّتُونَ مَا لَا يَرْضَىٰ مِنَ الْقَوْلِ ۗ﴾

وَكَانَ اللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطًا ﴿ (نساء: ۱۰۸)

النبي ﷺ: اسْتَحْيُوا مِنَ اللَّهِ تَعَالَىٰ حَقَّ الْحَيَاءِ.^۱

۴. کلمات قرآنی زیر را تجزیه نمایند (حروف اصلی، صیغه، باب...)

اسْتَعْلَى (طه: ۶۴); اسْتَحَقَّا (مائده: ۱۰۷); يَسْتَنْوَنَ (قلم: ۱۸); يَسْتَوُونَ (توبه: ۱۹); اسْتَهْوَتْ (انعام: ۷۱);

اسْتَعْشَوْا (نوح: ۷); اسْتَكَانُوا (آل عمران: ۱۴۶); اسْتَقِمَّ (شوری: ۱۵).

۵. در افعال زیر، کدام یک از معانی باب استفعال مراد است؟

﴿ وَلَيْسَتَفِ الَّذِينَ لَا يُحَدِّثُونَ كَذِبًا حَتَّىٰ يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ ۗ﴾ (نور: ۳۳)

﴿ وَرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا ۗ﴾ (قصص: ۵)

﴿ فَمَا اسْتَقَمُوا لَكُمْ فَاسْتَغِيمُوا لَهُمْ ۗ﴾ (توبه: ۷)

﴿ وَأَسْتَشْهِدُوا شَهِيدِينَ مِنْ رِجَالِكُمْ ۗ﴾ (بقره: ۲۸۲)

﴿ فَلَمَّا اسْتَيْسَسُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا ۗ﴾ (يوسف: ۸۰)

الامام السجاد عليه السلام: اللَّهُمَّ... سَهِّلْ عَلَيْنَا مَا اسْتَضَعِبَ مِنْ حُكْمِكَ.^۲

استحلی زید الفاکهه (زید میوه را شیرین یافت)

إِسْتَلَّامَ زَيْدٌ (زید زره پوشید)

الْقَاهُ فَاسْتَلَقْنِي (افکندش، پس به پشت افتاد)

۱. شیخ صدوق، الامالی، ص ۶۱۶.

۲. صحیفه سجادیه، دعای ۳۳.

باب افعال و افعیال

دو باب افعال و افعیال ضمن داشتن شباهت‌های فراوان، کاربرد کمتری نسبت به دیگر ابواب مزید دارند. در این درس با ویژگی‌ها و معنای این دو باب آشنا می‌شویم.



مصدر	مضارع	ماضی	مصدر	مضارع	ماضی
إفْعِیَال	یَفْعَلُ	إفْعَلَّ	إفْعَال	یَفْعَلُّ	إفْعَلَّ
إخْضِرَار	یَخْضِرُ	إخْضَرَ	إخْضِرَار	یخْضِرُ	إخْضَرَ

۱. ویژگی‌های لفظی

۱. ماضی و مضارع این دو باب، در اصل «إفْعَلَّ یَفْعَلُّ» و «إفْعَالٌ یَفْعَالٌ» بوده است. دانستن این موضوع، در صرف صیغه‌هایی که با «فکّ ادغام» صرف می‌شوند، به کار می‌آید. برای نمونه، صیغه ششم ماضی و مضارع معلوم این دو باب، به ترتیب: إخْضِرَارٌ، یَخْضِرُ و إخْضِرَارٌ، یَخْضِرُ هستند.

۲. این دو باب دارای ویژگی‌های زیر هستند:

الف) اغلب کلماتی که بر رنگ یا عیب ظاهر (محسوس) دلالت داشته باشند، به این دو باب می‌روند.

ب) همیشه لازم هستند و متعدی ندارند.

ج) کلمات این باب، افعال نمی‌شوند؛ مانند: اَبْيَضٌ وِ اعْوَرٌّ.

۲. صرف صیغه‌ها

باب افعال

ماضی مضارع امرغایب امرحاضر

معلوم: اِخْضَرَ... يَخْضُرُ... «لِيُخْضِرَ، لِيُخْضِرَ، لِيُخْضِرِ»... «اِخْضَرِ، اِخْضُرْ، اِخْضُرِي»...
 مجهول: اُخْضِرْ بِهِ... يُخْضِرُ بِهِ... «لِيُخْضِرَ بِهِ، لِيُخْضِرَ بِهِ، لِيُخْضِرِ بِهِ»... «لِيُخْضِرْ بِكَ،
 لِيُخْضِرْ بِكَ، لِيُخْضِرِ بِكَ»...

باب افعیال

معلوم: اِخْضَارٌ... يَخْضُرُ... «لِيُخْضِرَ، لِيُخْضِرَ، لِيُخْضِرِ»... «اِخْضُرْ، اِخْضُرْ، اِخْضُرِي»...
 مجهول: اُخْضِرْ بِهِ... يُخْضِرُ بِهِ... «لِيُخْضِرَ بِهِ، لِيُخْضِرَ بِهِ، لِيُخْضِرِ بِهِ»... «لِيُخْضِرْ بِكَ،
 لِيُخْضِرْ بِكَ، لِيُخْضِرِ بِكَ»...

۳. معانی باب‌های افعال و افعیال

۱. سیوروت؛ مانند:

أَعور ← اِعْوَرٌّ (یک چشمش نابینا شد)

أحمر ← اِحْمَرَّ البُسْرُ (خرمای نارس، قرمز شد)

زَهْرَة (شکوفه) ← إِزْهَأُ النَّبَاتُ (گیاه شکوفه کرد؛ گل کرد)

۲. مبالغه: مانند:

سَوِدَ (سیاه شد) ← إِسْوَدَّ اللَّيْلُ (شب خیلی سیاه شد) و إِسْوَادَ (شب به تدریج خیلی

سیاه شد)

معنای مبالغه در باب **افعال** بیشتر از مبالغه در باب **افعال** و نیز همراه با **تدریج** می‌باشد.

هم‌اندیشی

۱. با مراجعه به معجم لغوی، ریشه، وزن و باب «إرعواء» را بیان نمایید.

۲. با مراجعه به کتب لغت، ماده‌ای را انتخاب کنید که به چند باب مختلف ثلاثی مزید رفته باشد و تغییرات معنایی آن را تحلیل کنید.

پرسش و تمرین

۱. چرا با وجود التقاء ساکنین ، الف در مانند: «ازهاژ» و «احماژ» حذف نشده است؟
۲. ماده‌های «د ه م» و «ح م ر» را به باب‌های افعلال و افعیلال ببرید و ماضی معلوم و مجهول، مضارع و امر معلوم آنها را صرف کنید.
۳. در جملات ذیل، افعال را مشخص کنید و حروف اصلی، باب، نوع، صیغه و وزن هر یک را بنویسید:

﴿يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ﴾ (آل عمران: ۱۰۶)

﴿وَأَمَّا الَّذِينَ أَبْيَضَتْ وُجُوهُهُمْ فَنِي رَحْمَةِ اللَّهِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾ (آل عمران: ۱۰۷)

امیرالمومنین علیه السلام: وَلَعْمَرَى لَوْ كُنَّا نَأْتِي مَا أَتَيْتُمْ مَا قَامَ لِلَّذِينَ عَمِدُوا وَلَا اخْضَرَّ لِلْإِيمَانِ عَوْدٌ!

رباعی و ملحقات آن

پس از آشنایی با ابواب مشهور ثلاثی مجرد و مزید، در این درس با ابواب فعل رباعی مجرد و مزید و ملحقات آنها آشنا می‌شویم.



۱. رباعی مجرد

فعل رباعی مجرد، تنها يك باب دارد:

مصدر	مضارع	ماضی
فَعْلَلَةٌ	يُفَعِّلُ	فَعَّلَ
دَخْرَجَةٌ	يُدَخِّرُ	دَخَّرَجَ

مصدر این باب، علاوه بر وزن «فَعْلَلَةٌ» گاهی بر وزن «فِعْلَالٌ» نیز می‌آید؛ مانند: دَخْرَاج. وزن «فَعْلَالٌ» گاهی به صورت مصدر و گاه به صورت اسم مصدر برای رباعی مضاعف به کار رفته است؛ مانند: وَعَوَاع (زوزه کشیدن حیوان) و وَسَوَاس.

افعال رباعی مجرد، گاهی لازم (مانند: حصص)^۱ و گاه متعدی (مانند: دخرج) هستند. همچنین قاعده ساختن افعال رباعی، صیغه‌ها و ضمائر آن، همانند رویه ذکرشده در افعال ثلاثی مجرد است.

صرف صیغه‌ها

ماضی	مضارع	امر غایب	امر حاضر
معلوم: دَخَرَجَ...	يُدَخِّرُ...	لِيُدَخِّرِ...	دَخِّرِ...
مجهول: دُخِرَجَ...	يُدَخَّرُ...	لِيُدَخَّرِ...	لِتُدَخَّرِ...

۲. رباعی مزید

فعل رباعی مزید، دارای سه باب است و به جز موارد نادری، تمام افعال از ابواب رباعی-مزید، لازم‌اند.

باب تَفَعَّلَ

مصدر	مضارع	ماضی
تَفَعَّلَ	يَتَفَعَّلُ	تَفَعَّلَ
تَدَخَّرَجُ	يَتَدَخَّرِجُ	تَدَخَّرَجَ

در این باب، همانند باب‌های تفاعل و تَعَلَّل، در صیغه‌هایی از مضارع معلوم که دو «تاء» در کنار هم می‌آیند، حذف یکی از آنها جایز است.

۱. حَصَصَ، به معنای «روشن شد» لازم است؛ البته حَصَصَ به معنای «حرکت داد و چرخاند» نیز آمده که در این معنا و کاربرد، متعدی است.

صرف صیغه‌ها

ماضی	مضارع	امرغایب	امرحاضر
معلوم: تَدَخَّرَجُ... مجهول: تُدَخَّرِجُ بِهِ...	يَتَدَخَّرِجُ... يُتَدَخَّرِجُ بِهِ...	لِيَتَدَخَّرِجُ... لِيُتَدَخَّرِجُ بِهِ...	تَدَخَّرِجُ... لِيَتَدَخَّرِجُ بِكَ...

معنای باب تَفَعَّلُ

تنها معنای این باب، **مطاوعه رباعی مجرد** است؛ مانند:
دَخَّرَجْتُهُ فَتَدَخَّرِجُ (آن را غلتاندم، پس غلتید).

باب اَفْعِنَلَل

ماضی	مضارع	مصدر
اَفْعِنَلَل	يَفْعِنَلَلُ	اَفْعِنَلَل
اِخْرُنَجَمَ	يَخْرُنَجِمُ	اِخْرُنَجَم

صرف صیغه‌ها

ماضی	مضارع	امرغایب	امرحاضر
معلوم: اِخْرُنَجِمَ... مجهول: اُخْرُنَجِمُ بِهِ...	يَخْرُنَجِمُ... يُخْرُنَجِمُ بِهِ...	لِيَخْرُنَجِمَ... لِيُخْرُنَجِمُ بِهِ...	اِخْرُنَجِمُ... لِيُخْرُنَجِمُ بِكَ...

معنای باب افعلال

مطالعه رباعی مجرد؛ مانند:

حَزَجْتُ الْإِبِلَ فَأَحْرَنْجَمَتْ (شترها را جمع کردم، پس جمع شدند)

باب افعال

ماضی	مضارع	مصدر
إِفْعَلَّ	يَفْعَلُّ	إِفْعَالٌ
أَفْشَعَرَّ	يَفْشَعِرُّ	أَفْشَعْرَارٌ

ماضی و مضارع **إِفْشَعْرَارٌ** در اصل **أَفْشَعَرَّ يَفْشَعِرُّ** بوده است. دانستن این مهم، در صرف افعال در حالت فک ادغام کاربرد دارد. برای نمونه، صیغه ششم ماضی و مضارع فعل یادشده، **أَفْشَعَرَزَنَ** و **يَفْشَعِرُزَنَ** است.

صرف صیغه‌ها

ماضی مضارع امر غایب امر حاضر

معلوم: **أَفْشَعَرَّ... يَفْشَعِرُّ...** «لِيَفْشَعِرَّ، لِيَفْشَعِرْ، لِيَفْشَعِرْزَنَ...» «أَفْشَعِرَّ، أَفْشَعِرْ، أَفْشَعِرْزَنَ»...

مجهول: **أَفْشَعِرَّ بِهِ... يَفْشَعِرُّ بِهِ...** «لِيَفْشَعِرَّ بِهِ، لِيَفْشَعِرْ بِهِ، لِيَفْشَعِرْزَنَ بِهِ...» «لِيَفْشَعِرَّ بِكَ،

لِيَفْشَعِرَّ بِكَ، لِيَفْشَعِرْزَنَ بِكَ»...

۱. با توجه به تأثیر معنایی مطالعه، روشن است که تنها می‌توان افعال رباعی مجرد متعدی را به ابواب تفعّل یا افعلال برد.

معنای باب افعال

این باب تنها در معنای **مبالغه** به کار می‌رود؛ مانند:

قشعريرة (لرزش) ← إِقْشَعَرَ (همانا لرزید)

این باب لازم است و کاربرد متعددی ندارد.

۳. ملحق به رباعی

گذشت که هر کدام از ابواب غیر مشهور ثلاثی مزید از نظر تعداد حروف و نوع حرکات، همانند یکی از ابواب رباعی است و چون همانند رباعی صرف می‌شوند به آنها ملحق به رباعی گفته شده است.

ابواب غیر مشهور فراوانند که برخی از مهم‌ترین آنها عبارتند از:

۱. باب فَوْعَلَةٌ (فَوْعَلٌ يُفْوَعِلُ فَوْعَلَةً)؛ مانند: حَوَقَلَ يُحَوِّقِلُ حَوْقَلَةً.
۲. باب فَيَعْلَةٌ (فَيَعْلٌ يُفَيَعِلُ فَيَعْلَةً)؛ مانند: شَيَطَنٌ يُشَيِّطُنُ شَيْطَنَةً.
۳. باب فَعَعْلَةٌ (فَعَعْلٌ يُفَعَعِلُ فَعَعْلَةً)؛ مانند: قَلْتَسٌ يُقَلِّتِسُ قَلْتَسَةً.
۴. باب فَعْوَلَةٌ (فَعْوَلٌ يُفَعْوِلُ فَعْوَلَةً)؛ مانند: جَهْوَرٌ يُجَهْوِرُ جَهْوَرَةً.
۵. باب فَعَلَلَةٌ (فَعَلَلٌ يُفَعَلِّلُ فَعَلَلَةً)؛ مانند: جَلْبَبٌ يُجَلِّبُ جَلْبَبَةً.
۶. باب فَعَلَاةٌ (فَعَلَى يُفَعْلِي فَعَلَاةً)؛ مانند: قَلْسَى يُقَلِّسِي قَلْسَاةً.
۷. باب تَمَفْعَلٌ (تَمَفْعَلٌ يَتَمَفْعَلُ تَمَفْعَلٌ)؛ مانند: تَمَسْكَنٌ يَتَمَسْكَنُ تَمَسْكَنًا.
۸. باب تَفْوَعْلٌ (تَفْوَعْلٌ يَتَفْوَعِلُ تَفْوَعْلٌ)؛ مانند: تَجْوَرَبٌ يَتَجْوَرِبُ تَجْوَرَبًا.
۹. باب تَفْيَعْلٌ (تَفْيَعْلٌ يَتَفْيَعِلُ تَفْيَعْلٌ)؛ مانند: تَشَيِّطُنٌ يَتَشَيِّطُنُ تَشَيِّطُنًا.

۱. به جهت حفظ هماهنگی بین این باب با رباعی مجزء، قاعده ادغام در تصریفات این باب و نیز باب تفعّل (تجلّب) جریان نمی‌یابد.

۱۰. باب تَفَعَّلَ (تَفَعَّلَ يَتَفَعَّلُ تَفَعُّلاً)؛ مانند: تَجَلَّبَبَ يَتَجَلَّبَبُ تَجَلُّبَبًا.
۱۱. باب تَفَعَّوْلَ (تَفَعَّوْلٌ يَتَفَعَّوْلُ تَفَعُّوْلًا)؛ مانند: تَرَهَّوَكَ يَتَرَهَّوَكُ تَرَهُّوَكًا.
۱۲. باب اِفْعِنَلَالِ (اِفْعِنَلَلٌ يَفْعِنَلُّ اِفْعِنَالًا)؛ مانند: اِفْعِنَسَسَ يَفْعِنَسِسُ اِفْعِنْسَاسًا.
۱۳. باب اِفْعِنَلَاءِ (اِفْعِنَلَى يَفْعِنَلِي اِفْعِنَلَاءًا)؛ مانند: اِسْلَمْتَنِي يَسْلَمْتَنِي اِسْلِمْتَنَاءًا.
۱۴. باب اِفْعَوَالِ (اِفْعَوَلٌ يَفْعَوُلُ اِفْعَوَالًا)؛ مانند: اِجْلَوَدَ يَجْلَوُدُ اِجْلَوَادًا.
۱۵. باب اِفْعِيْعَالِ (اِفْعَوَعَلٌ يَفْعَوُعِلُ اِفْعِيْعَالًا)؛ مانند: اِعْشَوْشَبَ يَعْشَوْشِبُ اِعْشِيْشَابًا.
- ابواب فوق به سه دسته قابل تقسیم است:
- باب اول تا ششم ملحق به رباعی مجرد و باب هفتم تا یازدهم ملحق به باب تَفَعَّلُ و باب دوازدهم به بعد ملحق به باب اِفْعِنَلَالِ است.

هم‌اندیشی

به نظر شما چه تفاوتی میان دو باب آخر غیر مشهور ثلاثی مزید

با سایر ابواب در الحاق به فعل رباعی می‌باشد؟

پرسش و تمرین

۱. کلمات «سَمَلَّةٌ، تَجَلُّبٌ و اِقْعِنَسَاسٌ» ثلاثی مزید هستند یا رباعی؟ راه تشخیص آنها چیست؟
۲. مضارع و مصدر فعل‌های رباعی ذیل را بنویسید:
- اقشعُرٌ، وَسَوَسٌ، شَعْبَدٌ، زَحْزَحٌ، اِجْرَنْمَزٌ، زَمْزَمٌ، اِفْرَنْقَعٌ، اِشْمَازٌ
۳. ماضی مضارع و امر معلوم رباعی مجرد «دأأ» را صرف کنید.
۴. ماضی مضارع و امر معلوم رباعی مزید «اطمأن» را صرف کنید.
۵. در جملات ذیل، فعل‌های رباعی را مشخص کنید و نوع، باب، ریشه و وزن هر یک را بنویسید:

﴿ فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمُ رَبُّهُم بِذُنُوبِهِمْ فَسَوَّاهَا ﴾ (شمس: ۱۴)

﴿ هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَزُلْزِلُوا زِلْزَالًا شَدِيدًا ﴾ (احزاب: ۱۱)

﴿ الَّذِي يُوسِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ ﴾ (ناس: ۵)

﴿ أَلَا يَذَكِّرُ اللَّهُ نَظْمِينَ الْقُلُوبِ ﴾ (رعد: ۲۸)

﴿ نَقَشَعْرُ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ﴾ (زمر: ۲۳)

امیر المومنین علیه السلام: لَتَبْلُغُنَّ بِلْبَلَّةٍ وَلَتَعْرَبُنَّ عَرَبَلَةً^۱.

مطالعه و تحقیق

روش یافتن ریشه‌های رباعی در کتب لغت

در برخی کتب لغت، ریشه‌های رباعی در میان سایر ریشه‌ها و با همان ترتیب الفبایی قرار می‌گیرند. به عنوان نمونه، مدخل «زلزل» در المعجم الوسیط بعد از مدخل «زلز» و قبل از «زلط» و مدخل «دحرج» بعد از «دحر» و قبل از «دحس» آمده است. اما در بسیاری از کتب لغت، تفاوتی میان جایگاه ریشه‌های رباعی مضاعف با غیر مضاعف به چشم می‌خورد:

برای ریشه‌های مضاعف، مانند «ز ل ز ل» ابتدا باید به صورت فرضی، **لام الفعل اول** را حذف کنیم (که به «ز ل ل» می‌رسیم)، سپس در ماده «ز ل ل»^۱ یا بلافاصله پس از آن این ریشه را بیابیم؛ به عنوان مثال، در کتاب المنجد، فعل زلزل در پایان مدخل زل آمده است.^۲ اما در ریشه‌های غیر مضاعف، ابتدا باید به صورت فرضی، **لام الفعل دوم** را حذف کنیم و سپس در ریشه ثلاثی به دست آمده یا بلافاصله پس از آن، کلمه مورد نظر را بیابیم. مثلاً در المنجد، «دحرج» ذیل مدخل «دحر» ذکر شده است. برای یافتن کلمات خماسی نیز در این نوع کتب لغت، باید به همین شیوه اخیر عمل کرد؛ به عنوان نمونه در المنجد کلمه «سفرجل»، ذیل مدخل «سفر» و کلمه «سلسبیل» ذیل مدخل «سلب» آمده است.

۱. البته در این خصوص باید متذکر شد که این ریشه ثلاثی که با حذف لام الفعل اول می‌سازیم، لزوماً وجود خارجی ندارد. تنها باید تعیین کنیم که اگر آن ریشه وجود داشت، کجا ذکر می‌شد؛ در همان جا به دنبال ریشه رباعی مورد نظر می‌گردیم.

۲. گویا از علل این نوع تنظیم آن است که در بسیاری موارد، ارتباط معنایی روشنی وجود دارد بین رباعی مضاعف با ثلاثی مضاعفی که با حذف لام الفعل اول رباعی به دست می‌آید؛ نظیر ارتباط معنایی «زلزل» با «زل».

تمرین ابواب فعل

۱. در عبارات زیر، حروف اصلی، باب و شماره صیغه افعال را معین نمایید:

﴿يُوتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ﴾ (بقره: ۲۶۹)

﴿فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ﴾ (نحل: ۹۸)

﴿فَكَذَّبُوا عَبْدَنَا وَقَالُوا مَجْنُونٌ وَازْدُجِرَ﴾ (قمر: ۹)

﴿أَفَلَمْ يَذَّبِرُوا الْقَوْلَ أَمْ جَاءَهُمْ مَا لَهُمْ بَاتَاءَ أَبَاءَهُمْ الْأَوْلِيْنَ﴾ (مومنون: ۶۸)

﴿وَلَوْ نَشَاءُ لَطَمَسْنَا عَلَىٰ أَعْيُنِهِمْ فَاسْتَبَقُوا الصِّرَاطَ﴾ (يس: ۶۶)

﴿لَوْ أَطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَارًا﴾ (كهف: ۱۸)

﴿لَا يَسْمَعُونَ إِلَى الْمَلَا الْأَعْلَىٰ وَيُقَدِّفُونَ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ﴾ (صافات: ۸)

﴿لَا تَكُلِّفْ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا﴾ (بقره: ۲۳۳)

﴿وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمَلِّ لَهُمْ خَيْرًا لَّا نَفْسِهِمْ إِنَّمَا نُمَلِّ لَهُمْ لِيَزِدُوا إِثْمًا﴾ (آل عمران: ۱۷۸)

﴿وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ﴾ (زمر: ۴۵)

﴿فَلْيُؤَدِّ الَّذِي آوَىٰ مِنْ أَمْنَتِهِ﴾ (بقره: ۲۸۳)

﴿ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا﴾ (كهف: ۸۲)

﴿وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَأَطْهَرُوا﴾ (مائده: ۶)

۲. امر حاضر معلوم از افعال موجود در دو آیه اول از آیات بالا را با نون تأکید ثقیله و خفیفه صرف نمایید.

تقسیمات اسم وساختارهای آن

بخش دوم از دانش صرف، بر محور تغییرات صرفی در اسم است. در این درس با تقسیمات و ساختارهای اسم آشنا می‌شویم.



۱. تقسیمات اسم

چنان‌که گذشت، «اسم» کلمه‌ای است که بر معنای مستقلی دلالت کند و آن معنا، با یکی از زمان‌های سه‌گانه (گذشته، حال و آینده) همراه نباشد؛ مانند: فَاطِمَةُ، صَرْبٌ و عَشْرَةٌ.

در علم صرف، اسم از جهات گوناگون، دارای تقسیمات مختلف زیر است:

- ثلاثی، رباعی و خماسی؛

- سالم و غیر سالم؛

- منقوص، مقصور، ممدود، صحیح و شبه صحیح؛

- مصدر و غیر مصدر؛

- مذکر و مؤنث؛

- متصرف^۱ و غیرمتصرف؛
- جامد و مشتق^۲؛
- موصوف و صفت؛
- معرفه و نکره.

نکته

چنان‌که در آغاز کتاب بیان شد، غالب تقسیمات اسم و مباحث صرفی آن، بر محور اسم‌های معرب است؛ هرچند برخی از مبنی‌ها (مانند ضمیر و موصول) نیز مشمول برخی از تقسیمات صرفی هستند.

۲. ساختارهای اسم

«اسم» بر اساس «تعداد حروف اصلی»، به «ثلاثی، رباعی و خماسی» و هر یک از آنها، با توجه به «وجود یا عدم وجود حرف زائد» به «مجرد و مزید» تقسیم می‌شود. از این رو اسم دارای شش ساختار است.

۱. مفرد، مثنی، جمع، منسوب و مصغّر.

۲. اسم فاعل، اسم مفعول، صفت مشبّهه، صیغه مبالغه، اسم تفضیل، اسم زمان، اسم مکان، اسم آلت.

۱. ثلاثی مجرد

اسم ثلاثی مجرد دارای ده وزن است؛ در جدول ذیل، این اوزان و مثالی برای هر وزن آمده است:^۱

مضموم الفاء	مکسور الفاء	مفتوح الفاء	
فُعْلُ فُعْلٌ	فِعْلٌ جِبْرٌ ^۳	فَعْلٌ فُلْسٌ ^۲	ساکن العین
فُعْلٌ صُرْدٌ ^۴	فِعْلٌ عَنَبٌ	فَعْلٌ قَرَسٌ	مفتوح العین
_____ ^۶	فِعْلٌ اِبِلٌ	فَعْلٌ کَتِفٌ ^۵	مکسور العین
فُعْلٌ عُنُقٌ	_____	فَعْلٌ عَضُدٌ	مضموم العین

نکته

اسم‌هایی که به صورت یک یا دو حرفی استعمال می‌شوند، دو قسم‌اند:

۱. «للاسم الثلاثی مجرد عشرة أبنية؛ و القسمة العقلية - بعد التزام تحریک الفاء، إما لتعذر الابتداء بالساکن، أو لتعسره و أدائه الي الکلفة و بعد ترک اللام للاعراب - تقتضي اثني عشر قسماً من جهة ضرب أحوال فائه في أحوال عينه، سقط منها «فُعْلٌ» و «فِعْلٌ» لاستثقال الخروج من ثقیل الي ثقیلٍ يخالفه (أي الخروج من الکسرة الي الضمّة و بالعکس)». (حسن بن محمد النیسابوری، شرح النظام، ص ۳۸؛ رضی الدین استرآبادی، شرح شافیه ابن الحاجب، ج ۱، ص ۳۶)

۲. فُلْسٌ، ج: أَفْلُسٌ و فُلُوسٌ: قطعة مضروبة من النحاس يتعامل بها؛ فُلُوسُ السمک: ما علیه من القشرة.

۳. جِبْرٌ، ج: حُبُورٌ: المداد يكتب به.

۴. صُرْدٌ ج: صُرْدَانٌ: طائر ضخم الرأس أبيض البطن أخضر الظهر يصطاد صغار الطير.

۵. کِتِفٌ، کِتْفٌ، کِتْفٌ، ج: کِتْفَةٌ و اکْتافٌ: عظم عريض خلف المنكب.

۶. کلماتی مانند: «جِبْک» و «دُئِل» شاذ هستند و محقق رضی با تعبیر «...إنْ ثبت»، این استعمال را ضعیف

می‌داند. (رضی الدین استرآبادی، شرح شافیه ابن الحاجب، ج ۱، ص ۳۶)

۱. در اصل وضع خود، سه حرفی بوده‌اند؛ اما برخی از حروف اصلی آنها حذف شده است؛ مانند: **أَب، أَخ، يَد، دَم**، که به ترتیب در اصل: **أَبُو، أَخُو، يَدِي، دَمُو** بوده‌اند.
۲. در اصل وضع خود، یک یا دو حرف دارند؛ مانند «**هي**» و «**ياء**» متکلم در جمله: «**هي أمي**». این دسته، جزء «**مبنیات**» و خارج از مباحث صرفی هستند؛ اما گاهی در دانش صرف، به آنها توجه می‌شود.

۲. ثلاثی مزید

اسم ثلاثی مزید، اوزان بسیاری دارد؛^۱ از جمله: **فَوَعَل، فَعَال، فَاعِل، مَفْعُول، فَعِيل** و **مُسْتَفْعِل**.

۳. رباعی مجرد

اسم رباعی مجرد دارای پنج وزن است:^۲

فَعَلَل	فَعَّلَل	فُعَّلَل	فِغَّلَل	فَعَّلَل
قِمَطْر ^۷	دِرْهَم ^۶	بُرْثَن ^۵	زَبْرَج ^۴	جَعْفَر ^۳

۱. سیبویه اوزان اسم ثلاثی مزید را ۳۰۸ عدد دانسته است و زبیدی نیز هشتاد وزن به آن اضافه کرده است. همچنین ابن القطاع، تعداد اوزان را ۱۲۱۰ برمی‌شمرد. (هادی نهر، **الصرف الوافی**، ص ۴۴؛ جلال الدین سیوطی، **المزهر فی اللغة**، ج ۲، ص ۴)
۲. محقق رضی می‌نویسد: «**للرباعي خمسة... زاد الأخصش نحو جُخَدَب**». (رضی الدین استرآبادی، شرح شافیه ابن الحاجب، ج ۱، ص ۴۷)
۳. **جَعْفَر**: النهر.
۴. **زَبْرَج**، ج: **زَبَارِج**: الزینة، کل شیء حسن، الذهب.
۵. **بُرْثَن**، ج: **بَرَاثِن**، من السباع والطيور: بمنزلة الاصبع من الانسان.
۶. **دِرْهَم** و **دِرْهَم** و **دِرْهَام**، ج: **دِرَاهِم**: قطعة من فضة مضروبة للمعاملة.
۷. **قِمَطْر** و **قِمَطْر**، ج: **قِمَاطِر**: ما تُصان فيه الكتب.

۴. رباعی مزید

اسم رباعی مزید دارای اوزان متعددی است؛ از جمله: **فَعَالِل**، **فِغْلِيل**، **فُعْلُول**، **فُعَالِل**، **فُعَالِيل**، **فُعَالِل** و **تَفَعَّلُ**؛ مانند: **دَرَاهِم**، **عِفْرِيَت**، **خُرطُوم**، **سُرَادِق**، **قَنَاطِير**، **قِرطَاس**، **إِحْرِنْجَام** و **تَدَخَّرُج**.

۵. خماسی مجرد

اسم خماسی مجرد دارای چهار وزن است:

فَعَلَّلِل	فَعَلَّلِل	فُعَلَّلِل	فَعَلَّلِل
قِرْطَب	جَحْمَرِش ^۲	قُدْعَمِل ^۱	سَفْرَجَل

۶. خماسی مزید

اسم خماسی مزید دارای اوزان اندکی است و برخی، تعداد آنها را انگشت شمار می‌دانند؛ مانند: **فَعَلَّلِيل**، **فُعْلُول** و **فُعْلِيل**؛ مانند: **قَمَطِير**، **قَرطَبوس**^۳ و **خُرْعَبِيل**.

نکته

۱. اسم مزید، حداکثر دارای هفت حرف است؛ مانند: **إِحْرِنْجَام**.
۲. از آنچه گذشت، روشن شد که بیشتر اسم‌ها، ثلاثی - اعم از مجرد و مزید - هستند؛ خماسی نیز کمترین تعداد از اسم‌ها را به خود اختصاص داده است.

۱. قُدْعَمِل: الصَّخْم من الإبل.

۲. جَحْمَرِش ج: جَحَامِر: العجوز الكبيرة، الارنب المرضع.

۳. قَرطَبوس: الداهية.

هم‌اندیشی

کلماتی مانند: «رجلان»، «شجرة» و «نجفی»، که به آنها
علائم صرفی ملحق شده است، مجردند یا مزید؟

پرسش و تمرین

۱. چرا ساختارهای فعل، کمتر از ساختارهای اسم است؟
۲. اصطلاح «مزید» در اسم با فعل چه تفاوتی دارد؟
۳. چرا اسم‌هایی مانند: «مَن»، «ما» و «هُم»، در تقسیمات این درس داخل نمی‌شوند؟
۴. وزن اسم‌های زیر را بنویسید:
مُصَحَّف، دِعْبِل، خَنْدَرِيس، فَرْزَدَق، مَلَاجِم، مِفْتاح، سَلاسِل، زَبْرَجَد، سُفَيْرِج، مُتَدَخْرِج،
زَمْهَرِير، حُطَم، سُنْبَلَة، هِبَلَع، سُرادِق، خُزْعَبِل
۵. در جملات ذیل، با مشخص کردن اسم‌های معرب، و وزن هر یک را تعیین کنید:
﴿وَلِيَبَسُونَ ثِيَابًا خُضْرًا مِّنْ سُندُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ مُّتَّكِنِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرْابِكِ﴾. (کهف: ۳۱)
﴿عَيْنًا فِيهَا تُسَمَّى سَلْسَبِيلًا﴾. (انسان: ۱۸)
﴿وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ﴾. (فاطر: ۱۳)

اسم به لحاظ نوع حروف

اسم به لحاظ نوع حروفش، تقسیماتی را می‌پذیرد؛ از جمله: مهموز و غیر مهموز، مضاعف و غیر مضاعف که در آنها قواعد اختصاصی پرکاربردی ملاحظه نمی‌شود. در این درس برخی قواعد اختصاصی اعلال در اسم و نیز تقسیم اسم بر اساس حرف آخر کلمه، بررسی می‌شود.



۱. سالم و غیر سالم

اسم با توجه به نوع حروف اصلی، یا سالم است، مانند: **صَرَب** و **رَحِيم**؛ یا غیر سالم؛ مانند: **وَعْد**، **أمر** و **وُد**.

قواعد تغییرات در کلمه غیر سالم، در بخش «تغییرات لفظی» بیان شد. برخی تغییرات نیز مختص اسم است که در مباحث آینده به تناسب ذکر خواهد شد؛ اما در اینجا، سه قاعده پرکاربرد و مهم اعلالی بیان می‌شود:

۱. تبدیل «ضمه» به «کسره»

ضمه قبل از «یاء» به کسره تبدیل می‌شود؛ مانند:

توَالِي ← توَالِي أَعْيُن جمع ← عُنَيْن ← عَيْن

البته چنان‌که در قواعد اعلال گذشت، اگر «یاء» فاء‌الفعل باشد، خود آن به «واو» تبدیل می‌شود؛ مانند: مُتَيِّنٌ ← مُوقِنٌ.

۲. قلب «واو» و «یاء» به همزه

هرگاه حرف عله در آخر اسم و پس از «الف» زائد قرار گیرد، به همزه قلب می‌شود؛^۱ مانند:

دعاو ← دعاي ← بقاء بقاي ← بقاء دعاو ← دعاي

إِسْتِفْتَائِي ← إِسْتِفْتَاء سماو ← سما مَشَائِي ← مَشَاء

۳. قلب «واو» به «یاء»

اگر دو حرف «واو» و «یاء» در کنار هم در یک کلمه قرار گیرند و حرف اول از آن دو، ساکن باشد، «واو» به «یاء» تبدیل می‌شود؛^۲ مانند:

مَهْدُوِيٌّ ← مَهْدِيِيٌّ ← مَهْدِيٌّ ← مَهْدِيِيٌّ

مَيُّوت ← مَيِّيْت ← مَيِّيْت

ضَارِبُوِيٌّ ← ضَارِبِيِيٌّ ← ضَارِبِيٌّ ← ضَارِبِيٌّ

۱. اعم از اینکه مصدر ثلاثی مجرد باشد یا مصدر ثلاثی مزید یا غیر مصدر.

۲. «تقلب الواو ياءً إذا اجتماعتا في كلمة واحدة، بشرط ألا يفصل بينهما فاصل و أن يكون السابق منهما ساكناً؛ فإذا تحققت الشروط، وجب قلب الواو ياءً و إدغامها في الياء، سواء كانت الياء هي السابقة، نحو: سَيِّد (سَيِّود)، أم كانت الواو هي السابقة، نحو: لَيِّ (لَوِي)». (عباس حسن، النحو الوافي، ج ۴، ص ۷۱۷)

۳. در اصل، «ضاربُوني» بوده است که به دلیل اضافه شدن «ضاربون» به «ي» متکلم، «ن» آن حذف شده و مجموعاً در حکم یک کلمه است.

۲. اسم‌های منقوص، مقصور، ممدود، صحیح و شبه صحیح

اسم^۱ با توجه به «حرفِ آخر» آن، پنج قسم است:

۱. «منقوص»: اسمی که حرف آخر آن «یاء لازم»^۲ ماقبل مکسور باشد؛ مانند: الباقی. البته اگر حرف یاء، منقلب از واو باشد، مانند: الرضی، یا به دلیل اجرای قاعده اعلال محذوف باشد، مانند: باقی،^۳ بازهم منقوص شمرده می‌شود.
۲. «مقصور»: اسمی که حرف آخر آن «الف لازم» باشد؛ مانند: الهُدی و الرضا «الف» در اسم مقصور، می‌تواند منقلب باشد، مانند: الهُدی (مقلوب از «یاء») و الربا (مقلوب از «واو») یا زائد باشد؛ مانند: عطشی؛ همچنین می‌تواند مذکور یا محذوف باشد؛ مانند: هدی؛^۴ کلمه نیز می‌تواند مفرد یا جمع باشد؛ مانند: غرقى.^۵
۳. «ممدود»: اسمی که حرف آخر آن، «همزه» و ماقبل آخر آن، «الف زائد»^۶ باشد. مانند: صَحْزَاء.

-
۱. چنان که گذشت، این تقسیمات مربوط به اسم معرب است.
 ۲. قید «لازم» برای خارج کردن کلماتی است که اعرابشان به «حرف» است؛ مانند «أب» که در حالت جز، «أبی»، در حالت نصب، «أبا» و در حالت رفع، «أبو» می‌باشد.
 ۳. باقی ← باقی ← باقی ← باقی ← باقی ← باقی. این حالت هنگامی رخ می‌دهد که کلمه بدون «ال» و دارای تنوین باشد.
 ۴. هدی ← هدی (هُدًی ← هُدَانٌ ← هُدْنٌ)
 ۵. غرقى: جمع غریق.
 ۶. به‌خلاف الف اصلی، مانند: الماء و الداء.

در اسم ممدود فرقی نیست که همزه، اصلی باشد، مانند: قَرَاءٌ^۱ یا منقلب از «واو» یا «یاء»، مانند: صفاء (مقلوب از واو)، یا زائد، مانند: حَمْرَاءٌ^۲ و زکریاء؛ برای تأنیث باشد، مانند: زهراء یا غیر تأنیث، مانند: إنشاء؛ کلمه مفرد باشد، مانند: إملاء، یا جمع، مانند: شهداء.

۴. «صحيح»؛ اسمی که آخر آن «حرف صحيح» باشد و ممدود نیز نباشد؛ مانند: حَسَن، مَرَأَةٌ و سُوء.

۵. «شبه صحيح»؛ اسمی که حرف آخر آن، «واو» یا «یاء» ماقبل ساکن باشد؛^۳ مانند: دَلْوٌ، طَبِيٌّ،^۴ مدعو و مهدي.

نکته

۱. این تقسیم، در تصریفاتی چون تثنیه، جمع و نسبت، کاربرد دارد.
۲. در اسم صحيح و شبه صحيح، همه حرکات اعرابی ظاهر می‌شوند؛ در مقابل، در اسم مقصور، هیچ‌یک ظاهر نمی‌شود؛ چون «الف» حرکت‌پذیر نیست. در اسم منقوص نیز تنها حرکت فتحه - که اخف حرکات است - ظاهر می‌شود.

۱. قَرَاءٌ ج: قَرَأُونِ: الحسن القِرَاءة.

۲. حَمْرَاءٌ: مؤنث الأَحْمَر.

۳. «صحيح الآخر، ما ليس آخره حرف علة و لا ألفاً ممدودة كالرجل، و شبه الصحيح الآخر، ما كان آخره حرف علة ساكناً ما قبله ك«دَلْوٌ»، سمي بذلك لظهور الحركات الثلاث على آخره، كما تظهر على الصحيح الآخر، مثل: هذا طَبِيٌّ يشرب من دَلْوٍ. (مصطفى غلاني، جامع الدروس العربية، ج ۴، ص ۱۷۶)

۴. طَبِيٌّ ج: طِبَاءٌ و طَبِيَّات: الغزال.

هم‌اندیشی

۱. فرق بین اسم صحیح در اینجا و کلمه صحیح در مباحث

پیشین چیست؟

۲. علت نامگذاری «منقوص»، «مقصور»، «ممدود»، «صحیح»

و «شبه‌صحیح» چیست؟

پرسش و تمرین

۱. تغییرات اعلالی در کلمات زیر را اجرا نمایید:

تَأَنَّى، غَزَاو، مَنَسُوِي، جَيُّود، رِعاي، أَيَّوام، مُجَالِسُوِي، قَيُّووم، بِيض، طَوِي.

۲. قید «لازم» در تعریف منقوص و مقصور، به چه معنا است؟

۳. الف در اسم‌های ذیل، منقلب است یا غیرمنقلب؛ اصلی است یا زائد؟

المولى، ذِكرى، المصطفى، العضا، حُبلى، الفتى

۴. اسم‌های منقوص، مقصور، ممدود، صحیح و شبه‌صحیح را در جملات زیر مشخص کنید:

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا﴾ (اعراف: ۴۳)

﴿وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَىٰ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَىٰ﴾ (لیل: ۱۹-۲۰)

﴿لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا إِلَّا سَلَامًا﴾ (مریم: ۶۲)

الرسول الاعظم ﷺ: صَلِّ رَحْمَتَكَ وَ لَوْ شِئْتُمْ مِنْ مَاءٍ وَأَفْضَلُ مَا يَوْصَلُ بِهِ الرَّحِمُ كَفُّ الْأَذَى عَنْهُ.^۱

الامام الجواد ﷺ: اَلثَّقَةُ بِاللَّهِ تَعَالَى ثَمَّنْ لِكُلِّ غَالٍ وَسَلَّمَ إِلَى كُلِّ عَالٍ.^۲

۱. محمد تقی مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۸۸.

۲. محمد تقی مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۳۶۴.

مصدر اصلی

اسم در یکی از مهم‌ترین تقسیمات خود، به مصدر و غیرمصدر تقسیم می‌شود که البته «غیرمصدر» با این عنوان، محور مباحث صرفی نیست. مصدر انواعی دارد که در این درس با تعریف، شیوه ساخت **مصدر اصلی** آشنا می‌شویم.



۱. مصدر

«مصدر» اسمی است که بر رخ دادن کاری^۱ یا پدید آمدن یا بودن حالتی^۲ دلالت کند^۳ و چون فعل از آن گرفته می‌شود، آن را «مصدر» نامیده‌اند.^۴

۱. مانند: ضَرَبَ (زدن).

۲. مانند کَبِرَ (بزرگ شدن) و جَمالَ (زیبا بودن).

۳. فعل بر حدث و زمان دلالت می‌کند؛ اما مدلول مصدر، تنها حدث است.

۴. موفق الدین بن عیش نحوی، شرح المفصل، ج ۶، ص ۴۳. بنابر عقیده بصریون، فعل از مصدر گرفته می‌شود.

۲. مصدر اصلی

مصدر اصلی همان مصدری است که تاکنون در افعال ثلاثی و رباعی از آن یاد می‌شد و هرگاه مصدر به تنهایی به کار رود، مقصود همین نوع است.

نکته

گاهی یک فعل، دارای چند مصدر است؛ مانند: تَمَّ الشَّيْءَ تَمًّا، تَمَّامًا، تَمَّامًا، تَمَّامًا، تَمَّامَةً. تَمَّةً.

۳. انواع مصدر اصلی

مصدر اصلی، دو گونه است:

الف) مصدر فعل ثلاثی مجرد: این مصادر، سماعی هستند و باید در کتب لغوی، در جستجوی آنها بود؛ اما برخی قواعد غالبی نیز در این زمینه وجود دارد؛ شماری از این قواعد، ناظر به معنا و برخی دیگر، براساس لزوم و تعدیه فعل است: یک. قواعد غالبی ناظر به معنا:

- مصدر فعلی که به معنای درد و بیماری باشد، بر وزن «فُعَال» است؛ مثل: زُكَّامٌ، صُدَاعٌ^۱

و زُعَافٌ.

- مصدر فعلی که بر صنعت و حرفه دلالت کند، بر وزن «فِعَالَةٌ» و «فَعَالَةٌ» است؛ مانند:

زِرَاعَةٌ، حِيَاكَةٌ،^۲ نِجَارَةٌ و فَلَاحَةٌ.

۱. الصُّدَاعُ: وجع فی الرأس.

۲. حَاكُ الثَّوْبِ حَوَّكًا و حِيَاكًا و حِيَاكَةً: نَسَجَهُ.

- مصدر فعلی که به معنای یکی از رنگ‌ها باشد، بر وزن «فُعْلَة» است؛ مانند: حُمْرَة، خُضْرَة و صُفْرَة.

دو. قواعد غالبی ناظر به لزوم و تعدیه فعل:

- مصدر افعال متعدی، بر وزن «فَعْل» است؛ مانند:

فَتَحَّ ← فَتَحَّ^۱ حَمِدَ ← حَمَدَ

- مصدر «فَعْلَ» لازم، بر وزن «فُعُول» است؛ مانند:

رَكَعَ ← رَكُوعَ جَلَسَ ← جُلُوسَ

- مصدر «فَعْلَ» لازم، بر وزن «فَعْل» است؛ مانند:

غَضِبَ ← غَضَبَ فَرِحَ ← فَرِحَ^۲

- مصدر «فُعْلَ» (که همیشه لازم است)، بر وزن‌هایی مثل: «فُعْل»، «فَعَالَة» و «فُعُولَة» است؛ مانند:

قَبِحَ ← قَبِيحَ طَرَفَ ← طَرِيفَةَ صَعَبَ ← صُعُوبَةَ

برخی دیگر از مهم‌ترین اوزان مصادر از این قرارند:^۳

«فِعْل» ← عِلْمَ «فِعْل» ← لَعِبَ «فِعْل» ← عِظَمَ

«فَعْلَة» ← نَقِمَة «فَعَال» ← فَسَادَ «فِعَال» ← فِرَارَ

۱. فَتَحَّ = فَتَحًا الباب: خلاف أَغْلَقَهُ؛ فَتَحَّ = فَتَحًا الحاكم بين الناس: قضي؛ فَتَحَّ = فَتَحًا البلاد: غَلَبَ عليها و تملكها قهراً.

۲. فَرِحَ = فَرِحًا بالشيء: انشرح صدره و سُرَّ.

۳. «فجمع الأبنية المشهورة، أربعة و ثلاثون و الكلّ سماعي لامجال للقياس فيها إلا بحسب الأغلب».

(نظام‌الدین حسن بن محمد (ادیب نیشابوری)، شرح النظام، ص ۷۱)

«فَعِيل» ← زَفِير
«فَعْلَان» ← خِذْلَان
«فُعْلَان» ← غُفْرَان
«فَعْلَان» ← دَوْرَان^۱

ب) مصدر فعل غیر ثلاثی مجرد: این نوع مصادر (شامل ثلاثی مزید، رباعی مجرد و مزید) دارای وزن «قیاسی» هستند؛ البته گذشت که برخی ابواب، مصدر «سماعی» نیز دارند.

۴. مصدر معلوم و مجهول

مصدر گاهی «معلوم» و گاه «مجهول» است. این دو از نظر لفظی، همانند هم هستند؛ اما از نظر معنا متفاوت‌اند؛ برای نمونه، قَتَلَ اگر به معنای «کشتن» باشد، مصدر معلوم است و اگر معنای آن «کشته شدن» باشد، مصدر مجهول است.

راه تشخیص این دو قسم، قرینه است؛ گاه قرینه لفظی، مانند: ﴿عَلَيْتِ الرُّومُ فِي آدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَلَيْهِمْ سَيَغْلِبُونَ﴾^۲ و گاه قرینه مقامی، مانند: «وَقَتْلًا فِي سَبِيلِكَ فَوْقَ لَنَا»^۳.

۱. عین الفعل مصدر بر وزن «فَعْلَان» اعلال نمی‌شود؛ چه اجوف واوی باشد، مانند: دَوْرَان، چه اجوف یائی؛ مانند: طَبْرَان.

۲. روم: ۲-۳.

۳. محدث قمی، مفاتیح الجنان، از ادعیه شب‌های ماه مبارک رمضان.

۵. اسم مصدر

مصدر حدی است که در آن، ارتباط با ذات (فاعل یا نائب‌فاعل) لحاظ می‌شود؛ مانند: طهارة (پاک بودن)؛ اما اگر چنین ارتباطی با ذات مدنظر نباشد، به آن «اسم مصدر» می‌گویند که حاصل و نتیجه مصدر است؛ مانند: طهر (پاکیزگی).

وزن اسم مصدر سماعی است؛ گاهی وزن مصدر و اسم مصدر یکی است؛ مانند بَيْع (فروختن، فروش)، اجتهاد (کوشیدن، کوشش)، ضُحْک (خندیدن، خنده) و گاه وزن آنها متفاوت است؛ مانند غُسل (شستن) و غُسل (شستشو)، تسلیم (سلام کردن) و سلام.

هم اندیشی

اقوال مختلف در مورد تعریف اسم مصدر و تفاوت آن با مصدر را بیان نمایید.

پرسش و تمرین

۱. مصادر اصلی افعال زیر را بنویسید. در صورت نیاز، به معاجم لغوی مراجعه نمایید:
 ابْصَرَ، اِنْتَقَى، اَرَى، اِسْتَهْزَأَ، اِعْتَادَ، بَكَى، تَلَقَّى، حَرَبَ، حَيَّ، دَادَأَ، دَارَ، زَرَعَ، سَجَدَ، سَلَسَلَ، سَمَّحَ، سَمَّى، عَمِلَ، غَضِبَ، فَرَّ، قَعَدَ، مَاتَ، وَعَدَ، هَاجَ.
۲. اسم مصدر را تعریف نمایید و فرق آن را با مصدر بیان کنید.



تألی در مصادر ثلاثی مجرد

یکی از پدیده‌هایی که در زبان عربی به چشم می‌خورد، تنوع مصادر ثلاثی مجرد در برخی ریشه‌هاست؛ به طوری که برخی از آن‌ها، بیش از ده مصدر با وزن‌های مختلف دارند. این پدیده، دو علت اساسی دارد:

۱. تفاوت لهجه‌های قبایل مختلف عربی.

تفاوت لهجه، باعث تفاوت در استعمال می‌گردد؛ مثلاً یک قبیله، می‌گوید «قَبِیحٌ قَبَاحَةٌ» و دیگری می‌گوید: «قَبِیحٌ قَبُوحَةٌ». مانند آنچه در تفاوت لهجه‌های زبان فارسی نیز مشاهده می‌شود. از آن جا که صاحبان کتب لغت، در پی جمع آوری استعمالات عربی بوده‌اند، این استعمالات متفاوت را یک جا جمع کرده‌اند. طبیعی است در این حالت، بسیاری از مصادر متعدد، هم معنا هستند.^۱

۲. تفاوت معنایی مصدرهای مختلف.

گاهی یک ریشه، معانی متعددی دارد و تفاوت مصدرهای آن ناشی از این است که برخی از مصادر، مصدر یک معنا و برخی دیگر مصدر معانی دیگری هستند. مانند ماده «وَجِب» که گاهی به «معنای واجب و لازم شدن» است و مصدرش «وَجُوب» است و گاهی به معنای «اضطراب» است که مصدرش «وَجِيب»^۲ است.

۱. مصدری که شباهت لفظی بیشتری دارند، احتمال بیشتری برای ترادف دارند. مثلاً مَكْتُ و مَكْتُ، هر دو به معنای آرامی و توقف هستند.

۲. ابن درید، *جمهرة اللغة*، ماده وجب.

البته همیشه تفاوت معنای دو مصدر ناشی از تفاوت معنای ریشه‌های آن دو نیست؛ بلکه گاهی ریشه یک معنا دارد ولی برای گونه‌های مختلف همان معنا، مصادر مختلف وضع شده است. مثلاً مصدر ریشه «کدر»، اگر در مورد «کدر بودن رنگ» باشد، «کُدْرَة» و اگر درباره «مکدّر شدن زندگی» یا «کدر شدن آب» باشد، «کُدْوَرَة» می‌باشد و مصدر «کَدَر» در همه استعمالات به کار می‌رود.^۱ یا ریشه «ک ر ر» با مصدر «کُرور»، لازم (بازگشتن) است و با مصدر «کَز»، متعدی (بازگرداندن) است.^۲

برای تحقیق بیشتر در این زمینه به کتب زیر مراجعه نمایید.

«المعجم الوسيط»، ذیل ماده‌های مختلف

«معانی الأبنية» صص ۳۰-۱۷

«مصادر الأفعال الثلاثية» صص ۲۱۹-۲۰۹.

۱. و الكُدْرَةُ في اللون، و الكُدْوَرَةُ في العيش و الماء. و الكَدْرُ في كل شيء. (خليل بن احمد فراهيدي، كتاب العين، ماده كدر)

۲. المعجم الوسيط، ماده كزر. لازم به ذكر است در اين كتاب، تفاوت معنایی مصادر مختلف هر ریشه، به خوبی بررسی شده است.

سایر انواع مصدر

در درس گذشته با مصدر اصلی آشنا شدیم. در این درس با چهار نوع دیگر از مصدر آشنا می‌شویم.

۱. مصدر میمی

همه افعال - اعم از ثلاثی و رباعی، مجرد و مزید - غیر از مصدر اصلی، مصدر دیگری دارند که در ابتدای آن، یک «میم زائد» وجود دارد و از همین رو به آن «مصدر میمی» گفته می‌شود. این مصدر، در معنا همانند مصدر اصلی است.^۱

وزن و شیوه ساخت

الف) در ثلاثی مجرد: بر وزن «مَفْعَل» یا «مَفْعِل»؛ هر چند کاربرد وزن «مَفْعَل» بیشتر است؛

مانند: مَسْقَطٌ، مَأْكُلٌ، ﴿وَمِنْ عَائِنِهِ مَنَّاكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ﴾^۲، «إِنْ كَانَ الْمَرْءُ عَلَى الصِّرَاطِ حَقًّا فَالْحُبُّ لِمَاذَا»^۳ و «اللَّهُمَّ اجْعَلْ مَحْيَا مُحَمَّدٍ مَحْيَا مُحَمَّدٍ وَمَمَاتِي مَمَاتِ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ»^۴.

۱. برخی معتقدند معنای مصدر میمی، نسبت به مصدر اصلی، دارای نوعی تأکید است. (عباس حسن، النحو الوافی، ج ۳، ص ۲۳۱ و ۲۳۶)

۲. روم: ۲۳.

۳. محمد بن حسن حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۱۰۴.

۴. فرازی از زیارت عاشورا.

مصدر میمی بر وزن «مَفْعَل» در مثال واوی مانند: مَوْعِد و مَوْضِع؛ در اجوف یائی بر وزن «يَفْعَل»، غالبی است؛ مانند: مَجِيء، مَحِيض، مَبِيْت، مَزِيد و ﴿وَالِىَ اللّٰهُ الْمَصِيْرُ﴾^۱ در موارد دیگری نیز سماعاً بر این وزن آمده است؛ مانند ﴿إِلَى اللّٰهِ مَرْجِعُكُمْ﴾^۲

گاهی نیز به انتهای دو وزن بالا، «ة» اضافه می‌شود؛ مانند: مَفْسَدَة، مَسْأَلَة، مَحَبَّة، مَوْدَة، مَشَقَّة، مَعْفَرَة، مَعْرِفَة، مَعْدِرَة، مَعِيْشَة، مَعْصِيَة و: ﴿أَوْ إِطْعَمٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ * يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ * أَوْ مَسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ * ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَتَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ * أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْيَمِينَةِ * وَالَّذِينَ كَفَرُوا ثَالِثِيْنَآ هُمْ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ﴾^۳

نکته

گاهی وزن «مَفْعَلَة» بر سبب تحقق کار یا حالتی دلالت دارد؛ مانند کلام علوی: «السَّوَاكُ مَطْهَرَةٌ لِلْفَمِّ، مَرْضَاةٌ لِلرَّبِّ»^۴.

ب) در غیرثلاثی مجرد: بر وزن «اسم مفعول» آن باب؛ مانند: مُحْسِن و مُسْتَغْفِر و نیز:

۱. آل عمران: ۲۸.

۲. مائده: ۴۸.

۳. بلد: ۱۴-۱۹.

۴. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۱۳، ص ۱۵۰.

۵. «یجیء المصدر (المیمی) من الثلاثی المجرّد علی «مَفْعَل» بفتح العین قیاساً مطرداً و ان لم یسمع ک«مَقْتَل و مَضْرَب»؛ و مَرَّجِع - بالكسر - شاذُّ الّا فیما فاؤه - فقط - و او ک«المَوْضِع»، فانه بکسر العین.... و من غیره - سواء كان ثلاثیاً مزیداً فیهِ أو رباعیاً مجرداً أو مزیداً فیهِ - یجیء المصدر (المیمی) علی زنة (اسم) المفعول من ذلك الباب ک«مُخْرَج» بمعنى «الإخراج». (نظام‌الدین حسن بن محمد (ادیب نیشابوری)، شرح النظام، ص ۷۵)

﴿أَدْخَلَنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرَجَنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ وَأَجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَانًا نَصِيرًا﴾^۱.

نکته

مصدر میمی، همانند مصدر اصلی، گاهی در معنای مجهول به کار می‌رود؛ مانند: «کتابُ مَقْتَلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ»: ﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ نَدُكُمُ عَلَى رَجُلٍ يَبْتَئِكُمْ إِذَا مُرِقْتُمْ كُلَّ مُمْرِقٍ إِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ﴾^۲ و ﴿إِلَى رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ﴾^۳

۲. مصدر مَرَّه

این مصدر، بر یک بار واقع شدن فعل دلالت می‌کند؛ از این رو تنها در افعالی مصداق دارد که از کارها یا حالات «غیر ثابت» باشند. نه حالات «ثابت»؛ مانند: حُسْنٌ، قُبْحٌ، طُولٌ و قِصْرٌ.

وزن و شیوه ساخت

الف) در ثلاثی مجرد: بر وزن «فَعْلَةٌ»؛ مانند: سَجْدَةٌ و نِيزَ نَظْرَةٌ در آیه: ﴿فَنظَرَ نَظْرَةً فِي النُّجُومِ﴾^۴ و ضَرْبَةٌ در روایت نبوی: «لضربة على خير من عبادة الثقلين»^۵.
ب) در غیر ثلاثی مجرد: اضافه کردن «ة» به آخر مصدر اصلی آن؛ مانند: إِكْرَامَةٌ.

۱. اسراء: ۸۰.

۲. سبأ: ۷.

۳. قیامت: ۳۰.

۴. صافات: ۸۸.

۵. کلام نبوی پس از هلاکت عمرو بن عبدود در جنگ خندق. (عبدالحسین امینی، الغدير، ج ۷، ص ۲۰۶؛ سعدالدین تفتازانی، شرح المقاصد، ج ۵، ص ۲۹۸)

نکته

اگر مصدر اصلی در ثلاثی مجرد، بر وزن «فَعَلَّة» باشد یا مصدر غیر ثلاثی مجرد به «ة» ختم شود، برای گریز از التباس، مصدر مزه همراه با وصف به کار می‌رود؛ مانند: صَيِّحَةٌ وَاجِدَةٌ وِإِقَامَةٌ وَاجِدَةٌ.

۳. مصدر نوع (هیئة)

این نوع مصدر، بر شیوه وقوع فعل دلالت می‌کند.

وزن و کیفیت ساخت

الف) در ثلاثی مجرد: بر وزن «فَعَلَّة»؛ مانند: جِلْسَةٌ (نوعی جلوس).

مصدر نوع، اغلب همراه با قیدی از قبیل «صفت» - مانند: جِلْسَةٌ حَسَنَةٌ - یا «اضافه» - مانند: جِلْسَةُ الْعَبْدِ وِأَحْسَنُ الْجِلْسَةِ - یا «اشاره» - مانند: هَذِهِ الْجِلْسَةُ - به کار می‌رود. اگر مصدر اصلی در ثلاثی مجرد بر وزن «فَعَلَّة» باشد، برای دلالت بر نوع و هیأت، باید قیدی متناسب، همراه با آن آورده شود؛ مانند: خِدْمَةٌ حَسَنَةٌ و نیز این روایت نبوی ﷺ: «مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَهُ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً»^۱.

ب) در غیر ثلاثی مجرد: بدون صیغه خاصی و تنها با ضمیمه کردن قیدی به مصدر اصلی آن؛^۲ مانند: إِكْرَامٌ تَامٌ وِاِكْتِسَابٌ حَسَنٌ.

۱. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۳۷۷.

۲. «المصدر الأصلي في دلالاته الأساسية الأولى، خالٍ من التقييد، بخلاف المصدر الدال على المرة و الدال على الهيئة... إذا أردنا أن ندل على «الهيئة» بمصدر الثلاثي، صغناه على وزن «فَعَلَّة»، أما الأفعال التي ليست ثلاثية فلا تصاغ - قياساً - من مصادرها الأصلية صيغة تدل على «الهيئة» و إنما يزداد على المصدر الأصلي قرينة أو لفظ يدل على الوصف المراد». (عباس حسن، النحو الوافي، ج ۳، ص ۲۲۵، ۲۲۸ و ۲۲۹)

۴. مصدر صناعی (جعلی)

برای ساخت این مصدر، «یّة» به آخر کلمه افزوده می‌شود؛^۱ مانند: **إِنْسَانِيَّة** (انسان بودن):
آن ویژگی که انسان باید آن را دارا باشد) و نیز: **فَاعِلِيَّة**، **حُرِّيَّة**، **أَرْجِحِيَّة** و **تَبَعِيَّة**.

هم‌اندیشی

۱. مصدر مَرَّة و نوع را با مفعول مطلق عددی و نوعی مقایسه نمایید.
۲. تفاوت‌های مصدر صناعی با سایر مصادر چیست؟

پرسش و تمرین

۱. فرق مصدر اصلی با مصدر مَرَّة و نوع چیست؟
۲. از افعال زیر، مصدر میمی بسازید و آنها را ترجمه کنید:
إِسْتَفْتَى، إِسْتَفْهَمَ، اِكْتَسَبَ، اِنْقَادَ، أَوَى، خَرَجَ، دَخَلَ، دَمَّ، رَجِمَ، زَادَ، سَعَى، وَدَّ، وَزَنَ، وَصَفَ، هَلَكَ.
۳. از افعال زیر، مصدر مَرَّة و نوع بسازید:
اِنْصَرَفَ، اِسْتِرَاحَ، تَصَافَحَ، دَعَا، غَلَبَ، قَاتَلَ، قَرَأَ، كَتَبَ، مَشَى، نَامَ.

۱. مصدر صناعی معمولاً از اسم معرب ساخته می‌شود؛ هرچند از برخی اسماء مبنی، حروف و حتی ترکیب‌ها نیز ساخته شده است؛ مانند: **هُوِيَّة**، **كَيْفِيَّة**، **هَلِيَّة** و **ماهِيَّة**. (عباس حسن، **النحو الوافی** ج ۳، ص ۱۸۶)

۴. در عبارات زیر، اسم مصدر، مصدر و نوع آن را مشخص کنید:

﴿ وَقَالَ ارْكَبُوا فِيهَا بِسْمِ اللَّهِ جَحْرُنَهَا وَرَسَدَهَا ﴾ (هود: ۴۱)

﴿ وَلَا تَبْرَحْ تَبْرِجِ الْجَهْلِيَّةِ الْأُولَى ﴾ (أحزاب: ۳۳)

﴿ صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً ﴾ (بقره: ۱۳۸)

﴿ قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴾ (أنعام: ۱۶۲)

﴿ وَجَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَرَحْمَةً ﴾ (حديد: ۲۷)

﴿ لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا ﴾ (نور: ۶۳)

﴿ وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنَ الْأَنْبَاءِ مَا فِيهِ مُزْدَجَرٌ ﴾ (قمر: ۴)

قال رسول الله ﷺ: «أحبُّ الأعمالِ إلى اللهِ سُورٌ تُدخِلُه على مؤمنٍ»^۱.

قال رسول الله ﷺ: «صدقة السرِّ تُطفئُ غضبَ الرَّبِّ»^۲.

امیر المومنین علیه السلام: «قيامُ اللَّيْلِ مَحَبَّةٌ لِلْبَدَنِ وَمَرْضَاةٌ لِلرَّبِّ وَتَعَرُّضٌ لِلرَّحْمَةِ وَتَمَسُّكٌ بِأَخْلَاقِ النَّبِيِّينَ»^۳.

امیر المومنین علیه السلام: «وَتَعَلَّمَ حُسْنَ الاسْتِمَاعِ كَمَا تَعَلَّمَ حُسْنَ الْقَوْلِ، وَلَا تَقْطَعْ عَلَى أَحَدٍ حَدِيثَهُ»^۴.

۱. محمد بن حسن حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص ۳۵۴.

۲. همان، ج ۹، ص ۳۱۱.

۳. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۸۷، ص ۱۴۳.

۴. همان، ج ۱، ص ۲۲۲.

۷. جدول زیر را کامل کنید:

اسم	آدرس آیه	حروف اصلی	ثلاثی، رباعی، خماسی	مجرد، مزید	وزن	سالم، غیر سالم، (نوع)	منقوص، مقصور، ممدود، صحیح، شبه صحیح	مصدر (نوع آن، غیر مصدر)
الأَعْلَى	نازعات: ۲۴							
خَفِيٍّ	شورا: ۴۵							
رِزْقًا	بقره: ۴۳							
رَمَّهِيرٍ	انسان: ۱۳							
الْمَفْرَِّ	قیامت: ۱۰							
لُؤْلُؤًا	انسان: ۱۹							
المَّأَبِ	آل عمران: ۱۴							
مَتَابٍ	فرقان: ۷۱							
مَطَّلَعٍ	قدر: ۵							
مَفَازٍ	نبا: ۳۱							
مُنْقَلَبٍ	شعراء: ۲۲۷							
مِثْلَةً	نساء: ۱۰۲							

مذکر و مؤنث

اسم بر اساس جنسیت، به مذکر و مؤنث تقسیم می‌شود. در این درس به بیان انواع علائم هر یک پرداخته می‌شود.



۱. تعریف و اقسام

اسم دارای دو قسم است: مذکر و مؤنث.

«مذکر»: اسمی است که بر انسان یا حیوان نر، یا آنچه که در استعمالات عرب، مذکر لحاظ شده، دلالت می‌کند.

«مؤنث»: اسمی است که بر انسان یا حیوان ماده، یا آنچه که در استعمالات عرب، مؤنث لحاظ شده، دلالت می‌کند.

هر یک از اسماء مذکر یا مؤنث، اگر بر انسان یا حیوان دلالت کند، «حقیقی» است؛ مانند: **زید و جمَل**؛ **مریم و ناقة**؛ در غیر این صورت، «مجازی» است؛ مانند: **قَلَم و کتاب**؛ **شمس و شَجَرَة**.

۲. علائم تأنیث

اسم‌های مذکر، نیازی به علامت تشخیص ندارند؛ اما اسم‌های مؤنث دارای یکی از علائم سه‌گانه: تاء، الف مقصوره یا الف ممدوده^۱ هستند.^۲

نکته

۱. این علائم، در صورتی نشان‌دهنده تأنیث هستند که **زائد** باشند و اگر جزء حروف اصلی کلمه باشند، چنین خاصیتی ندارند؛ مانند: **وَقْتُ** و **قَرَأْتُ**.

همچنین **الف** یا **همزه** منقلب از حرف اصلی، علامت تأنیث نخواهد بود؛ مانند: ربا (اصل آن: رَبْوُ)، **دُعَاءُ** (اصل آن: دَعَاوُ).

۲. تاء تأنیث در ساختارهای فراوانی به کار می‌رود؛ از قبیل: مصادر باب‌های **مفاعلة** و **فعللة**، مصدر **مَرَّةً** و **نوع**، برخی مصادر **میمی** مثل: **مَغْفِرَةٌ**، مصدر **صِنَاعِي** و نیز جایگزین حروف محذوف کلمه؛^۳ مانند: **عِدَّةٌ**، **إِقَامَةٌ**^۴ و **لُغَةٌ**^۵.

۱. شاید در نگاه نخست، بهتر این می‌نمود که عرب، واژه‌هایی جداگانه برای مؤنث و مذکر - مانند: حِصَان (اسب نر) و جِجْر (اسب ماده) یا أَب (پدر) و أُم (مادر) - وضع می‌کرد؛ اما یکی از مشکلات این رویه، افزایش بیش از حد واژه‌های این زبان است؛ از این رو آنها برای مغایرت بین مذکر و مؤنث، از نشانه‌هایی (ة، اء، ى) بهره گرفته‌اند تا نیازی به وضع کلمات جدید نباشد.

۲. «الاسم المذکر هو الأصل في العربية، لأنه لا يحتاج إلى علامة، و الاسم المؤنث هو الفرع، لأنه يحتاج إلى علامة». (محمد عبدالله، مباحث في علم الصرف، ص ۱۶۶)

۳. در آینده، برخی دیگر از کاربردهای تاء تأنیث گفته خواهد شد.

۴. «تاء» جایگزین فاء الفعل است: وُعِدَ ← عِدَّة

۵. «تاء» جایگزین عین الفعل است: إِقَامُوا ← إِقَامَةٌ

۶. «تاء» جایگزین لام الفعل است: لُغُوا ← لُغَةٌ

۳. گاهی اسم مذکر حقیقی، دارای یکی از علائم تأنیث است؛ مانند: حمزة، معاوية، خلیفة، مرضی (جمع مریض)، شهداء و انبیاء. این اسم‌ها از جهت معنا، مذکر و از جهت لفظ، مؤنث^۱ هستند. بنابراین آنجا که به معنا توجه می‌شود - مانند: ضمیر و اسم اشاره - مشمول احکام مذکر هستند و در مواردی که لفظ مهم باشد،^۲ احکام مؤنث درباره آنها جاری می‌شود.

۳. مؤنث معنوی

برخی اسماء مؤنث، فاقد علامت تأنیث هستند که به آنها «مؤنث معنوی» گفته می‌شود؛ اعم از اینکه مؤنث حقیقی باشند، مانند: مریم، یا مجازی، مانند: شمس. مؤنث معنوی حقیقی، از طریق معنا قابل شناسایی است. برای بازشناسی مذکر مجازی از مؤنث مجازی معنوی، می‌توان از کتب لغت یا قرائنی همچون: اسم اشاره، ضمیر و صفت، بهره گرفت؛ مانند:

﴿ هَذَا ذِكْرٌ وَإِنَّ لِلْمُتَّقِينَ لَحُسْنَ مِثَابٍ ﴾^۳

﴿ إِنَّ الْأَمْوَاتَ الَّتِي تَقْرُونَ مِنْهُ فَأَنَّهٗ مُلْكِيكُمْ ﴾^۴

﴿ هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ ﴾^۵

﴿ أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ ﴾^۶

۱. از این رو گاه به این نوع از اسم‌ها، «مؤنث لفظی» گفته می‌شود.

۲. مثل بحث غیرمنصرف که در دانش نحو بدان پرداخته می‌شود.

۳. ص: ۴۹.

۴. جمعه: ۸.

۵. یس: ۶۳.

۶. غاشیه: ۱۷.

لعن رسول الله ﷺ الخمر وعاصرها ومعتصرها وبائعها ومشتريها و...^۱

بسیاری از اعضای زوج بدن، مانند: **يَدٌ**، **رِجْلٌ**، **عَيْنٌ**، **أُذُنٌ** و **كَفٌّ**^۲ و نیز کلماتی مانند: **أَرْضٌ**، **دَارٌ**، **نَارٌ**، **جَهَنَّمُ**، **حُزْبٌ** و **عَصَاٌ**، از مثال‌های پرکاربرد مؤنث معنوی مجازی هستند.

۴. موارد جواز تذکیر و تأنیث

۱. برخی اسم‌ها به صورت **سماعی** به هر دو صورت مذکر و مؤنث به کار رفته‌اند؛ مانند: **سَمَاءٌ**، **ذَهَبٌ**، **عَسَلٌ**، **سُوقٌ**، **سِلَاحٌ**، **لِسَانٌ**، **طَرِيقٌ** و **سَبِيلٌ**:

﴿وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَإِنْ يَكْرُوا سَبِيلَ الغَىِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا﴾^۳
و ﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي - أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي﴾^۴

یکی از عوامل این پدیده، اختلاف استعمال در قبائل عرب است.

۲. هرگاه تنها، لفظ یک کلمه - نه معنای آن - مورد نظر باشد، به اعتبار «**لفظ**» بودن، مذکر و به اعتبار «**کلمه**» بودن، مؤنث در نظر گرفته می‌شود؛ مثلاً: «**إِنَّ يَنْصِبُ الإِسْمَ وَيَرْفَعُ الخَبْرُ**» یا «**إِنَّ تَنْصِبُ الإِسْمَ وَتَرْفَعُ الخَبْرُ**»^۶.

۱. محمد بن حسن حر عاملی، **وسائل الشیعة**، ج ۱۷، ص ۲۲۴.

۲. در مقابل، بسیاری از اعضای فرد بدن، مذکر مجازی هستند؛ مثل: **رَأْسٌ**، **فَمٌ**، **أَنْفٌ** و **قَلْبٌ**.

۳. **أعراف**: ۱۴۶.

۴. **یوسف**: ۱۰۸.

۵. یعنی: «**لَفْظٌ إِنَّ...**».

۶. یعنی: «**كَلِمَةٌ إِنَّ...**».

۳. اسامی قبائل، مانند عاد و ثمود، به اعتبار «قوم»، مذکر و به اعتبار «قبیله»، مؤنث به

کار می‌روند؛ مانند: ﴿كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِالنُّذُرِ﴾^۱ و ﴿وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ﴾^۲.

هم‌اندیشی

وجه تمایز بحث مذکر و مؤنث در دو دانش صرف و نحو چیست؟

پرسش و تمرین

۱. در چه صورتی علائم «ة - ی - اء»، موجب مؤنث شدن کلمه می‌شوند؟
۲. راه تشخیص مذکر و مؤنث مجازی چیست؟
۳. اسم‌های زیر مذکر هستند یا مؤنث؟ نوع آن (حقیقی یا مجازی) را نیز مشخص کنید:
 أُخْت، أُذُن، اَرْض، اُمُّ، ابْن، باب، دِیْک، جَهَنَّم، حَجَر، حَمْزَة، دَار، زَحْمَة، شَجْرَة، صَمْت، عَیْن، فَتْوٰی، مَاء، مَرِیْم، نَار، هَمْزَة، یَحِیٰی، یَوْم.
۴. کلمات دارای علامت تأنیث و نوع علامت تأنیث را مشخص کنید:
 اِحْدٰی، اُمُّ، بئْر، حُبْلٰی، حَسَنَاء، حَوْزَة، حَدِیجَة، دُنْیَا، رِیْحَانَة، زَیْنَب، سَمَاحَة، سَمَاء، شَاة، شُورٰی، صَحْرَاء، عَاشُورَاء، عُقَاب، عَمِیَاء، غَضَبِی، وَدِیْعَة، نَخْلَة، وَقْت، عَصَا، جَلْسَة، اِبْتِدَاء.
۵. در عبارات زیر، اسم‌های مذکر و مؤنث را مشخص کنید و نوع هر یک را بنویسید:

﴿وَنَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بِيضَاءٌ لِلنَّظِيرِينَ﴾ . (شعرا: ۳۳)

﴿وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ﴾ . (ابراهیم: ۲۶)

﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ﴾ (آل عمران: ۱۸۵)

الامام الصادق علیه السلام: «أني لا أكلُ على مائدٍ ليس فيها خضرة.»

مثنی

اسم به متصرف و غیرمتصرف تقسیم می‌شود. متصرف اسمی است که چهار نوع تصریف: «تثنیه، جمع، تصغیر و نسبت» را بپذیرد. در این درس، تعریف و شیوه ساختن مثنی بیان می‌شود.

۱. تعریف

«مفرد» اسمی است که بر یک شیء از «انسان یا حیوان یا هر چیز دیگری» دلالت می‌کند؛ مانند: رَجُلٌ، جَمَلٌ، كِتَابٌ و جاهلٌ.

«مثنی» اسمی است که با افزودن علامت تثنیه: «ان» (در حالت رفع) یا «ین»^۱ (در حالت نصب و جر)، به آخر مفرد آن، بر دو چیز «متفق در لفظ و معنا» دلالت می‌کند^۲ مانند:

رَجُلَانِ، رَجُلَيْنِ جَمَلَانِ، جَمَلَيْنِ

۱. باید یادآوری نمود که حرف «ن» در آخر مثنی، همانند تنوین در مفرد، هنگام اضافه حذف می‌شود؛ مانند:

﴿وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ﴾ (طه: ۱۳۱)

۲. کلماتی مانند: «شَفَع» و «زَوْج»، که با ماده خود - نه با الحاق علامت تثنیه - بر دو چیز دلالت می‌کنند، مثنی نیستند.

۲. ملحق به مثنی

- دو دسته از کلمات، با وجود آنکه داخل در تعریف مثنی نیستند، علامت مثنی را می‌پذیرد:
۱. اسم‌هایی با ساختار مثنی؛ اما دال بر دو مصداق ناهمجنس؛ مانند: **أَبَوَان** (أب و أم) و **قَمْرَان** (قمر و شمس). این موارد که مفرد آنها در لفظ و معنا متفق نیستند، سماعی و از باب تغلیب هستند که یکی بر دیگری ترجیح داده شده و به صیغه مثنی درآمده است.^۱
 ۲. کلماتی همچون: «**اثنان، اثنتان، کلا، کلتا**» که از لفظ خود، مفرد ندارند؛ ولی بر دو چیز دلالت می‌کنند و علامت مثنی را می‌پذیرند.^۲

نکته

گاهی از مثنی، معنای «جمع» اراده می‌شود؛ مانند آیه: ﴿ثُمَّ أَرْجَعُ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ﴾^۳ که گفته شده: «**کرتین**» به معنای «**کرات**» است.^۴

۱. هرچند برخی آن را تنبیه دانسته‌اند. (ر. ک: خالد بن عبدالله ازهری، شرح التصريح على التوضيح، ج ۱، ص ۶۶؛ رضی الدین استرآبادی، شرح الرضي على الكافية، ج ۲، ص ۱۷۲)

۲. «يلحق بالمثنى في إعرابه، ما جاء على صورة المثنى و لم يكن صالحاً للتجريد من علامته، و ذلك مثل «كلا و كِلْتا» مضافتين إلى الضمير و مثل «اثنين و اثنتين» و كذا ما تُثَيَّ من باب التغليب كـ«أَبَوَيْن».

(مصطفى غلاني، جامع الدروس العربية، ج ۲، ص ۱۲)

۳. ملك: ۴.

۴. رضی الدین استرآبادی، شرح الرضي على الكافية، ج ۱، ص ۵۰؛ سید محمدحسین طباطبایی، الميزان في تفسير القرآن، ج ۱۹، ص ۳۵۱.

۳. شیوه ساخت مثنی

از آنجاکه علامت تثنیه، به آخر اسم مفرد افزوده می‌شود و انتهای اسم نیز برحسب نوع آن (صحیح، شبه‌صحیح، منقوص، مقصور و ممدود) متفاوت است، غالب قواعد ساخت مثنی، در چارچوب این اقسام مطرح می‌شود.

۱. در اسم‌های صحیح، شبه‌صحیح و نیز منقوصی که لام‌الفعل آن حذف نشده باشد، بدون هیچ تغییری، علامت تثنیه به آخر آنها اضافه می‌شود؛ مانند:

رَجُلٌ ← رَجُلَانِ
 دَلْوٌ ← دَلْوَانِ
 الْقَاضِي ← الْقَاضِيَانِ

۲. اسم مقصوری که لام‌الفعل آن حذف نشده است، اگر دارای سه حرف و الف آن نیز منقلب از واو باشد، به اصل خود بازمی‌گردد؛ مانند: الْعَصَا ← الْعَصَوَانِ^۱
 در غیر این صورت،^۲ الف به یاء تبدیل می‌شود؛ مانند:

الْهُدَى ← الْهُدَيَانِ الْمُرْتَضَى ← الْمُرْتَضَيَانِ
 الْمُسْتَعْلَى ← الْمُسْتَعْلَيَانِ غَضِبَ ← غَضِبَيَانِ

۳. در اسم منقوص یا مقصوری که لام‌الفعل آن به جهت التقاء ساکنین حذف شده باشد، لام‌الفعل محذوف برمی‌گردد؛ مانند:

قَاضٍ ← قَاضِيَانِ

۱. از آنجا که «الف» حرکت پذیر نیست، جهت الحاق فتحه در ابتدای علامت تثنیه به آخر اسم مقصور، الف را به حرف قبل از قلب به الف، بر می‌گردانیم.

۲. شامل این موارد:

- اسم سه‌حرفی و الف آن، منقلب از «ی» باشد؛

- اسم دارای بیش از سه حرف باشد؛ اعم از آنکه اصلش «ی» باشد یا «و».

عَصاً ← عَصَوَانِ

۴. در اسم ممدود:

- اگر همزه آن اصلی باشد، هیچ تغییری در آن رخ نمی‌دهد؛ مانند:

قَزَاء ← قَزَاءَانِ

- اگر همزه، علامت تأنیث باشد، به واو تبدیل می‌شود؛ مانند:

حَمْرَاء ← حَمْرَآوَانِ

- اگر همزه آن منقلب باشد، در آن دو وجه جایز است: بدون تغییر یا قلب به واو (وجه اول،

بهتر است)؛ مانند:

دُعَاء ← دُعَاءَانِ و دُعَاوَانِ إِهْدَاء ← إِهْدَاءَانِ و إِهْدَاوَانِ

۵. در اسم‌های ثلاثی محذوف اللام، لام‌الفعل بر نمی‌گردد و کلمه به صورت فعلی خود

علامت تننیه را می‌پذیرد؛ مانند:

ید	←	یدان	←	إِبْن	←	إِبْنَانِ
فَم	←	فَمَان	←	لُغَة	←	لُغْتَانِ
دَم	←	دَمَان	←	سَنَة	←	سَنْتَانِ

نکته

در دو کلمه «أَب» و «أَخ»، با بازگشت لام‌الفعل، اسم به اصل خود بازگردانده می‌شود:

أَبَوَانِ، أَخَوَانِ.^۲

۱. الفَمُّ و الثَّمُّ و الفِمْمُ من الإنسان: ما يفتح للتكلم و تناول الأَطْعَمَة؛ هو في أصل وضعه: «فَوَّة».

۲. در تننیه حَم و هَن، بازگشت لام‌الفعل جایز است: حَمَوَان و هَنَوَان.

هم‌اندیشی

تفاوت معنایی «کلا» و «کلتا» در صورت اضافه به اسم ظاهر
مانند: ﴿كَلْتَا الْجَنَيْنِ ءَأَنْتَ أَكْلَهُمَا﴾^۱ و اضافه به ضمیر مانند:
﴿إِمَّا يَلْعُنَنَّكَ الْكِبَرُ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا﴾^۲ چیست؟

پرسش و تمرین

- چرا کلمات «اثنان، اثنتان، کلا و کلتا» مثنای حقیقی شمرده نمی‌شوند؟
- آیا کلمات «حُنَيْن، حِيتَان و جَوْلَان» مثنی هستند؟ چرا؟
- چرا در کلماتی مانند «عَصَوَان و هُدَيَان»، واو و یاء متحرک ماقبل مفتوح، به الف تبدیل نشده است؟
- مثنای کلمات زیر را بنویسید:
دار، هدی، رام، الرضا، سماء، صحراء، صفراء، ضارِبَة، هِبَة، المُفْتِي، المُسْتَدْعِي، مسجد، المسعِي، المَعْنِي، نام، الهادي، الكبرى، كُرَة.
- در عبارات زیر، الفاظ مثنی را مشخص کنید و مفرد آنها را بنویسید:
﴿وَآتِلْ عَلَيْهِم نَبَأَ ابْنِي آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا﴾ (مانده: ۲۷)

۱. کهف: ۳۳.

۲. اِسْرَاء: ۲۳.

﴿ كَلْنَا الْجَنَيْنَ ءَانَتْ أَكْهَهَا وَلَمْ تَظَلِمِ مِنْهُ شَيْئًا ﴾ (كهف: ۳۳)

الامام الصادق علیه السلام: ثلاث لم يجعل الله عز وجل لأحد فيهن رخصة: أداء الأمانة إلى البر والفاجر و

الوفاء بالعهد للبر والفاجر وبر الوالدين برين كنا أو فاجرين^۱.

الامام الصادق علیه السلام: ركعتان يصليهما المتزوج أفضل من سبعين ركعة يصلها عزب^۲.

الامام الباقر علیه السلام: ... رَحِمَ اللهُ امرءَ أَلْفِ بَيْنَ وَبَيْنَ وَلِيِّينَا، يَامَعِشَرَ الْمُؤْمِنِينَ تَأَلَّفُوا وَتَعَاطَفُوا^۳.

۱. محمد بن يعقوب كليني، الكافي، ج ۳، ص ۴۱۳.

۲. محمد بن حسن حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۱۴ ص ۶.

۳. محمد بن يعقوب كليني، الكافي، ج ۴، ص ۵۷.

جمع سالم

پس از آشنایی با اسم مثنی و احکام آن، در این درس با جمع سالم و اقسام و احکام آن آشنا می‌شویم.



۱. تعریف جمع

«جمع» اسمی است که بر بیشتر از دو چیز متفق در لفظ و معنا دلالت کند که یا به انتهای مفرد آن، علامت جمع افزوده شده و یا تغییری در بنای مفرد آن پدید آمده است. جمع در حالت اول، «جمع سالم» و در حالت دوم، «جمع مکسر» نامیده می‌شود.

۲. اقسام جمع سالم

این جمع که اغلب^۱ بنای مفرد آن، «سالم» باقی می‌ماند، دارای دو قسم است: جمع سالم مذکر و جمع سالم مؤنث.

۱. گاه برای تسهیل در گفتار، در بناء مفرد جمع سالم، تغییر جزئی رخ می‌دهد که این، مانع از نام‌گذاری آن به جمع سالم نمی‌شود؛ مانند: حشرة ← حشرات.

۳. جمع سالم مذکر^۱

این جمع با افزودن علامت: «ئ وُن» (در حالت رفع) یا «ئِین» (در حالت نصب و جر)^۲ به انتهای مفرد ساخته می‌شود؛ مانند:

مُسْلِمُونَ، مُسْلِمِينَ و نیز: ﴿لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكُفْرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ﴾^۳

شرایط ساخت جمع سالم مذکر

ساخت «جمع سالم مذکر»، در گرو احراز شرایط زیر در مفرد آن است:

۱. مذکر باشد؛
۲. عاقل باشد؛
۳. خالی از «تاء تأنیث» باشد؛
۴. «عَلَم»^۴ یا «وصف»^۵ باشد؛

۱. «جمعُ المذکرِ السالمُ ما يدل على أكثر من اثنين، بسبب زيادة معينة في آخره أغنت عن عطف المفردات المتماثلة في المعنى و الحروف و الحركات بعضها على بعض. المراد بالسالم ما سلم فيه صيغة المفرد و ذلك بأن يبقى المفرد على حاله بعد الجمع لا يدخل حروفه تغيير في نوعها أو عددها أو حركاتها إلا عند الإلغال، نحو: المصطفون». (عباس حسن، النحو الوافي، ج ۱، ص ۱۲۵)

۲. «ن» در انتهای جمع سالم مذکر، همانند تنوین در مفرد، هنگام اضافه حذف می‌شود؛ مانند:

﴿وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُوا أَيْدِيَهُمْ﴾ (أنعام: ۹۳)

۳. آل عمران: ۲۸.

۴. اسم‌های علم مرکب مانند: سببویه، جمع سالم مذکر ندارند.

۵. در وصف شرط است که: یا أفعل تفضیل باشد؛ مانند: أعلم ← أعلمون و أعلمین؛ یا صفتی باشد که با تاء، مؤنث می‌شود؛ مانند: عابد ← عابدون و عابدین؛ بنابراین کلماتی همچون: أَحْمَر، جَوْعَان و جَرِيح، جمع سالم مذکر ندارند.

مانند: مُحَمَّد ← مُحَمَّدُونَ و مُحَمَّدِينَ

عالم ← عَالِمُونَ و عَالِمِينَ

از این رو کلماتی همچون: زینب، حائض، کتاب، فَرَس، صاهل،^۱ حَمْزَة، عَلامَة و رَجُل، به دلیل نداشتن دست کم یکی از شرایط بالا، جمع سالم مذکر ندارند.

نکته

چنان که گذشت، «مفرد غیرعاقل»، جمع سالم مذکر ندارد؛ اما گاه، یکی از امور اختصاصی عاقل به آن نسبت داده می شود که در نتیجه می توان آن را به گونه «سالم» جمع بست؛ مانند:

﴿ إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي

سَجْدِينَ ﴾^{۲۰}

ملحق به جمع سالم مذکر

کلماتی همچون: «عَشْرُونَ تا تِسْعُونَ، عَلَيُونَ،^۳ أُولُو،^۴ أَرْضُونَ، سِنُونَ،^۵ عَالَمُونَ،^۶ بَنُونَ و أَهْلُونَ»^۷ که خارج از قلمرو تعریف جمع سالم مذکر یا فاقد برخی شرایط آن هستند و با این

۱. وَصَفٌ لِلْفَرَسِ.

۲. یوسف: ۴. نکته فوق در اسناد فعل جمع مذکر، به غیر عاقل نیز مطرح است؛ مانند: ﴿ وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ

الَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ ﴾ (انبیاء: ۳۳)

۳. عَلَيُونَ: اسْمٌ لِأَعْلَى الْجَنَّةِ.

۴. أُولُو: اصحاب؛ لا واحد له من لفظه.

۵. سِنُونَ و سَنَوَات: جمعُ السَّنَةِ.

۶. در وجه الحاق «عالمون» به جمع سالم مذکر، آرای متنوعی بیان شده است؛ از جمله اینکه: این واژه به معنای عقلا بوده، مفرد آن «عالم» نیست؛ زیرا «عالم» شامل غیرعاقل نیز می شود.

۷. أَهْلُ جِ أَهْلُونَ و أَهَالٍ: العشيرة و ذوو القربى.

حال، در سیمای ظاهری و اعراب، با این جمع تشابه دارند، «ملحقات جمع سالم مذکر» نامیده می‌شوند.

کیفیت ساخت جمع سالم مذکر

۱. شیوه ساخت این جمع در اسماء صحیح، شبه‌صحیح و ممدود، همانند ساخت تشبیه است؛ مانند:

أَكْبَر ← أَكْبَرُونَ، أَكْبَرِينَ

شَافِعِي ← شَافِعِيُونَ، شَافِعِيِينَ

قَرَاء ← قَرَأُونَ، قَرَأِينَ

۲. در اسم منقوص، به دلیل اجرای قواعد اعلال، حرف «ی» حذف می‌شود؛ مانند:

القاضي ← القاضِيُونَ ← القاضِيُونَ ← القاضُونَ

القاضي ← القاضِيِينَ ← القاضِيِينَ ← القاضِيِينَ

۳. در اسم مقصور، در اثر اجرای قواعد اعلال، حرف «ا» حذف می‌شود؛ مانند:

المُصْطَفِي ← المُصْطَفِيُونَ^۱ ← المُصْطَفَاؤُنَ ← المُصْطَفَوْنَ

المصطفى ← المصْطَفِيِينَ ← المصْطَفَايِنَ ← المصْطَفِيِينَ

از جمله در: ﴿وَإِنَّهُمْ عِنْدَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفِينَ الْآخِيَارِ﴾^۲

۱. از آنجا که «الف» حرکت پذیر نیست، هنگام الحاق علامت جمع به آخر اسم مقصور، آن را به حرف قبل از قلب، برمی‌گردانیم.

۴. جمع سالم مؤنث^۱

جمع سالم مؤنث، با افزودن علامت: «ات» به آخر مفرد (با شرایطی که خواهد آمد) ساخته می‌شود؛ مانند: زَيْبٌ ← زَيْبَاتٌ

اگر مفرد، به «تاء» تأنیث ختم شود، هنگام افزودن علامت جمع، آن «تاء» حذف می‌شود؛ مانند: مُسْلِمَةٌ ← مُسْلِمَاتٌ

البته «الف» و «تاء» باید هر دو زائد باشند و اگر «الف» زائد و «تاء» اصلی باشد - مانند: اَبْنَاتٌ، اَصْوَاتٌ و اَوْقَاتٌ - یا «تاء» زائد و «الف» اصلی باشد - مانند: قُضَاةٌ، زُوَاةٌ و هُدَاةٌ - این کلمات، نه جمع سالم مؤنث، که جمع مکسر هستند و بحث آن در ادامه خواهد آمد.

ملحق به جمع سالم مؤنث

کلماتی همچون: «عَرَفَاتٌ»، «أُولَاتٌ»، «أَخَوَاتٌ» و «بَنَاتٌ» که خارج از تعریف جمع سالم مؤنث هستند، اما تشابه ظاهری و اعرابی با آن دارند، «ملحق به جمع سالم مؤنث» شمرده می‌شوند.

موارد ساخت جمع سالم مؤنث

تنها مفردهایی می‌توانند به صورت جمع سالم مؤنث درآیند که جزء یکی از موارد زیر باشند:^۲

۱. اعلام مؤنث؛ مانند: زَيْبٌ ← زَيْبَاتٌ

۲. اسم‌هایی که دارای تاء تأنیث هستند (حتی اگر بر مذكر اطلاق شوند)^۳؛ مانند:

۱. برای این نوع جمع، نام «جمع با الف و تاء زائد» پیشنهاد شده است؛ زیرا گاهی مذكر نیز با این علامت جمع بسته می‌شود؛ مانند: مُعَاوِيَةٌ ← مُعَاوِيَاتٌ؛ مَنسُوجٌ ← مَنسُوجَاتٌ.

۲. البته موارد دیگری نیز وجود دارد که به دلیل کاربرد کمتر، ذکر نشده است.

۳. برخی کلمات منتهی به تاء تأنیث، جمع سالم مؤنث ندارند و تنها به صورت جمع مکسر به کار می‌روند؛ نظیر: أُمَّةٌ ← إِمَاءٌ؛ أُمَّةٌ ← أُمَّمٌ؛ شَفَّةٌ ← شِفَاهٌ؛ شَاةٌ ← شِيَاهٌ؛ قُلَّةٌ ← قُلَلٌ؛ مِلَّةٌ ← مِلَلٌ.

شَجَرَة ← شَجَرَات معاوية ← معاويات

۳. اسم‌هایی که دارای الف تأنیث هستند؛ مانند:

الْكُبْرَى ← الْكُبْرِيَات صَحْرَاء ← صَحْرَاوَات

۴. صفت غیر عاقل؛ مانند:

مَنْسُوج ← مَنْسُوجَات مشروب ← مشروبات دُرِّيْهِم ← دُرِّيْهِمَات

۵. مصدر غیر ثلاثی مجرد؛ مانند:

تَصْرُف ← تَصْرِفَات تَنْبِيْه ← تَنْبِيْهَات

کلماتی مانند: اُمّهات (جمع اُم) و سماوات (جمع سماء) از موارد سماعی جمع سالم مؤنث هستند.

شیوه ساخت جمع سالم مؤنث

۱. شیوه ساخت و تغییرات در اسم‌های صحیح، شبه‌صحیح، منقوص، مقصور و ممدود، همانند تنبیه است؛ مانند:

بُشْرَى ← بُشْرِيَات صحراء ← صحراوات

۲. کلمات منتهی به «تاء» تأنیث، اگر بر وزن «فَعْلَة»^۳ نباشند، پس از حذف «تاء»، مشمول

ضابطه «۱» می‌شوند؛ مانند:

وَالِدَة ← وَالِدَات حَنْفِيَّة ← حَنْفِيَّات هَادِيَة ← هَادِيَّات

صَلَاة ← صَلَوَات فَتَاة ← فَتَيَّات

۱. برخی گفته‌اند: «فَعْلَى» (مؤنث «فَعْلَان») و «فَعْلَاء» (مؤنث «أفْعَل») جمع سالم ندارد.

۲. برخی این دسته را از مصادیق قسم دوم برشمرده‌اند و برای نمونه، مفرد «تَصْرُفَات» را «تَصْرُفَة» (مصدر

مژه) دانسته‌اند. (رضی‌الدین استرآبادی، شرح‌الرضی‌علی‌الکافیة، ج ۳، ص ۳۸۸)

۳. به فتح، کسر و ضم فاء‌الفعل.

۳. کلمات منتهی به تاء تأنیث که بر وزن «فَعْلَةٌ» هستند، اغلب به صورت ذیل جمع بسته

می‌شوند:

الف) اگر «وصف» یا «مضاعف» یا «اجوف» باشند، بدون تغییر در عین‌الفعل جمع بسته

می‌شوند؛ مانند:

صَبَبة ← صَبَبات	صُلْبَةٌ ^۱ ← صُلْبَات	صِيفَةٌ ^۲ ← صِيفَات
جَدَّة ← جَدَّات	شِدَّة ← شِدَّات	عُدَّة ^۳ ← عُدَّات
رَوْضة ← رَوْضات	بِيعَةٌ ← بِيعَات	سُورَةٌ ← سُورَات

ب) در سایر موارد:

- اگر بر وزن «فَعْلَةٌ» باشند، عین‌الفعل آنها در جمع، مفتوح می‌شود؛ مانند:

قَطْعة ← قَطْعات	وَرْطَةٌ ^۴ ← وَرْطَات	غَزْوَةٌ ← غَزَوَات
------------------	----------------------------------	---------------------

- اگر بر وزن «فِعْلَةٌ» یا «فَعْلَةٌ» باشند، در عین‌الفعل آنها سه حالت: سکون، فتح و تبعیت از

فاء‌الفعل جایز است؛ مانند:

جِلْسَةٌ ← جِلْسَات، جِلْسَات، جِلْسَات	حُجْرَةٌ ← حُجْرَات، حُجْرَات، حُجْرَات
عُرْوَةٌ ← عُرَوَات، عُرَوَات، عُرَوَات	

البته در معتل‌اللام بر وزن «فِعْلَةٌ» - مانند رِشْوَةٌ و فِدْيَةٌ - و معتل‌اللام یائی بر وزن «فَعْلَةٌ» -

مانند مُنْيَةٌ - تبعیت جایز نیست.

۱. الصُّلب: الشيء الغليظ الشديد.

۲. الصِّيفر: الخالي.

۳. العُدَّة: ما أُعِدَّ لحوادث الدهر من المال و السلاح.

۴. الوَرْطَةُ: المهلكة.

۴. معمولاً در کلمات ثلاثی محذوف اللام، اگر مفتوح الفاء باشند، لام الفعل برگردانده می‌شود و در غیر این صورت، لام الفعل باز نخواهد گشت؛ مانند:

سَنَّة ← سَنَوَات فِتَّة ← فِتَات لُغَة ← لُغَات

هم‌اندیشی

۱. آیا جمع بستن عَلم با حفظ معنای علمیت، ممکن است؟
۲. آیا کلماتی مانند: سؤال و کمال، جمع سالم مؤنث دارند؟
چرا؟

پرسش و تمرین

۱. جمع سالم را تعریف کنید.
۲. از کلمات زیر - در صورت داشتن شرایط - جمع سالم مذکر بسازید و اگر ممکن نیست، علت آن را بیان نمایید:
عیسی، کتاب، سعید، حمزه، مُزْضِع، قلم، الأَعْلَى، رسول، الرِّضَا، طَبِيبَة، جُمعة، الغازی، زجاج، أَكْمَل، مهدی، جَرِيح، خلیفه، زُھیر، موسی، المُرْتَضَى.
۳. از کلمات زیر - در صورت احراز شرایط - جمع سالم مؤنث بسازید و اگر ممکن نیست، علت آن را بیان نمایید:
عذراء، حُطُوَة، عابد، طُلْمَة، حَسْرَة، قُبَّة، تالیف، عالِمَة، العُظْمَى، سَجْدَة، عطشی، رَشْوَة، اجتماع، زَوْجَة، غاز، صُغْرَى، فِقْرَة، بنت، ثَوْرَة، منصوب، قِطْعَة، مَأْكُول.
۴. در عبارات زیر، جمع‌های سالم را مشخص کنید:

﴿ وَرَاءَ الْمَجْرُمُونَ النَّارَ فَظَنُّوا أَنَّهُمْ مُوَاعِعُوهَا ﴾. (كهف: ۵۳)

﴿ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهَبْنَ السَّيِّئَاتِ ذَلِكَ ذِكْرٌ لِلذَّكِرِينَ ﴾. (هود: ۱۱۴)

﴿ وَبِئْسَ لِلْمُطَفِّفِينَ ﴾. (مطففين: ۱)

الرسول الاعظم ﷺ: «إِذَا رَأَيْتُمُ الْمُتَوَاضِعِينَ مِنْ أُمَّتِي فَتَوَاضَعُوا لَهُمْ وَإِذَا رَأَيْتُمُ الْمُتَكَبِّرِينَ فَتَكَبَّرُوا عَلَيْهِمْ فَإِنَّ ذَلِكَ لَهُمْ مَذَلَّةٌ وَصِغَارٌ!»

جمع مکسر

جمع برخی اسماء در زبان عربی، به صورت مکسر است. در این درس، با اوزان جمع مکسر و برخی اصطلاحات مرتبط با جمع آشنا می‌شویم.



۱. جمع مکسر

هر گاه در اثر جمع بستن اسمی، در بنای مفرد آن تغییراتی رخ دهد، آن جمع را «جمع

مکسر» می‌نامند؛ تغییراتی مانند:

- | | | | |
|------|---|-----------|--------------------------------|
| کتاب | ← | کُتِبَ | ۱. کم شدن برخی از حروف: |
| ثوب | ← | أَثْوَابُ | ۲. زیاد شدن برخی از حروف: |
| غلام | ← | أَغْلَامٌ | ۳. کم و زیاد شدن برخی از حروف: |
| أسد | ← | أَسَدٌ | ۴. فقط تغییر حرکات حروف: |

گاهی نیز وزن اسم مفرد و جمع مکسر آن، یکسان است؛ مانند: «فُلُك»: ^۱ ﴿فَأَبْجَيْنَهُ

﴿وَمَنْ مَعَهُ فِي الْفُلِّ الْمَشْحُونِ﴾ ^۲ ﴿وَتَرَى الْفُلْكَ فِيهِ مَوَاحِرَ﴾ ^۳

اوزان جمع مکسر، پرشمار است و برای تشخیص آنها اغلب باید به کتب لغت مراجعه کرد.^۴

۱. برخی «فُلُك» را اسم جمع دانسته‌اند. (امیل بدیع یعقوب، موسوعة النحو و الصرف و الإعراب، ص ۶۳)

۲. شعراء: ۱۱۹.

۳. فاطر: ۱۲.

۴. «إعلم أن جموع التکسیر أكثرها محتاج الى السماع و قد يغلب بعضها في بعض أوزان المفرد». (رضی -

الدين استرآبادی، شرح شافية ابن الحاجب، ج ۲، ص ۸۹)

مهم ترین این اوزان عبارتند از:

وزن	مثال
أَفْعُل	أَعْيُن (عَيْن)، أَفْلُس (فَلْس)، أَذْرَع (ذِرَاع)، أَلْسُن (لِسَان)
أَفْعَلَة	أَغْذِيَة (غِذَاء)، أَدْوِيَة (دَوَاء)، أَسْئَلَة (سُؤَال)، أَيْمَة (إِمَام)، أَعْرَة (عَزِيْز)
فِعْلَة	وَلَدَة (وَلَد)، غِلْمَة (غَلَام)، فِتْنَة (فَتَى)، إِخْوَة (أَخ)
أَفْعَال	أَتَوَاب (تَوْب)، أَغْنَاق (عَنْق)، أَبْطَال (بَطَل)، أَيَام (يَتِيم)، أَصْحَاب (صَاحِب)
فُعْل	أَسْد (أَسَد)، حُمْر (أَحْمَر)، حُور (حَوْرَاء)
فُعْل	كُتُب (كِتَاب)، صُبْر (صَبُور)، نُدْر (نَدِير)، نُجُب (نَجِيب)، حُشْب (حَشَب)
فُعْل	عُرْف (عُرْفَة)، حَجَج (حَجَّة)، فَرَى (فَرِيَة)، حُلَى (حِلِيَة)، صُعْر (صُعْرَى)
فِعْل	بَدَع (بِدْعَة)، قَطَع (قِطْعَة)، خَيِم (خَيْمَة)
فُعْلَة	زُمَاء (رَامِي)، قُضَاء (قَاضِي)، دُعَاء (دَاعِي)
فُعْلَة	كُفْرَة (كَافِر)، طَلْبَة (طَالِب)، وَرَثَة (وَارِث)، سَادَة (سَيِّد)
فُعَال	كُفَار (كَافِر)، طُلَاب (طَالِب)، وُزَات (وَارِث)، تُجَار (تَاجِر)
فِعَال	يَحَار (يَحْر)، رَجَال (رَجُل)، كِرَام (كَرِيم، كَرِيمَة)، نَدَام (نَدْمَان، نَدْمَانَة، نَدْمِي)
فُعُول	عُلُوم (عِلْم)، عُيُون (عَيْن)، جُنُود (جُنْد)، دُكُور (دَكْر)، شُهُود (شَاهِد)
فِعْلَان	شِجْعَان (شِجَاع)، صَبِيَان (صَبِي)، فِتْيَان (فَتَى)، غِلْمَان (غَلَام)
فُعْلَان	شُجْعَان (شِجَاع)، بُلْدَان (بَلَد)، شُبَّان (شَاب)، سُودَان (أَسُود)
فُعْلِي	مَرَضِي (مَرِيض)، مَوْتِي (مَيِّت)، هَلَكِي (هَالِك)، أَسْرِي (أَسِير)
فُعَالِي	فِتَاوِي (فِتْوَى)، صَحَارِي (صَحْرَاء)، هَدَايَا (هَدِيَة)
فُعَالِي	كَسَالِي (كَسَلَان)، أَسَارِي (أَسِير)، سُكَارِي (سُكَرَان)
فُعْلَاء	كُرْمَاء (كَرِيم)، أَسْرَاء (أَسِير)، صُلْحَاء (صَالِح)، عُلْمَاء (عَالِم، عَلِيم)
أَفْعِلَاء	أَشْدَاء (شَدِيد)، أَنْبِيَاء (نَبِي)، أَوْلِيَاء (وَلِي)، أَنْقِيَاء (تَقِي)
فُؤَاعِل	فُؤَاعِلِم (فَاعِطَة)، طَوَالِق (طَالِق)، عَوَالِم (عَالِم)، جَوَاهِر (جَوْهَر)
فُعَالِل	دِرَاهِم (دِرْهَم)، وَسَاوِس (وَسُوسَة)، سَفَارِج (سَفْرَجَل)
مَفَاعِل	مَسَاجِد (مَسْجِد)، مَعَايِش (مَعِيْشَة)، مَنَافِع (مَنْفَعَة)
فُعَالِيل	قِرَاطِيْس (قِرْطَاس)، عَصَافِير (عُصْفُور)، فِرَادِيْس (فِرْدَوْس)
مَفَاعِيل	مَفَاتِيْح (مِفْتَاح)، مَسَاكِين (مَسْكِين)، مَشَاهِير (مَشْهُور)

نکات

۱. برخی از اسم‌های مفرد، دارای بیش از یک جمع مکسر هستند؛ مانند:

شریف ← شُرَفَاء، أَشْرَاف بحر ← بُحُور، بِحَار، أَبْحُر

جاهل ← جَهْلَةٌ، جُهْلٌ، جُهَالٌ، جُهَلَاءٌ

۲. هرگاه «اجوف واوی»، بر وزن «فِعال» جمع بسته شود، «واو» به «یاء» تبدیل می‌شود؛

مانند:

ثَوْبٌ ← ثَوَابٌ ← ثِيَابٌ رَوْضَةٌ ← رِوَاضٌ ← رِيَاضٌ

۳. بسیاری از اسم‌های مفرد که مشمول تغییرهای صرفی (اعلال، ابدال، حذف و...) شده‌اند، هنگام ساختن جمع مکسر، به «اصل خود» بازمی‌گردند؛ مانند:

مَيِّتٌ^۱ ← أَمْوَاتٌ ماء^۲ ← مِيَاهٌ أَخٌ ← إِخْوَانٌ، إِخْوَةٌ

۲. جمع قَلَه و کثره

جمع مکسر، دو گونه است: قَلَه و کثره.

از بین اوزان جمع مکسر، چهار وزن «أَفْعَلٌ، أَفْعَلَةٌ، فِعْلَةٌ و أَفْعَالٌ» به «جمع قَلَه» معروف‌اند که

در صورت عدم وجود قرینه، اغلب بر سه تا ده (فرد از مفرد) دلالت می‌کنند.

بقیه اوزان، «جمع کثره» هستند که در صورت عدم وجود قرینه، اغلب بر بیشتر از ده (فرد از

مفرد)^۳ دلالت می‌کنند.

۱. اصل مَيِّتٌ، «مَيِّتٌ» است.

۲. اصل ماه، «مَوَّه» است.

۳. رضی‌الدین استرآبادی، شرح الرضی علی الکافیة، ج ۲، ص ۱۹۱؛ عبدالله بن عقیل همدانی، شرح

ابن عقیل، ج ۲، ص ۴۵۲؛ برخی معتقدند جمع کثره، بر سه به بالا دلالت می‌کند.

البته این تفکیک تنها در حالتی است که یک مفرد، با هر دو وزن «قله» و «کثره» جمع بسته شود. در نتیجه اسم‌هایی که تنها دارای یکی از دو وزن یاد شده باشند، بر سه به بالا دلالت دارند؛ برای نمونه، شهر به دو صورت **أشهر** و **شهور** جمع بسته می‌شود که در آیه:

﴿ فَإِذَا أَسْلَخَ الْأَشْهُرَ الْحُرُمَ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ ﴾^۱ جمع قله است و بر کمتر از ده تا دلالت می‌کند و در آیه: ﴿ إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا ﴾^۲ جمع کثره و دال بر بیش از ده تا است.

گاهی اوزان جمع «قله» در جمع «کثره» به کار می‌روند؛ مانند: ﴿ يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ ﴾^۳ ﴿ شَاكِرًا لِأَنْعُمِهِ ﴾^۴ و ﴿ وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَمٌ ﴾^۵؛ همان‌گونه که گاه، اوزان جمع کثره در جمع قله به کار می‌روند؛ مانند: ﴿ وَالْمُطَلَقَاتُ يَرْبَصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ ﴾^۶

نکته

قواعد اعلال «اجوف»، در صیغه‌های جمع قله جاری نمی‌شود؛ مانند:

أدور (جمع دار)، **أعین** (جمع عین)، **أحوال** (جمع حال)

۱. توبه: ۵.

۲. توبه: ۳۶.

۳. غافر: ۱۹.

۴. نحل: ۱۲۱.

۵. لقمان: ۲۷.

۶. بقره: ۲۲۸.

۳. جمع الجمع

گاهی جمع مکسر، **سَمَاعاً** دوباره جمع (مکسر یا سالم) بسته می‌شود که به آن «**جمع الجمع**» می‌گویند. برخی غرض از آن را مبالغه در تکثیر یا اشاره به مجموعه‌های گوناگون دانسته‌اند؛^۱ مانند:

كَلْبٌ	←	أَكْلَبٌ	←	أَكَالِبٌ
بَيْتٌ	←	بُيُوتٌ	←	بُيُوتَاتٌ
نَاكِسٌ ^۲	←	نَوَاكِسٌ	←	نَوَاكِسُونَ

در آیه: ﴿وَلَوْ نَقُولُ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقْوَالِ﴾^۳ **أَقْوَالِ** جمع **أَقْوَالِ** و آن نیز جمع **قَوْلِ** است.

۴. صیغه منتهی الجموع

از میان اوزان جمع مکسر، به دو وزن «**مَفَاعِلٌ**» و «**مَفَاعِيلٌ**» و نیز اوزان مماثل این دو، «**صیغه منتهی الجموع**» گفته می‌شود؛^۴ مانند اوزان: **فَعَالِلٌ** (دَرَاهِمٌ)، **فَعَالِيلٌ** (قِرَاطِيسٌ)، **أَفَاعِلٌ** (أَكَابِرٌ)، **أَفَاعِيلٌ** (احادیث)، **فَوَاعِلٌ** (جَوَاهِرٌ)، **فَوَاعِيلٌ** (طَوَاوِيسٌ)، **تَفَاعِلٌ** (تَجَارِبٌ)، **تَفَاعِيلٌ** (تکالیف)، **فُعَالِيٌّ** (فتاوی)، **فُعَالِيٌّ** (کُسَالِيٌّ).

۱. موفق‌الدین بن یعیش، شرح المفصل، ج ۵، ص ۷۴؛ علی بن محمد اشمونی، شرح الاشمونی علی

الالفیة، ج ۴، ص ۱۵۲.

۲. الناکِس: الرَّجُلُ المَطَّاطِيُّ رَأْسُهُ.

۳. حاقه: ۴۴.

۴. علت این نام‌گذاری، آن است که نمی‌توان این کلمات را دوباره جمع مکسر بست: «تسمی صیغه منتهی الجموع، بـ«الجمع المتناهی» أيضاً، لانتهاؤ الجمع الیهما، فلا يجوز أن یجمع بعدها مرة أخرى؛ بخلاف کثیر غیرها من جموع التکسیر، فانه قد یجمع». (عباس حسن، النحو الوافی، ج ۴، ص ۲۰۳)

۵. اسم جمع

اسم‌هایی که بر یک مجموعه دلالت می‌کنند؛ اما از لفظ خود، مفرد ندارند، «اسم جمع» نامیده می‌شوند؛ مانند: قوم، ناس، قبیله (مفرد هر کدام: رجل یا امرأة)، غنم (مفرد آن: شاة)، ایل (مفرد آن: جمل یا ناقه)، خیل (مفرد آن: فرس).^۱

این کلمات، به اعتبار لفظ، مفرد و به اعتبار معنا، جمع هستند و بنابراین می‌توان هر دو اعتبار را برای آنها در نظر گرفت؛ مانند: القوم سار یا ساژوا.

۶. اسم جمعی جنس

اسمی که دارای معنای جمع است و با اضافه کردن «تاء تأنیه» یا «یاء مشدّد» به انتهای آن، بر مفرد دلالت می‌کند، «اسم جمعی جنس» نامیده می‌شود؛ مانند:

شَجَرَةٌ ← شَجَرٌ تَفَّاحَةٌ ← تَفَّاحٌ دَجَاجَةٌ ← دَجَاجٌ
 يَهُودِيٌّ ← يَهُودٌ عَرَبِيٌّ ← عَرَبٌ أَعْرَابِيٌّ ← أَعْرَابٌ

نکته

به اسمی که با یک لفظ، بر کم و زیاد دلالت می‌کند، «اسم افرادی جنس» گفته می‌شود؛ مانند: عسل، ماء، تراب.

هم‌اندیشی

شباهت و تفاوت معنایی اسم جمع با اسم جمعی جنس چیست؟

۱. برخی از لغت‌شناسان، کلماتی مانند: رَكْبٌ (جمع راکب) و صَحْبٌ (جمع صاحب) را اسم جمع شمرده‌اند؛ زیرا بر وزن هیچ یک از اوزان مشهور جمع مکسر نیستند. (محمد بن محمد زبیدی، تاج العروس، ذیل واژه‌ها)

پرسش و تمرین

۱. علت نام‌گذاری جمع مکسر به این نام چیست؟
۲. روش مطمئن برای تعیین جمع مکسر کلمات چیست؟
۳. صیغه منتهی الجموع را تعریف کنید.
۴. در کلمات زیر، جمع، اسم جمع، اسم جمعی جنس، جمع‌الجمع و صیغه منتهی‌الجموع را مشخص کنید:

أكاذيب، قُرُوء، إِبِل، أسواق، أعراب، أعضاء، أعمدة، أقيسة، سكاكين، قَبيلة، إناث، أنامل، أماكن، أيدي، أيادي، أناجيل، طائفة، جُند، جيش، حوادث، أكالب، عبيد، عيدان، صواحبات، قبور، كرام، مراحم، معادن، معشر، مفاتيح، نسوان، نساء، نسوة.
۵. جمع مکسر اسم‌های زیر را بنویسید:

أسبوع، ثقل، ثلثة، جريمة، حامي، حُجرة، حَمَل، حوِراء، حوزة، حَيْران، دُعاء، دعوى، زهراء، ساعي، صُورة، طعام، عبرة، علم، غِربال، قِطعة، قَلعة، قَلَم، كاتب، مَعْبَر، مَعيشة، نَدمان، هِرَم.
۶. مفرد جمع‌های قرآنی زیر را بنویسید:

أساطير، أساور، أمتعة، قوارير، أقفال، جبال، رُحماء، مَقامع، مَقاليد، أباريق، سرائر، زرايى، أرحام، رَبائب، حُدود، أَرْجُل، وُجوه، بُكم، جُدُر، حُجور، بَرزة، أحبار، سلاسل

۷. در عبارات زیر، کلمات جمع را مشخص نمایید و مفرد هر یک را بیان کنید:

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ
وَأَمْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَوْ
عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَمَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ يَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا
فَأَمْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ مِنْهُ﴾. (مائده: ۶)

﴿مَا آفَاءَ اللَّهِ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ فَلِلَّهِ وَالرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَابْنِ
السَّبِيلِ كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ﴾. (حشر: ۷)

﴿وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَامًا﴾ (فرقان: ۶۴)

الرسول الاعظم ﷺ: «أشرف أمتي حمله القرآن وأصحاب الليل»^۱

امیر المومنین ﷺ: «إن هذه القلوب تمل كما تمل الأبدان فابتغوا لها طرائف الحكمة»^۲

الامام السجاد ﷺ: «رأيت الخمر كلُّه قد اجتمع في قطع الطمع عمّا في أيدي الناس»^۳

الامام الباقر ﷺ: «صلة الأرحام تزكي الأعمال وتدفع البلوى وتنجي الأموال وتُنسى له في عمره و

توسّع في رزقه وتجبّب في أهل بيته فليتق الله وليصل رحمه»^۴

۱. اسماعیل معزی، جامع احادیث الشیعة، ج ۷، ص ۱۰۲.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۹۱.

۳. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۳، ص ۳۸۲.

۴. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۳، ص ۳۸۷.

نسبت

یکی از حالات اسم متصرف، منسوب شدن آن است که در این درس، با تعریف و تغییرات لفظی کلمه **منسوب** آشنا می‌شویم.



۱. تعریف منسوب

«منسوب» اسمی است که به جایی، کسی یا چیزی منتسب باشد و شیوه ساخت آن، مکسور کردن حرف آخر اسم و اضافه کردن «**یاء مشدّد**» به انتهای آن است؛ مانند:

نَجَف ← نَجَفِي مُحَمَّد ← مُحَمَّدِي إِسْلَام ← إِسْلَامِي

هدف از اسم منسوب، «**اختصار**» است؛ مثلاً: به جای سعید منسوب **إلى النجف** گفته می‌شود: سعید **نجفی**.

۲. قواعد نسبت

برای ساختن اسم منسوب، علاوه بر الصاق نشانه آن (ـِي)، تغییرات دیگری نیز در برخی از اسم‌ها رخ می‌دهد؛ از جمله:

۱. تاء تأنیث از انتهای اسم حذف می‌شود؛ مانند:

مَكَّة ← مَكِّي، فاطمة ← فاطمِي

۲. همزه اسم ممدود، حکم همزه اسم ممدود در تثنیه را پیدا می‌کند؛ مانند:

ابتداء ← ابتدائي، يِضاء ← يِضاوي، اِهداء ← اِهدائي، اِهداوي

۳. «الف» و «ياء» در اسم مقصور یا منقوص:

الف) اگر حرف سوم باشند، به «واو» تبدیل می‌شوند؛ مانند:

قَتِي ← قَتَوِي^۱ ربا ← رَبَوِي عَمِي ← عَمَوِي^۲

ب) اگر حرف پنجم به بعد باشند، حذف می‌شوند؛ مانند:

مُصْطَفِي ← مُصْطَفِي، مُهْتَدِي ← مُهْتَدِي، مُسْتَشْفِي ← مُسْتَشْفِي

ج) اگر حرف چهارم باشند، ياء در اسم منقوص، قلب (به واو) یا حذف می‌شود و در اسم

مقصور،^۳ علاوه بر آن، افزودن الفی پیش از واو نیز جایز است؛ مانند:

ماضي ← ماضي، ماضوي، كُبرِي ← كُبرِي، كُبروي، كُبروي

۴. در اسم مختوم به «ياء مشدّد»:

الف) اگر آن ياء بعد از يك حرف باشد، ياء اول به اصل خود برمی‌گردد^۴ و ياء دوم به واو

تبدیل می‌شود؛ مانند:

۱. چنان‌که در قواعد اعلال گذشت، اگر حرف علّه، قبل از «ياء» نسبت قرار گیرد، قاعده «قلب به الف» جاری نمی‌شود.

۲. برای پرهیز از قرار گرفتن «ياء» نسبت بعد از دو کسره متوالی در این مثال و موارد مشابه آن - که در ادامه درس خواهد آمد - حرف قبل از واو «مفتوح» می‌شود.

۳. اگر حرف دوم کلمه متحرک باشد، «الف مقصوره» حذف می‌شود؛ مانند: جَمَزِي (نوع من العدو السريع) ← جَمَزِي.

۴. و مفتوح می‌شود.

(طَوِي) ← طَي ← طَوِي (حيي) ← حَي ← حَيَوِي

ب) اگر بعد از دو حرف باشد، یاء اول حذف و یاء دوم، به واو تبدیل می‌شود؛ مانند:

عَلِي ← عَلَوِي أُمِيَّة ← أُمُوِي

ج) اگر بعد از سه حرف یا بیشتر باشد و هر دو زائد باشند، هر دو حذف می‌شوند؛ مانند:

كُرَيْسِي ← كُرَيْسِي شَافِعِي ← شَافِعِي

اما در صورتی که یکی از آنها زائد و دیگری اصلی باشد، می‌توان هر دو را حذف کرد یا اولی را حذف و دومی را به واو تبدیل نمود؛^۱ مانند:

مَرْضُوِي ← مَرْضِي یا مَرْضُوِي مَهْدُوِي ← مَهْدِي یا مَهْدُوِي

۵. اگر لام‌الفعل حذف شده باشد، اعاده آن جایز است؛ مانند:

يَد ← يَدِي، يَدُوِي دَم ← دَمِي، دَمُوِي اِن ← اِنِي، اِنُوِي

البته اگر عین‌الفعل عله باشد یا لام‌الفعل در تشبیه یا جمع سالم بازگردانده شود، اعاده

لام‌الفعل واجب است؛ مانند:

شَوَهَة ← شَاة ← شَاهِي اَب ← اَبُوِي سَنَة ← سَنُوِي

۶. در اسم غیرمشدد بر وزن «فَعِيل»، «فُعَيْل»، «فَعِيْلَة»، یا «فُعَيْلَة»^۲، یاء زائد، در مواردی

سماً حذف و در مواردی، ابقا شده صورت گرفته است؛^۳ مانند:

حَمِيْد ← حَمِيْدِي كَمِيْل ← كَمِيْلِي بَدِيهَة ← بَدِيهِي اَدِيْنَة ← اَدِيْنِي

تَقِيْف ← تَقِيْفِي قُرَيْش ← قُرَيْشِي مَدِيْنَة ← مَدَنِي جُهَيْنَة ← جُهَيْنِي

۱. «الأولى حذفهما أيضاً للاستتقال». (رضی‌الدین استرآبادی، شرح شافیه ابن‌الحاجب، ج ۲، ص ۵۳)

۲. منسوب مشدد این اوزان، در قاعده چهارم بیان شد.

۳. در صورت حذف یاء، باید «عین‌الفعل» در اوزان «فَعِيل» و «فَعِيْلَة»، مفتوح شود.

۳. منسوبات شاذ

برخی از اسم‌ها سماعاً به صورت شاذّ (برخلاف قواعد) منسوب شده‌اند؛ مانند:

فَوْق ← فَوْقَانِي تَحْت ← تَحْتَانِي رَبّ ← رَبّانِي
 رُوح ← رُوحَانِي ناصرة^۱ ← نصرَانِي الرّيّ ← رازِي

همچنین: بَحْرَانِي، وَحْدَانِي، شَعْرَانِي و يَمَانِي^۲

۴. تصريف منسوب

اسم منسوب براساس تعداد (مفرد، تثنیه، جمع) و جنسیت (مذکر، مؤنث) دارای شش صیغه است و غیبت، خطاب و تکلم در صیغه آن تأثیری ندارد؛ مانند:

نجفيّ، نجفيّان، نجفيّون نجفيّة، نجفيّتان، نجفيّات

۱. ناصرة: اسم قرية بالشام ظهر فيها عيسى عليه السلام.

۲. «يماني» بدون تشديد است.

نکته

در استعمالات عرب، صیغه‌هایی وجود دارند که بدون یاء نسبت، دارای معنای نسبت هستند که البته منسوب اصطلاحی شمرده نمی‌شوند:

فَعَالٌ مانند: حَدَادٌ فَاعِلٌ مانند: فَارِسٌ فَعِلٌ مانند: لَيْنٌ^۱

هم‌اندیشی

برخی مصدر صناعی را اسم منسوب شمرده‌اند. به نظر شما استدلال این دیدگاه چیست؟

پرسش و تمرین

۱. چه اوزانی، بدون افزودن یاء نسبت به آنها، معنای نسبت دارند؟
۲. نوع کلمات زیر چیست:
قرآنی، شافعی (نام شخصی)، کُرسی، یهودی، جاهلیّ، امرأة کوفیّة.
۳. منسوب کلمات زیر را بنویسید:

۱. «قد يستغنى عن ياء النسب بصَوْغِ المنسوب اليه على «فَعَالٌ» و ذلك غالبٌ في الجِرْفِ كـ«بَرَّارٌ وَ تَجَّارٌ وَ عَوَّاجٌ وَ عَطَّارٌ»... و حمل عليه قومٌ: ﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ... وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ﴾ فصلت: ۴۶؛ أو على «فَاعِلٍ» أو على «فَعِلٍ» بمعنى ذي كذا؛ فالأوَّلُ كـ«تَاوَمِرٌ وَ لَابِنٌ وَ طَاعِمٌ وَ كَاسِيٌّ» و الثاني كـ«طَعْمٌ وَ لَبِنٌ وَ نَهْرٌ». (جمال‌الدین ابن هشام أنصاری، أوضح المسالك إلى الفیة ابن مالک، ج ۴، ص

طَبِيعَةً، حَقِيقَةً، حَنِيفَةً، أُخٌ، أُخْتٌ، تَقِيٌّ، حُسَيْنٌ، رَحِيٌّ، رَضِيٌّ، سَفِينَةٌ، السَّمَاءُ، شَرِيفٌ، صَحْرَاءُ، شَفَاءٌ، مُفْتِيٌّ، مُرْتَضَىٌّ، غَنِيٌّ، غِيٌّ، أُوَيْسٌ، لُغَةٌ، صَحِيفَةٌ، عَادَةٌ، عَيْسَى، الْقَاضِي، قَوْمٌ، قِيَمَةٌ، مُشْتَرِيٌّ، مُؤْمِنَةٌ، نِسَاءٌ، مَلْهُيٌّ، وَلِيٌّ.

۴. در آیات زیر، اسم‌های منسوب را مشخص کنید:

﴿ إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْءَانًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴾ (زخرف: ۳)

﴿ مَا كَانَ إِزْرَاهِمُ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا ﴾ (آل عمران: ۶۷)

﴿ فَكُلِّي وَأَشْرَفِي وَقَرِّي عَيْنًا فَإِمَّا تَرِينَنَ مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا فَقُولِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا فَلَنْ

أَكْلِمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا ﴾ (مريم: ۲۶)

مطالعه و تحقیق

معنای نسبت در اسم منسوب

به مثال‌های زیر دقت کنید:

هَذَا الشَّرَابِ مَائِيٌّ

هَذَا المَرَقِ مَائِيٌّ

هَذَا الثَّوْبِ مَائِيٌّ

هَذَا الحَيَّوانِ مَائِيٌّ^۱

کلمه «مائی» در این مثال‌ها اسم منسوب است اما در هر کدام نوع خاصی از ارتباط و نسبت می‌تواند مورد نظر باشد. آن چه که بین منسوب و منسوب الیه در مثال‌های مذکور ارتباط برقرار کرده است، به ترتیب عبارت است از: آب بودن ماده اصلی آن شربت، رقیق بودن آبگوشت (خورش)، خیس بودن لباس و آبی بودن جاندار.

همانطور که مشاهده می‌کنید، نسبت، مفهوم عامی است که شامل انواع ارتباط بین منسوب و منسوب الیه می‌شود؛^۲ ارتباطاتی مانند شباهت داشتن، کاربرد، جنسیت، نشئت گرفتن، محل زندگی، محل تولد، وابستگی و...^۳

نوع نسبت در هر اسم منسوب، از قرائن کلام فهمیده می‌شود.

۱. مثال‌های مذکور برای تبیین انواع نسبت ذکر شده است و ممکن است برخی از آن‌ها فصیح نباشند.

۲. عباس حسن، النحو الوافی، ج ۴، ص ۶۵۷

۳. باید توجه داشت که ارتباط‌های مذکور ممکن است اشتراکاتی داشته باشند و تمایز دقیق بین آن‌ها میسر نباشد و در یک مثال چند نوع ارتباط وجود داشته باشد. مثال‌های فارسی برای انواع نسبت: حمله حیدری، سلاح جنگی، لباس نخی، مشکلات وراثتی، آشنایان مشهدی ما، کودک اصفهانی، انسان پولکی و...

تصغیر

یکی دیگر از حالات اسم متصرف، مصغّر شدن آن است. در این درس با شرایط کلمه **مصغّر** و تغییراتی که هنگام تصغیر، بر اسم عارض می‌شود، آشنا می‌شویم.

۱. تعریف

«**مصغّر**» اسمی است که در اثنای آن، یاء ساکن (یاء تصغیر) اضافه شده تا بر کوچکی، کمی و مانند آن دلالت کند و سه وزن اصلی دارد: **فُعَيْلٌ**، **فُعَيْلَالٌ** و **فُعَيْلِيلٌ**.

۲. مهم‌ترین قواعد تصغیر

۱. مصغّر اسم‌های ثلاثی مجرد، بر وزن **فُعَيْل** است^۱ و اگر مؤنث معنوی باشد، به مصغّر آن، تاء تأنیث نیز اضافه می‌شود؛ مانند:

۱. اگر برخی از حروف اسم ثلاثی حذف شده باشد، هنگام تصغیر، اصل آن در نظر گرفته می‌شود؛ خواه عوض از محذوف، حرفی آمده باشد یا نه؛ مانند:

أَبُو ← أَب ← أُبُو ← أُبِي

بَنُو ← بِن ← بُنُو ← بُنِي

فَوَه ← فَم ← فُوِيَه

اگر عوض از محذوف، «ة» اضافه شده باشد، علاوه بر لحاظ اصل کلمه، «ة» نیز آورده می‌شود؛ مانند:

صِلَةٌ ← وُصَيْلَةٌ

حَسَن ← حُسَيْن هُنْد ← هُنَيْدَة شَمْس ← شَمَيْسَة

۲. مصغّر اسم‌های رباعی مجرد و خماسی مجرد (پس از حذف لام الفعل سوم) بر وزن فُعَيْلِل است؛ مانند:

دَرَهَم ← دُرَيْهَم سَفَزَجَل ← سَفَيْرِج

۳. مصغّر اسم‌های ثلاثی مزید چهارحرفی، مماثل وزن فُعَيْلِل (نظیر: مُفَيْعِل، أُفَيْعِل، فُؤَيْعِل و فُعَيْلِل) است؛ مانند:

مَسْجِد ← مَسْجِدْ أَحْمَر ← أَحْمِر جَوْهَر ← جَوْبِرْ سَعِيد ← سَعِيد

۴. مصغّر اسم‌های پنج‌حرفی (ثلاثی مزید و رباعی مزید) به شرط اینکه حرف چهارم علّه باشد، بر وزن فُعَيْلِل یا مماثل‌های آن (نظیر: مُفَيْعِل) است؛ مانند:

عُصْفُور ← عَصَيْفِر قَرطاس ← قُرَيْطِيس^۱ مَسْكِين ← مَسْكِين
مِسْمَار^۲ ← مَسْمِير فَرَعُون ← فُرَيْعِين^۳

۵. در سایر موارد، اسم مصغّر بر وزن فُعَيْلِل یا مماثل آن خواهد بود؛ بنابراین: در ثلاثی-مزید، تنها یک حرف زائد (اغلب حرف زائد در ابتدای کلمه) باقی می‌ماند؛ مانند:

مُسْتَمِع ← مَسْمِع مُسْتَخْرِج ← مُخْرِجِ استخراج ← سُخْرِيج

۱. روشن است که در: قُرَيْطِيس و عَصَيْفِر و نمونه‌های آن، «ياء» مقلوب از «واو» و «الف» موجود در کلمه است.

۲. ما یصنع من حديد و نحوه یدقّ فی الخشب و نحوه للتشبيت.

۳. از این ضابطه، دو مورد استثناء می‌شود:

الف) مصغّر جمع مکسر بر وزن «أفعال»، که «أفعال» خواهد بود؛ مانند: أطفال ← أَطْفَال (الف که حرف چهارم علّه بود، در مصغّر نیز حفظ شده است).

ب) اسم مختوم به «ان» که علم یا صفت باشد؛ مانند: عُثْمَان ← عُثَيْمَان؛ سَكْرَان ← سَكْرِيَان؛ به خلاف غیر وصف و علم؛ مانند: إِنْسَان ← أُنْسِين؛ سُلْطَان ← سُلَيْطِين.

و در رباعی مزید و خماسی مزید، همه حروف زائد حذف می‌شوند؛ مانند:

مُرْلَزِل ← زُلَيْزِل مُتْرَلَزِل ← زُلَيْزِل تَزْلَزِل ← زُلَيْزِل
عَنْدَلِيب ← عُنْدِيل

نکات

۱. برای تصغیر، ابتدا اسم را بدون حروف تأنیث و علائم تشبیه و جمع سالم مذکر یا مؤنث در نظر می‌گیریم و پس از تصغیر، آنها را به انتهای کلمه مصغّر اضافه می‌کنیم؛ مانند:

طَلْحَة ← طَلِيحَة صَحْرَاء ← صُحَيْرَاء جَعْفَرَانِ ← جُعَيْفِرَانِ

۲. اسمی که در آن اعلال رخ داده است، اغلب هنگام تصغیر، به اصل خود بازمی‌گردد؛

مانند: باب (اصل آن: بَوَّب) ← بُوَيْب میزان (اصل آن: مِؤْزَان) ← مِؤْيِزِين

۳. اعلال مصغّر

۱. اگر حرف دوم اسمی، الف زائد باشد، در هنگام تصغیر به واو تبدیل می‌شود؛ مانند:

ضَارِب ← صُؤْيِرِب

۲. اگر حرف سوم اسمی، الف زائد باشد، هنگام تصغیر، تبدیل به یاء و سپس یاء تصغیر

در آن ادغام می‌شود؛ مانند: كِتَاب ← كُتَيْب

۳. اگر همراه با یاء تصغیر، دو یاء دیگر هم باشد، یکی حذف می‌شود؛ مانند:

صَبِيٍّ ← صُبَيْيٍّ

بَنُو ← اِبْن ← بُنْيُو ← بُنْيِي ← + یاء متکلم ← بُنْيِي ← بُنْيِي

۴. تصغیر ترخیم

در تصغیر اسماء ثلاثی مزید یا رباعی مزید، علاوه بر ابقای حرف زائد (براساس قواعد یادشده)، می‌توان همه حروف زائد را حذف کرد و سپس آن را مصغّر نمود و به مؤنث آن نیز «ة» افزود که به این نوع، «تصغیر ترخیم» گفته می‌شود؛ مانند:

أزهر ← زُهَير
 كامل ← كَمَيل
 حوراء ← حَوَيرة
 سُعاد ← سَعِيدة
 أحمد، حمید، محمود، حامد، حمّاد، محمّد، حمّان ← حَمَيد

۵. اهداف تصغیر

غرض عمومی از تصغیر، «اختصار» است و متکلم را از ذکر وصف بی‌نیاز می‌کند؛ برای نمونه، به جای حَجْر صغیر می‌گوییم: حُجَير. افزون بر این غرض، با توجه به قرائن، دلالت بر معنایی از قبیل معانی زیر نیز مقصود است:

۱. کوچکی؛ مانند: شَجَر ← شُجَير
۲. تحقیر و ناچیز شمردن؛ مانند: عبد ← عُبَيد
۳. کمی فاصله زمانی یا مکانی؛ مانند: قبل ← قُبَيل، فوق ← فُوق
۴. تقلیل عدد و کمّیت؛ مانند: أصحاب ← أُصِحاب
۵. اظهار محبت و عطف؛ مانند: ابن ← بُنَي

۱. «يَصَغُرُ الاسْمُ، إمّا للدلالة على تَقْلِيلِهِ كـ«ذَرِيَهَمَات»، أو تَصْغِيرِهِ كـ«كُتَيْب»، أو تَحْقِيرِهِ (أي تَصْغِيرِ شَأْنِهِ) كـ«شَوَيْعِر» أو تَقْرِيْبِهِ مِثْل: جَنَّتْ قُبَيْلَ الْمَغْرِبِ، أو لِلتَّحْبِيبِ إِلَيْهِ كـ«بُنَيَّ». (مصطفى غلاني، جامع الدروس العربية، ج ۲، ص ۸۶).

هم‌اندیشی

تصغیر اسماء منقوص، مقصور و ممدود چگونه است؟

پرسش و تمرین

۱. مصغّر را تعریف نمایید و فواید آن را ذکر کنید.

۲. اسم‌های ذیل را مصغّر کنید:

بعیر، حساب، حنظلة، دلیل، زنجبیل، زینب، شفتان، شیطان، عقاب، عین، غصنفر، غفران، قیمة، مزعی، مستعلم، مستولی، جحمرش، طلحة، معلم، مشهور، عطشان، أخ، غنی، دار، عالم، معبر، مغلوب، منافقون، موسی، نار، نافذ، نفس، سفیه، نملّة.

۳. در روایت زیر، اسم مصغّر را مشخص کنید و اصل آن را بنویسید:

قال الحسين عليه السلام لرسول الله صلى الله عليه وآله: «يا أبتاه، ما لمن زارك؟ فقال رسول الله صلى الله عليه وآله يا بني من زارني حيا أو ميتا أوزار أباك أوزار أخاك أوزارك كان حقا علي أن أزره يوم القيامة وأخلصه من ذنوبه.»

جدول زیر را کامل کنید (مراجعه به قرآن کریم و ملاحظه تمام آیه توصیه می‌گردد).

اسم	آدرس	حروف اصلی	ثلاثی رباعی خماسی	مجرد مزید	سالم غیر سالم (نوع آن)	منقوص مقصور ممدود صحیح شبه صحیح	مذکر، مؤنث (نوع هر کدام)	نوع تصرف (تثنيه، جمع، منسو ب مصغر)
شَرْقِيَّة	نور: ۳۵							
أَذَلَّة	مائده: ۵۴							
الْأَيَّامِي	نور: ۳۲							
قُرَيْشِي	قریش: ۱							
التَّقْوَى	بقره: ۱۹۷							
حَسْرَات	بقره: ۱۶۷							
زُؤَيْد	طارق: ۱۷							
قُلُوب	فتح: ۴							
لِوَاقِح	حجر: ۲۲							
الْمُتَلَقِّينَ	ق: ۱۷							
الْأُرْدُلُونَ	شعراء: ۱۱۱							

مشقات (۱)

اسم فاعل

یکی از مهمترین دسته‌بندی‌های اسم، تقسیم آن به جامد و مشتق است. در این درس پس از آشنایی با این دو اصطلاح، بحث بر **اسم فاعل**، یکی از مهم‌ترین انواع مشتق، متمرکز خواهد شد.



۱. جامد و مشتق

«جامد» اسمی است که تنها بر ذات یا حدث دلالت می‌کند و دارای دو گونه است: مصدر و غیر مصدر؛ مانند: **قَتَلَ** و **قَلَمٌ**. «مشتق» نیز اسمی است که بر کسی یا چیزی که حدث به آن نسبت داده شده، دلالت کند؛^۱ مانند:

ضَارِبٌ = ضَرْبٌ (حدث) + شخصی که صدور آن ضرب به او نسبت داده شده است.

۱. برای جامد و مشتق، تعاریف دیگری نیز ارائه شده است. (ر.ک: سید هاشم حسینی، علوم العربیة، ص ۳۴۵)

مشتقات عبارتند از:

اسم فاعل، اسم مفعول، اسم مبالغه، صفت مشبّهه، اسم تفضیل، اسم زمان، اسم مکان و اسم آلت.

۲. تعریف اسم فاعل

«اسم فاعل» اسمی است که با وزن خود، بر کسی یا چیزی دلالت می‌کند که حدثی از او سر زده است؛ مانند: کاتب (نویسنده).

۳. شیوه ساخت

الف) در ثلاثی مجرد: بر وزن «فاعل»؛ مانند: قاتل.

ب) در غیر ثلاثی مجرد: جایگزینی «میم مضموم» به جای حرف مضارعه در مضارع معلوم و «مکسور» کردن حرف ماقبل آخر؛ مانند:

يَتَعَلَّمُ ← مُتَعَلِّمٌ يَسْتَغْفِرُ ← مُسْتَغْفِرٌ

نکته

گاهی اسم فاعل، بر اوزان دیگری می‌آید؛^۱ از جمله: «فَعِيل»؛ مانند:

شهید (شاهد)، جلیس (مُجالِس)، حسیب (مُحاسب)، خصیم (مُخاصِم).^۲

۱. ر.ک: احمد حملاوی، شذا العرف فی فن الصرف، مبحث اسم الفاعل.

۲. البته در تعیین نوع مشتق در برخی از کلمات، اختلاف نظر می‌باشد.

۴. تصریف اسم فاعل و ضمائر آن

اسم فاعل براساس تعداد (مفرد، تثنیه، جمع) و جنسیت (مذکر، مؤنث) دارای شش صیغه است.

اسم فاعل، همانند فعل معلوم، دارای «فاعل» است که می‌تواند اسم ظاهر (مانند: أ ذَاهِبْ عَلَيَّ؟) یا ضمیر بارز (مانند: أ ذَاهِبْ أَنْتَ؟) یا ضمیر مستتر (مانند: زید ذَاهِبْ) باشد.

صیغه	اسم فاعل	ضمایر مستتر
مفرد مذکر	فَاعِلٌ	هُوَ أَنْتَ أَنَا
مثنای مذکر	فَاعِلَانِ	هُمَا أَنْتُمَا نَحْنُ
جمع مذکر	فَاعِلُونَ	هُمْ أَنْتُمْ نَحْنُ
مفرد مؤنث	فَاعِلَةٌ	هِيَ أَنْتِ أَنَا
مثنای مؤنث	فَاعِلَتَانِ	هُمَا أَنْتُمَا نَحْنُ
جمع مؤنث	فَاعِلَاتٌ	هُنَّ أَنْتُنَّ نَحْنُ

«الف» در فاعِلانِ و فاعِلتانِ و «واو» در فاعِلونَ ضمیر نیستند؛ بلکه علامت تثنیه و جمع در حالت رفع^۲ هستند.

۱. برخی ضمیر مستتر در شش صیغه اسم فاعل را «ضمیر غایب» شمرده‌اند. ر.ک. عباس حسن، النحو الوافی، ج ۳، ص ۲۵۲.
۲. اسم دارای سه اعراب رفع، نصب و جر است و در جدول برای اختصار، تنها حالت رفعی اسم فاعل ذکر شده است. همانگونه که در مباحث مثنی و جمع سالم مذکر گذشت، در حالت نصبی و جزی، «باء» علامت تثنیه و جمع است.

نکته

۱. اسم فاعل، علاوه بر جمع سالم، به صورت مکسر نیز جمع بسته می‌شود؛ مانند:

کافر ← کافِرُونَ کَفَّارَ کَفَّرَةَ کَافِرَةً ← کَافِرَاتٍ کُوفِرَ
داعی ← دَاعُونَ دُعَاةٌ داعیة ← دَاعِيَاتٍ دَوَاعِي

۲. با افزودن «ة» به انتهای اسم فاعل، صیغه مؤنث به دست می‌آید؛ مگر در

اسم فاعل‌هایی که همیشه بر مؤنث دلالت می‌کنند که بدون حرف «ة» هم به کار می‌روند؛ مانند: حَائِضٌ، عَاقِرٌ، مُزْجِعٌ.

ه. اعالال اسم فاعل

۱. در اسم فاعل ثلاثی مجرد اجوف، حرف عله به «همزه» تبدیل می‌شود؛ مانند:

بایع ← بَائِعٌ قَاقِمٌ ← قَائِمٌ

در اسم فاعل ثلاثی مزید اجوف، قلب به همزه صورت نمی‌گیرد

۲. اعالال اسم فاعل ثلاثی مزید اجوف، همانند اعالال در فعل مضارع آن است؛ مانند:

یختار ← مِخْتَارٌ^۲ یُعین ← مُعِينٌ یَتَّبِعُ ← مُتَّبِعٌ یُقَاوِمُ ← مُقَاوِمٌ

۳. در اسم فاعل معتل اللام همراه با تنوین، حرف عله در حالت رفع و جر، به دلیل التقاء

ساکنین حذف می‌شود؛ مانند:

قاضی ← قَاضٍ به خلاف: القاضی و قاضياً

همچنین: رَاوٍ، مُعْطٍ، مُقَوٍّ، مُرَامٍ، مُتْقَاضٍ، مُتَعَدٍّ، مُنْقِضٍ، مُنْقِضٍ و مُسْتَدْعٍ.

۱. جمع مکسر اسم فاعل عاقل معتل اللام بر وزن «فُعَلَّة» می‌آید؛ مانند: هُدَاةٌ، زُمَاةٌ و قُضَاةٌ.

۲. یَخْتَارُ ← یَخْتَارُ؛ مُخْتَارٌ ← مُخْتَارٌ.

نمونه‌های اسم فاعل، از انواع مختلف کلمات:

اسم فاعل	حروف اصلی	نوع کلمه
مادّ	م د د	مضاعف
آمِر	أ م ر	مهموز
واعِد	و ع د	مثال
خائف	خ و ف	اجوف
رامٍ؛ الرامي	ر م ی	ناقص
واقٍ؛ الواقی	و ق ی	لفیف

هم‌اندیشی

چرا اسم فاعل‌هایی که مختصّ مؤنّث هستند، می‌توانند بودن تاء تأنیث به کار روند؟

پرسش و تمرین

۱. اسم فاعل فعل‌های زیر را بنویسید:
وَعَدَ، انْقَادَ، نَصَرَ، اهْتَدَى، جَزَّ، اشْتَقَّ، اسْتَرَاخَ، يَبَسَ، اِطْمَأَنَّ، اسْتَعَدَّ، وَسَّوَسَ، سَأَلَ،
سَلَّمَ، عَاهَدَ، تَعَاوَنَ، أَجَدَّ، مَالَ، مَشَى، إِدْتَرَّ، اَبْيَضَّ.
۲. «مُساوٍ» اسم فاعل از باب مفاعلة است؛ مرحله به مرحله تغییرات آن را بنویسید.
۳. با مراجعه به کتاب لغت، سه فعل «اجوف، ناقص، مضاعف» را که به باب مزید رفته‌اند،
بیابید و اسم فاعل آنها را ساخته، صرف نمایید.
۴. در روایات زیر، اسم فاعل‌ها را مشخص کنید و حروف اصلی هر یک را بنویسید:
امیر المومنین علیه السلام: لَعَنَ اللهُ الْأَمْرِينَ بِالْمَعْرُوفِ التَّارِكِينَ لَهُ وَالنَّاهِينَ عَنِ الْمُنْكَرِ الْعَامِلِينَ
به.^۱
امیر المومنین علیه السلام: «الرَّاضِي بِفِعْلِ قَوْمٍ كَالدَّخِيلِ مَعَهُمْ فِيهِ وَعَلَى كُلِّ دَاخِلٍ فِي بَاطِلٍ إِثْمَانٍ إِثْمٌ
الْعَمَلِ بِهِ وَإِثْمٌ الرِّضَا بِهِ».^۲
الامام العسكري علیه السلام: «رَدُّ الْمُتَادِعِينَ عَادَتِهِ كَالْمُعْجِزِ».^۳

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۲۹.

۲. محمد بن حسن حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۴۱۱.

۳. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۳۷۴.

مشقات (۲)

اسم مفعول

در این درس با «اسم مفعول»، یکی دیگر از مشتقات آشنا می شویم.



۱. تعریف

«اسم مفعول» اسمی است که با وزن خود، بر شخص یا چیزی که حادثی بر آن واقع شده است، دلالت می کند؛ مانند: مَكْتُوب (نوشته شده).

۲. شیوه ساخت

الف) در ثلاثی مجرد: بر وزن «مَفْعُول»؛ مانند: مَقْتُول.

ب) در غیر ثلاثی مجرد: جایگزینی «میم مضموم» با حرف مضارعه از مضارع مجهول؛
مانند: يُسْتَغْفَرُ ← مُسْتَغْفَر

نکات

۱. وزن «مصدر میمی» با وزن «اسم مفعول» در غیر ثلاثی مجرد یکی است که با قرینه می‌توان آنها را از یکدیگر تمایز داد.

۲. برخی اوزان مانند: «فَعِيل، فَعُول، فَعُل، فَعَلَ، فَعِل، فَعَالَ، فَعَالَ، فَعَلَّة» گاه به طور سماعی، به معنای اسم مفعول به کار می‌روند؛ مانند:

حَبِيب (مَحْبُوب) رَسُول (مُرْسَل) ذَبِح (مَدْبُوح) هَدَم (مَهْدُوم)
نَقِص (مَنْقُوص) كِتَاب (مَكْتُوب) طَعَام (مَطْعُوم) غُرْفَةٌ^۱ (مَعْرُوف)

نمونه‌هایی از این کاربرد در قرآن کریم عبارت است از:

﴿فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ﴾^۲

﴿وَذَلَّلْنَاهَا لَهُمْ فَمِنْهَا رَكُوبُهُمْ وَمِنْهَا يَأْكُلُونَ﴾^۳ و ﴿وَلَمَنْ جَاءَ بِهِ جِمْدٌ بَعِيرٌ﴾^۴

در مقایسه با وزن قیاسی اسم مفعول، اوزان «فَعِيل، فَعُول، فَعَلَّة» دارای معنای مبالغه نیز هستند.^۵

ضمناً وزن «فَعِيل» به معنای «مفعول» غالباً برای مؤنث نیز، بدون «ة» به کار رفته است.^۶

۱. عَرَفَ - عَرَفًا المَاءَ بیده: أَخَذَهُ بِهَا؛ العُرْفَةُ: مَا عُرِفَ مِنَ المَاءِ وَغیره بِالیدِ، ج: عُرَاف.

۲. نحل: ۹۸.

۳. یس: ۷۲.

۴. یوسف: ۷۲.

۵. البته اگر معنا قابل مبالغه باشد؛ برخلاف امثال: وَلید و قَتیل.

۶. «ینوبُ» «فَعِيل» عن «مَفْعُول» في الدلالة على معناه، نحو «مررتُ بِمَنَاتةٍ كَجِیل و فَتی كَجِیل»، و لا ینقاس

ذلك في شيء؛ بل يقتصر فيه على السماع». (عبدالله بن عقيل همداني، شرح ابن عقيل، ج ۲، ص ۱۳۸)

۳. تصریف اسم مفعول و ضمائر آن

اسم مفعول از فعل متعدی (بنفسه یا به حرف جر) ساخته می‌شود. اسم مفعول از فعل متعدی بنفسه، از جهت تعداد صیغه‌ها و ضمائر آنها، همانند اسم فاعل است؛ مانند:

مَنْصُورٌ، مَنْصُورَانِ، مَنْصُورُونَ^۱ مَنْصُورَةٌ، مَنْصُورَتَانِ، مَنْصُورَاتُ

البته با این تفاوت که ضمائر اسم فاعل، فاعل هستند؛ اما ضمائر اسم مفعول، نائب‌فاعل اند. اسم مفعول در متعدی به حرف جر، از جهت تعداد صیغه‌ها و ضمائر آنها، همانند مجهول فعل متعدی به حرف جر است؛ مانند:

مَذْهُوبٌ بِهٖ، مَذْهُوبٌ بِهِمَا، مَذْهُوبٌ بِهِمْ مَذْهُوبٌ بِهَا، مَذْهُوبٌ بِهِمَا، مَذْهُوبٌ بِهِنَّ
مَذْهُوبٌ بِكَ، مَذْهُوبٌ بِكُمْ، مَذْهُوبٌ بِكُمْ مَذْهُوبٌ بِكِ، مَذْهُوبٌ بِكُما، مَذْهُوبٌ بِكُنَّ
مَذْهُوبٌ بِي، مَذْهُوبٌ بِنَا^۲

از همین نمونه است: ﴿عَيَّرَ الْمَعْصُوبِ عَلَيْهِمْ﴾^۳

۴. اعالال اسم مفعول

۱. در اجوف، «واو وزن» حذف و «عین الفعل» ساکن می‌شود. سپس «فاء الفعل» در اجوف واوی، «مضموم» و در اجوف یائی، «مکسور» خواهد شد؛ مانند:

«ق و ل» ← مَقُولٌ ← مَقُول «خ و ف» ← مَخُوفٌ ← مَخُوف
«ب ی ع» ← مَبِيعٌ ← مَبِيع «د ی ن» ← مَدْيُونٌ ← مَدْيِين

بنابر لغت «بنی تمیم»، اعالال در اجوف یائی اجرا نمی‌شود؛ مانند: مَبِيعٌ و مَدْيُونٌ.

۱. گاهی جمع مذکر به صورت مکسر و بر وزن «مفاعیل» به کار می‌رود؛ مانند: مَمَالِیک، مَجَانِین و مَشَاهِیر.
۲. در شش صیغه غایب، استعمال اسم ظاهر به جای ضمیر جایز است.
۳. فاتحه: ۷.

۲. در ناقص یائی، «واو» وزن پس از تبدیل به «یاء»، در لام الفعل ادغام می‌شود و حرکت قبل از آن نیز مکسور می‌گردد؛^۱ مانند:

«ه دی» ← مَهْدَوِي ← مَهْدِيَّ «رم ی» ← مَرْمَوِي ← مَرْمِيَّ

۳. در ناقص واوی، «واو وزن» در لام الفعل ادغام می‌شود؛ مانند:

«د ع و» ← مَدْعُو ← مَدْعُوَّ «غ ز و» ← مَغْرُو ← مَغْرُوَّ

مگر اینکه در فعل ماضی آن، به یاء تبدیل شده باشد که در این صورت، همانند ناقص یائی است؛ مانند: ر ض و ← رَضِيَّ ← مَرَضُو ← مَرَضِيَّ

نمونه‌های اسم مفعول از انواع مختلف کلمات

اسم مفعول	حروف اصلی	نوع کلمه
مَرْدُود	ر د د	مضاعف
مَأْخُود	أ خ ذ	مهموز
مَوْعُود	و ع د	مثال
مَقُول	ق و ل	اجوف واوی
مَبِيع	ب ی ع	اجوف یائی
مَهْدِيَّ	ه دی	ناقص
مَطْوِيَّ	ط و ی	لغیف

۱. این قاعده، تطبیقی از قواعد اعلائی است که پیش از این بیان شد.

هم‌اندیشی

در چه مواردی، شکل ظاهری اسم فاعل و مفعول یکسان است؟

پرسش و تمرین

۱. چه فرقی بین «ا» و «ن» در «مضروبان» و «یُضْرَبَان» وجود دارد؟
۲. فعل‌های معلوم زیر را مجهول کنید و سپس اسم مفعول آنها را بسازید:^۱
يَصْفَرُّ، يَتَحَابُّ، يَعْتَدُّ، يَقْرَأُ، يَكْتَسِبُ، يَكِيلُ، يَهَابُ، يَزُورُ، يَشْوِي.
۳. با مراجعه به کتاب لغت، دو فعل «لفيف مفروق» و «لفيف مقرون» را که به باب مزید رفته‌اند، بیابید. سپس اسم مفعول آنها را بسازید و صرف نمایید.
۴. کلیه اسماء فاعل و مفعول در سوره «طور» را استخراج نمایید و در معتلات و ثلاثی-مزیدها صیغه اول فعل ماضی و مضارع آن را بنویسید.

۱. برخی از افعال این تمرین «لازم» هستند.

مشقات (۳)

صفت مشبه واسم مبالغه

در این درس با دو نوع دیگر از اسم‌های مشتق: «صفت مشبّهه» و «اسم مبالغه» و اوزان و تصریف آنها آشنا می‌شویم.



۱. صفت مشبّهه

تعریف

«صفت مشبّهه» اسمی است که با وزن خود، بر اتصاف ذاتی به حالت یا صفتی دلالت

می‌کند.^۱

۱. بسیاری از متأخران در بیان تفاوت صفت مشبهه با اسم فاعل، قید «ثبوت و استمرار وصف» را ویژگی صفت مشبهه برشمرده و نیز گفته‌اند هر آنچه که بر ثبوت و دوام دلالت کند، صفت مشبهه است؛ هر چند بر وزن اسم فاعل یا مفعول باشد؛ مانند: ﴿فِيهَا أَنْهَرُمِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ﴾ (محمد: ۱۵) و ﴿وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَسْتُورًا﴾ (اسراء: ۴۵) در مقابل، برخی از جمله شیخ رضی، این تفاوت را به‌درستی انکار نموده‌اند. (ر. ک: رضی‌الدین استرآبادی، شرح الرضی علی الکافیة، ج ۲، ص ۲۰۵؛ جلال‌الدین سیوطی، همع الهوامع، الكتاب السادس فی الابنیة، بناء الصفات؛ ابوالقاسم علیدوست، سلسبیل فی اصول التجزئة و الاعراب، ص ۳۳۰-۳۳۴)

اوزان

صفت مشبیه اغلب از فعل لازم ثلاثی مجرد ساخته می‌شود و به غیر از موارد اندکی، اوزان آن سماعی^۱ است که برخی از آنها عبارتند از:

فَعْلان (عُربان)	فَعْلان (عَطشان)	فَعول (وَقور)	أفْعَل (أَحمر)
فُعْال (شُجاع)	فَعال (جَبان)	فَعیل (کَریم)	فَیْعیل (طَیب) ^۲
فَعْل (حَسَن)	فَعیل (فَرِح)	فَعْل (صَعْب)	فَاعِل (طاهر)

تصریف

صفت مشبیه اغلب دارای شش صیغه است؛ مانند:

رَحیم، رَحیمان، رَحیمون (رُحماء)	رَحیمَة، رَحیمَتان، رَحیمات
أَحمر، أَحمران، حُمُر	حَمراء، حَمراوان، حُمُر
عَطشان، عَطشانان، عطاش ^۳	عَطشی، عَطشیان، عطاش

مؤنث «أَفْعَل» بر وزن «فَعلاء» و مؤنث «فَعْلان» اغلب بر وزن «فَعْلی» است. این دو وزن، جمع سالم مذکر یا مؤنث ندارند.

برخی اوزان مانند: فَعول برای مذکر و مؤنث، مشترک به کار می‌روند؛^۱ مانند: رَجُلٌ وَقور و

إمْرأةٌ وَقور.

۱. صفت مشبیه در فعل ثلاثی مجردی که بر رنگ، عیب یا زینت ظاهری دلالت داشته باشد، قیاسی و بر وزن «أَفْعَل» است؛ مانند: أبيض، أعور و أكحل. درباره عیب هم فرقی نمی‌کند که عیب ظاهری باشد، مانند: أحول، یا عیب باطنی، مانند: أهوج (الهوج: الخُمق).

۲. این وزن مختص به اجوف است.

۳. به ضم و کسر فاء الفعل؛ البته اوزان دیگری نیز برای جمع مکسر «فَعْلان» نقل شده است.

اعلال

۱. در اوزان «فَعِيل» و «فَعِيل»، گاهی زمینه اجرای قواعد پیش گفته اعلال و ادغام فراهم می‌شود؛ مانند:

مَيِّوت ← مَيِّيت ← مَيِّت عَلِيو ← عَلِي ← عَلِي
 ۲. در اجوف بر وزن «أَفْعَل» اعلال جاری نمی‌شود؛ مانند: أَيْبُض و أَسْوَد.

۲. اسم مبالغه

تعریف

اسمی که با وزن خود، بر فراوانی یک حدث در صاحب خود دلالت کند، «اسم مبالغه» است؛^۲ مانند: غَفَّار (کسی که بسیار آمرزنده است)؛ صَدِيق (کسی که بسیار دارای صداقت است).

اوزان

اسم مبالغه اغلب از ثلاثی مجرد ساخته می‌شود و وزن آن سماعی است و نمی‌توان هر ماده لغوی را در هر یک از این قالب‌ها به کار برد. اوزان مشهور اسم مبالغه عبارتند از:

فَعَّال (رَزَّاق) فَعَّال (كُبَّار) فَعَّيل (صِدِّيق)
 فُعُول (قُدُّوس) مَفْعِيل (مِسْكِين) مَفْعَال (مِدْرَار)^۳
 فَعِيل (عَلِيم) فَعُول (كَفُور) فُعْلَة (هُمَزَة)^۴

۱. البته فَعُول به معنای مفعول که در درس «اسم مفعول» به آن اشاره شد، با «تاء» مونث می‌شود؛ مانند: رسول و رسولة.

۲. دَقَّتْ شود که این اصطلاح با «مبالغه» به معنای «زیاده نمایی غیر واقعی» خلط نشود.

۳. دَرَّتِ السَّمَاءُ بِالمَطَرِ: کَثُرَ مَطَرُهَا، فِهي مِدْرَار.

۴. الهمز: الواقعة في الناس و ذكر عيوبهم من خلفهم.

نکته

گاهی در انتهای اسم مبالغه، برای دلالت بر مبالغه بیشتر، «ة» اضافه می‌شود؛ مانند:

عَلَام ← عَلَامَةٌ^۱

تصریف صیغه‌ها

برخی از اوزان اسم مبالغه در شش صیغه صرف می‌شوند؛ مثل: وزن **فَعِيل** و اوزان **مَشْدَدَالعین**؛ مانند:

صِدِّيقٌ، صِدِّيقَانِ، صِدِّیقُونَ صِدِّیقَةٌ، صِدِّیقَتَانِ، صِدِّیقَاتٌ

برخی دیگر، بین مذکر و مؤنث یکسان به کار می‌روند و تنها سه صیغه (مفرد، مثنی و جمع) دارند؛ مانند: وزن **فَعُول** و اوزانی که با «میم» شروع می‌شوند (مِفْعِيل و مِفْعَال) یا به «ة» ختم می‌شوند؛ حال یا برای مبالغه - مانند: فُعَلَةٌ - یا برای تأکید مبالغه - مانند: فَعَالَةٌ - همچون: رَجُلٌ فَهَامَةٌ و امْرَأَةٌ فَهَامَةٌ.^۲

اعلال

حرف **عَلَّه** در معتل اللام، پس از الف زائد، به «همزه» تبدیل می‌شود؛ مانند:

دَعَاو ← دَعَاء سَقَاي ← سَقَاء

۱. همانگونه که در درس مذکر و مؤنث گذشت، هر تاء زائده، تاء تأنیث است. از این رو، تاء در امثال «هُمَزَةٌ» و «عَلَامَةٌ» نیز تاء تأنیث است؛ هر چند بر مذکر اطلاق شوند.

۲. اوزان فَعُول، مِفْعِيل و مِفْعَال، فقط به صورت مکسر، جمع بسته می‌شوند. جمع اوزانی که دارای تاء تأنیث هستند، به صورت جمع سالم مؤنث است.

هم‌اندیشی

کاربردهای متفاوت وزن «فَعَّال» و فرق آنها چیست؟

پرسش و تمرین

۱. صفت مشبیه و اسم مبالغه، چه تفاوتی با اسم فاعل دارند؟

۲. با مراجعه به کتاب لغت، اسم مبالغه از فعل‌های زیر را بیابید:

أَكَلٌ، عَطِرٌ، سَكَتٌ، ظَلَمٌ، قَتَلَ، كَذَبَ

۳. در عبارات زیر، مشتقات و نوع هر یک را مشخص کنید:

﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ﴾ (شوری: ۳۳)

﴿قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ وَالنُّورُ﴾ (رعد: ۱۶)

﴿يَقُولُ الْكَافِرُونَ هَذَا يَوْمٌ عَسِرٌ﴾ (قمر: ۸)

﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ﴾ (بقره: ۲۵۵)

الرسول الاعظم ﷺ: «ما آمن بي من بات شبعان و جازؤه جائع»^۱

۱. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۴، ص ۷۶۱.

مشقات (۴)

اسم تفضیل

یکی دیگر از اسم‌های مشتق، «اسم تفضیل» است که در این درس با مباحث صرفی آن آشنا می‌شویم.

۱. تعریف

«اسم تفضیل» اسمی است که با وزن خود، بر زیادی حدث صاحب خود، نسبت به دیگری یا دیگران دلالت می‌کند؛ مانند: **عَلِيٌّ أَعْلَمُ النَّاسِ**.

۲. اوزان و تصریف

وزن اسم تفضیل، جزء اوزان **قیاسی** است: در مذکر، «**أَفْعَلٌ**» و در مؤنث «**فُعْلَى**»، و در مجموع، دارای شش صیغه خواهد بود؛ مانند:

الأكْبَرُ، الأكْبَرَانِ، الأكْبَرُونَ (الأكْأَبِرُ) الكُبْرَى، الكُبْرِيَانِ، الكُبْرِيَات (الكُبْرَى)

۱. برخی معتقدند استعمال در شش صیغه، سماعی است؛ برای نمونه، از کلماتی مانند: **أَشْرَفٌ، أَمْجَدٌ وَ أَكْرَمٌ،** وزن «**فُعْلَى**» شنیده نشده است. ر.ک: **إبراهیم الشَّمْسَانِ؛ دروس فی علم الصرف، ج ۲، ص ۷۶.**

۳. شرایط ساخت

اسم تفضیل از فعل ثلاثی مجرد معلوم ساخته می‌شود.^۱

برخی معتقدند از شرایط ساخت اسم تفضیل آن است که بر رنگ، عیب^۲ و زینت دلالت نکند؛ اما اسم تفضیل با معنای رنگ، در کلام فصیح عرب فراوان به کار رفته است؛ از جمله: روایت نبوی درباره جهنم: «أَتْرُونَهَا حَمْرًا كَنَارِكُمْ هَذِهِ لَهَايَ أَسْوَدُ مِنَ الْقَارِ»^۳ یا درباره حوض بهشتی: «رَأَيْتُ فِي الْجَنَّةِ نَهْرًا أَيْضُ مِنَ اللَّبَنِ وَأَحْلَى مِنَ الْعَسَلِ»^۴.

نکته

برای ساخت اسم تفضیل از فعل‌هایی که فاقد شروط یادشده هستند، مصدر آنها به صورت منصوب بعد از کلماتی همچون: «أَشَدُّ، أَكْثَرُ، أَعْظَمُ، أَحْسَنُ و أَقَلُّ» ذکر می‌شود؛ مانند: سَعِيدٌ أَكْثَرُ تَعَلَّمًا مِنْ بَكْرٍ.

اگر ماده فعل، قابلیت زیادت و نقصان نداشته باشد، از واسطه‌هایی استفاده می‌شود که برتری را به آثار و اشکال آن ماده انتقال دهد؛ مانند: زَيْدٌ أَفْجَعُ مَوْتًا و أَسْوَأُ دَفْنًا. البته استفاده از این دستورالعمل در کلماتی که دارای شرایط باشند نیز جایز است؛ مانند:

۱. گاهی اسم تفضیل در نبود شرایط یادشده نیز ساخته شده و به کار رفته است؛ مانند: أَتَقَنُ (از باب إفعال)، أحمد (از فعل مجهول) و: ﴿ قَالَ رَبِّ السَّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونِي إِلَيْهِ ﴾ (یوسف: ۳۳) همچنین برای ساخت اسم تفضیل، شرایط دیگری مانند: «مثبت، تام، متصرف و قابل زیادت و نقصان بودن فعل» نیز ذکر شده است؛ اما مهم‌ترین شرایط، همان موارد ذکرشده در متن است.
۲. منظور از «عیوب» در اینجا، عیوب ظاهری است؛ وگرنه از عیوب باطنی، اسم تفضیل ساخته می‌شود؛ مانند: أَمْحَقٌ و أَبْلَدٌ (ضد ذکی).
۳. مالک بن انس، الموطأ، باب «ما جاء في صفة جهنم»، حدیث ۲.
۴. احمد بن محمد بن خالد برقی، المحاسن، ج ۱، ص ۱۸۰.

﴿ ثُمَّ لَنَنْزَعَنَّ مِنْ كُلِّ شِيعَةٍ أَيُّهُمْ أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمَنِ عَيْنًا ﴾^۱

۴. اعلال

۱. کلمات اجوف بر وزن «أَفْعَل» اسم تفضیل اعلال نمی‌شوند؛ مانند:

الأدیبُ أَقْوَمُ لساناً و أُبَیْنُ قولاً مِنْ غیره.

۲. در اسم ناقص بر وزن «أَفْعَل»، واو و یاء به دلیل مفتوح بودن ماقبل آن، به الف تبدیل

می‌شوند؛ مانند:

أَعْلَوُ ← أَعْلَى أَبْقَى ← أَبْقَى

۳. در ناقص واوی وزن «فُعَلَى»، واو به یاء تبدیل می‌شود؛ مانند:

دُنُوئِ ← دُنْيَا عَلُوئِ ← عَلِيًّا

۵. کاربرد اسم تفضیل

اسم تفضیل دارای سه نوع کاربرد است: با «ال»، با حرف جر «مِنْ»، مضاف.

الف) اگر اسم تفضیل، دارای «ال» باشد، شش صیغه دارد و باید در جنس و تعداد با ماقبل

خود مطابقت کند؛ مانند:

هُوَ الْأَفْضَلُ هُمَا الْأَفْضَلَانِ هُمُ الْأَفْضَلُونَ
هِيَ الْفَضْلَى هُمَا الْفَضْلَيَانِ هُنَّ الْفَضْلَيَاتُ

۱. مریم: ۶۹.

۲. مؤنث «أَفْصَى» در لغت تمیم، مطابق با قاعده، به صورت «فُصِيَا» است؛ اما در لغت اهل حجاز، به صورت

«فُصُوئِ» باقی می‌ماند و اعلال نمی‌شود. در قرآن کریم، بر اساس وجه دوم چنین آمده: ﴿ إِذْ أَنْتُمْ بِالْعُدْوَةِ

الدُّنْيَا وَهُمْ بِالْعُدْوَةِ الْقُصْوَى ﴾ (انفال: ۴۲).

ب) اگر اسم تفضیل با حرف جرّ «مِنْ» به کار رود، در تمامی حالات، به صورت «مفرد مذکر» استعمال می‌شود؛ مانند:

خَالِدٌ أَفْضَلُ مِنْ سَعِيدٍ فَاطِمَةُ أَفْضَلُ مِنْ هِنْدٍ
 المجاهدونَ أَفْضَلُ مِنَ القاعدينَ العالِماتُ أَفْضَلُ مِنَ الجاهلاتِ

ج) اگر اسم تفضیل به صورت «مضاف» به کار رود، آنگاه:
 - اگر مضاف‌الیه آن نکره باشد، در تمامی حالات، به صورت «مفرد مذکر» به کار می‌رود؛
 مانند:

عَلِيٌّ أَفْضَلُ رَجُلٍ فَاطِمَةُ أَفْضَلُ امْرَأَةٍ

- اگر مضاف‌الیه آن معرفه باشد، اسم تفضیل هم می‌تواند در تمامی حالات، «مفرد مذکر» باشد یا اینکه در جنس و تعداد مطابقت کند؛ مانند:

هَذَا أَفْضَلُ (أَفْضَلًا) الْقَوْمِ هُوَ لِأَفْضَلٍ (أَفْضَلُوا) الْقَوْمِ
 هَاتَانِ أَفْضَلُ (فُضِّلَتَا) النِّسَاءِ هُنَّ أَفْضَلُ (فُضِّلَتَاتُ) النِّسَاءِ

حکم اسم تفضیل	کیفیت کاربرد آن
وجوب مطابقت	مقرون به «ال»
به صیغه مفرد مذکر	۱. با حرف جرّ «مِنْ» ۲. مضاف به نکره
جائز الوجهین	مضاف به معرفه

نکته

اسم تفضیل عربی، هم بر صفت تفضیلی (تر) و هم بر صفت عالی (ترین) در فارسی دلالت می‌کند؛ اگر با «**مِن**» به کار رود، صفت تفضیلی و اگر اضافه شود، صفت عالی است. و اگر با «**ال**» استعمال شود، هر دو احتمال در آن جایز است؛ مانند:
 أعظمُ مِنَ الْجَبَلِ: عظیم‌تر از کوه. أعظمُ جَبَلٍ: عظیم‌ترین کوه، الأعظم: عظیم‌تر؛ عظیم‌ترین.

هم‌اندیشی

چرا در آیه: ﴿أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا وَأَعَزُّ نَفَرًا﴾
 (کهف: ۳۴) برای بیان تفضیل، از واسطه استفاده شده است؟

پرسش و تمرین

۱. از کلمات زیر اسم تفضیل بسازید:

خاف، دَقٌّ، عَوْرَ، وَهَنَ، إِحْمَرَ، إِرْتَبَطَ، اسْتَغْفَرَ.

۲. در عبارات زیر، اسم تفضیل‌ها را مشخص کنید:

﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةً﴾ . (بقره: ۱۴۰)

﴿ادْفَع بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةِ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَصِفُونَ﴾ (مؤمنون: ۹۶)

﴿وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ (آل عمران: ۱۳۹)

﴿فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمَرْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمَسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى﴾

(بقره: ۲۵۶)

الرسول الاعظم ﷺ: «أقرنكم عداً مني في الموقف أصدقكم للحديث وآداً مني للأمانة وأوفاً مني بالعهد و

أحسنكم خلقاً وأقرنكم من الناس»^۱

مطالعه و تحقیق
انواع تفضیل

اسم تفضیل، همانگونه که از نامش پیداست، برای تفضیل به کار می‌رود و بدیهی است که زمانی بحث تفضیل مطرح است که واقعا هر دو طرف تفضیل، دارای ویژگی مشترکی باشند؛ ولی آن ویژگی در یک طرف، بیش از طرف دیگر باشد. مثلا وقتی می‌گوییم «عَلِيٌّ أَعْلَمُ مِنْ سَعِيدٍ»، هر دو طرف یک دانش نسبی دارند ولی دانش علی بیشتر است. به این نوع تفضیل، «تفضیل حقیقی» می‌گویند.

اما در مواردی از کاربردهای اسم تفضیل، طرفین در صفت مورد نظر اشتراکی ندارند که خود بر دو نوع است:

الف) گاهی فقط یک طرف دارای آن صفت است؛ مثلا می‌گوییم «دیر رسیدن بهتر از هرگز نرسیدن است». می‌دانیم که هرگز نرسیدن، اصلا خوب نیست؛ ولی در مقام مقایسه، نوعی خوبی برای آن فرض می‌کنیم؛ اما همان خوبی اندک دیر رسیدن را بیشتر از آن اعلام می‌کنیم.

ب) گاهی نیز هیچ یک دارای آن صفت نیستند؛ مثلا وقتی که می‌گوییم «طلا از الماس ارزان تر است»، منظورمان این نیست که هم طلا ماده ارزانی است هم الماس. ولی طلا

ارزان‌تر است؛ بلکه مراد این است که طلا قیمت کمتری دارد. گویی فرض کرده‌ایم الماس کالای ارزانی است ولی طلا از آن ارزان‌تر است.^۱
در حقیقت تفضیل در این دو نوع، «تفضیل تقدیری» یا «تفضیل نسبی» است.

آیا می‌توانید تفضیل تقدیری در آیات ذیل را توضیح دهید؟

﴿ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُّسْتَقَرًّا وَأَحْسَنُ مَقِيلًا ﴾ (فرقان: ۲۴)

﴿ قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ ﴾ (یوسف: ۳۳)

۱. رضی الدین استرآبادی، شرح الرضی علی الکافیة، ج، ص ۴۵۵ و سید علیخان کبیر، الحدائق الندیة.

مشقات (۵)

اسم زمان و اسم مکان

«اسم زمان» و «اسم مکان» دو اسم مشتق هستند که اغلب، احکام مشترکی دارند. در این درس با تعریف و احکام این دو مشتق آشنا می‌شویم.



۱. تعریف

«اسم زمان» و «اسم مکان» با وزن خود بر زمان یا مکان وقوع حدثی دلالت می‌کنند و اغلب وزنی یکسان دارند؛ مانند: مَقْتَل.

۲. شیوه ساخت اسم زمان و اسم مکان

الف) در ثلاثی مجرد: دارای دو وزن شایع است:^۱

۱. اسم زمان و اسم مکان در قالب اوزان دیگری نیز به کار رفته‌اند؛ مانند: مُكْحَلَة (سرمه‌دان)؛ مِحْبَرَة (جای مرگب)؛ مِرْصَاد (کمین‌گاه)؛ هر چند عده‌ای برخی از این مثال‌ها را اسم آلت دانسته‌اند.

- «مَفْعَل»:

در «معتل اللام»^۱ و افعالی که مضارع آنها بر وزن «يَفْعَلُ» یا «يَفْعُلُ» باشد؛^۲ مانند:

أَوَى^۳ (يَأْوِي) ← مَأْوِي ← مَأْوَى ← يَسْمَعُ ← مَسْمَع
 هَابَ (يَهَابُ) ← مَهْيَبٌ ← مَهَابٌ ← قَتَلَ (يَقْتُلُ) ← مَقْتَلٌ

- «مَفْعِل»:

در «مثال» و افعالی که مضارع آنها بر وزن «يَفْعِلُ» باشد؛^۴ مانند:

وَعَدَ (يَعِدُ) ← مَوْعِدٌ ← وَجَلَ (يُوجَلُ) ← مَوْجِلٌ ← يَسَرَ (يَسِيرُ) ← مَيْسِرٌ
 جَلَسَ (يَجْلِسُ) ← مَجْلِسٌ ← بَاعَ (يَبِيعُ) ← مَبِيعٌ ← مَبِيعٌ

نکته

در موارد متعددی به انتهای این دو وزن در اسم مکان، تاء تأنیث (ة) ملحق می‌شود؛^۶

مانند:

مَنْزِلَةٌ، مَطْنَةٌ، مَشْرِقَةٌ، مَقْبَرَةٌ، مَزْرَعَةٌ، مَحْكَمَةٌ و مَنَامَةٌ.

۱. معتل اللام شامل: ناقص: مَلْهَى؛ لَفِيفٌ مَفْرُوقٌ: وَفَى (يَفِي) ← مَوْفَى؛ لَفِيفٌ مَقْرُونٌ:

تَوَى (يَتَوَى) ← مَتَوَى.

۲. در برخی موارد به طور سماعی بر وزن «مَفْعِلٌ» نیز استعمال شده است؛ مانند: مَشْرِقٌ، مَغْرِبٌ، مَطْلَعٌ، مَسْجِدٌ، مَسْقِطٌ، مَثْبِتٌ، مَسْكِنٌ، مَحْشِرٌ، مَوْضِعٌ و مَرْكِزٌ. در این موارد، کاربرد وزن «مَفْعَلٌ» نیز صحیح است.

۳. أَوَى - أَوْيًّا الْبَيْتَ و إِلَى الْبَيْتِ: نزل فيه؛ المَأْوَى و المَأْوَاةُ، المكان الذي تَأْوَى إليه.

۴. البته اگر معتل اللام باشد، مشمول وزن اول می‌شود.

۵. «إن بعض العرب يقولون «مَوْجَلٌ...». (رضی‌الدین استرآبادی، شرح شافیه ابن الحاجب ج ۱، ص ۱۸۵).

۶. «إتْمَا هو مقصور على السماع» (نظام‌الدین حسن بن محمد النیسابوری، شرح النظام، ص ۸۳).

و گاهی به آخر اسم زمان نیز تاء تأنیث (ة) ملحق شده است؛ مانند آیه: ﴿وَإِنْ كَانَتْ ذُو

عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ﴾^۱

ب) در غیر ثلاثی مجرد: بر وزن «اسم مفعول» آن فعل می آید؛ مانند: اجْتَمَعَ ← مُجْتَمَع

نکات

۱. از مباحث گذشته روشن شد که در افعال غیر ثلاثی مجرد، مصدر میمی، اسم مفعول، اسم زمان و اسم مکان دارای وزن واحدی هستند و برای تشخیص هر یک، باید به قرائن توجه کرد.^۲

۲. در افعال ثلاثی مجرد نیز در موارد متعددی، وزن مصدر میمی، اسم زمان و اسم مکان، یکسان است که در اینجا نیز تشخیص هر کدام به کمک قرینه است

۳. می توان از اسم جامد، اسمی بر وزن «مَفْعَلَةٌ» ساخت که در این صورت، بر مکانی دلالت می کند که آن شیء، در آنجا فراوان است؛ مانند:

کتاب ← مَكْتَبَةٌ ← کتابخانه

سَبْع ← مَسْبَعَةٌ ← مکانی که سَبْع (حیوان درنده) در آنجا زیاد است.

۱. بقره: ۲۸۰.

۲. «المصدر الميمي و اسم المفعول و اسما الزمان و المكان، مما هو فوق الثلاثي المجرد، شركاء في الوزن، و يُفترق بالقرينة، فاذا قلت: هذا الأمر مُنْتَظَرٌ، فالمعنى: أن الناس ينتظرونه، فهو اسم مفعول». (مصطفى غلاييني،

جامع الدروس العربية، ج ۱، ص ۲۰۹)

۳.۱ اعلال

۱. در اجوف ثلاثی مجرّد، اجرای قواعد اعلال موجب می‌شود که عین الفعل در اسم زمان و اسم مکان «مفتوح العین»، به «الف» تبدیل شود و در «مکسور العین» نیز به صورت «یاء مدّی» باشد؛ مانند: مَهَاب، مَنَامَة، مَبِيع، مَيسِرَة.

۲. در معتل اللّام ثلاثی مجرّد، لام الفعل قلب به الف می‌شود؛ مانند: مَجْرَى، مَوْفَى

هم‌اندیشی

قواعد ساخت اسم زمان و اسم مکان را با قواعد ساخت مصدر میمی مقایسه کنید.

پرسش و تمرین

۱. پنج کلمه نام ببرید که هم مصدر باشند و هم اسم مفعول، اسم زمان و اسم مکان.
۲. اسم زمان و اسم مکان کلمات زیر را بسازید:
ازدحم، استشفی، انقلب، بدا، حفل، درس، شرب، عرف، نفع، وقی، ولد، زد.
۳. در عبارات زیر، اسم‌های زمان و مکان و مصدر را مشخص کرده، ریشه آنها را بنویسید:

﴿ نَكْفَرُ عَنْكُمْ سَعَاتِكُمْ وَنُدْخِلُكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا ﴾ (نساء: ۳۱)

﴿ إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ ﴾ (قیامت: ۱۲)

﴿ وَمِنْ آيَاتِهِ مَنَامُكُمْ بِاللَّيْلِ ﴾ (روم: ۲۳)



مقایسه عناصر صرفی و نحوی

یکی از بهترین راه‌های پی بردن به تفاوت صرف و نحو، مقایسه بین عناصر صرفی و نحوی متشابه است. می‌خواهیم اسم فاعل را که یک عنوان صرفی است با فاعل که یک عنوان نحوی است، مقایسه کنیم. همچنین به مقایسه اسم مفعول با مفعول و مقایسه اسم مکان و اسم زمان با مفعول فیه نیز می‌پردازیم.

اسم فاعل، اسمی است که با هیئتش دلالت بر صدور حدثی از موصوف می‌کند. اما **فاعل**، عنوانی است که کلمه، در ترکیب با دیگر کلمات در جمله پیدا می‌کند، فرقی نمی‌کند که هیئت (وزن) این کلمه، به چه چیز دلالت کند یا اصلاً هیئتش، معنایی داشته باشد یا خیر. مثلاً کلمه کاتب، می‌تواند در جمله، نقش‌هایی چون مبتدا، خبر، فاعل، مفعول، مجرور به حرف جر، صفت، حال و... را بپذیرد ولی همچنان به معنای «نویسنده» - معنای اسم فاعلی - باشد؛ این معنا از جایگاه کلمه در جمله فهمیده نمی‌شود بلکه کلمه به خودی خود این معنا را می‌رساند. به مجموعه مثال‌های زیر توجه نمایید:

الكاتبُ ذهب، زيدٌ كاتبٌ، ذهب الكاتبُ، أجلسْتُ الكاتبَ، مررت بكاتبٍ و... .

در همه این مثال‌ها «کاتب» اسم فاعل می‌باشد اما فقط در مثال سوم فاعل است.

ذهب الكاتبُ، ذهب المَسرورُ، ذهب العَلامَةُ، ذهب زيدٌ و... .

در همه این مثال‌ها فاعل وجود دارد لکن فقط در مثال اول، فاعل، اسم فاعل نیز هست.

رابطه اسم مفعول و نقش مفعول نیز از همین قبیل است. **اسم مفعول**، عنوانی است که از کلمه، به خودی خود فهم می‌شود مانند مسرور به معنی خوشحال شده. ولی عنوان **مفعول**، نقشی است که از بررسی رابطه یک کلمه در جمله با دیگر عناصر جمله درک می‌گردد.

برای مقایسه **اسم مکان و زمان** با **مفعول فیه** نیز باید گفت علاوه بر اسم زمان و مکان صرفی (بر وزن مفعَل، مفعِل یا اسم مفعول)، اسماء دیگری نیز وجود دارند که دلالت بر زمان یا مکان دارند ولی هم وزن با اسم مکان و زمان نیستند؛ کلماتی چون یوم، أمس، غد، لیل، مکه، دار، هنا، فوق و... مفعول فیه، هم می‌تواند از دسته اول باشد و هم از دسته دوم. پس هر کلمه‌ای که مفعول فیه می‌شود، لزوماً اسم مکان یا زمان صرفی نیست.

با توجه به آنچه گفته شد، آیا می‌توانید مصدر مرّة و نوع را با مفعول مطلق عددی و نوعی مقایسه کنید؟

مشقات (۶)

اسم آلت؛ موصوف و صفت صرفی

یکی دیگر از اقسام اسم مشتق، «اسم آلت» است که در درس به آن پرداخته می‌شود. همچنین در پایان، به بحث موصوف و صفت صرفی پرداخته می‌شود.



۱. اسم آلت

تعریف

«اسم آلت»، اسمی است که با وزن خود، بر ابزار و وسیله انجام حدث دلالت می‌کند؛

مانند: **مِفْتَاح**.

اوزان^۱

اسم آلت اغلب از ثلاثی مجرد متعدی ساخته می‌شود و از غیر آن، به ندرت شنیده شده است.^۲

اوزان آن عبارتند از:

مِفْعَل، مانند: **مِعْبَر**^۳

مِفْعَلَةٌ، مانند: **مِکْنَسَةٌ**

مِفْعَال، مانند: **مِقْرَاض**^۴

در قرآن کریم آمده است: ﴿وَيَهَيِّئْ لَكُم مِّنْ أَمْرِكُمْ مَرْفَقًا﴾^۵.

گاهی اسم آلت، در قالب اوزان دیگری مثل: «فَعَالَةٌ، فِعَالٌ، فَاعُولٌ و فَاعِلَةٌ» نیز استعمال

شده است؛ مانند: **ثَلَاجَةٌ**، **جِهَازٌ**، **سَاطُورٌ** و **مَاحِيَةٌ**؛ مانند: ﴿حَتَّىٰ يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمَرِ الْخِيَاطِ﴾^۶

نکات

۱. اسم آلت در برخی از افعال، بیش از یک وزن دارد و برای پیدا کردن وزن اسم آلت از هر

فعلی باید به معاجم لغوی مراجعه کرد.

۱. «الآلة و هي ما يستعان بها في الفعل و تجيء على: مِفْعَل و مِفْعَلَةٌ و مِفْعَال» (نظام الدین حسن بن محمد

النيسابوري، شرح النِّظَام، ص ۸۵)

۲. مانند: مِمْلَسَةٌ (مِنْ: مَلَسَ الْأَرْضَ إِذَا سَوَّاهَا).

۳. المِعْبَر و المِعْبَرَةُ: ما يُعْبَرُ بِهِ النهر كالسفينَة و القنطرة.

۴. المِقْرَاض ج مَقَارِيض: ما يُقْرَضُ بِهِ الثوبُ أَي يُقَطَّع.

۵. كهف: ۱۶.

۶. اعراف: ۴۰.

۲. برخی از اسم‌های جامد (که دلالتی بر حدث ندارند) از ابتدا برای یک ابزار وضع شده‌اند و در اصطلاح صرفی، به آنها اسم آلت گفته نمی‌شود؛ مانند: **جَرَس** و **سِگِّین**.^۱

اعلال^۲

۱. اگر حرف عله در معتل الفاء «واو» باشد، به «باء» تبدیل می‌شود؛ مانند:

موزان ← میزان

۲. حرف عله معتل اللام به «الف» تبدیل می‌شود؛ مانند:

مِصْفَوَةٌ ← مِضْفَاةٌ مِرْقِيَةٌ ← مِرْقَاةٌ

۳. عین‌الفعال اسم آلت، مشمول قواعد اعلال نمی‌شود؛ مانند:

مِقْوَدٌ، مِذْيَاعٌ.

۲. موصوف و صفت صرفی

تعریف

«وصف» اسمی است که با وزن خود، قابلیت توصیف اشیاء گوناگون را دارد. به عنوان نمونه، اسم فاعل در مثال‌های «رَجُلٌ عَالِمٌ»، «طَعَامٌ ضَارٌّ»، «عِلْمٌ نَافِعٌ» و «بَيْتٌ وَاسِعٌ» به ترتیب: شخص، شیء، حدث و مکانی را توصیف کرده است.

۱. «الفرق بين اسم الآلة المشتق و اسماء الآلات الجامدة كالسكين أنّ المعنى فى اسم الآلة المشتق موسّع غير مختص بهيأة معيّنة، فالمفتاح يطلق على كلّ ما يمكن أن يفتح به البيت، بخلاف القدوم و السكين و نحوها فانها من اسماء الآلات الجامدة، فانها لا تطلق ألا على الآلة المخصوصة المعينة بشكله المخصوص». (على

اكبر شهابى، اصول الصرف، ص ۵۵)

۲. این قواعد، ناظر به ۳ وزن مشهور اسم آلت است.

«موصوف» اسمی است که چنین قابلیتی ندارد؛ یعنی یا توصیف‌کننده نیست (مثل: اسماء جامد) یا تنها اشیاء خاصی را توصیف می‌کند؛ مانند: اسماء زمان، مکان و آلت که فقط توصیف‌کننده زمان، مکان و وسیله هستند.

اقسام

«صفات صرفی» عبارتند از:

- اسم فاعل، اسم مفعول، صفت مشبیه، اسم مبالغه و اسم تفضیل.
- اسم‌های جامد منسوب؛ مانند: ایرانی.
- اسم‌های جامد مصغر؛ مانند: رُجیل.
- اسم‌های جامدی که از آنها معنای مشتق اراده شده است؛ مانند: آسَد به معنای شجاع یا عدل درمثال «زیدُ عدل».

«موصوفات صرفی» عبارتند از:

- اسم‌های جامد (به جز سه مورد بالا)؛ مانند: جَعْفَر و کتاب.
- اسم زمان، اسم مکان و اسم آلت.^۱
- مشتقانی که «نام» شخص یا چیزی قرار گرفته‌اند؛ مانند: مَهْدِي.

نکته

«موصوف و صفت صرفی»، عنوانی برای خود کلمه، بدون در نظر گرفتن ارتباط و جایگاه آن با کلمات دیگر در جمله است؛ بر خلاف «موصوف و صفت نحوی» که از آن به «منعوت و نعت» تعبیر می‌شود.

۱. مصطفی غلائینی، جامع الدروس العربیة، ج ۱، ص ۹۷.

هم اندیشی

موصوف و صفت صرفی، چه رابطه‌ای با موصوف و صفت نحوی دارد؟

پرسش و تمرین

۱. چه وزنی بین اسم مبالغه و اسم آلت مشترک است و راه تشخیص آن چیست؟
۲. آیا از غیر ثلاثی مجرد نیز اسم آلت ساخته می‌شود؟
۳. چه فرقی بین اسم آلت اصطلاحی و غیر اصطلاحی وجود دارد؟
۴. با مراجعه به کتاب لغت، اسم آلت کلمات زیر را مشخص کنید:
حَلَقٌ، ضَادٌ، عَرَجٌ، لَهَا، وَزَنٌ.
۵. در آیات زیر، نوع مشتق و قیاسی یا سماعی بودن آنها را بیان کنید:

﴿ وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّاكِرِينَ ﴾ (سبأ: ۱۳)

﴿ كُونُوا قَوْمِ مِثْلَ الْقِسْطِ ﴾ (نساء: ۱۳۵)

﴿ فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ * فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَّاغِبَةٍ ﴾ (قارعه: ۶-۷)

﴿ وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ ﴾ (بقره: ۱۱۵)

﴿ وَمَا لَهُمْ فِيهَا مِن مَّعَادٍ ﴾ (رعد: ۱۸)

﴿ وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ فِي

﴿ كِتَابٍ مُّبِينٍ ﴾ (هود: ۶)

۶. جدول زیر را کامل کنید. (مراجعه به قرآن و ملاحظه تمام آیة، توصیه می‌گردد)

اسم	آدرس	حروف اصلی	ثلاثی، رباعی، خماسی	مجرد، مزید	سالم، غیر سالم (نوع آن)	جامد، مشتق (نوع آن)	متصرف، غیر متصرف (نوع آن)	موصوف، صفت صرفی
أَحَدٌ	توحید: ۱							
أُذُنٌ	بقره: ۱۹۶							
الْأُمِّي	اعراف: ۱۵۸							
الصُّدُورِ	حج: ۴۶							
ظَلَامٌ	فصلت: ۴۶							
عَبْقَرِيٌّ	رحمن: ۷۶							
الغَارِ	توبه: ۴۰							
مَثْوَاكُمْ	محمد: ۱۹							
مُدَّكِرٌ	قمر: ۱۵							
مُذَبِّذِينَ	نساء: ۱۴۳							
مُزْجَاةٌ	یوسف: ۸۸							
نِعْمَتِي	مائده: ۳							
وَالٍ	رعد: ۱۱							
اليَوْمِ	مائده: ۳							

معرفه و نکره (۱)

ضمیر

اسم، به معرفه و نکره تقسیم می‌شود. هر چند این تقسیم بیشتر در علم نحو کاربرد دارد، در صرف نیز از جهت تغییرات ساختاری کلمه به آن پرداخته شده است. در این درس، به دو اسم معرفه: علم و ضمیر پرداخته می‌شود.



۱. معرفه و نکره

تعریف

«معرفه» اسمی است که بر فرد^۱ معین و مشخص دلالت می‌کند؛ مانند: عَلِي و أَنْت.

«نکره» اسمی است که بر فرد معین و مشخصی دلالت نمی‌کند؛ مانند: رَجُل و كِتَاب.

۱. اعم از: شخص، شیء، جاندار، بی‌جان، ذات و معنا.

اقسام معارف

اسم معرفه، هفت قسم است: عَلم، ضمیر، اسم اشاره، اسم موصول، معرّف به «ال»، معرّف به اضافه و منادای نکره مقصوده.^۱

نکته

معرفه بودن، به معنای «عدم انطباق و صدق کلمه بر مصادیق گوناگون» نیست؛ برای نمونه، از ضمیر «أنت» می‌توان برای دلالت بر «هر» مفرد مذکر مخاطبی استفاده کرد یا اسم اشاره «هذه» بر «هر» مفرد مؤنثی قابل اطلاق است.

۲. عَلم

علم، اسم معرفه‌ای است که بدون کمک هیچ قرینه‌ای، بر فرد معین و مشخصی دلالت می‌کند؛^۲ مانند: نام اشخاص، کشورها، شهرها، قبایل و دریاها. اسم علم نه «ال» تعریف می‌گیرد و نه تثنیه و جمع بسته می‌شود؛ از این رو برای نمونه، کلمه «مُحَمَّدون» نکره است.

۱. «معرّف به ال، معرّف به اضافه و منادای نکره مقصوده» دچار تغییر لفظی نمی‌شود؛ از این رو در این کتاب در قالب «مطالعه و تحقیق» مطرح شده و تدریس آن به صلاح‌دید اساتید محترم است. هر چند «عَلم» نیز دچار تغییر لفظی نمی‌شود؛ اما به جهت اهمّیت، در ابتدای اسم‌های معرفه مطرح شده است.

۲. «العلم اسمٌ يدلُّ علی معین بحسب وَضْعِهِ بلاقرینةٍ کـ«خالد و فاطمة و دمشق و البیل» و اِنما قلنا «بحسب وضعه» لأن الاشتراک بحسب الاتفاق لا یضر کـ«خلیل» المسمی به اشخاص کثیرون، فاشتراکهم فی التسمیة اِنما کان بحسب الاتفاق و التصادف لا بحسب الوضع، لأن کل واحد من الواضعین اِنما وضع هذا الاسم لواحد بعینه». (مصطفی غلانی، جامع الدروس العربیة، ج ۱، ص ۱۰۹)

اقسام عَلم

«عَلم» دارای سه قسم است:

- ۱. «اسم»، عَلمی است که در آن، هیچ قصد مدح یا ذمی نیست؛ مانند: **بَکر و هَند**.
- ۲. «لقب»، عَلمی است که آشکارا بر مدح یا ذم فرد دلالت می‌کند؛ مانند: **صَادِق و سَفَاح**.^۱
- ۳. «کنیه»، علمی است که به گونه غیرصریح و ضمنی بر مدح یا ذم فرد دلالت می‌کند^۲ و اغلب با کلماتی همچون: «أب» و «أُم» آغاز می‌شود؛ مانند: **أبو عَبْدِ اللَّهِ و أُمُّ هَانِي**.

۳. ضمیر

«ضمیر» اسم معرفه‌ای است که برای اختصار، به جای اسم ظاهر می‌نشیند و یکی از فواید آن، جلوگیری از تکرار اسم ظاهر است. با توجه به انواع مدلول‌ها و مصادیق مختلف اسم ظاهر، ضمیر بر «غایب، مخاطب و متکلم» دلالت می‌کند^۳؛ مانند: **جَاءَ زَيْدٌ وَ هُوَ ضَاحِكٌ**.

اقسام ضمیر

ضمیر بر اساس معیارهای مختلف، دارای تقسیمات گوناگونی است؛ از جمله: «بارز و مستتر»، «متصل و منفصل» و «مرفوع، منصوب و مجرور». ضمیری را که آشکار است و نوشته می‌شود، «**ضمیر بارز**» می‌نامند؛ مانند: «**واو**» در **ضَرَبُوا**.

۱. السَّفَاح: مَنْ يَكْتَرُ سَفْكَ الدَّمَاءِ وَمِنْهُ لِقَابُ الْخَلِيفَةِ الْعَبَّاسِيِّ الْأَوَّلِ .

۲. عباس حسن، النحو الوافي، ج ۱، ص ۲۷۶.

۳. «لابد للضمير من مُقَسَّرٍ بَيِّنٍ مَا يَرَاؤُ بِهِ، فَإِنْ كَانَ لِمَتَكَلِّمٍ أَوْ مُخَاطَبٍ فَمَفْسَّرُهُ حُضُورٌ مِّنْهُ هُوَ لَهُ، وَإِنْ كَانَ

لِغَائِبٍ فَمَفْسَّرُهُ نَوْعَانِ: لَفْظٌ فَالْغَائِبُ أَنْ يَكُونَ مُتَقَدِّمًا نَحْوُ: ﴿وَالْقَمَرَ قَدَّرْتَهُ مَنَازِلَ﴾ . غَيْرُ لَفْظٍ نَحْوُ: ﴿إِنَّا

أَنْزَلْنَاهُ﴾ اي: القرآن». (جمال الدين هشام انصاری، شرح شذور الذهب، ص ۱۶۷)

ضمیر بارز یا «متصل» است یا «منفصل».

«ضمیر متصل» در ابتدای کلمه و جمله قرار نمی‌گیرد و همیشه به کلمه دیگری متصل می‌شود؛ مانند:

«تَّ» در ضَرَبْتَ «کِ» در غَلَامُکِ «ه» در عَنَّهُ

ضمیر متصل، مرفوع، منصوب یا مجرور است.

«ضمیر مرفوع» قائم‌مقام اسم مرفوع (مانند فاعل) می‌شود؛ مانند: «و» در تَكْتُبُونَ.
 «ضمیر منصوب» قائم‌مقام اسم منصوب (مانند مفعول) می‌شود؛ مانند: «کِ» در أَكْرَمْتُکَ.
 «ضمیر مجرور» قائم‌مقام اسم مجرور (مانند مضاف‌الیه) می‌شود؛ مانند: «کِ» در أَوْلَادِکِ.
 «ضمیر منفصل» ضمیری است که می‌تواند در ابتدای جمله و به‌تنهایی و مستقل به کار

رود؛ مانند: «هُوَ» در ﴿إِنَّهُ هُوَ بَدِئُ الْوَعِيدِ﴾^۳.

ضمیر منفصل یا مرفوع است؛ مانند: «أَنَا» در ﴿إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ﴾^۴ یا منصوب؛
مانند:

«إِيَّاكَ» در ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ﴾^۵

«ضمیر مستتر» ضمیری پنهان است که نوشته نمی‌شود؛ مانند: «هُوَ» در ضَرَبَ.

استتار ضمیر دو گونه است:

۱. بَدَأَ - بَدَأَ الشَّيْءَ وَ بِهِ: افْتَتَحَهُ، قَدَّمَهُ فِي الْعَمَلِ؛ بَدَأَ وَ أَبْدَأَ اللَّهُ الْخَلْقَ: بَرَأَهُمْ، خَلَقَهُمْ مِنَ الْعَدَمِ.

۲. غَاذَ إِلَيْهِ وَ لَهُ وَ عَلَيْهِ عَوْدًا وَ عَوْدَةً: رَجَعَ وَ ارْتَدَّ؛ أَعَادَهُ: كَثَّرَهُ، الشَّيْءَ إِلَى مَكَانِهِ: أَرْجَعَهُ.

۳. بروج: ۱۳.

۴. فصلت: ۶.

۵. فاتحه: ۵.

«استتار وجوبی» در ضمائری است که نمی‌توان به جای آنها اسم ظاهر آورد.

مشهورترین موارد این استتار عبارتند از: فاعل یا نائب فاعل در:

- صیغه ۷ مضارع؛ مانند: تَضْرِبُ.

- صیغه ۱۳ مضارع؛ مانند: أَنْصُرُ.

- صیغه ۱۴ مضارع؛ مانند: نَكْتُبُ.

- صیغه ۷ امر مانند: اُقْتُلْ.

«استتار جوازی» در ضمائری است که می‌توان به جای آنها اسم ظاهر ذکر کرد که در این

صورت، دیگر ضمیری در آنها مستتر نیست.

استتار جوازی در صیغه‌های ۱ و ۴ ماضی، مضارع و امر است.

جدول تفصیلی ضمائر:

منفصل		متصل ^۱			شماره صیغه
منصوب	مرفوع	منصوب و مجرور	مرفوع		
			مضارع و امر	ماضی	
إِيَاءُ	هُوَ	هُ	مستتر	مستتر	۱
إِيَاهُمَا	هُمَا	هُمَا	ا	ا	۲
إِيَاهُمْ	هُمْ	هُمْ	و	و	۳
إِيَاهَا	هِيَ	هَا	مستتر	مستتر	۴
إِيَاهُمَا	هُمَا	هُمَا	ا	ا	۵
إِيَاهُنَّ	هُنَّ	هُنَّ	نَ	نَ	۶
إِيَاكَ	أَنْتَ	كَ	مستتر	تَ	۷
إِيَاكُمَا	أَنْتُمَا	كُمَا	ا	تُمَا	۸
إِيَاكُمْ	أَنْتُمْ	كُمْ	و	تُمْ	۹
إِيَاكِ	أَنْتِ	كِ	ي	تِ	۱۰
إِيَاكُمَا	أَنْتُمَا	كُمَا	ا	تُمَا	۱۱
إِيَاكُنَّ	أَنْتُنَّ	كُنَّ	نَ	تُنَّ	۱۲
إِيَايَ	أَنَا	ي	مستتر	تُ	۱۳
إِيَانَا	نَحْنُ	نَا	مستتر	نَا	۱۴

۱. همانگونه که در درس ماضی از بخش فعل نیز ذکر شد برخی ضمیر مستتر را ضمیر متصل دانسته و جمعی آن را غیر از متصل و منفصل بر شمرده‌اند.

نکته

تعداد قابل توجهی از ضمائر، در حالت‌های گوناگون اعرابی، لفظ واحدی دارند که راه تشخیص آنها، توجه به «عامل» آنهاست؛ مانند ضمیر متصل «ه» که مشترک بین «منصوب و مجرور» است؛ ولی در «صَرْبَةً»، مفعول و جزء ضمائر منصوب است؛ اما در «غُلَامُهُ»، مضاف‌الیه و در شمار ضمائر مجرور است.

هم‌اندیشی

به نظر شما مباحث «معرفه و نکره» با «علم صرف» تناسب بیشتری دارد یا با «علم نحو»؟

پرسش و تمرین

۱. اسم، لقب و کنیه را در کلمات ذیل مشخص کنید.
جمیلة، أم کلثوم، جواد، زهراء، المصطفی، أبویوسف، فرعون
۲. کاربرد «ضمیر» چیست؟
۳. ملاک تقسیم‌بندی موارد ضمیر مستتر به «استتار وجوبی» و «استتار جوازی» چیست؟
۴. راه تشخیص و تفکیک ضمائر مشترک چیست؟

۵. در جملات شریفه ذیل، **ضمایر** و نوع آنها - بارز، مستتر؛ متصل، منفصل؛ مرفوع، منصوب و مجرور - و نیز **علم** و نوع آن را مشخص کنید.

﴿ قُلْ أَتَحَاجُّونَنَا فِي اللَّهِ وَهُوَ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ وَلِنَا أَعْمَلُنَا وَلَكُمْ أَعْمَلُكُمْ وَمَنْ لُهُ مَخْصُوصٌ ﴾ (بقره: ۱۳۹)

﴿ يَتَعَبَّدِي الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ أَرْضِي وَسِعَةً فَإِنِّي فَأَعْبُدُونَ ﴾ (عنکبوت: ۵۶)

للسول الاعظم ﷺ: أُجِبُوا الصَّيَّانَ وَارْحَمُوهُمْ فَإِذَا وَعَدْتُمُوهُمْ فَفُوا لَهُمْ فَانَّهُمْ لَا يَرُونَ إِلَّا أَنْكُمْ تَرَزُّفُوا م.^۱

الامام الصادق عليه السلام: إِنَّ... لَنَا حَرَمًا وَهُوَ قَمٌّ وَسُتْدٌ فَن فِيهِ امْرَأَةٌ مِنْ وُلْدِي تُسَمَّى فَاطِمَةَ مَنْ زَارَهَا وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ.^۲

رَوِيَ الصَّدُوقُ عَنِ الرِّضَاءِ عليه السلام: مَنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى مَا يَكْفُرُ بِهِ ذُنُوبُهُ فَلْيَكْرِمْ مِنَ الصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ فَإِنَّهَا تَهْدِمُ الذُّنُوبَ هَدْمًا.^۳

۱. بحار الانوار، ج ۱۰۱، ص ۹۲.

۲. بحار الانوار، ج ۱۰۲، ص ۲۶۷.

۳. سفينة البحار، ج ۵، ص ۱۷۳.

معرفه و نکره (۲)

اسم اشاره، اسم موصول

در این درس با دو نوع دیگر از اسم‌های معرفه: «اسم اشاره» و «اسم موصول» آشنا می‌شویم.



۱. اسم اشاره

تعریف

«اسم اشاره» معرفه‌ای است که به کمک اشاره به مشا‌ئلیه، بر فرد معین و مشخصی دلالت می‌کند. هنگام اشاره، باید حالت‌های مختلف مشا‌ئلیه را از جهات زیر در نظر گرفت و اسم اشاره متناسب با آن را به کاربرد:

- تعداد (مفرد، تثنیه و جمع)؛
- جنس (مذکر و مؤنث)؛
- فاصله (نزدیک، متوسط و دور)؛

صیغ اسم اشاره

اشاره به دور	اشاره به متوسط	اشاره به نزدیک	مشارئلیه	
ذَلِكَ	ذَاكَ	ذَا	مفرد	ذَیْرًا
–	ذَانِكَ - ذَيْنِكَ	ذَانٍ - ذَيْنِ	مثنی	
أُولَئِكَ	أُولَئِكَ	أُولَءِ - أُولِي	جمع	
تِلْكَ	تِيكَ	ذِهِ - تِي	مفرد	ذَیْرًا
–	تَانِكَ - تَيْنِكَ	تَانٍ - تَيْنِ	مثنی	
أُولَئِكَ	أُولَئِكَ	أُولَءِ - أُولِي	جمع	

نکات

۱. اسم‌های اشاره متوسط و دور، همان اسم‌های اشاره نزدیک هستند؛ با این تفاوت که برای متوسط، کاف خطاب و برای بعید، لام و کاف خطاب به انتهای آنها افزوده می‌شود:

ذَا نزدیک

ذَا + كَ متوسط

ذَا + لَ + كَ دور

۲. (ک) در اسم اشاره‌های متوسط و بعید، برای تعیین مخاطب آورده می‌شود و گرچه مانند ضمیر، بر حالت‌های گوناگون مخاطب منطبق می‌شود، حرف است، نه ضمیر؛ برای نمونه:

۱. اسم اشاره مثنی، برای دور استعمال نمی‌شود. (محمد بن علی الصبان، حاشیة الصبان، ج ۱، ص ۱۴۱)؛ عباس حسن، النحو الوافی، ج ۱، ص ۲۹۸)

- برای نشان دادن یک قلم به یک مرد می‌گوییم: **ذَاكَ**

- برای نشان دادن یک قلم به دو مرد می‌گوییم: **ذَاكُمَا**

- برای نشان دادن یک قلم به چند زن می‌گوییم: **ذَاكُنَّ**

۳. اغلب بر سر اسم‌های اشاره نزدیک، حرف «هَاء تَنبِيه» آورده می‌شود؛ مانند:

هَذَا، هَذَانِ، هَؤُلَاءِ

گاه بین «هَاء تَنبِيه» و اسم اشاره، ضمیر مشاؤ الیه قرار می‌گیرد؛ مانند:

﴿ هَآئِنْتُمْ اَوْلَاۤءُ مَحْبُوْبَتُمْ وَلَا يَحِبُّوْنَكُمْ ﴾^۱

۴. برخی اسم‌های اشاره، به مکان اختصاص دارند که عبارتند از:

«هنا» برای مکان نزدیک

«هناك» برای مکان متوسط

«هناك، تَمَّ، ثَمَّةً» برای مکان دور

۲. اسم موصول

تعریف

«اسم موصول» معرفه‌ای است که به واسطه صله (جمله یا شبه‌جمله پس از موصول) بر فرد مشخصی دلالت می‌کند؛ مانند: **الَّذِي** (کسی که، چیزی که) و **مَنْ** (کسی که).

انواع موصول

الف) «مختص»: موصول‌هایی که بر اساس افراد، تشبیه و جمع و نیز تذکیر و تانیث مشارالیه، لفظ آنها تغییر می‌کند:

الَّذِي	مفرد	مذکر
الَّذَانِ - الَّذِينَ	مثنی	
الَّذِينَ - الْأُولَى - الْأُولَاءِ	جمع	
الَّتِي	مفرد	مؤنث
الَّتَانِ - اللَّتَيْنِ	مثنی	
الَّلَاتِ - اللَّوَاتِي - اللَّائِي	جمع	

نکات

۱. «ال» در ابتدای موصولات، برای تعریف نیست؛ بلکه زائد لازم است.
 ۲. همه موصولات مختص می‌توانند برای عاقل و غیرعاقل به کار روند؛ به جز موصول مختص «جمع مذکر» که فقط برای عقلا استعمال می‌شود.
- ب) «مشترک»:** موصول‌هایی که جنسیت و تعداد مشارالیه در کاربرد آن اثر گذار نیست و دارای یک لفظ (مشترک) است. مهم‌ترین آنها عبارتند از:
- مَنْ: اغلب برای عاقل؛ مانند:

﴿أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَى﴾^۱.

- ما: اغلب برای غیرعاقل؛ مانند:

﴿مَاعِنْدَكُمْ يُنْفَذُ وَمَاعِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ﴾^۲.

- ال: برای عاقل و غیرعاقل؛ مانند:

﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ * أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ﴾^۳.

«ال» موصول، بر سر «اسم فاعل» و «اسم مفعول» داخل می‌شود.

- **أَيُّ**: هم برای عاقل و هم برای غیرعاقل به کار می‌رود؛ مانند:

﴿ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ مِنْ كُلِّ شِيعَةٍ أَيُّهُمْ أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمَنِ عَيْنًا﴾^۴.

نکات

- کلمات «مَنْ، مَا، أَل، أَي» علاوه بر موصول، انواع دیگری نیز دارند؛ برای نمونه، «مَنْ» اقسام دیگری هم چون «استفهامیه» و «شرطیه» نیز دارد که برای تشخیص هر یک باید به قرائن توجه کرد.
- موصولات ذکر شده (مختص و مشترک)، موصولات اسمی و جزء اسماء معرفه هستند. برخی موصولات نیز جزء «حروف» اند که در نتیجه خارج از بحث کنونی هستند.^۱

۱. رعد: ۱۹.

۲. نحل: ۹۶.

۳. واقعه: ۱۰ تا ۱۱.

۴. مریم: ۶۹.

۳. تمامی «موصولات مشترک» مبنی‌اند؛ به جز «آی» که گاه معرب و گاهی مبنی است.

هم‌اندیشی

۱. در جمله: «ها أَنْتُمْ هُوَلاء» نوع دو «هاء» و علت تکرار آن چیست؟
۲. برای کاربرد «مَنْ» در غیر عاقل و «ما» در عاقل، مثال مناسبی بیابید.

پرسش و تمرین

۱. حالت‌های مختلف مشارالیه را ذکر کنید.
۲. اسم‌های اشاره مختص را نام ببرید.
۳. با توجه به «مشارالیه»ها و «مخاطب»های زیر، اسم اشاره مناسب را بنویسید.
 - نشان دادن یک مرد دور به دو زن
 - نشان دادن دو زن متوسط به چند مرد
 - نشان دادن یک زن دور به چند زن
۴. آیا معرفه بودن «موصولات مختص»، به وجود «ال» در ابتدای آنهاست؟

۱. «الموصول: و هو حرفي أو اسمي. فالحرفي: كل حرف أول مع صلته بالمصدر والمشهور خمسة: أنْ و أنْ و ما و كي و لَو. و الموصول الاسمي ما افتقر الى صلة و عائد. (بهاء‌الدین محمدین حسین عاملی (شیخ بهائی)، الفوائد الصمدية در: جامع المقدمات، ص ۴۹۱؛ جمال‌الدین بن هشام انصاری، شرح شذور الذهب، ص ۱۷۶)

۵. چرا «موصولات حرفی» از بحث «معارف» خارج هستند؟

۶. در عبارات زیر، اسم‌های موصول و اشاره را مشخص کنید و نوع هر کدام را بنویسید:

﴿ وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّن يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُمْ عَنِ دُعَائِهِمْ

غَفْلُونَ ﴾. (احقاف: ۵)

﴿ يَتَأْتِيهَا النَّبِيُّ إِنْ آٰحَلَّلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ الَّتِي آٰتَيْتَ أَجُورَهُنَّ وَمَا مَلَكَتْ يَمِينَكَ ﴾

(احزاب: ۵۰)

﴿ إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ، فَلَا تَخَافُوهُمْ ﴾. (آل عمران: ۱۷۵)

﴿ فَذٰلِكَ بُرْهٰنُنَا مِنْ رَبِّكَ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَٲِيهِ ﴾. (قصص: ۳۲)

﴿ لَقَدْ جَاءَتْ رُسُلٌ مِنَّا بِالْحَقِّ وَنُودُوا أَنْ تَالِكُمْ الْجَنَّةُ ﴾. (اعراف: ۴۳)

﴿ وَأَتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ، وَلَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ

مُلْتَحِدًا ﴾. (كهف: ۲۷)

﴿ وَالَّذَانِ يَأْتِيَنِهَا مِنْكُمْ فَأَآٰذُوهُمَا فَإِن تَابَا وَأَصْلَحَا فَأَعْرِضُوا عَنْهُمَا إِنَّ اللَّهَ

كَانَ تَوَّابًا رَّحِيمًا ﴾. (نساء: ۱۶)

الامام الصادق عليه السلام: إذا سافر أحدكم فقدم من سفره فليأت أهله بما تيسر ولو بحجر!

مطالعه و تحقیق

معرف به «ال»، اضافه و نداء

۱. معرفه به «ال»

تعریف

معرف به «ال»، اسم معرفه‌ای است که به کمک «ال» بر فرد معینی دلالت می‌کند؛ مانند: الرَّجُل.

انواع «ال» تعریف

- گاهی «ال» موجب تعریف لفظی و معنوی اسم نکره می‌شود، که به «ال عهد» مشهور است. «ال» عهد دارای سه قسم است:
الف) «عهد ذکری»؛ مانند:

﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِثْقَوْهَا فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ﴾

(نور: ۳۵)

«مصباح» اول نکره است؛ اما چون منظور از «مصباح» دوم، همان «مصباح» ذکر شده است، با دخول «ال»، درجه‌ای از تعریف و تشخیص را پیدا کرده است.^۱
 (ب) «عهد ذهنی»؛ مانند:

﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ﴾^۲ مراد از «الشجرة» همان درختی است که در خاطر مسلمانان حاضر در آن صحنه، بوده است.
 (ج) «عهد حضوری»؛ مانند:

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾^۳ با یوم به همراه «ال»، به روز حاضر اشاره می‌شود.

نکته

«ال» عهد حضوری اغلب بعد از اسم اشاره یا «أی» منادا می‌آید؛ مانند:

جائني هذا الرجل يا أيها الرجل.

۲. گاهی «ال» فقط موجب تعریف لفظی اسم نکره می‌شود؛ اما از جهت معنوی همچنان نکره باقی می‌ماند که به «ال جنسیه» مشهور است و سه نوع کاربرد دارد:

(الف) «استغراق و شمول جمیع افراد جنس»؛ مانند: ﴿وَخُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا﴾^۴

راه تشخیص این نوع «ال»، آن است که بتوان به جای آن، حقیقتاً لفظ «کُلُّ» را قرار داد.

۱. معارف به یک اندازه و رتبه، بر فرد معین دلالت نمی‌کنند و معرفه بودن به معنای دانستن همه جزئیات و ویژگی‌های یک فرد نیست؛ بلکه تنها در این حد است از این اسم، ذکری به میان آمده و درجه‌ای از تعریف را کسب کرده است.

۲. فتح: ۱۸.

۳. مائده: ۳.

۴. نساء: ۲۸.

ب) «استغراق و شمول جمیع صفات و خصائص افراد جنس»؛ مانند: **أَنْتَ الرَّجُلُ**.
راه تشخیص این نوع «ال»، آن است که بتوان به جای آن، از روی مجاز یا مبالغه لفظ
«كُلُّ» را قرار داد.

ج) «حقیقت و ماهیت»؛ مانند: **الرَّجُلُ أَقْوَى مِنَ الْمَرْأَةِ**.
در این کاربرد، حقیقت و ماهیت کلمه صرف نظر از افراد، مصادیق و خصائص آن مراد است.

معرف به اضافه

«معرف به اضافه»^۱ اسم نکره‌ای است در اثر اضافه به معرفه، تعریف و تشخیص کسب
می‌کند؛ مانند: **قَلَمِي فِي يَدِك**.

منادای نکره مقصوده

«منادای نکره مقصوده» اسم نکره‌ای است که در اثر «**قصد و توجه**» هنگام ندا به آن،
معرفه می‌شود؛ مانند: **يَا رَجُلُ**.

نکته

در مقابل نکره مقصوده، «**نکره غیر مقصوده**» قرار دارد؛ برای نمونه، فرد نابینایی می‌گوید:
«**يَا رَجُلًا خَدُّ بَيْدِي**» که در اینجا چون فرد نابینا، فرد خاصی را قصد و تعیین نکرده است،
«**رَجُلُ**» نکره باقی می‌ماند.

تحقیق

آیا می‌توانید یک نظر دیگر درباره علت معرفه شدن «نکره مقصوده» را بیان نمایید.

۱. اضافه یا «لفظی» است یا «معنوی»؛ اضافه معنوی با شرایطی، مفید تعریف مضاف است که شروط و
بحث‌های تکمیلی هر یک، در علم نحو مطرح شده است.

خاتمه

التقاء ساکنین

به کنار هم قرار گرفتن دو ساکن، التقاء ساکنین گفته می‌شود. به دلیل ثقلات تلفظ دو ساکن متوالی، در اغلب موارد، با حذف یا حرکت دادن یکی از دو ساکن، التقاء ساکنین برطرف شده است. در مواردی نیز، بنا به جهاتی التقاء ساکنین پذیرفته شده است. در این درس، قواعد مربوط به التقاء ساکنین بررسی می‌شود.



التقاء ساکنین گاهی در یک کلمه و گاهی در دو کلمه می‌باشد. در ادامه به بررسی مهم‌ترین موارد التقاء ساکنین و حکم آنها در این دو دسته می‌پردازیم.^۱

۱. التقاء ساکنین در یک کلمه

التقاء ساکنین در یک کلمه جایز نیست؛ مگر در دو مورد:

۱. در صورتی که حرف ساکن اول، عله زائد و حرف دوم، مدغم باشد؛ مانند: خاصِصَة ← خاصَّة؛ الضَّالِّین ← الضَّالِّین و مانند:

۱. البته احکام کم کاربرد دیگری در این بحث وجود دارد که در کتب مفصل صرفی آمده است.

﴿ لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ ﴾^۱؛ ﴿ قَالَ قَدْ

أُجِبت دَعَوَتُكُمْ فَأَسْتَقِيمًا وَلَا تَتَّبِعَانَّ سَبِيلَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ ﴾^۲

۲. اگر التقاء ساکنین به واسطه وقف به وجود بیاید؛ مانند وقف در پایان هر یک از دو آیه

شریفه: ﴿ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ ﴾^۳

همانگونه که در قواعد اعلال گذشت، هرگاه حداقل یکی از دو حرف ساکن در یک کلمه، حرف عله باشد با حذف حرف عله، التقاء ساکنین برطرف می‌شود؛ مانند: لِيَقُولَ ← لِيَقُلْ؛ إقوام ← إقام ← إقام؛ مَاتَ (صیغه هفتم ماضی معلوم از مَاتَ يموت) ← مَتَّ (← مِتَّ) و از همین نوع است: كُنَّ (صیغه ششم ماضی از كان يكون)

۱. مجادله: ۲۲

۲. یونس: ۸۹. هرچند ممکن است گفته شود که التقاء ساکنین بین نون تأکید ثقیله و الف در صیغ مثنی و جمع، از مصادیق التقاء ساکنین در دو کلمه است؛ اما به جهت عدم استقلال نون تأکید در تلفظ، آن را به منزله جزئی از فعل محسوب کرده‌اند. نون وقایه نیز همانند نون تأکید، در حکم جزئی از کلمه است و از این رو، التقاء ساکنین ناشی از ادغام در آن، جایز است؛ مانند آیه مبارکه: ﴿ قُلْ أَفَعَبَّرَ اللَّهُ تَأْمُرُونَ بِأَعْبَادِهَا

الْجَاهِلُونَ ﴾ (زمر: ۶۴)

۳. نصر: ۱

۲. التقاء ساکنین در دو کلمه

الف. التقاء ساکنین جازز

اگر همزه استفهام قبل از کلمه‌ای بیاید که همزه وصل مفتوح دارد، همزه وصل حذف نمی‌شود^۱ بلکه به الف تبدیل می‌شود. در این حالت، بین این الف و ساکن بعدی، التقاء ساکنین صورت می‌گیرد؛ ولی الف حذف نمی‌شود تا تمایزی بین استفهام با خبر وجود داشته باشد؛ مانند أَلَا نَ؟ ← أَلَا نَ در آیه شریفه: ﴿أَلَا نَ وَ قَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَ كُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ﴾^۲ از همین نوع است آیه مبارکه: ﴿اللَّهُ خَيْرٌ أَمَّا يُشْرِكُونَ﴾^۳

ب. رفع التقاء ساکنین با حذف ساکن اول

اگر آخرین حرف کلمه اول، حرف مد باشد، در صورت التقاء ساکنین حذف می‌شود؛^۴ مانند: ﴿إِنَّمَا يَحْسَبُ اللَّهُ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾^۵؛ ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا﴾^۶؛ ﴿وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾^۷

۱. اما اگر همزه وصل پس از همزه استفهام، مکسور یا مضموم باشد، نه تنها در تلفظ، بلکه در کتابت نیز حذف می‌شود؛ مانند آیه مبارکه ﴿سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ﴾ (منافقون: ۶)

۲. یونس: ۹۱.

۳. نمل: ۵۹.

۴. هر چند در کتابت، باقی می‌ماند

۵. فاطر: ۲۸.

۶. احزاب: ۲۱.

۷. بقره: ۲۵۸.

البته چنانچه حرف اول، ضمیر یاء متکلم باشد، می‌توان آن را مفتوح یا حذف نمود؛ مانند:

﴿ وَقِيلَ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ ﴾^۱؛ ﴿ وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا ﴾^۲

ج. رفع التقاء ساکنین با حرکت دادن به ساکن

الف. هرگاه ساکن اول، حرف لین باشد، برای برطرف شدن التقاء ساکنین، حرف عله، به حرکت متناسب با آن، حرکت داده می‌شود (واو، مضموم می‌شود^۳ و یاء، مکسور)؛ مانند:

﴿ فَلَا تَخْشَوْا الْكَاسَ ﴾^۴ و: اخشي الذنب

ب. در فعل امر یا مضارع مجزوم مضاعف، در صورت ادغام در صیغ پنجگانه، همانطور که در قواعد ادغام گذشت، دومین حرف ساکن، متحرک می‌شود؛ مانند: لِيَمُدَّ ← لِيَمُدَّ، لِيَمُدُّ ← لِيَمُدُّ، مُدُّ ← مُدُّ، مُدُّ ← مُدُّ.

ج. میم ساکنی که در پایان برخی ضمائر جمع وجود دارد، در صورت اجتماع با ساکنی

دیگر، مضموم می‌شود؛ نظیر آیات شریفه ﴿ وَاللَّهُ الْعَنِيُّ وَأَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ ﴾^۵؛ ﴿ هُوَ الَّذِي

جَعَلَ لَكُمْ آيَاتٍ لَتَسْكُنُوا فِيهِ ﴾^۶؛ ﴿ فَإِنَّ حَرْبَ اللَّهِ هُمْ الْغَالِبُونَ ﴾^۷

۱. سیأ: ۱۳.

۲. فرقان: ۳۰.

۳. البته در حروف معانی، واو هم کسره داده می‌شود؛ مانند: ﴿ وَأَسْرُوا قَوْلَكُمْ أَوْ أَجْهَرُوا بِهِ إِنَّهُ عَلَيْهِ يَدَاتُ

الضُّدُورِ ﴾ (ملک: ۱۳) ﴿ وَأَنْ لَوْ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَاهُمْ مَاءً غَدَقًا ﴾ (جن: ۱۶)

۴. مائده: ۴۴.

۵. محمد: ۳۸.

۶. یونس: ۶۷.

۷. مائده: ۵۶.

د. اگر بعد از حرف «مِن»، ال قرار گیرد، نون آن، مفتوح می‌شود؛ مانند: ﴿الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ ط

فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ﴾^۱ و اگر پس از آن، غیر ال باشد، نون، مکسور می‌شود؛ مانند: مِنَ ابن عباس.

ه. در سایر موارد، برای رفع التقاء ساکنین، حرف اول مکسور می‌شود و از این رو گفته‌اند که

اصل در مقام رفع التقاء ساکنین، کسره دادن حرف اول است؛ مانند: ﴿وَلَا تُطِيعُ الْكٰفِرِيْنَ

وَالْمُنٰفِقِيْنَ﴾^۲؛ ﴿مَنْ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ﴾^۳؛ ﴿قُلْ ءَاَنْتُمْ اَعْلَمُ اَمِ اللّٰهُ﴾

هم اندیشی

علت هر یک از احکام التقاء ساکنین را در مواردی که در درس

آمده، حدس بزنید.

تمرین و پرسش

در آیات شریفه زیر، مواضع التقاء ساکنین و حکم هر یک را بیابید.

﴿فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ، فَاولَيْكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ (مؤمنین: ۱۰۲)

۱. بقره: ۱۴۷.

۲. احزاب: ۴۸.

۳. اسراء: ۱۵.

۴. بقره: ۱۴۰.

﴿ قُلْ ءَالذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ أَمِ الْأُنثَيَيْنِ أَمَا اسْتَمَلْتِ عَلَيْهِ أَرْحَامُ الْأُنثَيَيْنِ نَبِيُّنِي يَعْلَمُ إِنَّ
كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴾ (انعام: ١٤٣)

﴿ وَحَاجَّهُ قَوْمُهُ قَالَ أَتُحِبُّونِي فِي اللَّهِ ﴾ (انعام: ٨٠)

﴿ قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمْ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِّنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ
كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴾ (بقره: ٩٤)

﴿ إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَأَهْدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ
أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّعِينُونَ ﴾ (بقره: ١٥٩)

﴿ قُلْ يَعْبَادِي الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْضُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ
جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ﴾ (زمر: ٥٣)

﴿ وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ اسْجُدُوا لِلرَّحْمَنِ قَالُوا وَمَا الرَّحْمَنُ أَنَسْجُدُ لِمَا تَأْمُرُنَا وَزَادَهُمْ نُفُورًا ﴾ (فرقان: ٦٠)

﴿ وَلَتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَٰئِكَ هُمُ
الْمُقْلِحُونَ ﴾ (آل عمران: ١٠٤)

﴿ بَلِ اللَّهُ فَاعْبُدْ وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ ﴾ (زمر: ٦٦)

کتابت «الف»

«الف» یکی از حروف پر کاربرد در زبان عربی است که در مواردی به صورت الف قائمه (ا) و در مواردی به صورت الف مقصوره (ی) نگاشته می‌شود؛ در این درس با قواعد نگارش این حرف در کلمات عربی آشنا می‌شویم.



«الف» یکی از حروف الفبا و همواره ساکن و ماقبل آن مفتوح است. به خاطر «سکون» آن، در ابتدای کلمه قرار نمی‌گیرد و فقط در وسط یا انتهای کلمه می‌آید.

۱. الف میانی

الف میانی کلمه همیشه به صورت «الف قائمه (ا)» نوشته می‌شود، خواه این وسط واقع شدن، اصلی باشد مانند: **کتاب**، **نام** یا عارضی باشد مانند: **مولای**، **یخشاة**.

۲. الف پایانی

الفی که در پایان کلمه می‌آید گاه به صورت «الف قائمه» مانند: **العَصَا، دَعَا** و گاه به صورت «الف مقصوره (ی)» مانند: **الْفَتَى، رَمَى**، نوشته می‌شود که تفصیل آن در زیر خواهد آمد.

موارد «الف پایانی در اسماء»

- موارد الف «قائمه»:

- ۱- اسم‌های مبنی؛ مانند: **مَهْمَا، هُمَا**.^۱
- ۲- اسم‌های غیر عربی؛ مانند: **زُليخا، مُوسيقا**.^۲
- ۳- کلمات سه حرفی که الف پایانی، منقلب از «واو» است؛ مانند: **الرَّضَا، الرُّبَا**.
- ۴- کلمات بیش از سه حرفی که الف پایانی بعد از یا قرار گرفته (به جز اسماء علم)؛ مانند:

زَوَايا، خَطَايا.

- موارد الف «مقصوره»:

در سایر موارد، الف پایانی به صورت مقصوره نوشته می‌شود؛ یعنی در:

- ۱- کلمات سه حرفی که الف پایانی، منقلب از «یاء» است؛ مانند: **التُّهَى، الطُّوَى**.
- ۲- کلمات بیش از سه حرفی که الف پایانی بعد از یاء قرار ندارد (به جز اسماء غیر عربی)؛
مانند: **المُسْتَشْفَى، كُبْرَى**.
- ۳- اسماء علم بیش از سه حرفی؛ مانند: **يحيى، مُرْتَضَى**.

۱. به جز پنج اسم که استثناءً به صورت الف مقصوره نوشته می‌شوند: **أَنْتَى، مَتَى، لَدَى، أَوْلَى، الأُلَى**.

۲. به جز پنج اسم کسری، **مُوسَى، عِيسَى، بُخَارَى، مَتَى**.

موارد «الف پایانی در افعال»

- موارد الف «قائمه»:

- ۱- افعال سه حرفی که الف آنها منقلب از «واو» است؛ مانند: **دَعَا، بَدَأ.**
- ۲- افعالی که بیش از سه حرف دارند و قبل از الف آنها، حرف «یاء» وجود دارد؛ مانند: **أَحْيَا،**
إِسْتَحْيَا، يَجِيَا.

- موارد الف «مقصوره»:

- ۱- افعال سه حرفی که الف آنها منقلب از «یاء» است؛ مانند: **رَمَى، سَعَى.**
- ۲- افعالی که بیش از سه حرف دارند و قبل از الف آنها، حرف «یاء» وجود ندارد؛ مانند:
إِشْتَرَى، أَلْقَى.

نکات

- ۱- الف پایانی در حروف، به صورت الف قائمه نوشته می‌شود. مانند: **لا، مَا، إِلَّا، خَلا** مگر در چهار حرف **إِلَى، عَلَى، حَتَّى، بَلَى.**
- ۲- اگر به کلمات «إِلَى، عَلَى و لَدَى» ضمیری متصل شود، الف آنها به «یاء» تبدیل می‌شود. مانند: **إِلَيْهِ، عَلَيْهِ، لَدَيْهِ، إِلَيْكَ، عَلَيْكَ و لَدَيْكَ.**

هم اندیشی

موارد اشتراک کتابت الف در فعل و اسم چیست؟

پرسش و تمرین

۱- شیوه نگارش «الف میانی» چگونه است؟ مثال‌های جدیدی بیاورید.

۲- در روایات شریفه زیر، کیفیت املاء الف را تحلیل کنید.

امیر المومنین علیه السلام: إِذَا اسْتَوَى الْفَسَادُ عَلَى الزَّمَانِ وَأَهْلِهِ فَأَحْسَنَ رَجُلٌ الظَّنَّ بِرَجُلٍ فَقَدَ غَرَّرَ.^۱

الامام الصادق علیه السلام: لَا يَزَالُ الدُّعَاءُ مُجَوِّبًا حَتَّى يُصَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ.^۲

الإمام المهدي علیه السلام: أَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَانِتًا لِنَفْسِهِ حَافِظًا لِدِينِهِ مُخَالِفًا عَلَى هَوَاهُ مُطِيعًا لِأَمْرِ

مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِ أَنْ يَقْلُدُوهُ.^۳

۱. نهج البلاغه، حکمت ۱۱۴.

۲. بحار الانوار، ج ۹۰، ص ۳۱۶.

۳. مستدرک سفینه البحار، ج ۸، ص ۵۷۶.

کتابت همزه

در زبان عربی، همزه به اشکال مختلفی نوشته می‌شود؛ در این درس به طور مختصر با شیوه کتابت همزه آشنا شویم.



«همزه» در غالب موارد به «کرسی» یا همان «پایه» نیاز دارد.

کرسی همزه گاهی: الف است مثل **أَمْر**

یا است مثل **يَيْس**

واو است مثل **لَوْم**

و گاهی بدون کرسی نوشته می‌شود، مثل **سوء**.

«نگارش همزه» تابع قواعدی است که اهم آن در زیر می‌آید.

در ابتدای کلمه:

دائماً به صورت «الف» نوشته می‌شود، البته اگر قطع باشد همراه با علامت (ء) و اگر

وصل باشد بدون آن می‌آید. مانند:

قطع ← **أَكْرَمَ، إِكْرَام** وصل ← **إِضْرِبَ، اَلزُّجَل**

در وسط کلمه:

مقایسه‌ای بین حرکت همزه و حرکت ما قبل آن انجام می‌دهیم سپس کرسی همزه را براساس «حرکت اقوی» انتخاب می‌کنیم.

ترتیب حرکات به حسب قوت در بحث کتابت همزه:

۱. **کسره:** قویترین حرکت می‌باشد^۱ که کرسی متناسب آن «ا» می‌باشد.
 ۲. **ضمه:** از حیث قوت، در مرتبه دوم قرار دارد و کرسی متناسب آن «و» می‌باشد.
 ۳. **فتحه:** در مرتبه سوم بوده و کرسی متناسب آن «أ» می‌باشد.
 ۴. **سکون:** در آخرین مرتبه قرار داشته و به صورت منفرد و بدون کرسی نوشته می‌شود («ا»).
- به عنوان مثال، در کلمه «سُنَّال» بین حرکت همزه که کسره است و حرکت ما قبل آن که ضمه است مقایسه کرده و طبق ترتیب مذکور در بالا، کسره از ضمه قویتر است لذا کرسی همزه را پایه قرار می‌دهیم؛ یا در کلمه «مُؤَنَّث» بین حرکت همزه که فتحه است و حرکت ماقبل آن که ضمه است مقایسه کرده و با توجه به اقوی بودن ضمه نسبت به فتحه، کرسی را «و» انتخاب می‌کنیم.

۱. این نتیجه، با استقراء و تتبعی که در کیفیت نگارش همزه در کلمات عربی صورت گرفته، حاصل می‌شود. یعنی ملاحظه شده که اگر حرکت خود همزه و یا ما قبلش، کسره باشد. همزه بر روی کرسی «ا» نگارش شده است. لذا در بحث کتابت همزه، قویترین حرکات، کسره است. مانند دُئِل. نضع الهمزة على حرف مناسب للحركة الأقوى أو للحركتين المتساويتين.

الحرکات بالترتیب حسب القوة:

- ۱- الكسرة
- ۲- الضمه
- ۳- الفتحة
- ۴- السكون

ر.ک: عادل حسن الاسدی، المنجد فی الاملاء، ص ۹۳ (با تصرف)

نکات

۱- اگر همزه وسط کلمه، بین حرکت فتحه و الف تثنیه یا الف ضمیر قرار گیرد، به جهت کراهت اجتماع دو الف در هنگام نگارش، ترکیب این دو حرف، به صورت الف مدّی (م) نوشته می‌شود. مانند:

مَبْدَأَنْ ← مَبْدَأَنْ قَرَأْ ← قَرَأْ

۲- اگر همزه منفرد (ء) بین دو الف قرار گیرد، به صورت مدّی (م) نوشته نمی‌شود. مانند: جَاءَ، شَاءَ، قَرَأَتْ.

در انتهای کلمه:

اگر ما قبلش ساکن باشد، بدون پایه نوشته می‌شود مانند:

جُزْءٌ، شَيْءٌ، وَضُوءٌ، جَزِيءٌ، جِيءٌ.

و اگر ما قبلش متحرك باشد به صورت حرف حرکت ما قبلش نوشته می‌شود. مانند:

مَلَأَ، تَهَيَّأَ، قَرَأَ، قُرِيءَ، رَدُوْا.

نکته

اگر به همزه‌ای که در انتهای کلمه قرار دارد «ضمیر» متصل شود، در مورد نگارش آن دو قول وجود دارد:

- با آن معامله «همزه وسط» کلمه می‌شود؛ مانند: يَقْرَؤُونَ، جَاؤُوا.

۱. اذا لزم من كتابة الهمزة ألفاً اجتماع ألفين: الهمزة و ألفاً اجتماع ألفين: الهمزة و الف المدّ فإن كان الف المدّ الف الضمير فتكتب هي و الف الهمزة معاً مثل: «قَرَأْ، يَقْرَأْ» هذا رأي جمهور العلماء. و منهم من يحذف الف المدّ معوضاً عنها بالمدة مثل: «قَرَأَ، يَقْرَأُ» و هذا هو القياس و هو أيسر على الكاتب و منهم من يكتب الهمزة منفردة لاعلى الف و يثبت الف الضمير بعدها مثل: «قَرَأَ، يَقْرَأُ». غلاييني، جامع الدروس العربية، ج ۲ ص ۱۵۴

- با آن معامله «همزه آخر» کلمه می‌شود و اعتنایی به ضمیری که به آن متصل است نمی‌شود. مانند: **يَقْرَأُونَ، جَاءُوا.**

نگارش قرآن

رسم الخط متداول قرآنی، تابع قواعد رسم الخط نیست؛ از این رو گاهی از آن به «خط غیرقیاسی» تعبیر می‌شود؛^۱ مانند:

إِسْمَاعِيلَ به جای **إِسْمَاعِيلِ**

هَدَيْكُمْ به جای **هَدَاكُمْ**

تُسْأَلُنَّ به جای **تُسْأَلْنَ**

رَحْمَت به جای **رَحْمَةً**

هم اندیشی

قواعد کتابت همزه را در نموداری ترسیم کنید.

پرسش و تمرین

۱. دلیل کتابت همزه در کلمات زیر چیست؟

سُئْتُمْ - **يُؤْمِنُونَ** - **مُؤَجَّل** - **إِسْتَأْجَرَ** - **سَاءًا** - **يَشَاءُونَ**

۱. هناك قواعد خاصة بكتابة كلمات القرآن الكريم حافظ عليها المسلمون متابعة لكتاب القرآن السابقين، قواعد

الاملاء، منشورات كلية اصول الدين، ص ۲۴.

آشنایی با برخی منابع صرفی

یکی از نیازهای دانش پژوهان یک علم، آشنایی با منابع مختلف آن علم است. این آشنایی، مقدمه‌ای است برای ارتباط با این منابع و استفاده از آنها برای تحقیق در مطالب و تعمیق آنها. در این درس، برخی از کتاب‌های تألیف شده در دهه‌های اخیر که مورد استقبال دانش پژوهان صرفی واقع شده است و همچنین برخی از معاجم و فهرست‌های صرفی معرفی می‌گردد.



۱. آشنایی با برخی کتب صرفی مشهور

۱. النحو الوافی، عباس حسن. این اثر که چند دهه قبل تألیف شده، مرجع بسیاری از آثار پس از خود می‌باشد. با وجود این که موضوع اصلی این کتاب، نحو است، ولی مشتمل بر عناوین صرفی فراوانی است. ترتیب مباحث کتاب بر اساس الفیه ابن مالک است. انعکاس برخی پژوهش‌های ادبی صورت گرفته در یک قرن اخیر، بر ارزش این کتاب افزوده است.

۲. **جامع الدروس العربیة**، مصطفی الغلائینی. این اثر سه جلدی، مشتمل بر مباحث صرفی و نحوی است. هدف از نگارش این کتاب، تسهیل آموزش برای آموزندگان بوده، از این رو، زبانی روان و ساده نسبت به کتب ادبی قدیمی تر دارد.

۳. **مبادی العربیة**، رشید شرتونی. این کتاب آموزه‌های صرفی و نحوی را به زبان ساده و دسته‌بندی شده در چهار سطح و در قالب چهار جلد ارائه کرده است؛ در نسخه‌های منقح شده آن، بهره‌گیری از تمارین قرآنی و روایی، از مزایای این اثر شده است.

۴. **علوم العربیة**، سید هاشم حسینی تهرانی. این اثر با قلمی ساده و روان، به زبان فارسی و در دو جلد نوشته شده است. در جلد اول مباحث علم صرف مطرح شده است و جلد دوم آن، به مباحث نحوی اختصاص دارد. از ویژگی‌های این کتاب، گستردگی مطالب و بهره‌گیری از مثال‌های متعدد است.

۵. **صرف ساده**، سید محمد رضا طباطبایی. این اثر ارزشمند، مهم‌ترین کتاب درسی صرفی برای فارسی‌زبانان در چند دهه اخیر بوده و با نوآوری‌های خود، آموزش صرف را تسهیل نمود. در ویرایش‌های اخیر، طرح نکات متنوع و ارجاعات فراوان در پاورقی‌های کتاب، این کتاب را منبعی مناسب جهت پژوهش صرفی کرده است.

۶. **صرف روان**، احمد امین شیرازی. این کتاب در سه جلد و متناسب با سه سطح (ابتدایی تا پیشرفته) تدوین شده و مباحث صرفی در سطح سه به تفصیل طرح شده است. از ویژگی‌های این کتاب، بهره‌گیری فراوان از آیات قرآن و روایات معصومین علیهم السلام است.

۲. آشنایی با برخی معاجم و فهرست‌های صرفی

شاید تا به حال اتفاق افتاده باشد که بخواهید بدانید مثلاً از باب انفعال، چه کلماتی در قرآن وجود دارند؟ در قرآن، چه تعداد مصدر میمی به کار رفته است؟ یا اینکه در زبان عربی مثال‌هایی برای وزن «تفعال» بیابید.

جستجوی مستقیم در قرآن کریم و دیگر متون عربی برای یافتن جواب چنین سؤالاتی، در مواردی بسیار دشوار است.

گاهی نیز می‌خواهید پیرامون یک عنوان صرفی اطلاعاتی به دست آورید اما نمی‌دانید آن را در کجا می‌توان یافت.

علما و محققین برای تسهیل در یافتن پاسخ چنین سؤال‌هایی، تلاش‌های فراوانی کرده و نتایج تحقیقات خود را در قالب معاجم و فهرست‌های صرفی تدوین نموده‌اند. به نمونه‌هایی از این آثار توجه نمایید:

۱. **دیوان الأدب**، ابو ابراهیم فارابی. این کتاب، اوزان مختلف زبان عربی را محور قرار داده است و ریشه‌هایی را که بدان اوزان رفته‌اند ذکر کرده است. مثلاً همه ریشه‌های اجوفی که به باب استفعال رفته‌اند یا تمام اسم‌های مضاعفی که بر وزن فِعْلَة هستند.

۲. **شمس العلوم و دواء کلام العرب من الکلوم**، نشوان بن سعید حمیری. در این لغتنامه در هر ریشه، مشتقات بر اساس وزن جداسازی شده است.^۱

۳. **معجم الأوزان الصرفية**، امیل بدیع یعقوب. نویسنده در این اثر، علاوه بر فهرست کردن تمام اوزان صرفی و بیان مثالی برای آنها، بعضاً توضیحاتی را نیز پیرامون آن‌ها ارائه می‌نماید.

۱. مزیت این کتاب آن است که نام هر وزن (مثلاً فِعال) نیز در متن کتاب آمده است که برای جستجوی رایانه‌ای، کار را آسان می‌کند.

۴. موسوعة النحو و الصرف و الإعراب، امیل بدیع یعقوب. عناوین صرفی و نحوی به ترتیب حروف الفبا در این کتاب عنوان شده و توضیح داده شده است.
۵. دراسات فی أسلوب القرآن الکریم، محمد عبد الخالق عظیمه. این کتاب گران سنگ که در یازده جلد چاپ شده است، تمامی عناوین صرفی و نحوی را به تفصیل در قرآن بررسی کرده است و از اقوال مفسرین و نحوین کمک‌های فراوانی گرفته است.
۶. معجم الأوزان الصرفية للقرآن الکریم، حمدی بدرالدین ابراهیم. نویسنده، تمامی اوزانی را که در کلمات قرآن کریم یافت می‌شود به تفکیک ذکر کرده است؛ به کمک این کتاب می‌توان تمامی کلمات قرآنی را که مثلاً مربوط به باب افعال هستند، در کنار هم مشاهده کرد.
۷. معجم صرف قرآنی، گروه مؤلفان. در این کتاب، تمام ریشه‌های کلمات در دو بخش سالم و اقسام مختلف غیر سالم، فهرست شده است و در هر ریشه، استعمالات فعل و اسم به صورت مجزا آمده. در خاتمه نیز فهرس مفیدی نظیر ریشه‌های ابواب ثلاثی مزید و ریشه‌های مشتقات ذکر شده است